

زندہ کی امیر دوست محمد خان



Ketabton.com

اثر موهن لال (کشمیری)

مترجم: سید خلیل اللہ ہاشمیان

جلد اول



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

زنده گی امیر دوست محمد خان (امیر کابل)

و

روش های سیاسی او در مقابل دولت های انگلیس، روسیه و
فارس - به شمول فتح و شکست اردوی برتانیه در افغانستان

(جلد اول)

نویسنده: موهن لال (کشمیری)
مترجم: سید خلیل الله «هاشمیان»

مشخصات کتاب

نام کتاب: زنده گی امیر دوست محمد خان ...

جلد: اول

نویسنده: موهن لال (کشمیری)

برگردان به دری افغانی: دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»

تایپ و تصحیح: س.خ.ه

تنظیم: مصطفی «عمرزی»

دیزاین و طراحی جلد: م.ع

شمار صفحات: ۳۷۰

نوبت نشر: دوم

نشر اول: انتشارات آینه ی افغانستان - آمریکا

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

سال: ۱۳۹۴ خورشیدی

حق نشر محفوظ است!

فهرست مطالب

صفحات

۱۱	یادداشت مترجم پیرامون مقدمه خانم نانسی «دوپری»
۱۸	چند نکته از مترجم
۱۹	مقدمه و نقد نانسی ا.ج. دوپری بر دو جلد اثر موهن لال
۴۷	ملاحظات مترجم پیرامون جلد اول اثر موهن لال
۵۰	چرا این اثر، قبلاً ترجمه نشده است؟
۵۴	اهداء
۵۹	پیشگفتار
۶۳	فصل اول - پسران ابدال
۶۴	شجره دوست محمد خان
۶۴	شجره افغان ها
۷۱	ماموریت الفنستون در پشاور
۷۰	حاجی جمال خان
۷۳	تبارز پاینده خان به دربار تیمورشاه
۷۳	بغاوت شهزاده عباس
۷۷	اعطای لقب سرفرازخان به پاینده خان
۷۷	سلطنت شاه زمان با حمایت پاینده خان
۷۹	تقرر وزیر وفادار خان و قتل سرفراز خان
۸۳	فصل دوم - برادران دوست محمد خان
۸۴	فرار فتح خان نزد محمود به سیستان
۸۵	ازدواج جبری مادر و خواهر دوست محمد
۸۵	فتح گرشک و قندهار توسط فتح خان
۸۶	فتح کابل و آغاز سلطنت شاه محمود
۸۹	پیرامون الماس معروف کوه نور
۸۹	آغاز خدمات دوست محمد خان به دربار محمود
۹۰	حمله شاه شجاع بالای کابل و شکست او
۹۰	مارش باغیان غلزایی به طرف کابل
۹۱	بغاوت قوم توخی برای تسخیر قندهار
۹۳	آغاز سلطنت شاه شجاع

- ۹۴ ----- بیعت و بغاوت وزیرفتح خان به مقابل شاه شجاع
- ۹۷ ----- تعهدات ناپایدار شهزاده قیصر
- ۹۸ ----- تسخیر قندهار توسط شاهزاده کامران
- ۹۹ ----- فرار دوست محمد و فتح خان به فراه و هرات
- ۱۰۰ ----- توطئه در مقابل دوست محمد و فتح خان
- ۱۰۱ ----- توقیف فتح خان وسی دوست محمد برای رهایی او
- ۱۰۳ ----- فرار دوست محمد جانب گرشک
- ۱۰۴ ----- رهایی فتح خان و مغلوب شدن شهزاده قیصر
- ۱۰۶ ----- صلح با میران سند و رنجش دو برادر
- ۱۰۸ ----- ریاکای مختارالدوله و کشته شدن او
- ۱۰۹ ----- تنها ماندن دوست محمد و عقب نشینی او به قندهار
- ۱۱۰ ----- تسخیر کابل توسط دو برادر و قتل میر علم خان
- موفقیت دوست محمد در جنگ نابرابر، شکست شاه شجاع و آغاز سلطنت شاه محمود ----- ۱۱۱
- اعزام جبارخان و میرزا علیخان به دیره غازی خان ----- ۱۱۴
- قتل ظالمانه و بی موجب میرزا علی خان ----- ۱۱۶
- آزردگی و عکس العمل محمد عظیم خان ----- ۱۱۷
- اعطای لقب سردار به دوست محمدخان ----- ۱۱۸
- لشکر کشی جانب کشمیر ----- ۱۲۰
- بغاوت تفوق طلبان در کابل ----- ۱۲۰
- نطق سردار و اثرات آن بالای وزیر ----- ۱۲۲
- رهایی غلام محمد خان و فروش قلعه اتک به رنجیت سنگه ----- ۱۲۴
- جنگ سپاه کابل با سپاه سکه ----- ۱۲۵
- فصل سوم** - تحمل و بردباری سردار ----- ۱۲۸
- شوق ها و خصلت های سردار دوست محمدخان ----- ۱۲۹
- بغاوت کوهستان ----- ۱۳۰
- نصایح نواب اسد خان ----- ۱۳۰
- اعدام باغیان کوهستان به شمول خواجه خانجی ----- ۱۳۲
- عملیات نظامی بالای کشمیر ----- ۱۳۴
- درگیری با لشکر فارس ----- ۱۳۵

- ۱۳۶----- تسخیر هرات و غارت ارگ توسط سپاه وزیر
- ۱۳۸----- قتل وحشیانه وزیرفتح خان به دست کامران
- ۱۳۹----- ترتیبات انتقام گیری برادران بارکزیایی
- ۱۴۱----- شطارت های سیاسی دوست محمدخان
- حصاری شدن جهانگیر و تجدید قرارداد بین عطا محمد خان و برادران
بارکزیایی ----- ۱۴۲
- ۱۴۳----- کور ساختن عطا محمد خان با میزایی
- ۱۴۴----- تسخیر بالاحصار و فرار جهانگیر
- ۱۴۶----- تقسیم کشور افغانستان بین برادران بارکزیایی
- ۱۴۹----- قتل فجیع سلطان علیشاه به دست شهزاده اسمعیل
- ۱۵۱----- عملیات نظامی در مقابل ایالت سند
- ظهور مناقشات و اختلافات بین محمد عظیم خان و دوست محمد خان
که منجر به اشغال غزنی توسط دوست محمد شد ----- ۱۵۳
- بی تصمیمی در مقابل سپاه سکھ و تشتت در سپاه محمد عظیم خان،
عودت و وفات او در کابل ----- ۱۵۶
- فصل چهارم** - حکمرانی حبیب الله خان ----- ۱۵۸
- حکمرانی شیردل خان در کابل و توافق بین دو برادر ----- ۱۶۴
- توقیف حبیب الله و تاراج ثروت و دارایی او ----- ۱۶۵
- فرار دوست محمدخان از توطئه دیگر و محصور شدن شیردل ----- ۱۶۸
- انعقاد قرار داد صلح بین برادران بارکزیایی ----- ۱۶۹
- تسخیر مجدد کابل توسط دوست محمد خان ----- ۱۷۱
- توطئه قتل دوست محمد و مرگ حبیب الله خان ----- ۱۷۲
- بغاوت در تگاب و کوهستان ----- ۱۷۳
- فصل پنجم** - فتح تگاب و جلال آباد ----- ۱۷۵
- ظهور مجدد شاه شجاع ----- ۱۷۸
- تماس کتبی سردار با سر کلود وید ----- ۱۷۹
- جنگ با شاه شجاع در قندهار ----- ۱۸۱
- وفات امیر محمدخان و تلاش برادران پشآوری ----- ۱۸۵
- فصل ششم** - اعطای لقب امیر المؤمنین به سردار دوست محمدخان --
----- ۱۷۸

- ۱۹۰ ----- غارتگری های امیر
- ۱۹۱ ----- ضرب اولین سکهٔ امیر دوست محمد خان
- ۱۹۱ ----- اعزام هیات های مصالحتی از طرف سکه ها
- صلح ناپایدار با رنجیت سنگ و گروگانگیری نماینده گان سکه ها
- ۱۹۴ -----
- ۱۹۷ ----- تشتت و پراکنده گی در کمپ افغان ها
- ۲۰۰ ----- **فصل هفتم** - وضع دشوار امیر
- ۲۰۱ ----- نسخهٔ ملا رشید و خیانت او به امیر
- ۲۰۳ ----- خواهران امیر
- ۲۰۶ ----- **فصل هشتم** - قدرت میر هزاره
- ۲۰۷ ----- زوجهٔ میر هزاره
- ۲۰۷ ----- اسیر شدن و فرار میر هزاره و زوجه اش
- ۲۰۹ ----- ارتقای حاجی خان کاکر
- ۲۱۰ ----- تدابیر حاجی خان کاکر
- ۲۱۲ ----- توطئهٔ قتل میر یزدان بخش
- ۲۱۳ ----- عکس العمل گروه قزلباش
- ۲۱۴ ----- سویهٔ سواد خوانی در افغانستان
- ۲۱۵ ----- برطرفی و نزل حاجی خان کاکر
- ۲۱۷ ----- سیستم عدالت در افغانستان
- ۲۱۹ ----- تلاش حاجی خان کاکر برای دریافت مقام
- ۲۲۰ ----- **فصل نهم** - زوجه های امیر دوست محمد خان
- ۲۲۵ ----- شجره و ارتباطات قومی زوجه های امیر
- ۲۲۷ ----- قدرت و صلاحیت امیر دوست محمد خان
- ۲۲۷ ----- جنگ امیر با سکه ها
- ۲۲۸ ----- جنگ جمرود
- ۲۲۹ ----- تجلیل از محمد اکبر خان
- ۲۳۰ ----- خصایل محمد افضل خان
- ۲۳۰ ----- موقعیت کابل و عایدات آن
- ۲۳۶ ----- کرکتر و اطوار امیر دوست محمد خان
- ۲۳۷ ----- قدرت نظامی امیر دوست محمد خان

- فصل دهم** - معذوریت های مؤلف ----- ۲۴۰
- آغاز ماموریت الفستون و سیاحین انگلیسی ----- ۲۴۰
- سیاست و روش لارد بتینگ ----- ۲۴۴
- لارد اوکلند گورنر جنرال جدید هندوستان ----- ۲۴۵
- نامه امیر دوست محمد خان عنوانی گورنر جنرال هندوستان ----- ۲۴۵
- نامه لارد اوکلند عنوانی امیر دوست محمد خان ----- ۲۴۶
- ماموریت سرالکراند برنس ----- ۲۴۷
- تقدیم اعتماد نامه هیات برتانیه به امیر دوست محمد خان ----- ۲۴۹
- متن اعتبار نامه برنس ----- ۲۴۹
- تغییر روش امیر دوست محمد خان ----- ۲۵۲
- رد پیشنهادات برنس توسط امیر دوست محمد خان ----- ۲۵۳
- هیات فارس به دربار امیر دوست محمد خان ----- ۲۵۴
- نامه امیر دوست محمد خان عنوانی محمدشاه قاجار ----- ۲۵۴
- تشبثات سرداران قندهاری ----- ۲۵۷
- فصل یازدهم** - مواصلت سفیر فارس به قندهار ----- ۲۵۸
- نامه اعلیحضرت محمد شاه عنوانی امیر دوست محمد خان ----- ۲۶۰
- ترجمه نقل هدایت نامه دولت فارس که به قبرعلی، نماینده فارس به دربار، کابل داده شده بود ----- ۲۶۳
- نامه سفیر انگلیس از تهران عنوانی وزیر خارجه انگلستان پیرامون الحاق هرات و افغانستان به دولت فارس ----- ۲۶۵
- مساعی جمیله سفیر انگلیس ----- ۲۶۷
- اقتباساتی از مکاتبات سفیر انگلیس در تهران پیرامون حمله فارس بالای هرات ----- ۲۶۹
- فعالیت های قمبرعلی خان، نماینده فارس، در قندهار ----- ۲۷۲
- فرمان محمدشاه عنوانی کهندل خان، زعیم قندهار ----- ۲۷۳
- نامه نماینده روسیه به دربار شاه فارس عنوانی کهندل خان ----- ۲۷۳
- نامه جنرال بورنسکی عنوانی کهندل خان ----- ۲۷۴
- کاپی مسوده قراردادی با امضاء کهندل خان با شرایط مجوزه قراردادی بین اعلیحضرت محمد شاه و کهندل خان که باید از طرف جلالتناب کونت سیمونیچ، سفیر روسیه، امضاء و تضمین شود ----- ۲۷۵

- ۲۷۷----- ادامه مذاکرات برنس با امیر دوست محمدخان
۲۷۹----- رسیدن کپتان ویکوویچ، نماینده روسیه، به کابل
۲۸۱----- نامه امپراطور روسیه عنوانی امیر دوست محمد خان
۲۸۴----- نامه محمد شاه عنوانی دوست محمد خان
۲۸۴----- نامه کونت سیمونیچ عنوانی دوست محمد خان
۲۸۶----- مذاکرات کپتان ویکوویچ با سرداران قندهاری
۲۸۷----- فعالیت های نماینده روسیه در کابل
۲۹۰----- ظهور اختلافات بین امیر دوست محمد و دولت برتانیه
۲۹۱----- چالبازی های سردار مهردل خان
۲۹۴----- رد مدعیات آقای میسن توسط موهن لال
۲۹۶----- نامه سفیر روسیه به امیر دوست محمد
۲۹۶----- نامه حاجی ابراهیم درباره مذاکرات او در تهران
۲۹۷----- نامه میجر مکینسن از کمپ شکوان عنوانی کلود وید
۲۹۸----- نامه میجر مکینسن از کمپ خانپور عنوانی سر کلود وید
۲۹۸----- نامه الکزاندر برنس عنوانی مکئاتن
۲۹۸----- نامه کلود وید عنوانی مکئاتن
۲۹۹----- نامه الکزاندر برنس از کابل عنوانی لارد او کلند
۳۰۲----- نامه مکئاتن عنوانی برنس - جنوری ۱۸۳۸ میلادی
۳۰۳----- نامه امیر دوست محمد خان عنوانی کونت سیمونیچ
۳۰۴----- نامه کپتان ویکوویچ عنوانی کونت سیمونیچ
فصل دوازدهم - هیات برتانیه، کابل را ترک می کند
۳۱۰----- مرخص شدن نماینده روسیه با نامه های مهردل خان و دوست محمد
خان عنوانی پادشاه فارس
۳۱۱----- رفتن محمد عمرخان به کمپ شاه و رجعت ویکوویچ با سکه های طلا
به قندهار
۳۱۲----- نامه لارد او کلند عنوانی امیر دوست محمد خان - مؤرخ ۲۷ اپریل ۱۸۳۸
از سمله
۳۱۴----- نامه سر الکزاندر برنس عنوانی گورنر جنرال هند
۳۱۵----- نامه امیر دوست محمد خان عنوانی لارد او کلند
۳۱۶----- نامه لفتنتت وود
۳۱۷-----

- نامه مهم سرالکزاندر برنس درباره سیاست روس ----- ۳۱۷
- راپورهای متفرقه ----- ۳۲۱
- نامه سفیر روسیه عنوانی سرداران قندهار ----- ۳۲۱
- دوام راپورهاها و نامه های متفرقه ----- ۳۲۱
- راپورهاها از قندهار عنوانی میجر آر. لیچ ----- ۳۲۵
- راپورهای سرالکزاندر برنس ----- ۳۲۶
- فصل سیزدهم** - فرو گذاشت حکومت هندوستان از مداخله در
فعالیت های کپتان ویکوویچ ----- ۳۳۰
- احساس ضرورت برای مداخله و عکس العمل ----- ۳۳۱
- نظرات انگلیس ها در باره خلع دوست محمد خان ----- ۳۳۳
- اقبال شاه شجاع، باز درخشش کرد ----- ۳۳۸
- متن قرار داد سه جانبه بین دولت برتانیه، رنجیت سنگه و شاه شجاع،
منعده لاهور ----- ۳۳۹
- نشر اعلان جنگ از جانب گورنر جنرال هند ----- ۳۴۷
- اشغال جزیره خارک در قلمرو فارس ----- ۳۶۰
- اخطار برتانیه به شاه فارس ----- ۳۶۰
- نامه کرنیل ستودارت عنوانی شاه فارس ----- ۳۶۰
- عقب نشینی دولت فارس از محاصره هرات ----- ۳۶۲
- نامه دگرمن شیل عنوانی میرزا مسعود ----- ۳۶۳
- دلایل برای اعزام سپاه سند به طرف افغانستان ----- ۳۶۵

یادداشت مترجم پیرامون مقدمه خانم نانسی «دوپری»

خاتم نانسی اج. دوپری، زوجهٔ پروفیسور لیوی دوپری فقید است که شوهرش عمری در تتبع و تحقیق بالای تاریخ و رویداد های افغانستان گذشتانده و یک کتاب چاپ شدهٔ او با عنوان «افغانستان» (چاپ پرستن، ۱۹۷۳) یک اثر کلاسیک شناخته شده است. خانم اش نانسی اج، که او نیز دانشمند، محقق و مؤرخ می باشد، بعد از وفات شوهرش، کار های ناتمام و خط سیر پروفیسور دوپری فقید را تعقیب و به این منظور در شهر پشاور مقیم گردید تا تماس نزدیک به افغانستان داشته باشد.

مقدمه و نقد خانم نانسی دوپری بالای دو جلد کتاب موهن لال (کشمیری) به هنگام تجدید طبع کتاب در کراچی - پاکستان در سنه ۱۹۷۸ میلادی به زبان انگلیسی نوشته شده - چنانچه یک صفحه قبل از نقد در متن انگلیسی یادداشت شده است - و در آن وقت پروفیسور لیوی دوپری نیز حیات داشت. به طور قطعی معلوم نیست موهن لال، اثر خود را در کدام سال شروع و ختم کرده است، خانم نانسی دوپری در یک جای مقدمهٔ خود می گوید که موهن لال در سنه ۱۸۳۶، شروع به نوشتن این کتاب کرد. موهن لال، خودش می گوید که اول این کتاب را در افغانستان به فارسی (دری) و انگلیسی نوشته بود و در اثنای قیام ملی افغان ها در مقابل انگلیس، نوشته های مذکور با اسناد مربوط آن ضبط و به وزیر محمد اکبرخان داده شد و او، آن ها را مسترد نکرد، و بار دیگر بدون اسناد و باتکاء به حافظهٔ خود، این کتاب را در لندن نوشته است.

(نگاه: مقدمهٔ خود موهن لال در جلد اول، صفحهٔ انگلیسی که ترجمهٔ دری آن از نظر خواننده گان خواهد گذاشت.)

به هر حال، تاریخ چاپ اول این اثر در سنه ۱۸۴۶م توسط چاپخانه «لانگمن، براون، گرین ایند لانگمن» در لندن ثبت شده و یادداشت و امضاء شخص موهن لال در اخیر صفحات اهدائیه از تاریخ ماه جون

۱۸۴۶م در بخش اول کتاب ثبت است. تجدید چاپ این اثر در پاکستان در سنه ۱۹۷۸م در دو جلد صورت گرفته و خانم نانسی دوپری - نه تنها دو جلد کتاب مذکور (زاید از هزار صفحه) را با دقت و کنجکاوی خوانده، بل که حدود ۲۵ ماخذ مهم و ارزشمند دیگر را نیز مرور، مقایسه و تدقیق نموده، مقدمه وارد و مفیدی در ۲۳ صفحه متن و دو صفحه فهرست ماخذ، جمعاً ۲۵ صفحه، به کتاب موهن لال، اضافه کرده که نه تنها نقد همه جانبه این اثر می باشد، بل که معلومات اضافی در موارد مختلف پیرامون رویداد های مندرج در کتاب فراهم نموده، به خواننده افق وسیع تر و زمینه قضاوت واقع بینانه را میسر ساخته است.

موهن لال، ده فصل اول جلد اول اثر خود را که رویداد های دوره شاهان سدوزایی و اختلافات و مناقشات بین شاهان سدوزایی و برادران بارکزی را در بر دارد، به اساس روایاتی نوشته که از همکاران نزدیک افغان خود در مدت اقامت خود در کابل شنیده است. اگرچه این ها روایات هستند و مولود مشاهدات خود او نیستند، معهداً از اهمیت زیادی برخوردار می باشند، زیرا گزارش مشابهی از رویداد های آن دوره ثبت و یادداشت نشده است؛ متباقی فصول دو جلد کتاب او به عنوان «زنده گی امیر دوست محمد خان، امیر کابل....» یگانه اثری است که مولود چشمدید خودش از تمام حادثات مربوط به سه جنگ افغان - انگلیس در دهه سوم قرن نهم که شخص موهن لال در هندوستان و افغانستان حاضر و ناظر - حتی دخیل بوده است. تاریخ نویس ها و تاریخ های بعدی، وسیعاً از این اثر استفاده کرده - آن را ماخذ قرار داده اند.

چنین به نظر می رسد که هدف خانم نانسی دوپری از این کار شاقه، نقد یک اثر هزار صفحه ای، آن هم مربوط به حادثات یک و نیم قرن قبل، تحقیق در باره شخص موهن لال، کرکتر، افکار، تمایلات سیاسی، مکلفیت ها و تعهدات و وظیفه وی و محدودیت های محیطی او و همچنان اهداف انگلیس ها از استخدام او و طرز و سویه معامله انگلیس ها با موهن لال بوده، و برای درک این مسائل، تقریباً تمام آثار دیگری که توسط انگلیس ها و دیگران در عین موضوع نوشته و چاپ شده، نانسی دوپری همه را خوانده و با قید صفحه و سنه در فهرست ماخذ و هم در متن مقدمه، ذکر نموده است؛ از این جاست که نقد و مقدمه

خانم نانسی دوپری برای فهم و درک بسیار مغلفیات مندرج در متن کتاب، خیلی سودمند- بل که راهنما می باشد. علاوه‌تاً نانسی دوپری برای اولین بار تصویری مطابق به واقعیت از کرکتر و شخصیت موهن لال را به دسترس خواننده می گذارد که به تحقیق مشارالیها، جنبه ابتکاری می دهد.

انگلیس ها، موهن لال را از سن صباوت، تحت تربیه گرفته- بعداً مثل خمیر، هر طوری می خواستند- از او کلچه می ساختند، معهداً موهن لال، شخص نهایت ذکی و با استعدادی تبارز کرد که کفایت و مفیدیت او در حل مشکلات و تطبیق اوامر، عمدتاً به خاطر تسلط به زبان فارسی (دری) افاده و تقریر خوب به فارسی که در دربار های شرق، موثر واقع می شد، و فهم و شناخت خصوصیات فرهنگی مردم افغانستان، به مراتب بیشتر از کفایت سیاسی انگلیس ها، ثابت شده بود، اما ولینعمتان انگلیسی موهن لال، بنا بر غرور ملی خود، او را یک مستخدم هندی و به نام خود قلمداد می کردند؛ از همین جاست که نانسی دوپری در نقد خود، انگلیس ها را با ارایه اسناد به خاطر حق ناشناسی، کمزنی و بی-پرداختی ای که در مورد موهن لال کرده اند، به طور مودبانه نکوهش کرده است. از جانب دیگر، نانسی دوپری، بالای قضاوت های عندی (طرف غیر متصرف) و راپور های نادرستی که «موهن لال» به اساس بغض شخصی در باره امیر دوست محمد خان به حکومت هند برتانوی ارسال نموده، انگشت انتقاد می گذارد، بل در برخی موارد، علت نادرستی اطلاعات او را توضیح می نماید، و ساده بینی بل غفلت و قضاوت های عجولانه انگلیس ها را به رخ شان می کشد و می گوید که در مورد افغانستان، بسیار خام و عجولانه و عنودانه تصمیم گرفتند و هزاران انسان اعم از افغان، انگلیس و هندی را به تباهی و کشتن سپردند.

نانسی دوپری در پاراگراف اول مقدمه خود، غرور و بی مبالاتی انگلیس ها را در آن تصمیم مهم شان، مورد انتقاد قرار می دهد که بدون مطالعه، سنجش و تدقیق لازم، شاه شجاع را با یک لشکر ۴۰ هزار نفری به کابل بردند؛ در حالی که قبلاً فقط سه نفر مامورین انگلیس با تغییر لباس و هویت به کابل رفته و با امیر دوست محمد خان، ملاقات

کردند، ولی شرایط حکومت خود را بالای امیر تحمیل نتوانسته ناکام برگشته بودند. این ها عبارت بودند از: یک تورن ۳۳ ساله، یک ترجمان هندی ۲۶ ساله و یک بلو کمشر ۲۸ ساله.

نانسی دوپری با ارایه اسناد، ثابت می سازد که موهن لال علاوه بر وظایفی از قبیل ترجمان، کاتب و منشی یا پولیتیکل آفیسر، به حیث مامور موظف به جاسوسی و استخبارات نیز وظایف حساس، مهم و خطیر را انجام داده و سودمندی این نوع اجراء او برای انگلیس ها، قیمت حیاتی و برای افغان ها، قیمت تباهی داشته است. مثلاً، ماموریت او به ملتان و دیره غازی خان - قبل از لشکر کشی انگلیس برای جمع آوری معلومات مهم و اغواگیری تاجران و اهل نفوذ آن منطقه، بار دیگر ماموریت او به سرحدات برای رشوه دادن و اغوا نمودن سران قبایل آزاد، مهارت و چیره دستی موهن لال برای استخدام یک عده افغان ها از طریق دادن رشوه های گزاف، به شمول عبدالرشید، خواهر زاده امیر دوست محمد خان، اردوی برتانیه را از تباهی در غزنی نجات داد، و اطلاعاتی که از خواهر زاده امیر در باره راه دخول و ترتیبات دفاعی قلعه کابل گرفته شد، زمینه اشغال کابل را میسر گردانید و اعطای رشوه ها و عقد قرار داد های سری برای کشتن زعمای جهاد و قیام ملی افغان توسط موهن لال که منجر به شهادت عبدالله خان اچکزایی گردید، اما اجل میر مسجدی خان غازی نرسیده بود. موهن لال در باره این قرار دادهای آدمکشی در کتاب خود چیزی ننوشته، اما خانم نانسی دوپری، این موضوع را از اسناد پارلمانی برتانیه پیدا و برملا ساخته و این را هم تذکر داده که انگلیس ها به هنگام عقب نشینی در مسیر راه جلال آباد به عمل غیر شرافتمندانه (زهر خورانی و کشتار افغان ها از طریق اعطای رشوه) پرداخته بودند و این، کنایه ای ست در مورد قتل وزیر محمد اکبر خان که قرار مسموع، مسموم شده بود.

موضوع دیگری که نانسی دوپری، حماقت حکومت هند برتانوی را در آن ثابت ساخته، همانا سنجش نادرست و تشویش شخصی موهن لال است که می پنداشته دولت روسیه تزاری، مصمم به حمله بالای هندوستان از طریق افغانستان است و در راپورهای خود به حکومت هند برتانوی، این احتمال را به حیث یک حقیقت قبول شده گزارش داده و

به اساس همین راپورهای مبتنی بر هراس و تشویش شخص موهن لال است که دولت برتانیه، تصمیم اشغال افغانستان را می گیرد. نانسی دوپری می گوید: «... افواها و تبصره های تبعیض آمیزی که همه آن ها قابل استعلام و بررسی می باشند و باید در قدم اول به حیث تلقیات شخصی پنداشته شوند، تعبیر نادرستی از آن موقف گیری ها به تشویش دولت برتانیه انجامید تا باید افغانستان را اشغال نماید.» علاوه آن نانسی دوپری از اسناد مباحثات پارلمان برتانیه، حقیقت تعجب آوری را کشف و برملا ساخته که به هنگام بحث این موضوع در پارلمان برتانیه، راپورهای مربوط به واقعات افغانستان از طرف حکومت برتانیه به طور مسخ شده به پارلمان ارایه شده بودند تا این ذهنیت را خلق کنند که حمله قریب الوقوع روسیه به افغانستان، یک واقعت می باشد. اگر قسمت های حذف شده آن راپورها که احتمال حمله روسیه را رد می کردند، به پارلمان ارایه می شدند، از تصمیم لشکر کشی و جنگ با افغانستان جلوگیری می شد.

نانسی دوپری، «کپتان برنس» برتانوی را با ارایه اسناد، برائت می دهد که او در نامه اش به حکومت هند برتانوی به طور حتمی و قطعی از عزل دوست محمد و برگشت شاه شجاع دفاع نکرده و قسمت هایی از این نامه نیز به هنگام ارایه آن به پارلمان برتانیه حذف شده بودند. مشارالیها، مومن لال را متهم قرار می دهد که از برنس به غلط نقل قول کرده که گویا او طرفدار تجدید سلطنت شاه شجاع بوده است. خانم دوپری برای ثبوت مسخ سازی و تقلب موهن لال، اصل نامه «کپتان برنس» را به دست آورده، قسمت های حذف شده و مسخ شده آن را که به برنس برائت می دهند، نشر کرده است. نانسی دوپری، همچنین موهن لال را در ورای بدبینی عندی و جبلی او به مقابل امیر دوست محمد خان، ملامت قرار داده و در چند مورد، بیانات او را غیر قابل باور دانسته است.

خانم دوپری در اخیر نقد خود، سنوات واقعات مهم افغانستان را که موهن لال در داستان های خود ذکر نکرده، تهیه دیده و انجام زنده گی پرماجرای موهن لال را که دولت استعماری برتانیه، حقوق شایسته خدمات او را نپرداخته و به فقر و مسکنت در یک گوشه هندوستان

زنده گی می کرده و در اواخر عمر به دین مبین اسلام مشرف گردیده و بعد از وفات به حیث یک مسلمان دفن شده (که اگر هندو می بود سوختانده می شد) و هم نشانی قبر او را یادداشت نموده است.

من، مقدمه خانم نانسی دوپری را به دو ملحوظ عیناً ترجمه کردم: یکی این که به حیث یک افغان- از زحمات و کشفیات او تقدیر و تشکر نمایم، و دیگر مطالعه این نقد به فهم و درک یک عده مسایل مهم مندرج در کتاب موهن لال، کمک می کند.

به عون خداوند متعال (ج) ترجمه جلد اول کتاب موهن لال، تکمیل شد. در این مورد، صحبتی از مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک را لازم تذکر می دانم که روزی در واشنگتن، مرحوم محمد شریف «اژیر» در باره جلد اول این کتاب در محضر استاد- از زبان مرحوم عطاالله ناصر ضیا، صحبت می کرد که او، متن این اثر را بسیار مشکل و مغلق یافته است. استاد از من (هاشمیان) پرسید آیا این اثر را دیده ام؟ گفتم: فقط چند صفحه از جلد دوم آن را در ارتباط به حمله لشکر انگلیس بالای قلعه سیدهاشم پاچا در «پشت» کمر خوانده ام. آنگاه مرحوم استاد پژواک مرا مخاطب قرار داده فرمودند: «دکتور صاحب! اگر فرصت یافتی که این اثر را ترجمه کنی، خدمت بزرگی انجام داده ای.» استاد، علاوه نمودن که «باری من در نظر داشتم این کار را بکنم، دوستان خبر شدند و این خبر ثمه به ثمه به مقامات رسید و مرحوم سلجوقی به امر صدراعظم به من گفت که نشر این اثر در افغانستان ممکن نیست. آنگاه یک نسخه انگلیسی این اثر را که در انجمن ادبی بود نیز برداشتند و این همان نسخه ای بود که من برای ترجمه، عاریت گرفته بودم....»

خداوند را شکر گزارم که اینک نیم سفارش استاد پژواک به جا می - شود. جلد دوم نیز تحت ترجمه قرار گرفته- اگر عمر بقا کند، ان شاء الله تا یک سال دیگر تمام خواهد شد. وقتی هموطنان ما ترجمه دو جلد را بخوانند، ملتفت می شوند که اکثر تاریخ های بعدی پیرامون روابط انگلیس و افغانستان- خصوصاً اثر مرحوم سید قاسم رشتیا با عنوان «افغانستان در قرن نهم»، مقتبس از آثار موهن لال می باشند. این که در مدت ۱۵۶ سال گذشته، هیچ افغان و هیچ حکومتی در افغانستان به ترجمه اثر موهن لال، دست نیازیده، دلایلی دارد مهم و سیاسی که

خواننده گان از مطالعه متن اثر، آن ها را درك خواهند كرد. دليل ديگري كه جنبه تخنيكي دارد اين است كه سبك نگارش انگليسي او ايل قرن نزدهم، آن هم سبك موهن لال كه اين زبان را به صورت مصنوعي - به حيث زبان سوم ياد گرفته، كار ترجمه را مشكل ساخته است.

و من الله التوفيق

دكتور سيد خليل الله «هاشميان»

مانكلير - كلفورنيا؛ جون ۲۰۰۲ - جوزای ۱۳۸۱

چند نکته از مترجم:

- ۱) در ترجمه دری مقدمه نانسی دوپری، نقطه گذاری (اصول تنقیط) مطابق به متن انگلیسی، تعقیب شده است.
- ۲) فهرست ماخذ خود را که نانسی دوپری در دو صفحه در اخیر مقدمه چاپ کرده است، غرض سهولت مراجعه در صفحات مربوط - به قسم پاورقی آورده ام.
- ۳) نام های خارجی در متن فوق توسط مترجم در بین قوسین، تایپ شده اند.
- ۴) شماره صفحاتی که خانم نانسی دوپری از متن انگلیسی جلد اول در نقد انگلیسی خود گزارش داده، در ترجمه دری نقد مذکور با شماره صفحات ترجمه شده در متن کتاب سر می خورد، اما شماره صفحات جلد دوم که تا هنوز ترجمه نشده، با متن انگلیسی نقد، مطابقت دارد.
- ۵) تبصره ها و توضیحات مترجم، در مواردی که لازم بود، نام مترجم را در بردارند - در غیر آن، توضیحات حاشیه وی (پاورقی ها) و مطالب بین قوسین در داخل متن کتاب، هرگاه نام مترجم را در بر نداشته باشند، از آن نقاد می باشند.
- ۶) فهرست عناوین در ترجمه دری کتاب، حدود ۸۰ فیصد مطابق به فهرست انگلیسی مؤلف می باشد؛ ۲۰ فیصد متباقی، مواردی است که مؤلف کتاب، مطالب و موضوعات زیاد را تحت یک عنوان جا داده و مترجم به منظور سهولت مراجعه - به هر موضوع، عنوان مستقل داده است؛ اما متن کتاب، کاملاً ترجمه شده، به طوری که یک کلمه آن از ترجمه نمانده است.

مقدمه و نقد نانسی ا.ج. «دوپری»

بر دو جلد اثر موهن لال

(به هنگام چاپ دوم کتاب در سنه ۱۹۷۸ میلادی)

دو سپاه، یکی از بنگال و دیگر از بمبئی در موضع «روهری» در سواحل دریای سند، در ماه فروری سنه ۱۸۳۹ میلادی به هم پیوستند و از امتزاج آن ها اردوی سند (اندس) به وجود آمد که متشکل بود از ۲۱ هزار مرد جنگی، با تعداد تخمینی ۳۸ هزار عمه و فعله خیمه گاه ها، ۳۰ هزار شتر، تعداد بی شمار فیل ها، اسب ها و حیوانات اهلی - به شمول گاوها. به استثنای یک عده افغان هائی که در معیت یک پادشاه فراری افغان بودند، فقط سه نفر اعضای این اردو شخصاً شناسایی و معرفت با سرزمینی داشتند که اکنون می خواستند آن را اشغال نمایند و فقط سه نفر با پادشاه افغان که اکنون برای خلع و عزل او کمر بسته اند، صحبت کرده بودند:

کاپیتان الکراندر برنس (مرد ۳۳ ساله) آمر سیاسی درجه دوم، موهن لال (مرد ۲۶ ساله) معاون سیاسی هیات، و لفتننت جان وود (مرد ۲۸ ساله) از اردوی بحریه هند و این ها به تازه گی از یک ماموریت ناکام به نزد امیر دوست محمد خان، امیر کابل، برگشته بودند. دلیل ناکامی ماموریت این سه نفر - نه تنها کله شخی احتمالی امیر بود، بل که آمران آن ها قبلاً تصمیم گرفته بودند به این عملیات بزرگ نظامی که اکنون در حال انکشاف است، بپردازند.

نام سر الکراندر برنس به تمام آن هایی که ماجرای جنگ اول انگلیس - افغان (۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲ م) را حتی به سرعت خوانده باشند، آشنا می باشد. وی هنگامی که اردوی سند به طرف افغانستان حرکت کرد - به دریافت نشان ها و افتخارات نظامی و ترفیع به رتبه لفتننت کرنیل (دگرمن) نایل گردید. از جانب دیگر، در اسناد انگلیس از موهن لال به ندرت نام برده می شود و از مدیونیتی که «برنس» در برابر «موهن لال» به خاطر شهرت و مهارت او در انجام مذاکرات داشته، تذکر داده نمی شود. علاوه از مدیونیتی که دولت برتانیه در برابر موهن لال به خاطر خدمات او در

احیای افتخار انگلیس و هم به خاطر سلامت برگشتاندن اسیران برتانوی از نزد افغان‌ها داشته، در اکثر موارد غفلت و چشم‌پوشی یا کتمان و تکذیب شده است. نامه‌هایی که در آن وقت در مطبوعات نشر شده از سهم‌گیری مفید و موثر موهن لال انکار نموده، به منظور بی‌ارزش ساختن کیفیت و درستی مذاکرات موهن لال، کمیسیون‌ها تشکیل و جر و بحث نموده و بیروکرات‌های برتانویی در بارهٔ تادیات و پرداخت‌های پولی او به دیگران و مصارف شخصی خودش و «بعضی فعالیت‌هایش» طالب توضیحات گردیده، سال‌های اخیر زنده‌گی او را بسیار تلخ ساخته بودند، اما در آرشیف‌های لندن، دهلی، و لاهور از گورنر جنرال هندوستان، جنرال‌ها و دیگر اولیای برجستهٔ ذیدخل، نامه‌هایی محفوظ می‌باشند که از سهم‌گیری مفید و موثر موهن لال تایید و تمجید نموده‌اند. موهن لال، خودش نیز عده‌ای ازین اسناد و ماخذ را برای دفاع خود اقتباس و استعمال نموده که در جملهٔ آن‌ها نامهٔ رسمی مورخ ۲۳ سپتمبر ۱۸۴۲ م «جنرال پالک»، قانع‌کننده‌ترین سند برائت و خدمت موهن لال، نسبت به سایر اسناد می‌باشد. این نامه، دو روز بعد از رسیدن اسیران برتانوی به کمپ او در کابل نوشته شده و جنرال پالک، اول‌تر از همه در آغاز نامه چنین می‌نگارد: «برگشت اسیران ما به اندازهٔ زیاد مدیون مذاکرات موهن لال و همکاری عملی رهبر قزلباس می‌باشد...»^(۱)

بنابر این، خواننده‌گان این اثر، مطمئن می‌شوند که رونوشت رویداد‌های کابل توسط موهن لال، یک اثر با ارزش و معتبر است. علاوه‌تاً این اثر او مهمترین و مفصل‌ترین بیانی ست از رویداد‌های وقت که خارج از اسناد نهفته و نشر نشده در آرشیف‌ها میسر می‌باشد، و آن اسناد نیز اکثراً توسط همین موهن لال نوشته شده، که از آن جمله چند رویداد مربوط به اولین جنگ‌ها - البته نشر شده‌اند. موهن لال، یگانه مولفی - ست که در جریان تمام مدت جنگ در کابل می‌زیسته و با رهبران افغان که بین خود رقابت داشتند و همچنین با فرقهٔ محاصره شده انگلیس در جلال‌آباد، تماس داشته است.

^۱ - سوابق و اسناد پنجاب، لاهور، کتاب شماره ۴۱ سی، صفحهٔ ۲۱۱، بدون تاریخ، جلد دوم، صفحه ۴۷۶.

لهذا تا زمانی که آرشیف های افغانان باز و به دسترس عامه قرار گیرند، اثر موهن لال برای درک و فهم مناسبات و انکشافات داخلی در بین رهبران افغان، یک مرجع و منبع اصلی و اساسی به شمار می رود، و این هم معلوم نیست که آرشیف های افغان- چه مواد و اسنادی در برخواهند داشت؛ چون که قیام افغان ها وسیع و منظم نبود؛ چنان که موهن لال می گوید: اغتشاش به قسم یک قیام تصادفی از طرف رهبران ناراض شروع شد؛ آنگاه شکل اقدام همه گانی را اختیار کرد و سپس به گروه های ناموافق مبدل و متلاشی شد؛^(۱) لهذا مشکوک به نظر می رسد اگر کسی چندان وقت خود را برای طرح و ثبت حرکات سیاسی بر روی کاغذ صرف کرده باشد، اما البته مورخین و جستجو کننده گان جدی و مداوم خزاین تاریخ بوده و اکثر آن ها به طور غیر متوقع جایزه می گیرند و روز نامه‌ی نشر نشده امین الله خان لوگری که یک تن از سهم گیرنده گان کلیدی در بین قیام به شمار می رود- البته وجود دارد و جمهوریت افغانستان نیز در این اواخر یک اداره آرشیف ملی تاسیس نموده است. آینده شاید آباستن معلومات جدید باشد، اما در حال حاضر اثر موهن لال، منبع اساسی به شمار می رود و از این جاست که ادعای موهن لال برای شناسایی رسمی تامین می شود. نوشته ها و یادداشت های موهن لال، برجسته گی او را در بسا جهات ثابت می سازد. وی به یک فامیل برهمن کشمیری- دارای فرهنگ عالی تعلق دارد که در اواخر قرن هجدهم میلادی، به دربار مغول مدارج عالی داشته، اما در حوالی ۱۸۱۸ که موهن لال در دهلی تولد می شود، فامیل وی به فقر اشرافی مبتلا بود. پسر جوان این فامیل به اصرار و تشویق پدرش، تعلیم و تربیه کلاسیک و رسمی را به زبان فارسی تحصیل و تکمیل نموده، پدرش در سنه ۱۸۰۸ میلادی در معیت مونت استیورات الفنتون- به ملاقات شاه شجاع (پادشاه افغان) به پشاور رفته بود.^(۲) به اساس این نوع تماس های پدرش با انگلیس ها

۱- نگاه کنید به اثر ام. ای یا پ، مندرج در «بولتن مکتب مطالعات شرقی و آفریقایی» یونیورسیتی لندن: شماره ۲۵، بخش سوم، سال ۱۹۶۲، صص ۴۹۹-۵۲۳ و شماره ۲۶، فصل دوم، سنه ۱۹۶۳، صص ۲۸۸-۳۱۳، و شماره ۲۷، بخش دوم، ۱۹۶۴، صص ۳۳۳-۳۸۱.

^۲- نگاه کنید به اثر م. الفنتون: «گزارش در باره سلطنت کابل»، ۱۸۱۵، چاپ سوم، کراچی، منطبه پوهنتون آکسفورد، سال ۱۹۷۲.

بود که «موهن لال» به حیث یک تن از شش محصل هندی برای اولین بار جهت تحصیل زبان انگلیسی به پوهنحی انگلیسی شامل ساخته شد که در سنه ۱۸۲۸ میلادی، تاسیس شده بود.

در آن زمان در هندوستان، مناقشات داغ بالای این موضوع در جریان بود که آیا زبان انگلیسی به حیث زبان مرجع و یگانه زبان تربیتی کشور هند اعلان گردد یا خیر، و طرفداران این طرح، شاگردان ممتاز هندی را برای این مقصد تربیه می کردند. موهن لال که اول نمرة صنف بود از طرفداری و حمایت اشخاص با نفوذی مانند «چارلز تریویلان» برخوردار بود. موصوف از جمله طرفداران سرسخت تعلیم و تربیه انگلیسی در هندوستان و معاون «سر چارلز میتکاف» برتانوی - مسکونه دهلی بود که برای مدتی بعد از (۱۸۳۵-۱۸۳۶) به حیث گورنر جنرال هندوستان مقرر گردید. در سنه ۱۸۳۱، تریویلان خودش نیز به حیث معاون گورنر جنرال در امور سیاسی مقرر شد و با خواهر «لارد مکولی»، عضو برجسته شورای عالی هندوستان ازدواج نمود. لارد مکولی، همان شخصیتی که اثر معروفی با عنوان «خصوصیات زبان انگلیسی در مقابل سانسیکرت به حیث وسیله ای برای تدریس» را تألیف کرد و این اثر او برای اتخاذ تصمیم در سال ۱۸۳۵ که زبان انگلیسی رسماً زبان تربیتی هندوستان قرار گیرد، بسیار کمک نمود. بدین ترتیب، پیشرفت تحصیلی و کرکتر شاگرد جوان (موهن لال) از نزدیک توسط رهبران عالی هند برتانوی، مراقبت می شد.

هنگامی که الکزانددر برنس توسط حکومت هندوستان مامور گردید تا سرزمین های ماورای سرحدات شمال غربی هندوستان برتانوی را در امتداد سواحل دریای «ستلج» تحت تدقیق و مطالعه قرار دهد، موهن لال که در این وقت به زبان های هندی، انگلیسی و فارسی مسلط بود، یگانه شخص دارای تحصیلات لازم برای معاونیت او به نظر رسید، این دو نفر - بار اول در دهلی به تاریخ ۱۸ دسمبر ۱۸۳۱ و بار دوم به تاریخ ۳۰ دسمبر به خانه «کپتان کلودوید»، ایجت برتانوی در لودیانه - با هم دیدند و از این جا بود که موهن لال به اولین سفر خود به افغانستان آغاز کرد و البته دو سفر دیگر نیز در پی داشت. موهن لال که به معیت برنس و «داکتر جیمز گیرارد»، آمر خدمات طبی بنگال، سفر می کرد،

به دربار های رهبرانی که کشور های شان در امتداد خط سیر این هیات قرار داشت، به حیث عضو هیات معرفی می شد و در اثنای مذاکرات، تسلط او به زبان فارسی توصیف و احاطه او به زبان انگلیسی با تعجب و تحسین یادداشت می شدند. «رنجیت سنگه»، فرمانروای پنجاب که از اهل «سکبه» بود، موهن لال را تحت فشار قرار داد تا در خدمت دولت او شامل شود و به عنوان «جوان بسیار هوشیار»، نشان افتخاری هم به او بخشید.

موضوع دیگری که دارای اهمیت مشابه است، همانا علاقه مفراط موهن لال به ماجراجویی و هم تحمل و استعدادی می باشد که وی در این مسافرت ها تبارز داد. این خصوصیات نباید بی اهمیت دیده شوند، زیرا شناختی که از کشور های واقع در ماورای سرحدات شمال غربی هند در آن زمان موجود بود، بیشتر شکل افسانه مبالغه آمیز داشت تا واقعیت های تلخ عینی. مسائلی که موهن لال را تخویف کردند- در لاهور شروع شدند. در این جا بار اول یک درویش مسلمان از خطراتی که در پیش رو دارد- به او به تفصیل حکایت نمود، بعد از آن سایر اعضای هندی و کشمیری هیات برتانوی همین که عمیق تر درون سرزمین های نامعلوم قدم می گذاشتند، یکی پی دیگر ترک وظیفه می کردند، اما به استناد نوشته «برنس»: «موهن لال، ظرفیت خاص سیالیت فکری و هم علاقه به ماموریت نشان داد.»

موهن لال در مواجهه با خطر، خود را نمی باخت و در برابر وضع فقیرانه خود در هنگام مسافرت- به هیجانان فکری مبتلا نشده و از ضیاع و فقدان اجباری و سائل سفر و خدمتگاران هم رکاب، غمگین نمی شد. هنگامی که هیات برتانوی، لاهور را ترک می کرد، به موهن لال، فقط یک راس اسب کوچک داده شد و از وسایل استراحت از قبیل خیمه و بستره محروم می شود. او می گوید: «ما هرگز کالا های خود را تبدیل نمی کردیم- تا زمانی که از کثرت چرک، کثافت، شبش و حشرات فرسوده و نابود نمی شدند... بعضی اوقات مجبور می شدیم در کوته های تاریک بخوابیم و بستر ما را سرگین اسپان و پشقل گوسفندان که بر روی زمین کوته قرار داشت، تشکیل می دادند... کپتان برنس و داکتر گیرارد، در عوض کارد و پنجه از انگلستان خود و

به عوض قاش از کف دستان خود کار می گرفتند. دستمال روی ما را آستین های پیراهن ما تشکیل می دادند. ما موهای سر خود را با انگشتان دست ها شانه و دندان های خود را با یک توته چوپ می کاویدیم.^(۱) هنگامی که موهن لال، زبان انگلیسی را تحصیل می کرد، او را کاملاً انگلیسی مشرب ساخته بودند، و این تغییر سلوک اجباری، نزد او یک عمل غیر شریفانه و بیگانه سازی از فرهنگ خودش تلقی می شد.

در اثنای سفر به افغانستان چنین تظاهر می کردند که برنس محض از این راه روانه وطن خود انگلستان می باشد و موهن لال در جستجوی برادر خود که مفقود الاثر شده، طی و طریق می کند. باری برنس به امیر دوست محمد خان گفت که آن ها از لحاظ البسه و قیافه، به فقر شدید تظاهر می کردند تا از شر رهنمان در امان باشند، و البسه محلی را به خاطری می پوشدند که بیشتر مساعد و مستریح بود؛ اما موهن لال، مشکوک و متردد می بود و می گفت که هر چند نام های خود را به «سکندر خان» و «حسن خان» تبدیل کرده بودند، «این ظاهر سازی اجباری از محک تفتیش دقیق نجات یافته نمی تواند» و موهن لال درست می گفت؛ زیرا در اثنای مسافرت به جانب شمال، چه بسا دفعاتی که از بابت تقلب در تغییر قیافه، به ساده گی مورد سوال و بازپرس قرار گرفته بودند. سعی برای به کار بستن چنین تقلب ها در بین مردم این منطقه - به ندرت کامیاب شده، هر چند تعدادی هنوز هم از این نوع تقلب، کار می گیرند.

هیات برتانوی، سه هفته اول ماه می سال ۱۸۳۲ میلادی را در کابل سپری کرد و با پذیرایی گرم و دوستانه امیر دوست محمد خان، مواجه شدند و در اواخر ماه جون به بخارا رسیدند و آن جا را در اخیر ماه جولای ترک نمودند، آن گاه برنس به تنهایی به جانب بحیره کسپین رفت و موهن لال به معیت داکتر گیرارد از طریق مشهد، هرات و قندهار و کابل، دوباره به هندوستان رسیدند. برنس، قبلاً به موهن لال پیرامون شکلیات و خصوصیات نگارش راپور های استخبارتی یا «ژورنال دقیق رویداد و قایع»، تربیت و هدایت داده بود، چنان که برنس به این حُسن تعبیر یا «رمز پردازی» در نوشته های خود تذکر داده است.

^۱ - نگاه کنید به اثر موهن لال با عنوان «مسافرت ها در پنجاب»، چاپ سال ۱۸۴۶، صفحه ۱۰۲.

حالا شکل تازه ای از مهارت و استعداد موهن لال، تبارز نمود. کشور فارس با هرات، مصروف مناقشات و درگیری های پی در پی بوده و عداوت های واضح، جنگ را بین آن ها تمدید می کردند. موهن لال از جانب ولیعهد فارس، به حیث ایلچی و میانجی مقرر و در بدل خدمات اش به دریافت القاب و نشان «شیر و خورشید» مفتخر گردید. به این ترتیب تجربه موهن لال به حیث میانجی برای مذاکرات مهم و باریکی شروع شد که چه گونه گی آن در متن این اثر به تفصیل گزارش یافته است.

وقتی موهن لال در ماه مارچ ۱۸۳۴ به هندوستان برگشت، از او به گرمی استقبال شد. «کپتان وید» سفارش نمود که موهن لال در دفتر و تحت اثر او تبدیل شود. موسسه ذینفوذ «انجمن آسیایی بنگال»، به موهن لال، کریدت کشف سکه های جدید را داد و مقالات او را پیرامون بناهای تاریخی و نژادشناسی در افغانستان به دست نشر سپرد.^(۱) یادداشت مترجم:

«در قدیم در جاسوسی، نوع نگارشی به کار می رفت که به فارسی، آن را «حُسن تعبیر» می توان ترجمه کرد، و آن طوری ست که از کلمات و صفات، معنی مقلوب آن ها در نظر می باشد؛ مثلاً وقتی بنویسند «امیر دوست محمدخان، یک شخص قوی النفس است» و یا «حکومت کابل، یک حکومت قوی و با شوکت است»، طرف مقابل «قوی النفس» را «ضعیف النفس» و «قوی و با شوکت» را «ضعیف و بی سرو سامان» می خواند، و البته علایم و رموزی هم در آغاز نامه به کار می-روند؛ مثلاً اگر نامه با کلمه «جنتلمن» شروع شود، معنی کلمات داخل متن نامه مجازی و مقلوب و اگر با کلمه «Dear Sirs» آغاز شود، معنی کلمات، حقیقی باشند.

شاید موهن لال نیز راپور های استخباراتی خود را با استفاده از همین تکنیک، می نوشته است. هاشمیان»

هکذا اثر دیگر او که گزارشی ست از مسافرت هایش با عنوان «ژونال سفری از طریق پنجاب، افغانستان و ترکستان به بلخ، بخارا و هرات» در

^۱ - ژورنال انجمن آسیایی بنگال، کلکته، شماره سوم، ۱۸۳۴، در باره ابنیة تاریخی هرات، صفحه ۹، در باره کافران سیاه پوش، صفحه ۷۶.

سنه ۱۸۳۴ در کلکته نشر و در سنه ۱۸۳۵ اقباساً در لندن طبع می شود. این اثر متمم با ارزشی ست با گزارشات مشابهی از شرق میانه که توسط کشافان دیگری از قبیل «مور گرافت»، «برنس» و «آرتر کانولی» به جا می ماند.

«سر چارلز توویولان» که مربی و حامی موهن لال بود، به سفارش او، انجمن عالی کلکته از موهن لال استقبال و پذیرایی نمود و قبل از آن که در ماه جنوری ۱۸۳۵ به طرف لودیانه حرکت کند، به شرف ملاقات «لارد بنتیک»، گورنر جنرال هندوستان، مفتخر گردید. موهن لال در راه ماموریت جدید خود توسط نماینده مقیم انگلیس به دربار مغل در دهلی معرفی و مشرف گردید و امپراطوری اکبر ثانی (۱۸۰۶-۱۸۳۷م) برای او خلعت و لباس افتخار امپراطوری مشتمل بر دستار جواهر نشان را اعطا نمود. به خاطر این نوازش و افتخار، همکاران هندی موهن لال به اساس حسادت با او به سردی گرائیدند.

اگر چه موهن لال به حیث نماینده هند برتانوی به قندهار مقرر گردید و در عین زمان «چارلز میسن» به حیث نماینده در کابل مقرر شد، اما موهن لال به وظیفه دیگری به بهاولپور تعیین شد و از طرف «آقای وید» ماموریت یافت تا به ملتان و دیره غازی خان رفته در باره موضوعات ذیل تحقیق نموده راپور بدهد: «تولیدات کشور - بازارهای عمده فروش آن - راه های مختلف تجارتي آن - صادرات و واردات آن به کشور هائی که مناسبات تجارتي دارند - مقدار تخمینی سالانه این تبادلات - قیم هر دو طرف - وسایل ترانسپورتی هر دو طرف - سیستم ها - نرخ ها و تعرفه های گمر کی هر دو طرف - تا جرانی که توسط آن ها تبادلات تجارتي انجام می یابد - اسم مواضعی که نماینده های شان اقامت دارند... راه هائی که از سواحل دریای سند... به قندهار می - انجامند، به شمول هر نوع معلومات مرتبط به مسائل مذکور». علاوه بر این ها، ضمن جمع آوری این معلومات، (موهن لال) موظف بود «به تاجران منطقه از رجحانات و امتیازاتی تبلیغ نماید که توسط دولت برتانیه به آن ها اعطا خواهد شد...»^(۱)

^۱ - نامه وید به موهن لال - مورخ اول نوامبر ۱۸۳۵ که در گزارش «مسافرت های مون لال...»، صفحه ۳۸۱، چاپ شده است.

موهن لال، این هدیای را با قضاوت درست انجام داد و مورد تقدیر «وید» قرار گرفت، وید دربارهٔ انجام موفقانهٔ این ماموریت موهن لال چنین نوشت: «او وظیفهٔ محوله را با کفایت، علاقهٔ مفراط، رازداری و احتیاط انجام داده است، زیرا مشکلات مسافرت به آن کشورها در هنگامی که تصادمات خصمانه بین شان جریان داشته، و انجام چنین مسافرت و وظیفه به نحوی که شک و حسادت مردم بومی را برنیانگیزد، نهایت خطرناک بود.» سرعت و کفایتی که (موهن لال) برای تکمیل و ارایه راپور مطلوب تبارز داد، نمودار استعداد فوق العادهٔ او بود و از راپور مذکور حکومت هند برتانوی به درجهٔ اعظمی استفاده کرد. موهن لال، خودش پیرامون وسیلهٔ جمع آوری معلومات چنین می نگارد: «در تمام کشورها و دربارهای شرقی مفاهمه و مخابره توسط نوشتن و نگارش، طریق صحیح و مناسب رسیدن به هدف پنداشته نمی شود، اما برای این مقصد، صحبت های شفاهی و اطمینان های زبانی بیشتر موثر می باشند.» (جلد دوم، صفحهٔ ۲۱۳)

موهن لال در هنگام مراجعت به بهالپور، وظایف نمایندهٔ برتانیه را که مریض بود برای مدت هفت ماه تدویر نمود و این موضوع را به قسم یادداشت حاشیه وی در پاورقی صفحهٔ ۲۲۶ جلد اول، یادداشت کرده است، اما او از تجارب بسیار آموزندهٔ این ماموریت چیزی نمی گوید، البته به این ملحوظ که تجدید چاپ «ژورنال شخصی» او در لندن توام با اثر دیگرش با عنوان «مسافرت ها در پنجاب، افغانستان و ترکستان تا بلخ، بخارا و هرات و دیداری از برتانیهٔ عظمی و جرمنی»، طبع و نشر شده بود (اثر اخیر الذکر اخیراً توسط حکومت پنجاب در سنه ۱۹۷۱ در پتیاله، تجدید چاپ شده است). اما موهن لال به طور عبوری فقط همین قدر نوشته است که در مدت اقامت او در بهاولپور، بعد از رسیدن (لاردر او کلند)، گورنر جنرال جدید هندوستان در ماه مارچ ۱۸۳۶، از کلکته پالیسی جدیدی در بارهٔ افغانستان تراوش کرد.

این تغییر پالیسی دارای اهمیت زیاد بود، چون که از اضطراب لندن در مقابل درگیری روسیه با «فارس» نماینده گی می کرد و آن را تهدید مستقیم به هند برتانوی تلقی کرده بودند. کمیتهٔ سری «کمپنی هند شرقی» به تاریخ ۲۵ جون ۱۸۳۶ به «لاردر او کلند» هدایت داد تا مناسبات نزدیک

با امیر دوست محمد قایم سازد: «خواه از طریق اعزام یک نماینده سری... یا به وسیله تاسیس مناسبات رسمی، خواه سیاسی یا در بدو امر تجارتي، به هر ترتیبی که شما لازم بدانید، به منظور مقابله با نفوذ روسیه در آن ناحیه... اقدام نمائید.»^۱ لارڈ او کلند به عجله داخل اقدام شده فوراً به مکاتبت سابق دوست محمد، جواب داد (نگاه، جلد اول، صفحه ۲۲۸ و از جانب دیگر به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۸۳۶، الکزاندربرنس را امر داد تا برای یک ماموریت تجارتي، عازم کابل گردد. در ماه نوامبر، موهن لال هدایت دریافت نمود تا به معیت برنس حرکت کند. در ماه مارچ ۱۸۳۸ بعد از وقفه پنج سال، این دو نفر در موضع «سیحوان» واقع در کنار دریای سند باز باهم دیدند.

این ماموریت مشکل به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۳۷ در بیرون شهر کابل رسید و به تاریخ ۲۰ سپتامبر این دو نفر با چنان تشریفات مجلل در داخل شهر - استقبال شدند که به مقایسه با دیدار اول آن ها، پنج سال قبل در قیافه فقیرانه، برای موهن لال، احساس پاداش درست کاری و فهم رموز و آداب را تولید نمود.

طرز معامله «موهن لال» در مدت هفت ماه اقامت رنج آور هیات برتانوی در کابل - به تجمع حقایق مستند و به هم مربوط، افواهات و تبصره های تبعیض آمیزی انجامید که همه آن ها قابل استعلام و بررسی می باشند، و باید مقدماتاً منحث تلقیات شخصی او پنداشته شوند. تلقی نادرستی از موقف گیری های موهن لال به تشویق دولت برتانیه انجامید تا باید افغانستان را اشغال نماید. شما همراه اثر چارلز میسن که «گزارش مسافرت های مختلف» نام دارد (چاپ سال ۱۸۴۴: جلد سوم، صفحه ۳۶۲) یک گزارش احساساتی موهن لال را (در جلد سوم، صفحه ۳۱۳) بخوانید که نهایت ماهیت اتهام این حادثه تاریخی را برملا می سازد. حتی در طبع اول این گزارش رسمی که از طرف دولت برتانیه در ماه مارچ ۱۸۳۹ به منظور مباحثات پارلمانی در «اوراق پارلمانی» نشر شده، حقایق را وارونه نشان دادند، به نحوی که بعضی قسمت های گزارش را قصداً حذف کردند تا اعمالی را که می خواستند تطبیق کنند، مشروعیت بدهند. این طرز رایه مسخ شده به پارلمان - هم به امیر

^۱ - «اولین جنگ افغان»، تألیف جی. آ. نوریس، چاپ لندن ۱۹۶۷، صفحه ۸۹.

دوست محمد، غیر عادلانه بود و هم به برنس، زیرا در نامهٔ برنس که قسمتی از عبارات آن حذف شده بود، او نوشته بود که دوست محمد به هیچ وجه آن قدر شخص غیر منطقی که تصویر شده است، نمی باشد، و هم این که او (برنس) طرفدار قاطع برگشت شاه شجاع به سلطنت افغانستان نمی باشد. این ماموریت «برنس»، واقعاً نهایت تناقض افزا، سوء تفاهم آور و هم بسیار تنقید افزا بود. «داکتر هارلان»، یک تبعهٔ امریکایی که به خاطر آثار و نوشته هایش معروف است و موهن لال در جلد اول خود از صفحه ۱۷۹ تا ۲۱۸ در بارهٔ او گزارش داده که در اوقات مختلف در خدمت «رنجیت سنگه» و هم امیر دوست محمد بوده، در این باره نوشته است که: «طرز افاده و بی کفایتی دقت آور نماینده انگلیس موجب شد تا یک پالیسی ناقص و مغشوش اتخاذ شود که با جنون عقلی یک دماغ کوچک شروع و با سیل خون و بدبختی پایان یافت.»^(۱)

برنس در کتاب خود با عنوان «کابل» که در سنه ۱۸۴۱ در کابل تحریر و بعد از مرگ او در سال ۱۸۴۳ در لندن طبع گردید، تذکر بسیار عجولانه و ساخته گی از مذاکرات خود داده است (این اثر بعداً توسط فیروز سنز در سنه ۱۹۶۴ در لاهور تجدید چاپ شد). برنس، چاپ سانسور شدهٔ راپور خود را در تابستان سال ۱۸۳۹ دید و بعد از آن وقت کافی در کابل سپری کرد تا مکاتیب مربوط به رویداد را کاپی کند و از آن ها برای دفاع از موقف خود کار گرفته - به چاپ برساند. او این کاپی ها را به برادر خود «داکتر جیمز برنس» در بمبئی ارسال کرد، و بعضی مکتوب هائی که با افتضاح، بیشتر دست خورده بودند در جریدهٔ «بامبی تایمز» ماه های جولای و اگست سال ۱۸۴۲ نشر گردید، به نحوی که حذف شده گی ها به وضاحت نشانی شده بودند. موهن لال بایست از رنج بی نهایت برنس، خبر بوده باشد، چون که او در سال ۱۸۴۴ با «داکتر برنس»، برادر برنس مقتول، در بمبئی دیدار نموده است؛ اما جای تعجب است که موهن لال اشاره ای ولو غیر مستقیم به این ساخته کاری های اولیای دولت انگلیس، نکرده است.

^۱ - «خاطراتی از هندوستان و افغانستان»، تالیف جی هارلان، چاپ فلادلفیا، سال ۱۸۴۲، صفحه ۱۹، هکذا نگاه کنید به «بیانات شخصی جنرال جوسیا هارلند» چاپ لندن، ۱۹۳۹.

یک تذکر بسیار اغواکننده و غیر عادلانه در صفحه ۳۱۵ جلد اول دیده می شود که موهن لال در واقع بیان می دارد برنس، تجدید سلطنت را برای شاه شجاع پیشنهاد کرده بود. از یک بیانیه «سرجان کام هابهاوس» که از افراطی های طرفدار جنگ بود و هم فاعل اصلی حذف قسمت هایی از نامه برنس شناخته شده، موهن لال فقط قسمتی از چهار پاراگراف، از جمله همه پاراگراف، از یک مکتوب برنس عنوانی مکناتن را اقتباس می کند که در آن برنس نظریات خود را در باره تعویض هائی که از طرح حکومت هند برتانوی برای تخت نشینی در کابل تحت مذاقه قرار گرفته بود، اظهار می نماید. آن پاراگراف که سلطان محمد (طلایی) را مطرح ساخته، مکمل است. اما تنها جمله اول آن پاراگرافی که برنس، رجحانات شاه شجاع را مطرح ساخته، ارایه گردیده است. قسمت حذف شده همین پاراگراف که بیانگر نظر مکمل برنس در موارد دیگر بود، ارایه نشده بود. برنس، نوشته بود که حضور مستقیم برتانیه در کابل و توزیع رشوه هایی تا حدود سه لک کلدار، لازم خواهد بود قبل از آن که شاه شجاع دوباره به تخت بنشیند، زیرا افغان ها به این عقیده اند که شاه شجاع، تمام ثروت خود را از دست داده است و در پاراگراف بعدی همان نامه، برنس چنین ادامه می دهد: «اما این هم باید تذکر داده شود که چرا ما نتوانیم با دوست محمد بسازیم. او شخص دارای قابلیت غیر قابل انکار است و در قلب خود احساس بسیار عالی در باره ملت برتانیه دارد، و اگر نصف آنچه را که شما برای دیگران می کنید برای او بکنید، و اگر پیشنهاداتی تقدیم شود که او مطمئن گردد به نفع او می انجامد، دوست محمد همین فردا از فارس و روسیه فاصله می گیرد.... نباید فراموش کرد که ما هیچ پیشکشی به او نمی کنیم، اما فارس و روسیه هر چیزی به او وعده داده اند... دوست محمد، ارزشی هم دارد، و اگر افغان ها به مصداق ضرب المثل «قابل اعتماد نمی باشند»، من دلیلی نمی بینم که نسبت به دیگران بالای او بیشتر بی اعتماد باشیم.»^(۱)

^۱ - «اوراق پارلمانی: هند شرقی (کابل و افغانستان) چاپ لندن، ۱۸۵۹م، صفحه ۲۴۱، که در کتاب لیوی دوپری با عنوان «افغانستان» اقتباس شده، چاپ سال ۱۹۷۳، صفحه ۳۷۶: هکذا نگاه کنید به «ژورنال تاریخی»، تالیف جی. جی. الدر، شماره ۱۵، جلد دوم، سال ۱۹۷۲.

جای تاسف است که موهن لال حتی احساسات شخصی شامل در این نوشته برنس را یادداشت نکرده و در عوض با تقلب و مسخ سازی ها همگام و همنا شده است.

هنگامی که برنس و موهن لال به سمله رسیدند، ملاحظه کردند که حرکت قوا به طرف افغانستان قبلاً به راه افتیده است. در واقعیت، فقط یک روز بعد از آن که برنس به تاریخ ۲ جون ۱۸۳۸، مکتوب مذکور را نوشت، «سرویلیام مکناتن»، مذاکرات خود با رنجیت سنگه را آغاز کرده بود و همین مذاکرات منجر به قرار داد سه جانبه و اشغال نظامی افغانستان شد (نگاه کنید به جلد اول، صفحه ۳۲۱).^(۱)

برای اتخاذ این تصمیم که دوست محمد استقلال طلب را با شاه شجاع گدی لته یی آله دست تعویض کنند، کانیدیدا های مختلف در نظر گرفته شده بودند، اما ترکیبی از مکناتن و وید، بسیار جالب به نظر می-رسد. مکناتن که در آن وقت سکرتر دولت بود، مشاور مورد احترام گورنر جنرال هم بود، اما وید، تمام راپورهای برنس را از کابل با ایزاد نظر تبعیضی خودش، به مقابل پیش می کرد. وید با مهاراجه رنجیت سنگه از سال ۱۸۲۵ به بعد، مناسبات دوستانه و نزدیک داشت.

مکناتن بعد از ملاقات سال ۱۸۳۱ با سکھ ها در شهر «روپار»، انتباه خوبی از سکھ ها گرفته بود. وید از سال ۱۸۲۳ به بعد مامور مراقبت شاه شجاع مقرر شده بود و این وید بود که شاه شجاع مخلوع را تشویق کرد تا اولین اقدام خود را برای دوباره به دست آوردن تخت کابل در سنه ۱۸۳۳-۱۸۳۴ در عمل پیاده کند.

مکناتن به اساس پیشنهاد وید، مرتب ساخت تا چهار ماهه معاش شاه-شجاع طور پیشکی برای او داده شود که از آن برای مقاصد حملۀ مشترک سه جانبه کار بگیرد. از جانب دیگر، وید از این که به حیث نمایده کابل مقرر نشده بود، بسیار به قهر و ناراض بود و حتی در این باره به دوست محمد نوشته بود که این خود اوست و نه برنس که بیشترین نفوذ را بالای رنجیت سنگه داشته و او را برای تسخیر پشاور تشویق کرده است؛ اما امیر دوست محمد، پیشنهادات وید را با شک و

^۱ - نگاه کنید به «دربار و کمپ رنجیت سنگه»، تالیف دلیو جی. اوسبورن، چاپ سنه ۱۸۴۰ و تجدید چاپ در کراچی توسط اکسفورد یونیورسیتی پرس، سنه ۱۹۷۳م.

تردید تلقی کرد؛ زیرا مکتوب های وید از اوراق پاشان انگلیس ها در میدان جنگ قندهار - به دست امیر افتاده بود. وید این مکتوب ها را به یک تعداد روسای قبایل نوشته و در آن از تقدیر و خشنودی دولت برتانیه برای جلب حمایت قبایل به نفع شاه شجاع، سخن گفته است. اقدام اول برتانیه برای تخت نشانی شاه شجاع، ناکام شده بود، اما اکنون تلاش داشتند اگر بتوانند سکه ها و شاه شجاع را به هم نزدیک سازند تا دست به هم داده در یک حمله مشترک بالای افغانستان همکاری نمایند، چه در آن صورت این موفقیت سیاسی یقیناً موقوف وید را به حیث کار آمد و هر کاره تبدیل می کند و او را از مخفیگاه تاریکی که مدت ۱۵ سال در لودیانه سپری کرده بود، بیرون می کشد.

لهذا قرارداد سه جانبه به تاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ منعقد گردید و به تاریخ ۲۸ جون، وید به رتبه «میجر = جگرن» ترفیع کرد و در چوکی اداری «لفتنت کرنیل = دگرن» قرار گرفت.

مشاورین گورنر جنرال هندوستان، او را به طور مصرانه برای حمله بالای افغانستان تشویق می کردند، اما این وضع موقوف و طرز برخورد موهن لال را در زمینه توضیح نمی نماید. موهن لال یقیناً هیچ نوع حرمتی برای شاه شجاع قایل نیست. او واضحاً و صادقانه از تهدید روسیه متوهمش شده و متیقن شده بود که این کار به واقعیت می انجامد و این عقیده خود را با دیگران نیز در میان گذاشته بود (نگاه کنید به جلد اول، صفحه ۲۴۹). عده ای در باره ماهیت و توانایی حمله برتانیه بالای افغانستان مشکوک بودند، عده دیگر می پنداشتند این حرکت نظامی دولت روسیه را عوض آن که به عقب نشینی مجبور بسازد، بیشتر به پیش فرا می خواند؛ اما کسی چندان در باره مشروعیت و جنبه اخلاقی این حمله سخن نگفتند. تجارب روز افزون موهن لال، علایق شخصی او را عمیق تر ساخته بودند. هدایات دولت فارس به نماینده - اش در کابل (نگاه کنید به جلد اول، صفحه ۲۴۶) باید برای موهن لال، خاطرات آن ژورنال را تازه ساخته باشد که خودش در سنه ۱۸۳۲ در شمال افغانستان و در سنه ۱۸۳۵ در ملتان نوشته بود، و او می دانست از این معلومات چه طور برای تامین قدرت استفاده شده می تواند. اعلان احضارات عمومی و جمع آوری سپاه از طرف روسیه و فارس برای

موهن لال، ثبوت مثبت عمق منافع این دو دولت بود و این نوع عملیات تحریک آمیز بود که مداخله عملی برتانیه را موجب گردید. موهن لال، کاملاً به این عقیده گرائیده بود که روس ها کاملاً مصمم به رسیدن به قلب هندوستان از راه افغانستان می باشند تا آرامش تمام نیم قاره را برهم زنند، لهذا برتانیه تصمیم گرفت به هر قیمتی که برایش تمام شود باید اولتر خود را مستحکم بسازد. اعتبار و گرایش به این نوع عقاید، در هنگامی که موهن لال، این اثر خود را در سنه ۱۸۳۶ می نوشت، و چه بسا گزارشات انتقادی و تقییحی دیگر نیز قبلاً در باره جنگ انگلیس - افغان نشر شده بود، به شدت مورد مناقشه و سوال قرار گرفته بود، اما این نوع عقاید (حملة احتمالی روسیه بر هندوستان - مترجم) در سال ۱۸۳۸ هنوز در ذهن اکثر مردم مقرون به واقعیت جلوه می کرد، چنان که در حال حاضر نیز تصور یک افغانستان روسی شده، دماغ های یک عده محققین را مختل می سازد.

علاوه بر این ها، ظن و بی اعتمادی عمیق و متداوم موهن لال بالای امیر دوست محمد خان - از خلال نوشته هایش، به نحوی که او خصایل امیر را تصویر نموده، مشهود است: چه در گزارش، چالبازی ها و ریاکاری های دوره جوانی او، چه در خصوص رسیدن او به قدرت، چه در خصوص طرز معامله او با جنس زن، و چه درباره طرز معامله و پیش آمد او با هیات برتانوی. برنس در اثر خود با عنوان «مسافرت ها» (۱) می نویسد که بعد از اولین ملاقات با امیر در سال ۱۸۳۲، محضر او را با این احساس ترک نمود که «از دیدار و صحبت با ما بسیار خوشحال بود»، و شخص برنس نیز از صحبت مؤثر و اطوار دوست محمد خان قناعت و رضائیت نشان داد، در حالی که موهن لال در اثر خود با عنوان «مسافرت ها» نوشته است: «اگر طرز معامله دوست محمد خان را به حیث مشوق تجارت و سیاست، مدار قضاوت قرار دهیم، باید برای ستایش دوست دایمی یا متحد سیاسی اعتماد کرد... او بسیار آرزو دارد خود را یگانه پادشاه افغانستان بسازد... و من به جرات می گویم که آن مقام و قدرت را مستحکم خواهد ساخت، و در نظر او، این بالاترین

^۱ - مسافرت ها به بخارا، تالیف آ. برنس، چاپ سال ۱۸۳۴، چهارمین تجدید چاپ در کراچی توسط آکسفورد یونیورسیتی پرس، سال ۱۹۷۳، جلد اول، صفحه ۱۴۰.

قدرت است در این منطقه.» (جلد اول، صفحه ۷۲- مسافرت ها به بخارا).

تعجب آور است که دوست محمد چه طور توانسته حتی به هنگام تبعید در هندوستان، انگلیس ها را خرخره کند، زیرا همین انگلیس ها بودند که قبلاً چند بار شخصاً با او دیده و یا در میدان های جنگ - به شدت با او جنگیده بودند. بعد از آن که امیر، خود را به انگلیس تسلیم کرد، حتی مکاتبات نوشت: «من مطمئنم که با دوست محمد به نظر بلندی و بخشنده گی معامله خواهد شد. خصوصیات و موقف او با خصوصیات و موقف شاه شجاع مقایسه شده است... اما یقیناً کیفیت ها و موقف ها در موازات قرار ندارند، شاه شجاع هیچ حقی بالای ما ندارد. ما دست و دخالتی در عزل او از سلطنت اش نداشتیم، در حالی که ما دوست محمد را معزول ساختیم، آن هم در شرایطی که او هرگز ما را آزوده نساخت، بل که از پالیسی ما حمایت کرد و اما محکوم و شکار همین پالیسی ما قرار گرفت.»^(۱)

اما موهن لال، موقف و ضدیت خود در باره شناخت مقدماتی از امیر را، حتی در مواردی که امیر مستحق کزیدت و توصیف می باشد و لازم می افتد از او توصیف کرد، هرگز نرم نساخت، چنان که باری نوشت: «هر نوع دشمنی و نفرتی که به امیر کابل نسبت داده شود، واقعیت غیر قابل سوال در مورد او این است که او یگانه شخصیتی ست مناسب برای حکمرانی کابل.» (جلد اول، صفحه ۲۱۸) در نظر موهن لال، «دوست محمد، همیشه قلابی، چالباز و ریا کار خواهد بود... و با شیرین زبانی فطری خود... هیچ گاه از طرز تفکر و استقامت فکری خود (که مخالفت با انگلیس است - مترجم) فاصله نگرفت، و این سلوک او با تظاهرات صادقانه بیرونی، اما درحقیقت ساخته گی و ریا و دو رویی واقعاً درونی، توأم می بود.» (جلد اول صفحه ۱۱۷)

اما نزد مشاهدی که بیشتر به امیر علاقه مند می بود، عین چالبازی ها و اغواگری هائی که موهن لال تعبیر نموده، می تواند به حیث دیپلماسی عالی تلقی گردد. نامه های امیر به پادشاه فارس و امپراطوری روسیه

^۱ - مورخ ۱۲ جنوری ۱۸۴۱، اقتباس شده در اثر «تاریخ جنگ در افغانستان» تألیف جی. دبلیو. کی، چاپ سال ۱۸۵۱، سومین تجدید چاپ همین اثر در لندن، سال ۱۸۷۴، جلد دوم، صفحه ۹۸.

(نگاه: جلد اول، صفحات ۲۳۶-۲۳۹) توسط موهن لال منیث ثبوت خیانت دو جانبه تلقی و ارایه شده و به نظر او، امیر خطرانی را که از همه جوانب متوجه سلطنت کابل گردیده بود، نادیده گرفته است؛ ولی برای دوست محمد به حیث یک حکمران مستقل، اجباری بود تا از همه جوانب تقاضای دوستی و اتحاد نماید، و اعلامیه های لارد او کلند در این باره چندان صادقانه یا تضمین کننده تلقی شده نمی توانست. موهن لال این را هم قبول نمی کند که هیچ کدام از نامه های افشاء شده، جعلی بوده باشند، در حالی که دیگران مدعی جعلی بودن آن ها بودند. معهداً موهن لال، موفقیت جعلکاری های بعدی را که منجر به گمراه ساختن اولیای امور گردیده بود، به قسم خوش طبعی و مزاج، تفصیل می دهد (نگاه: جلد دوم، صفحات ۳۶۲-۳۷۴). لهندا موهن لال به خوبی و پوره می دانست که روش و رواج جعلکاری در این منطقه، چه قدر با وسعت عملی می گردیدند.

به هر صورت، موقف گیری های موهن لال به ضد امیر، تغییر نیافتند و دوام کردند، اما برنس، موقف خود را تغییر داد، معهداً گورنر جنرال هند تصمیم گرفت که بالای دوست محمد به ارتباط منافع علیای دولت هند برتانوی، نمی توان اعتماد کرد. سهمگیری عملی موهن لال برای تخریب امیر، فوراً بعد از عودت او از کابل در ماه جون ۱۸۳۸ شروع شد. گورنر جنرال در همین ما شخصاً از او مشوره خواست و بعداً به او امر نمود با مکتوب های حکومت هند برتانوی به ملتان برود و نامه ها را به روسای قبایل و تاجرانی بسپارد که همکاری آن ها برای عبور مطمئن اردوی برتانوی، ضروری پنداشته شده بود. به دین نهج تماس ها، شناخت ها و تجاربی که (موهن لال قبلاً اندوخته بود، در این جا مورد استفاده عملی قرار گرفتند.

هنگامی که برنس در مذاکرات اش به امیر رستم خان، نواب «خیرپور» ناکام شد، این ماموریت به موهن لال سپرده شد، و او توانست قرار داد مطلوب را با نواب مذکور امضاء و کلید قلعه مستحکم و استراتژی یک «Bukkur» بوکر را تامین نماید. علاقه و سمپاتی موهن لال به حکمرانان «سند» در مقایسه با احساسات منفی و بدخواهانۀ او به امیر دوست محمد خان، کاملاً مشهود است، و او بالای اتخاذ و چه

گونه گی سیاست برتانیه در مقابل ایالت سند به شدت انتقاد می کند. از آن جایی که موهن لال شخصاً در مذکرات با حکمران سند نیز دخیل بود، او خود را از طرف اولیای حکومت هند برتانوی، اغوا شده می - پنداشت. میر رستم خان، نواب سند، بعداً از طرف انگلیس ها دستگیر و به «پونه» فراری شد. اگرچه موهن لال در سنه ۱۸۴۴، هنگامی که از طریق بمبئی می گذشت - در این باره چنین نوشته است: «من از نشان دادن روی خود به میر رستم خان، بسیار خجالت می کشیدم، چون که خدمات خوب او را که من حیث یک متحد صادق برای دولت برتانیه انجام داده بود، به یاد می آوردم... لهدذا من به دیدن آن سلطان بدبخت که به طور غیر عادلانه تخریب شده بود، نرفتم.» (۱۳)

هنگامی که اردوی برتانیه موسوم به «اردوی سند»، داخل قلمرو افغانستان آمد، موهن لال برای انجام ماموریت های حساس، نزد روسای قبایل اعزام گردید؛ در این مورد نیز موهن لال، اولیای حکومت هند برتانوی را ملامت می کند که به وعده های خود وفا نکردند. هر چند موهن لال، پالیسی های لارد اوکلند را پیهم تأیید می کند؛ اما در باره چه گونه گی تطبیق این پالیسی ها پیوسته انتقاد نموده است، حتی پیرامون چالبازی ها، ریا کاری ها و عشقبازی های صاحب منصبان برتانوی با زنان افغان در کابل، بسیار عریان انتقاد کرده است (نگاه کنید به جلد دوم، صفحه ۳۹۱). این انتقادات برای او، دشمنان بی شمار تولید کردند. یک تذکر مختصر در باره موهن لال در کتابی به نام «یک دیکشنری بیوگرافی شرقی» تألیف «بیل»، چاپ سال ۱۸۹۴، می گوید: «موهن لال، رویدادی را نشر کرد که در آن اغتشاش سال ۱۸۴۰ کابل را مولود بدعملی های صاحب منصبان برتانیه دانسته، انتقاد بالای باداران - اش و صاحب منصبان برتانوی، آن هم از طرف یک هندوستانی گنده بوی.»

هنگامی که اردوی برتانیه نزدیک کابل رسید، دوستان موهن لال به خدمت او شتافتند و کمک و خدمات خود را عرضه نمودند. اکثر آن ها از گروه قزلباش (فارسی زبان) کابل بودند و زعمای ناراض آن ها همه آن معلومات را در دسترس موهن لال قرار دادند که داستان این کتاب را تشکیل می دهند. در این معلومات، تبعیضاتی که اهل تشیع از آن

شکایت داشتند نیز شامل بودند؛ اما مهارت و تر دستی موهن لال برای بد راه کردن و اغواء عبدالرشید، خواهر زادهٔ امیر دوست محمد (نگاه کنید به جلد دوم، صفحهٔ ۲۲۱) دارای اهمیت ویژه بود، زیرا اردوی برتانیه بدون توپ های بزرگ، به بیرون دیوار بزرگ قلعهٔ مستحکم غزنی رسیده بود و بدون توپ های ثقیل، محاصره و فتح این شهر، ناممکن بود، خصوصاً که اردوی برتانیه فقط برای دو روز آذوقه داشت. بدون معلومات عبدالرشید در بارهٔ دیوار دفاعی شهر کابل که در دسترس انگلیس قرار داد و برای انگلیس ها، قیمت حیاتی داشت، ماجراجوئی انگلیس ها در افغانستان فقط در شهر غزنی خاتمه می- یافت. به اساس این تجربه، بد راه سازی و اغوا کردن، یک بار دیگر باب دسترخوان برتانیه قرار گرفت. موهن لال با صداقت کامل، اعتراف می کند که به او، دست آزاد داده شده بود تا با اعطای رشوه های بزرگ در غزنی و در کوهستان- به غلام خان پوپلزائی، یکی از خوانین کوهستان که مورد غضب امیر دوست محمد قرار گرفته بود (نگاه: جلد دوم، صفحهٔ ۲۷۳) و در درهٔ خیبر (نگاه: جلد دوم صفحهٔ ۲۵۰)، مشکلات انگلیس ها را حل نماید. ^(۱) نکته مهمی که معمولاً از طرف مؤلفین و تاریخ نگاران معاصر برتانوی، اغماض می شود، رشوه دادن است در اثنای عملیات نظامی در افغانستان، و رشوه دادن را نیز به سهولت می توان در لست کارنامه های موهن لال اضافه کرد، چون که همین رشوه دادن های انگلیس ها بود که عودت شاه شجاع را به افغانستان تسهیل نمود (نگاه کنید به جلد دوم، صحنهٔ ۳۰۶).

برنس به خاطر سهم و شطارتی که به نوبهٔ خود در مارش به طرف کابل انجام داد و مورد تحسین و تقدیر قرار گرفت، اما موهن لال بعد از مدتی «نشان امپراطوری درانی» را حاصل نمود، آن هم به اثر سفارش و

^۱ - نسخهٔ «شهامت علی» که توسط «موهن لال» در پاورقی جلد دوم، صفحهٔ ۲۵۰ تذکر داده شده، نسخهٔ مذکور توسط «جان مری» تحت عنوان «سکه ها و افغان ها» در ارتباط به هندوستان و فارس، قبل و بعد از مرگ رنجیت سنگه از اثری به نام «ژورنال یک عملیات نظامی به کابل از طریق پنجاب و درهٔ خیبر در سنه ۱۸۴۷م» اقتباس گردیده است. موهن لال و شهامت علی هنگامی که در کالج انگلیسی دهلی هم صنف بودند، به قول شهامت علی، موهن لال در صنف شان چهارم نمبر و خودش دوم نمبر بود. موهن لال اطلاع می دهد که شهامت علی، مبلغ درشتی به حیث جایزهٔ سر موهن لال، تخصیص داد و به قسم تاثر آمیز تذکر می دهد که این عمل توسط یگانه رفیق او صورت گرفته بود.

میانجیگری دوست او «کپتان مک گریگور». مایوسی ها و شکایت ها در اثر توزیع غیر عادلانه نشان ها و مدال ها در بین صاحب منصبان برتانیه مقیم کابل، یک مرض مزمن شده بود.

بحثی که اسباب و موجبات اغتشاش سال ۱۸۴۱ کابل را تشریح می - دارد بسیار قابل توصیف است. موهن لال در حالی که مذاکرات مشکل و خطرناکی را که بین اغتشاش اول و قتل مکناتن به راه افتیده بود، بیان می کند، ولی از قرار داد هائی که او برای قتل زعمای ملی قیام افغان منعقد کرده بود، چیزی نمی گوید. قبل از آن که موهن لال به نگارش این کتاب مباردت و رزد، در ارتباط به همین نوع قرارداد ها، طوفانی از بی اعتمادی در انگلستان به مقابل او برخاسته بود. مفتشین از همه اول تر از موهن لال در باره دو قراردادی که او راپور داده بود، توضیحات خواستند. مفتشین می پرسیدند: (یک) این که موهن لال به یک جاسوس، فقط نیم پولی را که برای قتل و آوردن سر میر مسجدی خان وعده کرده بود، پرداخت کرده، چون که قرار داد مذکور تطبیق و عملی نگردید و سر شخص مطلوب آورده نشد و (دو) این که موهن لال به جاسوس دیگری فقط قسمتی از تعهد پولی را پرداخته، زیرا مطمئن نبود زعیم مورد قتل، عبدالله خان اچکزایی، توسط جاسوس مامور شده به قتل رسیده یا توسط گلوله در میدان جنگ (نگا کنید به جلد دوم، صفحات ۳۹۲-۴۰۳) (۱). جواب موهن لال مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۴۳ با یک مشوره و هدایت سری تماس گرفت. اگرچه قسمت زیاد اوراق و اسناد موهن لال در کابل ضبط شده بود، او به طور معجزه آسا دو سند مهم مربوط به سوالات فوق را که به امضاء مکناتن و کونولی رسیده بود، نجات داده و در تصرف خود داشت و آن ها را ارایه نمود و این اسناد صلاحیت معامله جاسوسی را توسط صلاحیتداران انگلیس به او اعطا نموده بود. (۲) خاطرات این رشوه دادن ها که با ریاکاری و خیانت، افغان ها را می کشتند همچنان در داستان

^۱ - سوابق و اسناد پنجاب، لاهور، کتاب ۸۷، صفحه ۳۳۲، مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۳، هکذا نگاه کنید جلد دوم اثر موهن لال، صفحات ۲۱۶-۲۱۹.

^۲ - «اوراق و اسناد امپراطوری، مشورت های سری»، ۱۵ جون ۱۸۴۴، این بخش در اثر اچ. آر. گوپتا به عنوان «زنده گی و آثار موهن لال کشمیری»، چاپ لاهور، ۱۹۴۳، در صفحه ۳۳۷ کاملاً اقتباس شده است.

های فولکوریک محلی باقیمانده، خصوصاً به هنگام عقب نشینی اردوی انگلیسی و تا هنوز از زبان مردم مسکون در قریه جات واقع در مسیر خط عقب نشینی اردوی انگلیس، شنیده می شود. (۱) (یک) بعد از عقب نشینی اردوی انگلیسی، موهن لال به سهولت می توانست به کمک و مساعدت دوستان قزلباش خود به هندوسنان فرار کند و هر آئینه او چنین آرزو را داشت. به تاریخ ۲۹ جنوری - او نامه ای به گورنر جنرال نوشت و اوضاع و حالات را گزارش داد و از آن تاریخ به بعد او منظم با قوای محاصره شده انگلیس در جلال آباد مخبره و مکاتبه می - کرد و راپور های او آن قدر مفید و ارزشمند ثابت شدند - هنگامی که او به آمرین برتانوی خود تمایل نشان داد که پلان فرار خود را ترتیب کرده است، کپتان مگرگور به او امر و هدایت داد تا در کابل باقی - مانده و به حیث ایجت رسمی استخبارات برتانیه عمل نماید (نامه مورخ ۵ می). موهن لال این عهده خطیر و پر مسوولیت را با قبول خطرات زیاد زنده گی خود به عهده گرفت، و اگر چه در این عهده چندان مولد به نظر نمی رسید، چون که راپورهای زیاد ارسال نکرده، چنانچه «سوابق محفوظ در پنجاب» فعالیت های او را به صورت گرافیک نشان می دهد. موهن لال به تاریخ ۱۷ - ۱۸ جون نوشت: «مرا به زور و جبر به پشت خواباندند و یک کوچ را بالای جسمم قرار دادند و مردم بالای آن کوچ بالا شده خیز و جست می زدند و مرا با چوب ها می زدند و به طور بسیار زشت و بی رحمانه شکنجه می کردند... سراسر بدن من به شدت کوفته شده... پاهای من از زولانه زخم برداشت. مرا با سیم خاردار بسته و یک سنگ وزین را به پشت من بسته اند و مرچ سرخ را آتش زده از زیر بینی و چشمانم عبور می دهند.» (۲)

به مشکل می توان باور و قضاوت کرد که آیا موهن لال در باره چه - گونه گی این شکنجه ها مبالغه کرده یا خیر، اما از این نوشته او یک واقعیت برملا می شود که او بسیار بیمناک شده - چنانچه از دولت برتانیه تقاضا کرده بود که اگر به دست افغان ها کشته شود، تامينات زنده گی زوجه و دو طفل او را فراهم سازد.

۱ - «نگاه کنید به کتاب «افغانستان - کابل»، اثر لیوی دوپری، ۲۶، نمبر ۴، ۱۹۷۴، صفحه ۱۴.

۲ - اسناد و سوابق پنجاب، لاهور، سال ۴۱ سی (سال سنگی)، صفحات ۱۷۲ - ۱۷۶.

خوشبختانه بیم و هراس موهن لال بی اساس ثابت و با علاقه زیادی که او برای تجلیل و تشریفات داشت، در باره جشن ها و تجلیلی که به مناسبت عودت مظفرانه اردوی برتانیه به هندوستان به راه افتیده بودند، موهن لال، مقالات بسیار توصیفی و هیجان انگیز نوشته است، اما دیگران این جشن ها رانکوهش کرده اند. «لارد ایلنبره» را خصوصاً به خاطر توجه و مصرفیت افراطی اش در نقاشی دقیق تزئینات بالای خرطوم های فیل ها مسخره کردند و لیلام مبالغه آمیزی که برای جلب مشتری جهت خریداری دروازه سومنات ترتیب داده بودند، موجبات خجالت و سرافکنده گی شان را بار آورده؛ زیرا بعد از معاینه دقیق دروازه اعلان شد که دروازه مذکور ساخت دست صنعتکاران مسلمان بوده و سابقه تاریخی آن هم بسیار بعد تر و موخر از آن زمانی ست که از معبد بودایی در سومنات توسط سلطان محمود غزنوی (۹۸۸-۱۰۴۰) ربوده شده بود. آن گاه این دروازه را به طور خاموشانه به یک تحویلخانه گردآلود در قلعه آگره، جهت نگه داشت فرستادند، اما حماقت مربوط به استرداد و رجعت آن به هندوستان از طرف مخالفین و بدینان گورنر جنرال برای مدت مدیدی پیهم مسخره و تقیح می شد. بالاخره موهن لال در ماه جنوری ۱۸۴۳م به حیث عضو به ایجنسی سرحد شمال مغرب مقرر گردید، ولی پاداش خاص مالی در برابر مساعی انفرادی خود در کابل دریافت نکرد. بالنتیجه مشکلات مالی او روز به روز تورم کرد. هنگامی که او به تنهایی در کابل موظف مانده بود، مبلغی زاید از یک لک روپیه (معادل ده هزار پوند انگلیسی) محض غرض خریداری آذوقه برای اردوی «جنرال پالک» از دوستان خود وام گرفته بود. اسناد دست داشته نشان می دادند که موهن لال صلاحیت پرداخت این وجوه را داشت، اما بعد از عقب نشینی اردوی انگلیسی، حکومت هند برتانوی زیر چنان سیلاب رسیدات سرقت شده و اسناد و اشخاص جعلی قرار گرفت که اصالت و چه گونه گی رسیدات موهن لال، مورد شک و سوال قرار گرفت. علاوه بر آن، موهن لال از جانب آمر خود (میجر جورج براد فوت) ایجنت سرحد شمال مغربی، که شخص درشت و تُرد بود، هیچ نوع تقدیر و شادباشی دریافت نکرد، چون که آمر مذکور به طور قعطی و یک جانبه، موهن

لال را خوش نداشت. در چنین وضع غیر قابل تحمل، موهن لال تقاضای تقاعد را نمود و متعاقباً به تاریخ جولایی ۱۸۴۴م توسط کشتی روانه لندن شد.

موهن لال در لندن بسیاری از دوستان قدیمی خود را که در جنگ های افغانستان یکجا بودند، بازدید نمود و همچنان با اعضای پارلمان و شهزاده البرت و هم در یک دعوت بزرگ به حضور ملکه انگلستان مشرف گردید. بعد از آن به سکاتلند رفت و در یک ملاقات احساساتی از فامیل و والدین برنس دیدن نموده و آخرین روزنامهچه خاطرات پسر شان را به آن ها سپرد، سپس در ماه اکتوبر به اروپا رفت و در آن جا با پادشاه و ملکه «پروسیا» در یک دعوت شبانه حضور یافت. از همه مهمتر این که عریضه و دادخواست موهن لال به دربار هیات مدیره کمپنی هند شرقی با حسن نظر پذیرفته شد و با وجود اشتباهات و ملامتی هائی که به او نسبت داده می شدند، معاش تقاعد سالانه به مبلغ یکهزار پوند (معادل ده هزار روپیه) برای او منظور گردید. در این وقت شخصی که اسم و هویت او معلوم نبود، نامه ای سرکشاده در باره موهن لال نوشت و ذیحق هم معلوم می شد. این نامه، موهن لال را بسیار آشفته ساخته بود (نگاه کنید، به جلد دوم، صفحه ۴۶۰). بسیار ممکن است زن یا مردی که آن نامه را نوشته بود از مذاکرات موهن لال (با سران افغانی در باره رهایی و نجات اسیران انگلیس - مترجم) خبر نداشته، زیرا ماهیت این مذاکرات طوری بود که ایجاب می کرد فقط چند نفر از موضوع خبر داشته باشند.

موهن لال به هنگام مراجعت به هندوستان در ماه نوامبر سال ۱۸۴۶ در شهر لودیانه اقامت گزید و برای مدت کوتاه به خاطر فضول خرچی های خود، مردم این شهر را به حیرت انداخته بود؛ او زنده گی پر تجملی به سویه بسیار بلند اختیار کرد. گادی بسیار لوکس با اسب های عالی داشت، بالای رقاصه های قشنگ و مصرف زیاد شامپاین، پول زیاد خرج می کرد؛ اما با رسیدن سال ۱۸۵۲، موهن لال به مشکلات تحقیر آمیز مالی گرفتار شد و در اثر تقاضای روز افزون قرضداران از لودیانه به شهر «الله آباد» نقل مکان کرد. سه سال بعد یک کمیسیون دولتی در لاهور برای تفتیش معاملات مالی و حسابی از بابت پرداخت

های او در کابل مقرر گردید. این کمیسیون تصویب نمود تا قسمتی از مطالبات و مدعیات او پرداخته شود، اما گورنر جنرال وقت (مارکیس آف دالھوسی) نظریات کمیسیون را رد و باطل ساخت. بنا بر این، این تفتیش و بررسی طویل‌المدت دولتی برای موهن لال، هیچ چیزی بار نیاورد. بالاخره موهن لال در شهر لودیانه توقیف و در جنازه برادرش شرک نتوانست. به هر حال اگر حاضر هم می بود، تشریفات مذهبی بودایی را اجرا نمی توانست، زیرا به دین اسلام مشرف گردیده بود. زنده گی سال‌های بعدی «موهن لال»، مبهم است. بعد از آن که توسط بغاوت کننده گان دهلی به هنگام بغاوت سپاهیان - مورد تهدید قرار گرفت، به شهر «میروت» فرار کرد و در آن جا در سال‌های ۱۸۶۰م به خدمت ایالت «کپورتالا» شامل گردید. در حدود سنه ۱۸۷۷م در شهر دهلی وفات یافت و در موضع «لال باغ» قریب «آزادپور» در جوار سرک «دهلی - پانی پت» دفن گردید. قبر او را یک تخته سنگ عادی از نوع سنگ‌های ریگی سرخ رنگ، پوشیده است. خواننده گان آثار موهن لال که به باریکی‌ها و مغلفیات تاریخ قرن نهم بلد نباشند، چند فصل اول جلد اول کتاب او را مغشوش کننده خواهند یافت. موهن لال در مورد افغان‌ها، واقعیتی را نوشته که آن‌ها به ندرت «رویدادها را در قید تحریر» در می آورند، و خود او نیز یک دروه کامل رویدادها را، به جز در چند مورد، بدون ذکر تاریخ گزارش داده است. تثبیت تاریخ وقوع عده‌ای از این رویدادهای تاریخی که ذیلاً صورت می‌گیرد، شاید برای خواننده گان این اثر، مفید باشد:

۱۷۴۷-۱۷۷۲ م	سلطنت احمدشاه درانی
۱۷۷۲-۱۷۹۳ م	سلطنت تیمورشاه
۱۷۹۳-۱۸۰۰ م	سلطنت زمان شاه
۱۸۰۰-۱۸۰۳ م، ۱۸۰۹-۱۸۱۸ م	سلطنت شاه محمود
۱۸۰۳-۱۸۰۹ م، ۱۹۳۹-۱۸۴۲ م	سلطنت شاه شجاع
۱۸۱۳ م	سقوط قلعه اтак
۱۸۱۸ م	وفات وزیر فتح خان
۱۸۲۶-۱۸۳۹ م، ۱۸۴۳-۱۸۶۳ م	سلطنت دوست محمد

جنگ با سکه‌ها در جمروود و نزدیک پشاور، ما اپریل ۱۸۳۷ م توطیه‌ها و دسیسه‌های پیچیده و مغلق و اقدامات متقابل برای خنثی ساختن آن‌ها که آن‌هم پیچیده و مغلق بوده و همه این‌ها به‌طور مخلوط و به‌هم مربوط در داستان موهن لال گزارش یافته، مبین جنبه‌های مغلق‌تر و هم‌استعداد و ذکاوت فوق‌العاده امیر دوست محمد خان می‌باشند. این ماجراها نشان می‌دهند که موفقیت‌های مقدماتی چطور به سهولت تامین و ممکن شده و فجایع نهایی چه‌طور و چه‌قدر چاره‌ناپذیر بوده‌اند. زنده‌گی امیر دوست محمد کاملاً در عمل و فعالیت سپری شده است. وی آرت و هنر یک نوع دیپلوماسی خشونت‌آمیز را از طریق اشتراک عملی و تجربه شخصی آموخته، کسانی را پادشاه ساخته و از کسان دیگر تخت و تاج را گرفته، و این مهارت را داشته که درجه عدم صداقت دوستان و دشمنان خود را به بهترین وجه تخمین و ارزیابی نماید، هکذا او می‌دانست چه وخت عقب‌نشینی کند و برای کدام روز مساعد انتظار بکشد. ذکر تعداد بی‌شمار نام‌ها در رویداد‌های داستان موهن لال، بیانگر اهمیت ارتباطات و تماس‌های شخصی، ناپایدار بودن سوگند‌ها و تعهدات حلفی، و اهمیت برازنده ارتباط و تعلق مادری بوده است. وقتی مردی ۲۱ پسر داشته باشد، تعلقات این پسران با پدرشان به‌اساس مناسبات مادرها با پدر فرزندان-اش و شخصیت و نفوذ خود مادر و از همه مهمتر حسادت‌های بین زوجه‌ها تثبیت می‌شود. مبارزات کشتار متقابل و برادرکشی در بین حرم امیر دوست محمد جریان داشت. رقابت‌ها بین کابل، قندهار و پشاور اساساً یک نوع مسابقه در بین برادراندرها بوده است. این بی-اتفاقی‌ها پیشرفت مقدماتی اردوی خارجی را سهل می‌ساخت، در حالی که اتحاد و اتفاق ولو موقتی و کم‌دوام هم می‌بود، موجبات عقب‌راندن قسمی یا کلی اردوی متجاوز را فراهم می‌ساختند، ولی مخالفت‌های دیرینه و عنعنوی بین برادران به‌زودی دوباره تازه می‌شد که برگشت دشمن را ممکن و مساعد می‌ساختند. موهن لال، این مناسبات مغلق را به خوبی تصویر و محتوا کرده و مطالعه دقیق کتاب او، نمونه‌های کوبیدن‌های متقابل را خوب روشن می‌سازد.

موهن لال در آثار خود، اعمال دوست محمد را از طریق مجراهای

بغرنج و پریچ و خم واقعات گذشته، ماهرانه تعقیب و معرفی نموده، اما به صورت تدریجی او را به حیث یک چهرهٔ پر قدرت و دینامیک در انظار جلوه می دهد. وی تا اخیر به بی اعتمادی و بدبینی جلی خود بالای امیر دوست محمد باقی ماند، لیکن داستان او، دوست محمد را از تبعید در هندوستان دوباره به حیث فرمانروای ظالم و دیکتاتور به تخت کابل می نشاند و از او به حیث یک شخص بی بند و بار که به خوش گذرانی با زن ها و باده نوشی عیاشی می کند، تصویر می نماید، ولی این تصویر او بسیار دور از حقیقت به نظر می رسد.

اکنون جا دارد تا داستان دوست محمد، این حکمران نهایت قابل احترام را تکمیل نمائیم:

بعد از آن که دوست محمد، جنگ مهمی را به تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۴۰ فتح و برای اردوی انگلیسی در کابل اضطراب تولید نمود، یک روز بعد از آن با تسلیم شدن غیر مترقبه اش به مکتانن، همه دنیا را متعجب ساخت. به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۸۴۰، دوست محمد توسط محافظین انگلیس از پایتخت کابل به طرف هندوستان برده شد و همراهان و خدم و حشم بزرگی هم با او بود متشکل از ۹ زوجهٔ امیر، ده نفر اقارب زنانهٔ امیر، ۳۹ کنیز، ۳۰ غلام بچه، ۲۳۴ نفر ملتزمین و تعداد زیادی از پسران و دختران امیر، که مجموع همه به ۷۷۶ نفر می رسید؛ البته بدون شمار اطفال، ملتزمین امیر طوری انتخاب شده بودند تا اسباب راحت او مدنظر باشد: پیش خدمت ها، چلم دارها، بوت نگهبان ها، آشپزها، نانوایان، طبیبان امیر، معلمان برای اطفال، یک نفر آبدار باشی برای شخص امیر، خیاطان، خامک دوزان، دلاکان، کالاشویان، سقaban، شتروانان، باشه داران و جاروپ کشان.^(۱) یک منزل مستریح برای امیر و فامیل و همراهانش در لودیانه تهیه شده بود، و منزل تابستانی دیگر نیز در ارتفاعات سرد برایش داده بودند.

اعلامیهٔ مربوط به آزاد سازی و رهایی امیر دوست محمد توسط لارد ایلنبره به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۸۴۲ م صادر شد. در ماه فروری ۱۸۴۳ م، دوست محمد، قرار داد رسمی دوستی و مودت را با دشمنان سابق خود

۱- سوابق و اسناد پنجاب، لاهور، کتاب شماره ۴۱ سی، صفحه ۲۱۱، بدون تاریخ، جلد دوم، صفحه

که سکه‌های لاهور بودند، امضاء کرد؛ اما این که موهن لال این قرار داد را قلبی و تخطی از راه راست تلقی نموده (نگاه: جلد دوم، صفحه ۴۹۶)، واقعیت ندارد؛ زیرا قرار داد سه جانبه قبلی بعد از قتل شاه شجاع توسط سکه‌ها و برتانیه - هر دو به طور رسمی فسخ و باطل اعلان شده بودند. امیر دوست محمد در ماه اپریل ۱۸۴۳ به کابل عودت و دوباره به تخت سلطنت نشست و مدت ۲۰ سال سلطنت آینده خود را متوجه متحد ساختن کشورش نمود. فندهار در سال ۱۸۵۵م و بلخ و خان نشین های شمال در سال ۱۸۵۹م با امیر دوست محمد بیعت کردند و بالاخره هرات نیز بعد از ده ماه جنگ و محاصره در سال ۱۸۶۳ م تسلیم می شود. دوست محمد فقط یک ماه بعد از فتح هرات و مبارزه طولانی که تاج افتخار زنده گی او شمرده می شود، وفات نمود. میت او در بالای سر قبر خواجه عبدالله انصاری هروی، عارف، صوفی و شاعر نامدار افغان در گذرگاه برون شهر هرات، دفن شد.

در دروه صلح و اصلاحات داخلی، امیر دوست محمد دو قرارداد با دولت هند برتانوی امضاء کرد: یکی در سال ۱۸۵۵م و دیگری در ماه جنوری سنه ۱۸۵۷م.

به تاریخ ۱۰ می ۱۸۵۷ م، بغاوت سپاه در هندوستان آغاز گردید. امیر دوست محمد به پیشنهاد اعضای فامیل خود تا از فرصت بسیار مساعد ناشی از وضع خراب هندوستان که در اثر بغاوت سپاه رونما شده بود، استفاده و بالای دشمن سابق خود حمله و پشاور را دوباره آزاد سازد، با سرسختی و لجاجت مقابله نمود و به تعهدات جدید خود با برتانیه صادق باقی ماند. پاداش و مکافات کافی برای امیر شاید در ورای این واقعیت جستجو شود که از جمله ۲۵ غند سپاهانی که در اردوی بنگال به هنگام جنگ اول افغان - انگلیس در افغانستان خدمت کرده بودند، ۲۴ غند آن یا شورش کردند یا خلع سلاح شدند.

با انصاف ترین قضاوت و ارزیابی موهن لال از کرکتر و سجایای امیر دوست محمد در جلد اول کتاب اش در صفحه ۲۱۸ درج می باشد که می گوید: «امیر را در ارتباط به یک خصصت او واقعا بسیار دوست دارند: هر مردی که تقضای عدالت و داد خواهی داشته باشد، امیر را در راه عام ایستاده و داد خواهی می تواند...» اما امروز، زاید از یک صد

سال بعدتر، شاید بعضی اوقات این سوال را بشنویم که: «آیا دوست محمد مُرده است که هیچ عدالتی در کشور او وجود ندارد؟؟؟»^(یک)

^(یک) تبصره مترجم: خانم نانسی دوپری، این نقد را به هنگام تجدید طبع این کتاب در سال ۱۹۷۸م نوشته و در ماه اپریل همان سال، کودتای کمونیستی در کابل صورت گرفت. تبصره و کنایه فوق نانسی دوپری که می پرسد: «... اما امروز زاید از یک صد سال بعدتر، شاید این سوال را بشنویم که آیا دوست محمد مُرده است که هیچ عدالتی در کشور او وجود ندارد؟» - معلوم نمی شود این کنایه پر معنی و مزه دار خانم نانسی دوپری به دروه جمهوری قلابی محمد داوودخان تعلق می گیرد، یا به دوره کمونیستی، یا به هر دو، و حتی بعد از آن تا به امروز (ماه جون ۲۰۰۳ - ۱۵۶ سال بعد از چاپ کتاب موهن لال در لندن) که آقای حامد کرزی تازه به کرسی ریاست جمهوری نشسته است؟؟؟

ملاحظات مترجم پیرامون جلد اول اثر موهن لال

من، اثر موهن را قبل از ترجمه یک بار سرسری خوانده و به یک سلسله مشکلات تخنیکی آن به ارتباطی فن ترجمه متوجه شده بودم، اما بهتر دانستم ملاحظات خود را در ختم ترجمه جلد اول تقدیم هموطنان سازم.

به اساس علم زبان شناسی، گرامر یا دستور زبان (از هر زبان) که قوانین ساختمان یک زبان را در بر دارد، لامتغیر است، اما اسلوب نگارش در مرور ایام تغییر پذیر می باشد، و این به خاطری ست که نوشته اند تصویر نادرست، زبان گفتار می باشد. از جانب دیگر هر نسل اثرات خود را بالای زبان می گذارد و این اثرات در زبان نوشته بیشتر متحول بوده است.

متن انگلیسی اثر موهن لال که در سنه ۱۸۴۴م یعنی در اواسط قرن نوزدهم نوشته و دو سال بعد در ۱۸۴۶م نشر شده، اسلوب نگارش قرن هجدهم انگلستان است که در اواخر همین قرن توسط «کمپنی هند شرقی» انگلیسی به هندوستان آورده شد و حدود پنجاه سال بعد به قدرت استعمار برتانیه حیثیت زبان رسمی هندوستان را پیدا کرد. زبان های بومی هندوستان که شاخه های مادر زبان سانسکرت می باشند، به شهادت تاریخ همیشه تحت تاثیر یک زبان اجنبی قرار گرفته اند. چنانچه لودی ها و نیز سلاطین مغلی هندوستان به سهولت توانستند زبان فارسی را زبان رسمی و زبان دربار بگمارند. لودی ها در اواخر قرن پانزدهم میلادی، زبان فارسی را در هندوستان ترویج دادند. تاریخ فرشته در این باب به تفصیل صحبت می کند و این جمله از آن تاریخ، مبین وضع فرهنگی آن وقت هند است: «و کافران به خواندن و نوشتن فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود، پرداختند.» فرهنگ نویسی فارسی نیز در هندوستان انکشاف کرد و «فرهنگ جهانیگری»، «فرهنگ رشیدی»، «غیاث اللغات» و «فرهنگ برهان قاطع» و غیره در قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) یکی پی دیگری در هندوستان تکمیل و نشر گردید. به همین تناسب ادب و شعر فارسی و شعرای

فارسی زبان در نیم قاره هند به حدی انکشاف یافته بودند که مکتب ادبی خاصی به نام «مکتب هندی» در ادبیات دری افزوده شد و به این ترتیب زبان فارسی برای قرن ها به حیث زبان ادبی، علمی و رسمی دربار هندوستان مسلط بود.

هنگامی که انگلیس ها تا دهلی یعنی تا حاشیه سرحدات امپراطوری احمدشاهی رسیدند، متوجه نفوذ زبان و فرهنگ فارسی در هندوستان شده و به منظور تضعیف آن مدارس زبان انگلیسی را عمدتاً برای تربیت اطفال خودشان گشودند و ابتدا به یک عده جوانان خانواده های اشرافی هند چانس شمول داده، به تدریج تعلیم و تربیه انگلیسی را گسترش داده جانشین زبان فارسی ساختند.

در همین آوان زبان اردو که مخلوطی از سانسکریت، فارسی و عربی است، و آن را «زبان ریخته» نیز خوانده اند، انکشاف کرد، اما زبان انگلیسی که به قدرت استعمار انگلیس سریعاً پیش می رفت، زبان علمی و رسمی هندوستان گردید، در حالی که زبان فارسی حیثیت خود را به حیث زبان ادبی هندوستان هنوز هم حفظ کرده بود.

وقتی انگلیس ها دهلی را اشغال کردند، موهن لال تحصیل زبان و ادبیات فارسی را تمام کرده بود و انگلیس ها در سال ۱۸۳۰ م به او چانس دادند تا در اولین مکتب انگلیسی شامل گردد. موهن لال در ظرف دو سال، نه تنها انگلیسی را یاد گرفت، بل که به قول نانسی دوپری، مغز شویی انگلیسی شد و انگلیس ها از او یک نفر انگلیس ساختند؛ آن گاه به حیث ترجمان زبان فارسی استخدام گردید. اگرچه موهن لال مدت ۱۶ سال به انگلیس ها در هندوستان و افغانستان کار کرد، اما سویه و اسلوب نگارش او به زبان انگلیس انکشاف متوازن را نه پیمود. در جلد اول اثر انگلیسی او به مواردی بر می خوریم که مفکوره خود را (شاید در تحت تاثیر زبان فارسی) بدون رعایت دستور زبان انگلیسی به طور نادرست افاده کرده، چنان که خود گوید: «تا اندازه زیاد از خود زبان انگلیسی هم بیگانه می باشم.» در چنین موارد بعضاً یک ساعت یا بیشتر بالای معنی و مفهوم یک جمله (با در نظر داشت تمام ارتباطات ساختمانی و معانی آن) فکر کرده ام تا سخن را به سخن ترجمه کنم.

ترجمه، شاخه ای ست از علم معانی و عنصر کثرت اللسانی (Multilingualism) که آن را متأثر می سازد، به طوری که موهن لال سه زبان (اردو، فارسی و انگلیسی) را می دانسته و چنان که خودش در مقدمه اثر خود می گوید: «این اثر به پیروی از سبک فارسی نگارش یافته است.» وی آن قدر تحت تاثیر زبان فارسی بوده که مفکوره ها را از زبان فارسی به انگلیسی ترجمه می کرده است. از ترجمه این اثر، مثال های بسیار جالب و کار آمد برای «اصول تخنیک ترجمه» تراکم کرده که در اثر علیحده ای به نشر خواهد رسید.

مشکل دیگر ترجمه این اثر، سبک نگارش انگلیس ها در قرن ۱۸ و ۱۹ است که جملات بسیار کشال و مدغم در مدغم را به کار می بندند که گاهی در بین مبتدا و خبر جملات، هفت یا هشت سطر کلمات و فقرات چپیده شده اند. در چنین وضعی مترجم مجبور است مطالب یک جمله کشال و مدغم را در چند جمله کوتاه بر گرداند. در اثر موهن لال، مکتوب های زیادی به قلم انگلیس ها به قسم ماخذ ضمیمه و درج شده که از لحاظ «سبک شناسی» و هم از نقطه نظر تحول اسلوب نگارش زبان انگلیسی، قابل مطالعه و استفاده می باشد. چنین به نظر می رسد که اسلوب نگارش جدید در زبان انگلیسی، یعنی مروج ساختن جملات کوتاه و غیر مدغم، که اکنون در دانشگاه ها تدریس می شود، در اواخر قرن نوزدهم روی کار آمده باشد.

چرا این اثر، قبلاً ترجمه نشده است؟

هرچند موهن لال به کم رسی ها و اشتباهات خود معترف است، چنان که در مقدمه خود گوید: «از قدرت من خارج بود یک گزارش قابل اطمینان تهیه کنم تا زنده گی امیر را به ترتیب مسلسل و کروئولوژیک تصویر نماید، لهذا بیم دارم این دو جلد در بسا موارد در ارتباط بر نامرتب بودن رویدادها و ذکر اسم اشخاص زیدخل در آن ها، اشتباهات داشته و قابل سوال باشند.» معهذ این، یگانه اثری ست از رویداد های مهم تاریخ افغانستان به قلم شخصی که در اواسط قرن نهم چند بار از شرق به شمال و غرب کشور سفر کرده و حدود ده سال در کابل اقامت و ماموریت داشته و با گروه های مختلف مردم اعم از اهل دربار و زعما و سرداران و تاجران و پیشه وران در تماس بوده و تاریخ روایتی اعصار ماقبل کشور ما را از زبان مردم یادداشت نموده و آنچه به جا گذاشته، حیثیت یک ماخذ بسیار مهم در تاریخ معاصر افغانستان دارد که همه مورخین افغان آن را ماخذ قرار داده اند.

بعد از دومین شکست نظامی سپاه انگلیس در افغانستان که انگلیس ها مجبور شدند موجبات تباهی سیاسی و نظامی خود را تحت مطالعه و بررسی قرار دهند، موهن لال به تشویق دولت، این اثر را در لندن نوشت، و از تمام اسناد و آرشیف رسمی دولت انگلیس برای نگارش آن استفاده کرد. او که از احساسات دشمنانه و انتقام جویانه و قهر و غضب انگلیس ها به مقابل افغان ها خوب خبر داشت، برای این که انگلیس ها را خوشنود و اثر خود را دلنشین و مطلوب ساخته باشد تا از فروش آن بهره بهتر بردارد، هر قدر تهمت و ناروایی که درحافظه داشت، در ضمن شرح رویدادها و وقایع، به زعماء و ملت افغان نسبت داد، به حدی که ملکه انگلیس بعد از قبول اهدائیه او که همین اثرش بود، او را تنبیه کرد و سفارش نمود تا کلمات رکیک از کتاب حذف شوند، و موهن لال این مطلب را در اخیر مقدمه خود چنین افاده کرده است: «خصوصاً وقتی که اهدائیه من به شرف قبول علیاحضرت ملکه قرار گرفت و فقط با یک تصحیح آن را به من مسترد فرمودند، من به

ناشر و مالک مطبعه نوشتیم که از مسودهٔ اثر من کلمات و جملات را حذف کنند... معهذا کلمات و نسبت های رکیک در بارهٔ افغان ها و زعمای شان، زیاد به کار رفته که مبین بدبینی شخص موهن لال به امیر دوست محمد خان می باشد. مترجم جابه جا در بعضی موارد یادداشت هایی در پاروقی افزوده تا خواننده گان را متوجه اغراض شخصی مؤلف بسازد.

اما از زاویه دید پادشاهان و حکومت های افغانستان، از امیر دوست محمد تا اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، دلایل عمده ای که این اثر را اجازه ندادند ترجمه و به دسترس استفادهٔ عامه قرار گیرد، به نظر این مترجم، قرار ذیل اند:

(۱) این اثر، اشتباهات و فجایع دوره های سدوزایی و برادران بارکزیایی و حکومت خاندان محمد زایی را بی پرده و عریان بیان نموده است که هیچ کدام آن ها روادار نبودند دامن خود را به دست خود بالا کنند.

(۲) در دورهٔ سلطنت امیر دوست محمد خان و پسران او تا دورهٔ سلطنت نواسه اش امیر عبدالرحمن خان، سودا خوانی در افغانستان بسیار ناچیز و مترجم انگلیسی هم نادر و وسایل چاپ و توزیع نامیسر بود.

(۳) امیر عبدالرحمن خان از موجودیت این اثر خبر داشت و کسانی روایاتی از این را برایش رسانده بودند، اما او که به اساس موافقه و خوشبینی انگلیس، پادشاه شده بود، به هیچ وجه حاضر نبود تجاوزات انگلیس را به یاد مردم افغانستان بدهد، یعنی «فیل را به یاد هندوستان اندازد.»

(۴) در عهد امیر حبیب الله خان، ترجمهٔ آثار از منابع خارجی رونق گرفت، ولی او هم مانند پدرش نمی خواست این اثر به دسترس مطالعهٔ مردم قرار گیرد، زیرا از یک طرف فجایع اجداد خودش به نسل متهیج نوین، نسلی که خواستا شاهی مشروطه بودند، برملا می شد، از طرف دیگر انگلیس آزرده می شد و شاید معاش - مستمری او را قطع یا تقلیل می کرد.

(۵) در دورهٔ اعلیحضرت امان الله خان، نسخه های انگلیسی این اثر به افغانستان آورده شد و در آرشیف وزارتخارجه بود، اما امان الله خان هم به خاطر حفظ آبروی اجداد و خاندان خود اجازهٔ ترجمه و نشر آن را

نداد. پدر این مترجم، مرحوم سید محمد سرور کنری که از جمله خدمتگاران صادق اعلیحضرت امان الله خان بود و بعضاً به ارتباط مسایل ملکی به دربار می بود، به ما قصه می فرمود که از زبان اعلیحضرت مرحوم چند بار در مواردی که بالای کسانی به قهر می بودند شنیده بود که می گفت: «کتاب هندو را بخوان و ببین که چه گفته...» البته نه پدرم و نه ما در آن وقت معنی این سخن را می فهمیدیم، و اما اینک که می یابیم که آن «هندو» در باره افغانستان بسیار «اسرار مگو» نوشته و اعلیحضرت مرحوم از آن خبر داشته است.

۵) در عهد سلطنت اعلیحضرت محمد نادرخان که سلطنت از یک شاخه (اولاده امیر دوست محمد خان) به شاخه دیگر خاندان محمد زایی (اولاده سردار سلطان محمدخان طلائی) انتقال یافت، اگر چه مترجمین انگلیسی در این وقت عرض اندام کرده بودند، اما از یک طرف انگلیس مابی اهل دربار مسلط بود و از جانب دیگر آن قدر فجایع برادران بار کزایی، خصوصاً سلطان محمدخان که پشاور را بالای رنجیت سنگه به طلا فروخت و لقب «طلائی» را کمایی کرد، در این کتاب درج شده که نادرخان و هاشم خان و ظاهر خان جرات و تحمل خواندن و فهمیدن تاریخ هایی از این قبیل را توسط مردم نداشتند. مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک باری می خواست این اثر را ترجمه کند، اما یگانه نسخه آن که در انجمن تاریخ بود، برداشته شد و مرحوم سلجوقی او را از تعقیب این کار منصرف ساخت. من، بار اول این اثر را در سنه ۱۹۶۷ میلادی برای مدت سه ساعت در کتابخانه شخصی مرحوم سردار محمد نعیم خان به کمک و مساعدت مرحوم استاد سردار عزیز نعیم، دیدم و از جلد دوم آن مطالبی استخراج کردم. البته مورخینی از قبیل مرحومین غبار، عبدالحی حبیبی، رشتیا و امثالهم نسخه های این اثر را از هند برتانویی به دست آورده در کتابخانه های شخصی خود داشتند.

۶) یک دلیل دیگر نیز به نفع عدم ترجمه این اثر شنیده شده و آن این است که چون اسم اشخاص، خاندان ها و گروه هایی که در دوره علمیات نظامی انگلیس، در تضاد با منافع ملی، با سپاه انگلیس همکاری کرده اند، در این اثر با ذکر صحنه و رویداد، درج شده، که افشاء آن

در این وقت موجبات تجدید خصومت ها را بار خواهد آورد. هموطنان ما این ملاحظه را در جلد اول کمتر و در جلد دوم به کثرت خواهند خواند، ولی از یک طرف وقایع مذکور جسته جسته در تاریخ های چهل سال اخر نشر شده و از جانب دیگر پخته گی و بصیرت ملی افغان ها منحصث یک ملت ماجرا دیده از تجدید خصومت ها جلو گیری خواهد کرد. قرن ۲۰ را قرن «گسترش اطلاعات» خواندند و قرن ۲۱ را «قرن دانش» می خوانند و ما دیگر نمی توانیم اطلاعات و دانش را از مردم خود دریغ بداریم.

یادداشت های مترجم در پاروقی ها با تذکر اسم مترجم ثبت شده، در حواشی و پاروقی هائی که کلمه مترجم نباشد، از آن مؤلف است. آن عده کلمات انگلیسی این اثر را که مترجم برای آن ها کلمات معادل فارسی نیافته، کلمه انگلیسی را در بین قوس جا داده است. دانشمندان افغان لطفاً معادل فارسی آن ها را گزارش دهند تا در چاپ دوم در نظر گرفته شود.

قرار بود این اثر را قبل از نشر برای نقد و تمهید به یک عده دانشمندان بفرستم، اما مطالب و رویدادهای ماه جون سال ۱۸۳۸ مندرج در فصل سیزدهم این اثر شباهت زیاد به رویداد های ماه جون ۲۰۰۲ افغانستان داشت که مترجم در هر مورد آن حواشی و تبصره هایی ارایه نموده است و در چنین وضعی نقادان در موقف خاصی قرار می گرفتند. بنا بر این از مورخین، دانشمندان و اهل خبره خواهشمند است مندرجات این اثر، به شمول حواشی و تبصره های مترجم، را بی دریغ نقد و انتقاد کنند؛ همه نقدها عیناً در مجله آئینه افغانستان و هم در تجدید طبع کتاب نشر خواهند شد.

و من الله التوفیق

خدمتگار افغانستان

دکتور سید خلیل الله «هاشمیان»

مانگلیر-کلفورینا؛ ۳- جون ۲۰۰۲

اهداء

به علیاحضرت معظمه ملکه ویکتوریا، حکمرای
بریتانیا و امپراطوری هندوستان و به اعلیحضرت
شوهرش و والاحضرت شهزاده البرت.

موهن لال



HER MAJESTY VICTORIA
علیاحضرت ملکہ ویکتوریا

اهداء

از روزی که جهان خلق شده، قاعده و رواج بر این بوده که خدمتگذاران صادق هر حکومت قدیم و معاصر، چه به هنگام دریافت تقدیر و جایزه یا به هنگام حاصل کردن افتخار شرفیابی به حضور حکمروای تاجدار خود، تحایفی تقدیم می کنند که نمودار کرنش، بنده گی و حرمت و تعظیم به مقام سلطنت می باشد. این رواج تقدیم حرمت و تعظیم، تنها محدود به انسان ها نبوده، بل که همیشه از طرف سایر مخلوقات خداود نیز رعایت شده و مورد تحسین معظم ترین حکمران جهان قرار گرفته است. هرگاه ما به زبان سه هزار سال قبل نظر اندازیم، از ورای عنعنات و روایات تاریخی ملتفت می شویم که یکی از برازنده ترین مثال ها- در خصلت یک مخلوق ضعیف خداوند، یعنی مورچه، به مشاهده می رسد که وقتی دانه ای برنج را می یابد آن را در چنگال خود قایم و به فاصله ای کشیده و هنگامی که به دربار حضرت سلیمان دانا و معظم می رسد، آن برنج را به قدوم او می گذارد، و آن حضرت آن را به قسم تحفه ای می پذیرد.

طالع من، برازنده گی کرد و می توانم بگویم رشک انگیز شد که حتی در این سرزمینی پر افتخار، افتخار شرفیابی علیا حضرت شما و والا حضرت را حاصل نمودم و هم به قصر سلطنتی دعوت شدم؛ صحبتی که با والا حضرت اشرف میسر شد، افتخار عظیمی بود، و ملتفت شدم که والا حضرت اشرف معلومات دقیق و مفصل از تمام واقعات غم انگیز در افغانستان دارند، که نه تنها احساس تعجب را در من برانگیخت، بل که موجب افتخار و طمانیت (آرامش) من شد؛ چون که متوجه شدم والا حضرت اشرف شما از اعمال و کردار خدمتگاران دولت در خارج، چه انگلیس و چه غیر، وقوف داشته و هر دو را مساویانه مورد ستایش و تقدیر قرار می دهند. با در نظر داشت تمام نکات فوق الذکر، من کمینه احساس حقارت می کنم که چه طور بتوانم عمیق ترین تشکرات قلبی خود را توام با عالی ترین تعظیبات خود به قدوم مبارک علیا حضرت ملکه و والا حضرت شهزاده پیشکش و از جرات خود پوزش می خواهم که این اثر ناچیز خود را به مثابه

سعی بی ارزش قلم ناتوان در زبان بیگانه، به قدوم مبارک اعلیحضرتین اهدا می کنم.

اگر شرف و افتخار قبول شدن این اهدا برایم منظور گردد، به خدمتگاران علیاحضرت ملکه در امپراطوری هندوستان - سریعاً هویدا خواهد شد که علیاحضرت شما از خدمتگاران و صداقت کمینه ترین خدمتگار خود - به چه نوعی تقدیر فرموده اند و این ذره پروری شاهانه منتج به احساس اطمینان و غرور نزد رعایای هندی علیاحضرت از پادشاه فعلی انگلیس شان می شود؛ زیرا نه رعایای فعلی هندوستان و نه متقدمین شان - به شرف چنین مرحمتی مفتخر گردیده اند.

تا جایی که به این بنده حقیر تعلق می گیرد، چیز بیشتری برای گفتن ندارد، مگر این که این اهدا را با این عرض عاجزانه تکمیل نماید که تا زمانی حیات، خود را مفتخرترین، مسرورترین و طالع مندترین خدمتگار دولت معظم شما دانسته و تمام مساعی خود را در ارتقای شرف و منافع دولت برتانیای عظمی به کار اندازد، و از عمق قلب، درخشان از اشعه آفتاب و مهتاب باشند.

سایه پر طنعه و مقدس علیاحضرت شما و اعلیحضرتین کم مباد، و سلطنت های انگلستان و هندوستان - هر دو هرگز از حمایت اولاده خاندان شاهی اعلیحضرتین شما، محروم مباد.

موهن لال

خدمتگار صادق کمپنی شریف هند شرقی

آدرس: ۴ جارج ستریت، مانچستر سکویر، لندن - ۲۰ جون ۱۸۴۸



MOHAN LAL
موهن لال کشمیری

پیشگفتار

استقبال گرمی که از طرف مردم برتانیه از نشریهٔ اخیر من با عنوان «مسافرت‌ها در پنجاب و افغانستان» به عمل آمد، موجب تشکرات قلبی من می‌باشد. قسمت بیشتر مسافرت‌های من که سالیان قبل نشر شده بودند، تا اندازه‌ای از نظر و علاقهٔ اهل خیره افتاده بود، اما تبصره‌های توصیف آمیزی که از آن‌ها در چاپ اخیر اثر با ارزش عالی جناب «مونت استیوارت الفنستون»^(۱) که از آن‌ها صورت گرفته، و موصوف یک مؤلف نهایت با استعداد و مورد احترام مردم این کشور می‌باشد، مرا وادار ساخت اثر متذکرهٔ خود را با معلومات اضافی پیرامون بازارهای تجارت سند، تجدید چاپ کنم.

نه از اثر قلبی خود و نه از این اثر، برای لحظه‌ای هم نمی‌خواهم در بارهٔ ارزش معلومات، صراحت و بلاغت در افاده یا سبب نگارش آن‌ها چیزی بگویم؛ بر عکس از غلطی‌ها و اشتباهات فراوان گرامری و افاده‌یی، و بیشتر از همه از ترادف و تکرارهای مضاعف در این آثار، مستشعر (هراسان) و شرمنده می‌باشم، اما اگر به مردم بگویم که از عنعنات و اطوار انگلیس‌ها و تا اندازهٔ زیادی هم از خود زبان انگلیسی بیگانه می‌باشم، شاید مرا از بابت این بی‌کفایتی‌های وسیع، معذور قرار بدهند. قابل تذکر است که اثر زیر بحث را در دو جلد در مدت کوتاه، بدون کمک دوستانی که انتظار آن را داشتم، تکمیل و به دست طبع سپردم.

تمام قسمت‌های این دو جلد (به استثنای حدود یکصد صفحهٔ آغاز آن) را روزمره نوشته‌ام و به همین نهج در نگارش متباقی آن از عجله و

۱- تبصرهٔ الفنستون: «موهن لال، یک مرد کشمیری مقیم دهلی که به معیت «سر الکراندر برنس» تا بخارا رفت و از طریق مشهد و هرات مراجعت کرد، مشاهدات مسافرت‌های خود را نیز طبع و نشر کرده است. این اثر به زبان انگلیسی - در کلکته چاپ شد و بسیار بکر و ارزشمند ثابت می‌شد اگر پیشتر از آثاری به دسترس قرار می‌گرفت که قبلاً معرفی شده‌اند. اثر «موهن لال» حتی در حال حاضر نیز دارای معلومات تازه بوده، از روحیهٔ تحقیق و تحلیل و تسلط به یک زبان خارجی برخوردار و شایستهٔ امتیاز عالی برای مؤلف آن می‌باشد. به موسسهٔ تدریس زبان انگلیسی در دهلی (که اکنون به فاکولته ارتقا یافته) نیز باید امتیاز قابل شد، زیرا مؤلف این اثر از همین موسسه فارغ شده است.» الفنستون، کابل - ۱۸۳۸ م.

سرعت کار گرفته ام، از این جاست که اشتباهات و اضافات و تکرار نویسی ها رخ داده اند که امید دارم مورد عفو قرار گیرم.

علاوه بر مصرف عظیمی که طبع «مسافرت ها» ی من و این دو جلد «زنده گی امیر دوست محمد خان، امیر کابل، ...» بالای مالک مطبعه و ناشر تحمیل کرد، با عجز و خضوع خاطر نشان می سازم که حدود ۳۰۰ پوند از پول شخصی من بالای امتیاز طبع، کاغذ و تهیه تصاویر به مصرف رسیده است و این واقعیت برای من در برابر چنان تلقی ای برائت خواهد داد که گفته شود این اثر را محض به منظور استفاده از درآمد فروش آن، طبع کرده ام.

هنگامی که در افغانستان بودم، «زنده گی امیر دوست محمد» را به انگلیسی و فارسی تهیه کرده بودم و معلوماتی که اثر مذکور به استناد آن تهیه شده بود، از طرف درباریان و اقارب خود امیر - به دسترس من گذاشته شده بودند، اما متأسفانه تمام اوراق مذکور به هنگام آشوب و قیام کابل ضبط و به دسترس محمد اکبر خان قرار داده شد که او به هیچ وجه حاضر نشد آن ها را به من مسترد کند. بعد از آن وقتی در لندن به نگارش مصروف شدم - از قدرت من خارج بود تا گزارش قابل اطمینانی تهیه کنم که زنده گی امیر را به ترتیب مسلسل و کروئولوژیک تصویر نماید، لهذا بیم دارم این دو جلد در بسا موارد در ارتباط به نامرتب بودن رویداد ها و ذکر اسامی اشخاص زیدخل در آن ها، اشتباهات داشته و قابل سوال باشند.

بیانات و صحبت هائی که در این دو جلد گزارش یافته، خصوصاً آن هائی که در باره ماجراجوئی ها و مسایل اخلاقی امیر دوست محمد خان و امثالهم می باشند، به طور عموم از طرف کسانی برابم بیان شده که در مجالست و مصاحبت امیر قرار داشتند؛ زیرا در هنگام نگارش این اثر، نمی دانستم چه چیزها مقبول «طبع انگلیس مابی» قرار می گیرند و خودم نیز آرزو داشتم از تذکار چیزهای ناپسند - از هر نوعی که باشد، جلوگیری شود، خصوصاً وقتی که هدائیه من به شرف قبول علیاحضرت ملکه قرار گرفت و فقط با یک تصحیح، آن را بمن مسترد فرمودند. من به ناشر و مالک مطبعه نوشتم که از مسوده اثر من، کلمات و جملاتی را حذف کنند که به نظر آن ها با قوانین و تعاملات این

کشور، سازگار نمی باشند و مطبوعه به من اطمینان داد که چنین کرده است.

متن اهدائیه عنوانی علیاحضرت ملکه و هم می توان گفت که تمام این اثر به پیروی از سبک فارسی، نگارش یافته است. اصالت افاده ها و ضرب المثل ها و روانی و اسلوب نگارش انگلیسی که در تسلط بومیان این سرزمین می باشند، از یک خارجی همانند من، با داشتن تحصیلات محدود، نباید توقع شود. در مجموع گذشت و سخاوت جامعه بی طرف انگلیس، مرا در برابر هر نوع اشتباهاتی که در متن اوراق این اثر ناچیزم صورت گرفته، معذور خواهند داشت.

مشاهدات من در باره سیاست ما در افغانستان، دلیل اعزام یک اردوی مجهز، اسباب موفقیت و علل وقوع بدبختی ها و فجایع ناشی از آن اقدام، کاملاً تکرار آن گزارشاتی است که من قبلاً به حکومت هند برتانوی در سال ۱۸۴۲ م ارسال کرده بودم و مورد توجه مثبت «ارل. اف ایلنبوره»، گورنر جنرال وقت هندوستان، قرار گرفت. جناب لارد موصوف در باره آن گزارشات - به کمیته خاص در انگلستان با کلمات توصیف آمیز، طور ذیل گزارش داده است: ^(۱)

«در راپوری که از مخبر ما (موهن لال) رسیده و ضمیمه این مکتوب است، سندی در دسترس کمیته عالی شان شما قرار می گیرد که در آن، گزارش قتل شاه شجاع الملک - به تاریخ ۵ اپریل که توسط پسر نواب زمان خان به طور فجیع کشته شد، توضیح شده است.

کمیته عالی شان شما با علاقه عمیق، مشاهداتی را تعقیب خواهند کرد که در باره موجبات قیام اخیر کابل، گزارش داده شده است.

کمیته عالی شان شما در جمله اسناد منضمه مکتوب جالب نمبر ۲۴ «موهن لال» در باره اسباب و موجبات قیام افغان و هم در باره حوادثی که منجر به اغتشاش کابل در ماه نوامبر گذشته گردید، مطالعه خواهند کرد. امضاء ایلنبوره»

نظریاتی که فوقاً توسط این شخصیت عالی جناب و با استعدادی که در آن وقت زمام امپراطوری هندوستان را به دست داشت، ارائه شده،

^۱ - کتاب آبی رنگ پارلمان در باره افغانستان، صفحات ۲۶۲ - ۳۴۱ - ۶۲۴. من کلمات زیاد و چندین نام دیگر را نقل نکرده ام تا این اقتباس، بسیار مختصر باشد. موهن لال

یقین دارم برایم مرجع اطمینان و اتکاء کامل خواهد بود تا از مردم تقاضا کنم محتویات این کتاب را در دو جلد مطالعه نموده و اشتباهات مرا ببخشایند.

موهن لال

مورخ ۳۰ جون ۱۸۴۸

آدرس: ۴ جارج ستریت، مانچستر سکویر-لندن

فصل اول

- پسران ابدال

ابدال، شخص اول و موسس قبیله ابدال بود. از او، سه پسر باقی ماند: فوفل^(۱)، بارک و الکو. اگر من، نام‌ها و شجره‌بازمانده گان فوفل و الکو را بنگارم، به ضخامت این کتاب می‌افزاید. گزارش و اثر بسیار دقیق و قیمت دار «مونت استیوارت الفنستون» (Mount Stuart Elphinstone) از سلطنت کابل در باره بازمانده گان قبیله ابدالی و همچنین در باره پیداوار نباتی، معدنی و حیوانی قلمرو زیر بحث، معلومات جامع دارد. به طور خلاصه، این اثر جالب و مفید، برای همه به طور راهنما استفاده داده، خصوصاً برای مسافران و سیاحان در افغانستان، همان قدر کارآمد و مفید است که قطب‌نما برای کشتی‌رانان و بحر‌پیمایان می‌باشد. این شخص عالی‌جناب در ذهن مردم آسیای مرکزی، خاطره جاودانی از برخورد نهایت دوستانه، مهربانانه و شریفانه خود به جا گذاشته است. برای سیاحان اروپایی و هند برتانوی، مایه نهایت افتخار است که نام او را حتی در دورترین نقطه افغانستان - با حرمت احترام زیاد از زبان کسانی می‌شنوند که به صورت عموم از نام و نشان مردان برازنده کشور خود، معلومات ندارند. سخاوت الفنستون برای او، لقب جاودانی «حاتم طایی»^(۲)، و عقل و دانش و فراست او، لقب «سقراط» را برایش کمایی کرده است.^(۳)

من بدون تردید می‌توانم بگویم که این نام «الفرشتین» (تلفظ محلی) آقای الفنستون بود که من حیث پاسپورت عبور برای «لشکر سند» هند برتانوی کار داد و این لشکر توانست بدون هرگونه مقاومت، داخل افغانستان سرازیر گردد. کتاب‌های دیگر دارای معلومات مفید، از «کپتان آرتر کونولی» (Capt. Arthur Conolly) و از «سر الکراندر برنس» (Sir Alexander Bernes) نیز به دانش ما از این قوم معروف و دور افتاده می‌افزاید. هدف من در این جا گزارشی ست از زنده گی

۱- مؤلف، قوم پوپل را در همه جا «فوفل» نوشته است. م

۲- حاتم طایی، در تاریخ‌های باستانی فارس، به سخاوت لامحدود خود شهرت دارد. مترجم

۳- سقراط، وزیر و مشاور معروف اسکندر کبیر بود. مترجم

پیشین، قیام ها و حکومت دوست محمدخان و تذکار نام های اسلاف او - پسران بارک، اما نه پسران فوفل و الکو.

- شجره دوست محمدخان

حاجی جمال خان، پدر کلان دوست محمدخان، پسر یوسف، پسر یارو، پسر عمرخان، پسر خضرخان، پسر اسماعیل، پسر نیک، پسر دارو، پسر سیفل، پسر بارک، دومین فرزند ابدال می باشد. روایات عنعنوی مشعر است که در خلال نسل های متمادی، نسل ابدال از خانواده اسرائیلی منشعب شده است، اما اگر واقعیت در نظر گرفته شود، منشاء و مبداء افغان ها آن قدر مغلق است که هیچ کدام شان حتی در بین مسن ترین و هوشیار ترین این قوم، در باره مبداء نسل خود معلومات قناعت بخش داده نمی توانند. عده ای از افغان ها با اعتراف به انشعاب از نسل اسرائیل، از این که با قوم یهود، رابطه خونی دارند، احساس خجلت می کنند، زیرا یهود را کافر می شناسند. در باره مغلق بودن انشعاب و مبداء نسل افغان ها، اگر حس کنجکاوی کسانی متمایل به تحقیق بیشتر در این موضوع پُریچ باشد، من اقتباس ذیل را از کتاب بسیار معتبر «مونت استیوارت الفنستون» تقدیم می نمایم.

- شجره افغان ها

«بعد از این گرازش سطحی و روبنایی واقعیت ها به ارتباط افغان ها که به تاریخ اصلی مطابقت دارد، اکنون آنچه را که خود افغان ها در باره خود می گویند، تحت مذاقه قرار می دهیم: گزارشی که آن ها در باره مبداء و منشاء خود ارایه می دارند قابل تامل بوده و قبلاً توجه یک شرق شناس معروف را جلب نموده است.»

افغان ها می گویند که زاده شخصی به نام افغان استند که پسر ارمیا یا برکیا بود، و او پسر سول (Saul) پادشاه اسرائیل بود و همه تواریخ ملت آن ها از ارتباطات و به هم پیوسته گی های نسلی با یهودها از عصر ابراهیم علیه السلام تا دوره اسارت شروع می شود. داستان آن ها در باره به هم پیوسته گی های نسلی با داستان های سایر مسلمانان مطابقت دارد، و اگرچه این داستان ها با افسانه های عامیانه عجیب و باور نکردنی مخلوط گردیده، معهدنا از متن کتاب مقدس (انجیل -

مترجم) چندان متفاوت نمی باشند. افغان ها باور دارند که بعد از مرحله اسارت یک قسمت اولاده افغان به کوه های غور (Ghore) و قسمت دیگر آن در مجاورت مکه در عربستان سعودی پناه برده مسکون گردیدند.

تا این جا این داستان از احتمالات بعید و قابل قبول به نظر می خورد. مبرهن و مسلم است که ده قبیله از جمله دوازده قبیله یهود، بعد از مراجعت برادران شان به جودیا (Judea) در منطقه شرق باقی ماندند، و این تصور که افغان ها اولاده آن ها می باشند، فقدان یک قبیله مردم و ظهور دیگر آن را به سهولت توضیح می نماید. متباقی این داستان با این واقعیت سازگار است که یهودی ها در عصر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در عربستان بسیار متفرق بوده و فرقه مهم شان ملقب به «خیر» بود که به این نام هنوز ناحیه ای در افغانستان وجود دارد، ولو آن که خیبر نام کدام قوم افغان نمی باشد. این تئوری قابل باور بوده و شاید واقعیت داشته باشد، اما وقتی آن را به طور دقیق تحت تحلیل قرار بدهیم، چنین می نماید که شاید مبتنی بر یک عنعنۀ مجهول باشد، و حتی خود آن عنعنۀ نیز در غبار مغایرت ها و تضادها پیچیده است.

مؤرخین افغان باور دارند که اولاده اسرائیل در غور و عربستان هر دو ایمان و عقیده خود را در باره وحدانیت خداوند و اصالت اعتقادات دینی خود حفظ کردند و در عصر ظهور آخرین و بزرگترین پیغمبران (محمد صلی الله علیه و سلم) افغان های مسکون در منطقه غور به دعوت برادران عربی خود که زعیم آن ها خالد بن ولید، فاتح سوریه بود، لبیک گفتند و در تحت زعامت قیس که بعداً به عبدالرشید مسما گردید به کمک برادران مسلمان خود به خدمت اسلام شتافتند. مؤرخین عربی، برخلاف، انشعاب خالد را از یکی از قبایل معروف عرب قلمداد و نام او را از جمله انصار و صحابه پیغمبر اسلام حذف کرده اند، عرب ها هکذا در باره کمک و همکاری افغان ها با مسلمان ها به کلی خاموش می باشند؛ اما مؤرخین افغان، اگر چه هموطنان خود را در اثنای فتوحات عرب ها گروه های مختلف و متعدد تعریف می کنند، و اگر چه قبل بر آن هم زبان ملی و عجیب خود (پشتو - مترجم) را تکلم می کردند، معهداً در انشعاب نسلی از قیس و مربوطیت ذریت

ملت خود به قیس، که زعامت شان را در دورهٔ به هم پیوسته گی های نسلی فوق الذکر به عهده داشت، هیچ تردیدی ندارند.

اگر استدلال دیگری ارایه شود که با این قسمت تاریخ در تناقض باشد، باید گفت که این داستان توسط خود مؤرخین افغانی ارایه شده و آن ها باور دارند که سول (Saul) چهل و پنجمین اولادهٔ ابراهیم علیه السلام بوده و قیس سی و هفتمین اولادهٔ سول می باشد. قسمت اول این شجره به کلی متفاوت با گزارش کتاب های مقدس می باشد، و قسمت دوم آن انشعاب فقط ۳۷ نسل را در دورهٔ طویل ۱۶ قرن (شانزده صد سال) مدعی می باشد.^(۱) هر گاه به این مدعیات بیافزاییم که سول پسری به نام ایرمیا (Irmia) یا برکیا (Berkia) نداشت، و اگر به موجودیت نواسهٔ او به نام «افغان» اعتراف شود، هیچ نشانه ای از نام این جد مقدس در نزد اولادهٔ او دیده نشده است. از جانب دیگر اگر گرایش خوش باوری را قبول کنیم که به اساس آن همه ملل ابتدایی برای شجره و انشعاب خود مدارک خیالی و مساعد می یابند، در آن صورت می توان شجره و انشعاب افغان ها را از نسل یهود در قطار مدعیات مشابهی از قبیل انشعاب رومن ها و برتانوی ها از نسل تروجن و انشعاب آیرلیندی ها از نسل مایلسین ها (Milesians) یا برامن (Bramins) قبول کرد.^(۲)

۱- این عدد از تاریخ «شیرشاهی» گرفته شده است. «تاریخ مرصع» این عدد را به مراتب بزرگ تر ارایه می دارد، اما در بین ابراهیم علیه السلام و یعقوب علیه السلام ۴۵ نسل می شمارد.

۲- یادداشت مترجم: شیرشاهی به انگلیسی در صفحهٔ ۷ «شیرشاهی» طبع شده، شاید اشتباه طباعتی باشد.

۳- این موضوع به طور مختصر توسط سر ویلیام جونز (Jones) در مقدمه ای بالای ترجمه آقای وانسیتارت (Vansittart) - (منظبعهٔ مجلهٔ تحقیقات آسیایی، جلد دوم، ماده ۴) مطرح شده است. آن دانشمند شهیر به اصالت این انشعاب تصویری معتقد می باشد و آن را با چهار دلیل استوار می سازد: دلیل اول او مبتنی است بر شباهت اسم هزار (Hazaureh) به Arsareth - سر زمینی که ایسدراس (Esdras) می گوید قوم یهود در آن جا مسکون گردید، اما این استدلال هرگز قناعت بخش نبوده و با این واقعیت رد می شود که قوم هزاره فقط در این نزدیکی ها محلی را در افغانستان اشغال و یک قسمت افغانستان را به نام خود خواندند. استدلال دوم او مبتنی بر عنعناتی ست که در متن آن نشریه درجه می باشد و ماخوذ از قیاس مؤرخین فارس می باشد (یک): که به احتمال اغلب از عنعنات مذهبی سرچشمه گرفته و به هیچ وجه قابل باور نمی باشد. استدلال سوم او مبتنی است بر نام های یهودی افغان ها، اما افغان ها این نام ها را اغلباً از عرب ها و عربی تقلید کرده اند، چنان که سایر ملل مسلمان همین کار را کرده اند. در حالی که نام های باستانی افغان ها شباهتی با نام های یهودی ندارند.

استدلال آخرین او مبتنی است بر شباهت تصویری زبان پشتو با زبان کلدانی (Chaldaic) که متباقی آن را خواننده این کتاب خودش می-تواند قضاوت نماید. بسا وجوه مشابه بین اطوار افغان ها و اطوار یهودی ها وجود داشته و انسان را غافلگیر می سازد، اما چنین شباهت ها بین مللی که در عین سویه رشد اجتماعی قرار داشته باشند، بسیار دیده شده و متوقع می باشد که اگر آن ها را به حیث ثبوت هویت و اصالت نسب بپذیریم، در آن صورت قوم تاتار با قوم عرب و قوم جرمن با قوم روس شاید از عین نسل و قوم ثابت شوند.

از جانب دیگر، عده زیاد دانشمندان اروپایی افغان ها را از قوم و قبیله قفقاز و خصوصیات منشعب از قوم ارمنی می دانند، تا جایی که در بعضی موارد به اسم قفقاز تعلق می گیرد، افغان ها تا هنوز هم آن سلسله جبال برجسته را مذمت می کنند، اما اگر مراد این باشد که افغان ها کدام وقتی در غرب بحیره کسپین زنده گی داشته اند، برای این فرضیه قطعاً ثبوتی در دست نمی باشد. از طرف دیگر، انشعاب افغان ها از ریشه ارمنی برای خود افغان ها کاملاً نا مفهوم است، اگرچه زبان گفتار شان شباهت به زبان ارمنی ها دارد، و داستانی که ارمنی ها در باره افغان ها دارند که گویا به خاطر روزه گیری های طویل المدت که در دین سابق شان مقرر بود، مسلمان شدند، این هم با حقایق تاریخ آن قدر مغایرت دارد که قطعاً قابل قبول نمی باشد. باید اضافه شود که من یک عده کلمات ارمنی را با کلمات پشتو مقایسه کرده ام و هیچ نوع شباهتی بین این دو زبان نیافته ام. باری یک تعداد زیاد کلمات پشتو را به یک نفر ارمنی تحصیل کرده و دارای معلومات خواندم، و اگرچه او هم به انشعاب افغان ها از هم وطنان ارمنی خود اصرار می ورزید، مع هذا اعتراف نمود که حتی یک کلمه از جمله کلمات خوانده شده را نفهمیده و وجه مشترکی بین زبان پشتو و زبان ارمنی نیافته است. من با سایر زبان های منطقه قفقاز چندان آشنایی ندارم، اما باری ۲۵۰ کلمه

(یک): نه تنها الفستون و سایر مؤرخین اروپایی بل که موهن لال نیز در سرتاسر کتاب خود ایران امروزی را «پرشیا» می خوانند، که من آن را «فارس» ترجمه کرده ام. از این «پرشیا» خوانی بر می آید که نام کشور ایران کنونی تا اواسط قرن نوزدهم در نزد اروپائی ها و هندی ها «فارس» بوده است. مترجم: «نام ایران برای فارس از اول جنوری ۱۹۳۵» رسمیت یافت که مطابق جدی ۱۳۱۴ هـ ش می-باشد.

زبان جورجی را با کلمات مترادف آن با زبان پشتو مقایسه کردم، ولی تفاوت های نهایت زیاد در این مقایسه دیدم. لہذا من هیچ ثبوتی برای مرتبط ساختن افغان ها از لحاظ نسل و نژاد با منطقہ غرب قفقاز به دست ندارم، به استثنای فرضیہ یک جهانگرد جرمنی که اسم او را فراموش کرده ام، و او گزارش داده که در قرن گذشته افغان ها را در منطقہ قفقاز دیده است، و این ادعا چندان چیزی را به ثبوت نمی رساند.

فرشته تذکر می دهد که قیس پسر هشام (Haushem) و حنیف پسر قیس، دو نفر از اولین قوماندان های عرب در خراسان بودند، (برگس، فرشته، جلد اول، صفحہ ۳) او این را نیز نوشته است که خالد ابن عبداللہ چون از عودت به عربستان خوف و هراس داشت در منطقہ کوه های سلیمان مسکون گردید و دختر خود را به یک زعیم افغان که به اسلام مشرف گردیده بود به نکاح او داد، (صفحہ ۵). شاید به خاطر این وقایع بوده که اسم قیس و خالد به نظر مؤلف افغان آشنا خورده و او بار اول به این فکر افتاده که ملت خود را با مرتبط ساختن به نسل و خاندان پیغمبر اصالت و شرافت بخشد.

در این جا باید خاطر نشان سازم که هیچ کدام از نام های باستان افغانی اندک شباهتی هم با نام های عربی و یهودی ندارند. اجداد باستان چهار قوم ملت افغان به نام های سربن، غرغشت، بیتنی، و کرالہ یا کرلانی (Kurleh or kuranee) نامیده می شدند. اقوامی که از این چهار نام منشعب گردیده اند عبارت اند از ابدال، غلزی، خوگی (Khukhye) کاکر و غیره، وانشعابات فرعی این اقوام را که چندان قدامت هم ندارند - به نام های یوسف زی، محمدزی، سلیمانخیل و مشتقات دیگری از کلمات عربی و عبرانی می یابیم.

پروفیسر دورن (Dorn) اهل خارکوف که تاریخ افغان ها را ترجمہ کرده (۱۸۳۸م) و حواشی قیمت داری هم به آن اضافه نموده است، چند فرضیہ را که درباره نسبت وانشعاب افغان ها مطرح می باشد، تحت بررسی قرار داده است، از این قرار:

فرضیہ اول: از قبطنی ها (Copts)، دوم از یهودها، سوم از جورجی ها، چارم از تولک ها، (Tools) پنجم از مغل ها و ششم - از ارمنی ها منشعب گردیده اند. وی همه این فرضیہ ها را تحت مناقشہ قرار داده و

به طور روایتی از نظر هایی گزارش می دهد که افغان ها را منشعب از ستی ها (Indo-Scythians) میدی ها (Medians) سغدی ها، قوم فارس (Persians) و هندی ها می دانند، ولی بعد از بررسی دقیق همه فرضیه های فوق، او به این نتیجه گیری معقول و منطقی می رسد که پشتون ها از هیچ کدام از اقوام و کشور های متذکره منشعب نگردیده، بل که به منطقه مسکونی فعلی و سلسله جبال محاط به آن تعلق دارند- ۱۸۸۸.

- ماموریت الفنستون در پشاور

باید به خاطر سپرد که ماموریت مونستیورت الفنستون فقط در پشاور خاتمه یافت و خود او هرگز به کابل نرفته است، اما اطلاعاتی که او در باره سلطنت کابل و کشور های مجاور آن و متصرفات دور دست آن تهیه نموده بسیار صحیح و دقیق بوده، همه مسایل در کتاب او طوری تفصیل و توضیح یافته که خواننده تصور می کند مؤلف خودش از پایتخت کابل دیدن کرده و به سراسر این کشور مسافرت نموده و شخصاً تمام عجایب این سرزمین را مشاهده و تجربه کرده باشد.

علاوه بر آن، اقامت او در پشاور به هنگام مذاکراتش با مرحوم شاه شجاع و مکاتبات و مخابرات مرتب او، چه مستقیم چه غیر مستقیم، با اشخاص دارای رتبه ها و مقام های مختلف و طرز معامله شریفانه مدنی و آزاد او با هر کدام آن ها، احساسات بسیار عالی و نجیبانه توأم با احترام را در باره سخاوت، حق جویی و عدالت پسندی مردم و ملت شریف برتانبه در قلوب مردم این منطقه آسیا بر انگیزخته و همه سیاحین رفتار کارگرفته حتی به خاطر حسن سلوک الفنستون با افغان ها اکثر زعمای افغان از لارڈ کین (Lord Kean) به هنگام هجوم او به طرفل کابل به خوشی استقبال کرده اند.^(۱)

الفنستون، این شخصیت عالی جناب و دانشمند، قبیله بارکزی و قوم امیر دوست محمد خان را قرار ذیل معرفی می نماید:

^۱ خواننده گان متوجه می شوند که موهن لال برای خشنود ساختن انگلیس ها، چه دروغ شایخدارای گفته است. زعمای افغان هرگز از لشکر کشی و هجوم انگلیسی به خاک افغانستان، استقبال نکرده اند. مترجم.

شعبه دیگر قوم پوپل زی که در تعداد خیلی زیاد است، بارکزی می باشد. این قوم بزرگ در سرزمین جنوب قندهار، در دره ارغستان در کنار های دو طرف رود هلمند و در وادی خشکی که بدو طرف دریای مذکور قرار دارد، مسکن گزین می باشند. آن عده ای که در مجاورت قندهار سکونت دارند و اکثر آن هائی که در ارغستان و در کناره های هلمند قرار دارند، دارای مزارع حاصلخیز بوده به زراعت می پردازند و عده دیگر حتی در بین دشت ها، کاریزها حفر نموده زراعت می کنند، اما قسمت بیشتر این قوم به شبانی و مالداری مصروف می باشند. قوم بارکزی، مردم دارای روحیه عالی و هم جنگجو و دلیر بوده، از این که فتح خان در حال حاضر زعیم آن ها می باشد، این قوم در بین سایر شاخه های افغان بیشتر جلب توجه می کند. در حال حاضر وزیر اعظم و تقریباً تمام صحاب منصبان عالی رتبه دولت از قوم بارکزی می باشند، و آن ها عروج و ارتقای خود را مدیون شجاعت و تعلقیّت به قوم خود می دانند. تعداد افراد این قوم کمتر از سی هزار خانواده نیست.

- حاجی جمال خان

اکنون برمی گردیم به حاجی جمال خان پسر یوسف. در زمان سلطنت احمدشاه درانی، حاجی جمال خان، پدر کلان دوست محمد مرد، عالی جناب و دارای نفوذ زیاد بود. هنگامی که تیمورشاه به سلطنت افغانستان جلوس کرد، حاجی جمال خان وفات نمود، و از خود چهار پسر گذاشت، به قرار ذیل: رحیم داد خان، پاینده خان، هارون خان و بهادر خان. اعلیحضرت تیمورشاه، رحیم داد خان را به جای پدرش حاجی جمال خان به حیث زعیم قوم بارکزی مقرر کرد؛ اما او برای زعامت قوم شخص مستعد و مساعد نبود و همین خلاها سبب شد تا قوم به مقابل او بایستند، چون که آن ها به تیمورشاه شکایت بردند، که رحیم دادخان، شخص بدخو و متکبر بوده، هم قطاران و متابعین خود را به دسترخوان خود نمی خواند و خودش هیچ گاه به دسترخوان خواتین و مشران قوم شرکت نمی کند، بل یکه و تنها و دور از مردم در قلعه خود رهایش دارد. آن ها مدعی شدند که این چنین سلوک و طرز

معامله به نام و حیثیت قوم آن ها عیب و لکه وارد نموده، لهذا نمی -
خواهند بیشتر از این به او اطاعت نمایند.

اعلیحضرت تیمور شاه، عریضهٔ مردم را پذیرفت و به در خواست آن
ها جواب داد. پادشاه، رحیم دادخان را از زعامت قوم معزول ساخته - او
را به حیث آمر اوراق و اسناد (آرشیف - مترجم) سلطنتی مقرر کرد. از
رحیم دادخان، هشت پسر مانده که عبارت اند از: عبدال خان،
عبدالمجید خان، عبدالکبیر خان، عبدالسلیم خان، عبدالحکیم خان،
عبدالحمیدخان، عبدالله خان و عبدالواحد خان.



Ahmad Shah Durrani
Founder of Modern Afghanistan
لوی احمد شاه بابا

– تبارز پاینده خان به دربار تیمور شاه

پس از عزل یا وفات رحیم داد خان، تیمور شاه، پاینده خان، پدر دوست محمد را به حیث زعیم قوم بارکزی مقرر نمود. وضع و اطوار خوب پاینده خان، او را در بین قوم اش محبوب ساخت. صداقت و علائق او به دولت و دربار، او را یکی از نزدیک ترین کسان طرف اعتماد تیمور شاه ساخت.

در همین آوان، سردار مددخان برای سرزنش آزاد خان، والی و حاکم کشمیر که سر بی اطاعتی به دربار تیمور شاه گذاشته بود، اعزام شد و پاینده خان، پدر دوست محمد با استفاده از این فرصت مساعد و برای ثبوت استعداد و اهلیت خود در عملیات نظامی با سردار مددخان، خود را شامل ساخت. پاینده خان با والی کشمیر شجاعانه جنگید و او را بر کنار ساخته تابع و مطیع ساخت. هنگامی که سردار مددخان از کشمیر به کابل مراجعت کرد و به حضور پادشاه مشرف شد، از خدمات برجسته پاینده خان راضی بود و به او نظر خوب داشت، و اکنون که از خدمات برجسته و دلیری و تدبیر او در کشمیر شنید، او را مامور ساخت به طرف شال و کویته برود و مالیات آن دیار را جمع آوری کند.

در این ماموریت نیز پاینده خان، وظایف خود را به نفع دولت و هم چنین رضای مردم آن دیار انجام داد. در این وقت همه ارکان دربار تیمور شاه از استعداد و لیاقت پاینده خان سخن می رانند.

این خدمت متواتر و موفقانه پاینده خان در قلب پادشاه چنان کارگر افتاد که نه تنها قوم غلزی را به طور مکافات به زیر بیرق زعامت او قرار داد، بل او را تشویق نمود به دربار نزدیکتر شود و بدین نهج موجبات ارتقاء او به طور متداوم میسر گردید.

– بغاوت شهزاده عباس

در این هنگام شهزاده عباس، پسر تیمور شاه، به مقابل پدر قیام کرد و ارسال خان مومند به حمایت او قرار گرفت. اعلیحضرت تیمورشاه، پاینده خان را مامور رفع این اغتشاش ساخت. پاینده خان در قطار اول لشکر به طرف معرکه حرکت کرد و هنگامی که به لعل پور رسید،

اسپ خود را از میان دریا بدون آن که از غرق شدن هراس داشته باشد به آن طرف دریا عبور داد. سپاه او از عمل قهرمانانه سالار خود پیروی کرده همه گگی به آن طرف دریا به سلامت رسیدند. ارسلا خان که قدرت برخوردار با پاینده خان را نداشت، مجبور به فرار گردید. پاینده خان با موفقیت و فتح کامل به دربار شاه دعوت نمود.



Timur Shah Durrani
1763-1793
اعلیٰ حضرت تیمور شاہ درانی



Sardar Payenda Khan Barikzai
مرحوم سردار پاینده محمد خان بارکزیایی

– اعطای لقب سرفراز خان به پاینده خان

تیمور شاه به اساس مشوره پاینده خان، عازم پشاور گردید و پاینده خان را نیز همراه خود برد. به مجرد رسیدن به پشاور، ارسلان خان به دربار احضار گردید و همان جا اعدام شد. پسر باغی شاه، شهزاده عباس، خود را به پای پدر انداخت و بعد از دریافت عفو، همراه پادشاه به کابل آمد. اعلیحضرت از خدمات پاینده خان، آن قدر راضی و خرسند بود که او را با اعطای لقب «سرفراز خان» مفتخر گردانید.

بعد از مدتی آرامی و امنیت، سرحدات غربی کابل توسط قبایل ازبک مختل گردید. این اغتشاش، پادشاه را آن قدر پریشان ساخت که تصمیم به ترک پایتخت گرفته به طرف هرات رفت. پدر دوست محمدخان از شنیدن چنین اقدام بزدلانه شاه، چون که لقب سرفراز خان را داشت به اساس صداقت و وفاداری دایمی خود به مقام سلطنت، شاه را تشویق کرد به پایتخت بماند و خود به طرف بلخ مارش نمود. به اثر درایت و تدبیر پاینده خان، اغتشاش ازبک ها به طور مسالمت آمیز پایان یافت و بدون آن که از جنگ و شمشیر کار گرفته باشد، موفقانه به کابل برگشت. احترام و علایق پادشاه به پاینده خان به طور متداوم در تزیید بود، اما متأسفانه اعلیحضرت تیمورشاه بعد از مدت کوتاه وفات یافت.

بعد از مرگ تیمورشاه، عده ای از سران درانی می خواستند شهزاده عباس را بر تخت سلطنت نشانند، اما عده دیگر تمایل نشان دادند تا شهزاده محمود، جانشین پدر گردد. به طور خلاصه، هریک از زعمای قوم در انتظار بودند ببینند تاج سلطنت به سر کی گذاشته می شود، تا آن که سرفراز خان، تاج و مهر سلطنت را به سر شهزاده زمان گذاشت که بعد از آن، شاه زمان نامیده شد. پادشاه جدید، پاینده خان را مانند جان و زنده گی خود دوست می داشت و روزی نبود که او را به انعامی مفتخر نمی ساخت.

– سلطنت شاه زمان به حمایت پاینده خان

خدمات و علایق متداوم سرفراز خان به شاه زمان، او را آن قدر به او نزدیک ساخت که علاوه بر زعامت قوم بارکزی و سپاه غلزی،

اعلیحضرت قسمتی از سپاه قزلباش را نیز تحت قیادت او قرار داد و معاش هشتصد هزار روپیه سالانه هم برایش مقرر نمود. چه قدر خوشی و مسرت به سرفرازخان دست می داد اگر زنده می بود و می دید که پسرش دوست محمدخان، تاج پادشاهان کابل را به سر نهاده و بسا اشخاص هم رتبه پدر خود را استخدام کرده است!! نه تنها این، بل که کاکاهای موسپید او، برادران سرفرازخان، از قبیل جبارخان^(۱)، محمد زمان خان و عثمان خان، برادر زاده جوان خود را به حیث آمر و بادار خود پذیرفتند و معاش بلند تر از معاشی که سرفرازخان از طرف پادشاه سابق کابل دریافت می نمود، دوست محمد به کاکاهای خود می - پرداخت.

به مجردی که دوست محمد خان قدرت یافت و در راس اداره کابل قرار گرفت، بیت ذیل را به نام خود سکه زد و بدین نهج به سر بلندی و جاودانی نام پدر محبوب خود افزود:

سیم و طلا به شمس و قمر می داد نوید
وقت رواج سکه پاینده خان رسید

برای سرفرازخان یقیناً مایه تعجب و مسرت می گردید اگر به گوس های خود می شنید که پسر ماجراجوی او دوست محمد همانند یکی از پادشاهان کشور، قدرت و جلال یافته و سفیران کشور های برتانیه، روسیه فارس و ترکستان به دربار او منتظر دیدارش می بودند. در این دنیای غم آلود و متحول - به ندرت اتفاق می افتد که پدران زنده باشند و از قدرت و ثروت پسران خود مسرور و مستفید گردند، و اگر گاهی اتفاق افتد که پدری زنده باشد و پسر او صاحب نام و نشان شود، تاثر آور است که پسری به ندرت، رضائیت کامل پدر را از طریق خدمتگذاری به پدر که مکلفیت او می باشد و به طوری که پدر توقع

^۱ - در این جا که از صفحه ۱۶ متن انگلیسی ترجمه شده، موهن لال، نواب جبارخان را برادر پاینده خان و کاکای دوست محمدخان معرفی کرده، اما در فصل دوم و فصول دیگر، نواب جبارخان را برادر ناسکه دوست محمدخان می خواند. موهن لال، اشتباه کرده است. نواب جبارخان، برادر ناسکه امیر دوست محمد خان است. اشتباه دیگر او این است که نواب زمان خان، پسر نواب اسدخان و سردار محمد عثمان خان، پسر نواب صمدخان را که هر دو برادر زاده های امیر دوست محمد خان می باشند - به حیث کاکاهای امیر معرفی کرده، اما در شجره امیر که در صفحه ۳۷ درج شده، اشتباهات مذکور دیده نمی شود. مترجم.

دارد، حاصل نموده بتواند.

- تقرر وزیر وفادار خان و قتل سرفراز خان (پاینده خان)

هنگامی که وفادار خان به حیث وزیر شاه زمان، مقرر گردید، رضائیت خاطر و اعتماد کامل پادشاه را از طریق مجامله و چاپلوسی و هم چالبازی و ریا کاری در دربار، حاصل نمود. بعد از آن بوسیله دروغ ها و تهمت های ناحق پادشاه را راضی ساخت با شریف زادگان و سرداران کشور خشونت کند و به آن ها به نظر بی اعتمادی بنگرد، بدین نهج اعلیحضرت را راضی ساخت تا او را بحیث وزیر اعظم کشور مقرر کند. هنگامی که وفادار خان مطمئن گردید که شاه زمان شکار خدعه و ریا کاری های او شده است، آن گاه به پادشاه وانمود ساخت که سرفرازخان با شاه شجاع یک دست شده و برای برانداختن پادشاه کار می کند و قصد دارد شاه شجاع را پادشاه کشور بسازد. او اسم چند نفر از خوانین را هم بحیث مصدق بیانات خود به ارتباط این توطیه خایانه به پادشاه تذکر داد. شاه زمان که بعد ها از دو چشم کور شده بود، در این وقت که هنوز چشم بینا اما عقل کور داشت، به مجرد شنیدن دروغ ها و اتهامات وفادار خان، سرفرازخان (پاینده خان) را احضار و بدون هر نوع تحقیق برای دریافت حقایق یا چه گونه گی خیانت ثابت، او را به قتل رساند. خبث باطن و نیت سوء وفادار خان تنها با قتل سرفرازخان، پدر دوست محمد خان، متوقف نگردید، بل که در مورد سایر زعما و خوانین عین روش تعقیب گردید، چنانچه روساء و زعمای قوم قرار ذیل به قتل رسیدند:

محمد عظیم خان الکوزی، قمرالدین خان، امین ارسلان خان، جعفرخان جوان شیر، زمان خان رکاب باشی وغیره که همه شان قربانی حسادت وفادار خان شدند.

بعد از قتل بی موجب و غیر عادلانه زعمای فوق الذکر، کدام شخص مدبر و با استعداد که امور کشور را تدویر نموده و قناعت و رضائیت عامه مردم را فراهم ساخته بتواند، باقی نمانده بود، به طور

خلاصه، سلوک و رفتار وزیر وفادار خان^(۱) به مقابل همه زشت و ناپسند بود. او بالای اتباع کشور ظلم می کرد و به افراد سپاه عوض پول نقد، صابون و رنگ سرخ می داد؛ چند بار معاش نظامیان را تقلیل داد و به طور تدریجی در طول زمان آن قدر منفور شده بود که هر فرد کشور خواهان ریختن خون او بود، تا بالاخره قتل او هم به طور فجیع و خجالت آور صورت گرفت.

هنگامی که سر فراز خان به قتل رسید، هارون خان در غیاب او به حیث کفیل والی و حکمرانی گرشک کار می کرد. او هم وفات یافت و دو پسر از او به جا مانده بودند، به نام های شاه سوار خان، و امرالدین خان. برادر هارون خان، موسوم به بهار خان شخص نهایت صوفی مشرب بود که به مادیات و امور دنیوی کاملاً بی علاقه گی نشان می داد او شب و روز مصروف نماز گذاردن و عبادت می بود و زنان حرمسرای سرفراز خان می گفتند وقتی که او عمیقاً مشغول عبادت خداوند می بود یک زنجیر طلایی ضخیم از دهن او خارج می شد و فوراً دوباره بدهن اش داخل می گردید. قرار مسموع شخص موصوف از غرور و تشریفات خوانین افغانی گریزان و یک فقیر و خدا پرست واقعی بود. پسر او، محمد رحیم خان، ملقب به امین الملک نیز از

^۱ - موهن لال از وفادار خان تنها با ذکر لقب درباری او یاد کرده، در باره هویت و ارتباط قومی او توضیحات نداده است. معلومات ذیل در باره وفادار خان برای شناخت بهتر او به خوننده گان تقدیم می شود:

اسم وفادار خان رحمت الله خان بود و او پسر فتح الله خان ملقب به وفادار خان از قوم سدوزایی بود. لقب «وفادار خان» از طرف احمدشاه بابا به فتح الله خان داده شده بود که برای پسرش رحمت الله خان لقب «وفادار خان»، جنبه ارثی داشت. رحمت الله خان بعد از آن که مقرب دربار گردید، شاه زمان در سنه ۱۲۱۰ هـ ق لقب معتمدالدوله را به او اعطا نمود و این معتمدالدوله در سنه ۱۲۱۳ هـ ق بحیث وزیر اعظم دربار شاه زمان تقرر حاصل نمود.

وقتی شاه محمود به حمایت وزیر فتح خان پادشاه شد، شاه زمان در قلعه عاشق شینواری مخفی شده بود. نواب اسد خان فرزند پابنده خان او را از قلعه عاشق اسیر گرفته به حضور شاه محمود آورد. شاه محمود، برادر خور را کور ساخت، اما رحمت الله خان معتمدالدوله (که موهن لال او را وفادار خان می خواند) و برادرش محمد زمان خان با یک عده از رجال دربار شاه را زمان به وضع فجیع اعدام نمود.

پسر رحمت الله خان معتمدالدوله، محمد عثمان خان نام داشت و وزیر شاه شجاع شد. وی سخت طرفدار انگلیس بود. پسر محمد عثمان خان مذکور، محمد عباس خان نام داشت و یک افغان فاضل و دانشمند بود. پسر محمد عباس خان، عظیم الله خان نام داشت - در هندوستان تربیه دیده، انگلیسی خوب یاد داشت و در دوره اعلیحضرت امان الله خان ترجمان وزارت خارجه و بعداً نایب الحکومه مزارشریف بود و تا اوایل سلطنت محمد نادر شاه حیات داشت. مترجم

عادات خشن و ظلم انگیز افغان ها گریزان بوده با پیروی از روش های محبت آمیز با مردم، به نام نیک پدر خود افتخار بیشتر افزوده بود. امین الملک جوان، زوجه ای از اهل کشمیر گرفت که صفات نیک و اخلاق حمیده او خصوصاً عشق و علاقه اش به شوهر، و اعمال نیک و تحمل او در روزهای خشونت و دشواری، قابل یاد آوری می باشند. من در باره این مسایل خصوصاً پیرامون وضع و حالتی که این زن هنگامی که بیوه شده بود، تحت فشار قرار گرفت و مجبور شد با دوست محمد خان ازدواج کند، در جای دیگر این کتاب صحبت خواهم کرد.



Shah Zaman

۱۷۹۳-۱۸۰۱ م

اعلیحضرت شاه زمان ابن تیمورشاه

فصل دوم

– برداران دوست محمدخان

هنگامی که سرفرازخان به قتل رسید، از او بیست و یک پسر و چند دختر باقی مانده بود. اگر من توضیح نکنم که این تعداد اولاد، مادرهای مختلف داشتند، شاید ذهن خواننده مغشوش گردد که چه طور ممکن است همه آن‌ها از یک مادر متولد شده باشند. وزیر فتح خان معروف که بعداً توسط شاه محمود به لقب «شاه دوست» مفتخر گردیده بود، مسن‌ترین فرزند سرفراز خان بود. وزیر فتح خان، تیمور قلی خان و محمد عظیم خان، سه برادر از یک مادر بودند و مادرشان به شاخه «نصرت خیل» تعلق داشت. بعد از این‌ها، نواب اسدخان، نواب صمدخان، و نواب طره باز خان از مادر بارکزیی به دنیا آمدند. پسر هفتم سرفرازخان عظامحمد خان بود که برادر سکه یارمحمد خان، سلطان محمدخان، سید محمدخان و پیر محمد خانم می‌شد و مادر این پنج برادر از قبیلهٔ الکوژی بود. پردل خان که دوازدهمین فرزند سرفراز خان بود، برادر سکه شیردل خان، کهندل خان و مهردل خان می‌شد، مادر این‌ها از قبیلهٔ «ایدوخیل» و از قوم هوتک غلزی بود. نوب جبار خان معروف که هفدهمین پسر سرفراز خان و از مادر یگانه بود، در بارهٔ مادرش در کتاب «آقای واین – Vigne» گزارشی وجود دارد (۱)

۱- «به نواب جبارخان، نام «دوست فرنگی» خوب می‌زیید. او در آن زمان به اساس ظواهر فیزیکی - اش حدود ۵۵ ساله می‌نمود؛ قدی حدود پنج فـت و نه انچ، جسم چاق و فربه، چهره تاریک و بینی بلند عقاب مانند، تقریباً شبیه یک مرد یهودی، و شخص بسیار خوش طبع و مزاقی بود. مادر او کنیزی بود از حرم پاینده خان. پدرش (پاینده خان) این کنیز را حامله ساخته بعداً به نکاح سقو حرمسرای داد، اما تا آخر از مشارالیه‌ها خبرگیری می‌کرد، به قرار رواج و عنعنات این ممالک، خدمتگاری که با غلام ازدواج کند، غلام شمرده می‌شود. وقتی که نواب تولد گردید، مرد سقو طفل نو تولد را نزد پاینده خان برد و عرض کرد که در باره هویت طفل و چه گونه گی پیدایش بیشتر از خود او معلومات دارد. نواب برای سالیان دراز در بالاحضار کابل ته و بالا می‌دوید و به نام «بیجهٔ سقو» مشهور بود. محمد عظیم خان او را در آغوش گرفت و برادر خود خواند و هم برای او مقام ولایت دیرهٔ غازی خان را تأمین نمود.» (ختم پاورقی از صفحات ۲۲-۲۳ متن انگلیسی کتاب)

یادداشت مترجم:

الف: کلمات مزاقی و سقو به اساس تلفظ عامیانهٔ آن‌ها نوشته شده است.

ب: مطالب پاورقی فوق از کتاب و نوشتار آقای «واین» اقتباس شده، اما موهن لال، عنوان کتاب و محل و تاریخ طبع آن را معرفی نکرده تا دیده شود که آقای «واین» این مطالب را از کی و کجا-

در باره کرکتر و اخلاق این زن گفتنی بسیار است. جمعه خان پسر دیگر سرفرازخان از مادر کنیز به دنیا آمده است. مادر اسلم خان نیز کنیز بود و به قبیله و قوم «کافر سیاه پوش» تعلق داشت. قهرمان داستان کتاب من، دوست محمدخان، بیستمین فرزند سرفرازخان به شمار می‌رفت و مادر شان از خاندان «سیاه منصور»، شاخه ای از قوم فارس بوده و به خاطر همین مربوطیت مشارالیها به قوم فارس بود که سایر زوجه های سرفرازخان، این زن را به نظر تحقیر و تخفی می دیدند.

باید خاطر نشان کنم مادر دوست محمد، زوجه خواستنی و نیک بخت سرفرازخان بود. این زن در محاربات همراه شوهر خود می بود و به او اجازه نمی داد که صبح وقت بستر را ترک کند و یا بعد از غروب آفتاب دیر تر به میدان بماند. به خاطر همین وضع بود که سپاه و صاحب منصبان آن چون که خوش نداشتند صبح وقت در هوای سرد شروع به کارکنند، برای این زن دعا می کردند.

– فرار فتح خان نزد محمود به سیستان

سرفرازخان به دست شاه زمان به قتل رسید و فتح خان با عموزاده های خود موسوم به عبدالسلام، عبدالواحد، محمد رحیم خان امین الملک و دو نفر همراهان خاص دیگر، از طریق معبر و سموچ مخفی شهر قندهار به طرف گرشک فرار کردند و در آن جا در قلعه سادات پنهان شدند. بعد از یک توقف مختصر در آن جا، به سیستان فارس رفته از آن جا نزد محمودشاه که از ترس شاه زمان به کرمان پناه برده بود، رفتند. در این ایام اولاده و فامیل پاینده خان به رنج و عذاب شدیدی مواجه شدند. آن ها از صبح تا شام برای یک لقمه نان گدایی می‌کردند.

اکثر اعضای این خانواده زندانی شدند و عده دیگر به مقبره

شیده و چه عقده و عنادی یا نواب جبار خان داشته که این لاطایلات را در باره او نوشته است. به هر حال، خواننده افغان باید بداند که موهن لال بحیث دشمن افغان و افغانستان این کتاب را برای خواننده انگلیس و خوش ساختن انگلیس ها نوشته و به منظور جلب مشتری برای خریداری کتاب، هر قدر کثافات از هرجا که پیدا کرده به برادران بارکزیایی نسبت داده است. انگلیس ها در افغانستان، شکست فاحش خورده و غرور شان صدمه دیده بود. موهن لال برای ترمیم غرور ولینعمتان انگلیس خود، افغان ها را مردم ناتمدن، بی پر نسیپ و فاقد ارزش های اخلاقی و انسانی تصویر نموده است.

احمدشاه درانی پناه بردند؛ زیرا روزانه در آن جا به پناهنده گان غذای مجانی به قسم خیرات داده می شد. بدون شک قهرمان داستان من نیز در جمله همین پناهنده گان شامل و در رنج و عذاب اعضای فامیل سهیم بود.

- ازدواج جبری مادر و خواهر دوست محمد

عبدالمجیدخان، پسر کاکای دوست محمدخان، به قرار رواج افغان ها مدعی شد که بیوه نزدیکترین اقارب قومی میراث اوست و لهذا مادر بیوه دوست محمد خان را جبراً به نکاح خود در آورد و برادر عبدالمجید خان، موسوم به عبدالامین خان، خواهر دوست محمد را به عین وضع جبراً نکاح کرد. در حالی که این رویداد های ناهنجار و تاثر آور در فامیل سرفرازخان رخ می داد، دوست محمدخان با برادر کهنتر خود، امیر محمد خان، مدت چهار سال در یکی از قلعه های معروف که به شوهر جدید مادرش، یعنی عبدالمجید خان تعلق داشت، مخفی شده بودند و دوست محمد در این وقت هفت یا هشت ساله بود. در عین زمان فتح خان با محمودشاه از فارس به وطن برگشتند و در قره «امیر بلدان» که در جوار سیستان واقع است، اقامت گزیدند. در این جا بود که فتح خان با «میر اوخور» که یک تن از خوانین ملازم شاه زمان و والی قندهار بود، ملاقی گردید. میر اوخور بدون آن که در باره قدرت نظامی فتح خان معلومات حاصل نماید، از شجاعت معروف این رقیب خود به دهشت افتاده در حالی مجبور به فرار گردید که خیمه ها و تجهیزات نظامی خود را به عقب گذاشت و همه این ها در تصرف محمود و فتح خان در آمد. بعد از این بود که ستاره های اولاده سرفرازخان به درخشش آغاز کردند.

- فتح گرشک و قندهار توسط فتح خان

فتح خان همراه محمود شاه از سیستان بالای گرشک حمله کرده و آن را به سهولت گرفتند. فتح خان از این جا، ملازم خود موسوم به محمد را احضار کرد و برادران خود دوست محمد و امیر محمد را به دست او سپرد و هدایت داد تا در تریبه و پرورش ایشان، خصوصاً

دوست محمد، سعی بلیغ نماید و به این منظور مبلغ درشتی هم به قسم معاش جهت مصارف آن‌ها مقرر نمود.

فتح خان بعد از این که سر رشته مراقبت و تربیه دوست محمد را انجام داد، همراه محمود شاه بالای شهر قندهار حمله کرد و شهر را در محاصره قرار داد. در اثنای محاصره که جنگ هم دوام داشت یحیی خان بارکزی از بین قلعه شهر گریخته خود را به فتح خان تسلیم نمود. بعد از ۴۲ روز معاصره شهر، فتح خان زینه های زیاد ساخت و توسط آن‌ها بالای دیوار حصار شهر ترصد نموده مرکز شهر را اشغال نمود. آن‌گاه شهزاده حیدر و یار محمد خان و دیگر خوانین را که در ملازمت شاه زمان قرار داشتند، در توقیف قرار داد، فتح خان از محمود شاه تقاضا نمود تا عبدالرحیم خان سدوزایی و پدرش را اعدام نماید و اعلان کند که این فیصله و تصمیم از طرف زعمای قبیله درانی گرفته شده بود. با چنین اعلان ساخته گی، فتح خان می خواست شک و غضب شاه زمان را به مقابل قوم درانی بشوراند و این قوم را به حمایت خود و محمود شاه جلب نماید. هر کسی که در منطقه تحت تصرف ثروتمند بود، شکار تادیات جبری فتح خان قرار گرفت. فتح خان و محمود شاه هر دو از طریق جبر و فشار بالای تاجران و زمینداران، پول زیادی جمع آوری کردند تا مصارف تجهیزات جنگ را به مقابل شاه زمان بپردازند. هنگامی که احضارات آن‌ها تکمیل گردید با سپاه مسلح از قندهار به طرف کابل حرکت کردند تا با شاه زمان مقابل شوند.

در این آوان دوست محمد خان به سن ۱۲ ساله گی رسیده بود. او زیر نظر برادر خود فتح خان موقعیتی دریافت نمود و بحیث آبدار باشی شخصی او داخل خدمت گردید. بعد از مدتی دوست محمد، منصب دیگری هم حاصل کرد که چلم داری فتح خان بود.

- فتح کابل و آغاز سلطنت شاه محمود

هنگامی که استخبارات دولتی خبر حرکت محمود شاه و فتح خان را به طرف کابل به شاه زمان رسانید، او تمام تجهیزات ثقیل و خزانه سلطنتی را به دست شاه شجاع سپرده، خودش سبک بار برای مقابله با دشمن روان شد. وقتی شاه زمان به مُقَر رسید سپاه خود را معاینه کرد و

ملتفت گردید که حدود چهل هزار نفر پیاده و سواره دارد. احمدخان نورزایی که یک هزار سواره نظام تحت قیادت خود داشت، مامور گردید تا در صف اول قلعه، پیش قدم سپاه را تشکیل دهد. این قوماندان به عجله با فتح خان تماس گرفت، سپس از سپاه شاه زمان جدا و در خدمت و حمایت محمود شاه در آمد. وقتی این خبر به شاه زمان رسید، مشوش گردید که چون تمام سران و خوانین قوم و هم سپاهیان او به خاطر سلوک بد وزیرش وفادار خان^(۱) از او ناراض و متفر می باشند- به عوض جنگ و دفاع برای او، شاید او را دستگیر نموده به دشمن بسپارند. شاه زمان که هراس مرگ او را پیچیده بود، بدون آن که برای یک دقیقه هم با دشمن مقابله کند، راه فرار در پیش گرفت. به هنگام فرار از میدان جنگ که در جانب مقابل آن سپاه محمود شاه مترصد فرصت بود، به اعلیحضرت شاه زمان خبر رسید که ساکنین شهر کابل قیام کرده جمع غفیری به طرف مرکز شهر روان می باشند تا خزانه و دارایی او را چور و غارت کنند. با شنیدن این خبر، شاه زمان راه و طریق فرار خود را تغییر داده، تصمیم گرفت از راه جلال آباد به پشاور برود. او شب اول را در بین راه در قلعه عاشق توقف کرد و عاشق که از فرار عاجل و وضع و حال شاه باخبر بود، اعلیحضرت را بخوشی پذیرفت و استقبال گرم کرد، اما پیک عاجل در باره توقیف شاه زمان به محمود شاه و فتح خان اعزام داشت. آن ها نواب اسدخان را به صورت فوری به طرف قلعه عاشق اعزام و هدایت دادند تا شاه زمان و وزیر او، هر دو را اسیر گرفته به کابل بیاورد. اسدخان به قلعه عاشق رسید و هر دو را دستگیر نموده اسیران را از آن جا به جلگدک آورد. در این جا بود که نواب اسدخان، شاه زمان را کور ساخت^(۲)، اما

۱- به اثر سفارش سر ویلیام مکاتن و سر الکزاندر برنس به محمد عثمانخان، پسر وفادارخان بی- تدبیر، لقب نظام الملک داده شده بود و هم او را بحیث وزیر شاه شجاع در کابل مقرر کرده بودند. این شخص نیز سلوک و کردار پدر خود را تعقیب کرد و چنان تدابیر خشن و ناروا به حکومت جدید کابل تحت قیادت شاه شجاع پیشنهاد نمود که منجر به آشوب ها و قیام ها گردید و هزاران نفر به خاک و خون غلطیدند و به شرافت و حیثیت افغانستان نیز صدمه وارد شد. برای فهم و درک چه- گونه گی کرکتر وفادار خان، کتاب میجر هیوز با عنوان «جنگ در افغانستان»، صفحات ۳۷۸-۳۷۹ را بخوانید. (ترجمه از حاشیه صفحه ۲۹ متن انگلیسی).

۲- این ادعا که نواب اسدخان، شاه زمان را در جگدک کور ساخت، درست نیست. شاه زمان به امر شاه محمود، کور ساخته شد. مترجم.

وفادار خان و برادرش در بالاحصار کابل اعدام شدند.



Shah Mohamud

1801-3، 1809-18، 1819-28(only in Herat)

شاه محمود

- پیرامون الماس معروف کوه نور

در باره الماس معروف «کوه نور»، بسیار گفته و شنیده شده است. من در این باره هیچ چیزی بیشتر از گفتار شاه زمان، اضافه کرده نمی‌توانم که گفته بود قبل از اسیر شدن، الماس مذکور را در سوراخی از دیوار احاطه قلعه عاشق پنهان ساخته بود. شاه زمان محل دقیق سوراخ را به شاه محمود نگفت، اما به برادر عینی خود شاه شجاع گفته بود. وقتی شاه شجاع به سلطنت رسید، الماس قیمتی را پیدا و تصاحب نمود، و هنگامی که ستاره بخت او نزول می‌کرد، الماس مذکور را «رنجیت سنگه» (متوفی در سال ۱۸۳۹ م) جبراً از او گرفت. شیر پنجاب (نونیلال سنگه) و «شیر سنگه» ناتوان، الماس مذکور را در روزهای ملی و رسمی به بازوی خود می‌بستند. بعد از قتل اخیر الذکر که آشوب و اغتشاش در لاهور پدید آمد، راجا «هیراسنگه» وزیر مهاراجا «دلیپ سنگه» الماس مذکور را متصرف شد و آن را جهت حفاظت و نگهداری برای پدر خود در قلعه مستحکمی واقع در کوه های «جمو» فرستاد که بدون شک اکنون در تصرف راجای کنونی آن (گلاب سنگه) می‌باشد. راجا هیراسنگه، «میسار بیلی رام» نگهبان الماس مذکور را از ترس افشای خبری که الماس به او رسیده و او به پدر خود گلاب سنگه ارسال داشته، به قتل رساند. حالا هر نوع معلوماتی که در باره این جواهر ذقیمت و نایاب خواسته شود، راجا هیراسنگه خواهد گفت او الماس را نیافته و نمی‌داند در کجاست، چون که ظاهراً در حفاظت بیلی سنگه بود که اکنون در قید حیات نمی‌باشد.

- آغاز خدمات دوست محمدخان به دربار محمود

بعد از ختم سلطنت شاه زمان، فتح خان، شاه محمود را به تخت کابل نشانند و دوست محمدخان را بحیث مخبر دربار مقرر کرد تا در هر مجلس حاضر و از اسرار و خصوصیات آن باخبر باشد. این جوان با استعداد در تمام اوقات بالای سر فتح خان حاضر بود و تا فتح خان به بستر خواب نمی‌رفت او هم بیدار می‌ماند. دوست محمد تمام روز را در محضر فتح خان دست بسته استاده می‌بود که این حرکت در عنعنات افغان‌ها علامت احترام به طرف مقابل می‌باشد. این هم جای

تعجب و غیر مترقبه نبود که وقتی فتح خان به اطاق خواب خود می - رفت، دوست محمدخان به حیث گارد محافظ او عمل می کرد.

- حمله شاه شجاع بالای کابل و شکست او

بعد از سپری شدن مدتی، شاه شجاع سپاهی تهیه دید و برای مقابله با شاه محمود و فتح خان به طرف کابل آمد تا از آنچه که در برابر برادر عینی او شاه زمان صورت گرفته، انتقام بگیرد. فتح خان با شنیدن این خبر، همراه شهزاده کامران، پسر شاه محمود، کابل را به قصد علم آوری از سپاه و قدرت نظامی شاه شجاع ترک گفتند. جنگی در نزدیکی قریه «اشپان Ishpan» بین دو طرف در گرفت. در آغاز جنگ سپاه فتح خان سراسیمه و وارخطا شد، اما در اخیر کار بالای شاه شجاع غلبه حاصل نمود و او فرار کرد. همه خزاین و تجهیزات نظامی که از پادشاهان سابق سلاله درانی به دسترس شاه شجاع مانده بود، در این جنگ به دست پیروان فتح خان افتاد که اکثر شان بسیار ثروتمند و متمول شدند. شاه شجاع فرار کرد و وزیر فتح خان در شجاع درخشنده گی این موفقیت، رهسپار پشاور گردید تا مالیات آن منطقه را جمع آوری کند.

- مباشر باغیان غلزایی به طرف کابل

در این وقت قدرت نظامی مختصری نزد شاه محمود در کابل مانده بود و این وضع عبدالرحیم خان غلزی را تحریک کرد تا مردم لوگر را به حمایت خود جلب نموده به طور دسته جمعی به مقابل اعلیحضرت قیام کنند. عبدالرحیم خان غلزی به طرف کابل مارش کرد و پادشاه که از این خطر خبر شد، مختارالدوله احمدخان نورزایی واکرم خان غلزایی را از زندان رها و آن ها را برای مقابله با زعیم باغی فرستاد. این دو نفر زعیم، حدود سه هزار نفر جمع آوری توانستند، در حالی که دشمن دارای سپاه بیست هزار نفر اعم از سواره و پیاده بود. جنگ شدیدی بین باغیان غلزایی و سپاه درانی شاه محمود رخ داد و از طرفداران پادشاه، تاج محمدخان، اکرم خان غلزایی و شیر محمدخان که نفوذ زیادی در قلمرو داشت، به شهادت رسیدند. در نتیجه سپاه

درانی فاتح بر آمده و لشکر باغیان بعد از آن که از داخل صفوف خود منشعب شد، شکست خورده متباقی آن به قریه های خود عودت کردند. سپاه فاتح، سرهای افراد مقتول لشکر مغلوب را به طور دسته جمعی در خارج محوطه قصر بالا حصار بالای تپه موسوم به «خاکی بلخ» دفن کردند.

– بغاوت قوم توخی برای تسخیر قندهار

در حالی که صلح در بخش جنوبی کشور مستقر شده بود، اغتشاش جدیدی در شرق کشور پدید آمد. فتح محمدخان بارکزی به خانقاه فقیر های اوزبین (Ozbin) پناه برده از فقیران مذکور تقاضا می نماید تا او را برای رسیدن به هدف اش یاری دهند. فقیران مذکور تعداد زیاد داره ماران را جمع و به کمک جبار خیل ها و قوم احمدزایی یک لشکر چهل هزار نفری تشکیل و همراه داره ماران مذکور به طرف کابل آمده در نزدیکی «منار چکری» به خود نمایی و جهر زدن شروع کردند. وزیر فتح خان با لشکر خود برای سرکوبی این گروه ارتجاعی حرکت کرد و بعد از یک جنگ مختصر، گروه مذکور مغلوب و پراکنده شد. وزیر، حدود یک صد نفر باغیان را سرزده کله های شان را به کابل آورد. بعد از این، وزیر فتح خان برای جمع آوری مالیات منطقه بنو- به آن طرف رفت و در عودت به کابل از گرفتن خبری متعجب شد که گویا شهزاده قیصر هرات به مقابل شهزاده حاجی فیروزالدین مقاومت نتوانسته و فرار کرده و برای دریافت کمک به دربار پادشاه فارس پناه برده است، هم این که بعد از مدتی اقامت در فارس، برای تسخیر شهر قندهار کمر بسته و با سپاهی حرکت کرده است. وزیر فتح خان بعد از شنیدن این خبر فوراً به کمک شهزاده کامران به قندهار شتافت و متعاقباً برای معلومات از چه گونه گی سپاه قیصر عازم جبهه گردید. دو سپاه در موضع «کوکران» با هم ملاقی و جنگیدند و اکرم خان غلزایی از طرف داران شهزاده کامران در این جنگ کشته شد، اما فتح خان قیصر را اسیر گرفته به کابل آورد.

هنگامی که فتح خان مصروف فرونشاندن بغاوت ها در کشور بود، دوست محمدخان نیز همراه او می بود. استعداد، اعمال قهرمانانه و

خلافت قدرت دماغی او در نظر وزیرفتح خان مایه مسرت و امیدواری می نمود و قربت و محبت وزیر با او موجب حسادت سایر برادران گردیده بود. سن دوست محمد در این وقت ۱۴ ساله بود. همان طوری که دلیری و شجاعت او مورد تحسین سپاهیان و جنگجویان قرار می گرفت، رشادت و خوش صورتی او نیز مورد پسند مردان آن زمان بود.

بعد از واقعات قندهار، وزیرفتح خان و دوست محمد خان دوباره به کابل برگشتند. در این وقت شاه شجاع که در پشاور بود متلفت گردید که در شهر قندهار قدرت نظامی کافی وجود ندارد، لهذا او این فرصت را مغتنم شمرده به منظور تسخیر قندهار به آن طرف مارش کرد.

در این وقت اکرم خان بارکزی، محمد علی خان و میراکبر خان همراه شاه شجاع بودند، به مجردی که وزیر فتح خان و دوست محمدخان از قصد شاه شجاع خبر شدند، فوراً برای کمک و حمایت شهزاده کامران به طرف قندهار شتافتند. فتح خان وقتی به قندهار رسید، غفورخان بارکزی، سیدال خان الکوزی و خواجه محمدخان سدوزایی را به ت صور آن که آن ها به طرفداری شاه شجاع به داخل قندهار قیام خواهند کرد، توقیف نمود و وقتی خبر این اجراءات به کابل رسید، مختارالدوله را به تشویش انداخت که تزئید قدرت روز مره وزیر فتح خان یک روزی او را نیز تباہ خواهد ساخت، لذا برای جلوگیری از این مصیبت، میرواعظ، خواجه خانجی و سید اشرف را تحریک نمود تا به حمایت او به مقابل وزیر بایستند.

میرواعظ آشوبگر و فتنه انگیز، اهل تسنن شهر کابل را جمع کرده آن ها را به اساس تفرقه مذهبی به مقابل قوم قزلباش بشورانید. میرواعظ به اهل تسنن تبلیغ می کرد که شاه محمود و فتح خان برخلاف مذهب خود شان، از اهل تشیع حمایت می کنند، در حالی که ابنای اهل تشیع به معیت فتح خان و دوست محمدخان روانه قندهار شده بودند، میرواعظ که ناحیه مسکونی اهل تشیع در کابل را از لحاظ دفاعی ضعیف می پنداشت، به مردم کابل، کوهستان و غلزایی امر کرد تا بالای ناحیه مسکونی اهل تشیع حمله ناگهانی انجام دهند. یکی از کوچه های قزلباش ها موسوم به «خافیا» چور شد و شاه محمود در بالاحضار حصاری گردید. بالاخره اعلیحضرت شاه محمود اسیر گردید و شاه

شجاع که در عقب این توطیه بود به تخت سلطنت کابل نشانده شد.^(۱)

- آغاز سلطنت شاه شجاع

به مجرد رسیدن خبر اسیر شدن شاه محمود به قندهار، وزیر فتح خان همراه دوست محمدخان جانب کابل حرکت کرد تا با شاه شجاع بجنگد. در حدود چهار میل دور تر از شهر کابل، جنگی میان سپاه فتح خان و شاه شجاع در گرفت که منجر به شکست فتح خان شد و او مجبور گردید نزد شهزاده کامران به قندهار بر گردد. شاه شجاع به حیث فاتح جنگ به کابل برگشت.

نواب اسدخان، کاکای دوست محمد^(۲)، در این وقت در بالاحصار کابل محبوس بود، مختارالدوله،^(۳) اعلیحضرت شاه شجاع را تشویق نمود تا او را رها ساخته در مصاحبت خود قرار دهد و مختارالدوله از نواب به بسیار عزت و حرمت پذیرایی کرد. نواب اسدخان که خواهان زایل ساختن احساسات دشمنانه بین اقوام سدوزایی و بارکزیایی بود، پیشنهاد خویشاوندی از طریق ازدواج را نمود که بالنتیجه خواهر دوست محمدخان به نکاح شاه شجاع داده شد. بعد از این اعلیحضرت شاه شجاع از نواب اسدخان، گل محمدخان - برادر مختارالدوله و دوست

^۱- در این، ورد سخن بسیار است، از آن جمله رشتیا در اثرش به نام «در بین دو ابرقدرت» که ترجمه انگلیسی اثر سابق او با عنوان «افغانستان در قرن نوزدهم» می باشد از قول کرنیل هولندیک گزارش می دهد که دولت انگلیس از فعالیت های دولت فارس در دوره شاه محمود در افغانستان به تشویش افتاده توسط حکمران انگلیس در بمبئی، شاه شجاع را تشویق و کمک نمود تا بر علیه حکومت کابل فعالیت نماید (نگاه صفحه ۲۶، در بین دو ابر قدرت)؛ اما موهن لال که اثر خود را به امر انگلیس ها برای تغییر دادن ذهنیت عوام برتانیای نوشته - از این نوع مداخلات و شراندازی ها انگلیس ها ذکری نکرده است.

^۲- در آغاز این فصل، جایی که موهن لال از برادران امیر دوست محمد خان صحبت می کند، نواب اسد خان را به حیث برادر ناسکه دوست محمدخان معرفی کرده، اما در این جا نواب اسدخان را کاکای دوست محمدخان می خواند، در حالی که نواب اسدخان، برادر دوست محمد خان بود.

^۳- اسم مختارالدوله، شیرمحمدخان بود که در موضوع اختلافات شیعه و سنی با شاه محمود مخالف شده به هندوستان - نزد شاه شجاع فرار کرد. شیرمحمدخان مذکور از طرفداران انگلیس بوده همراه شاه شجاع برای اشغال کابل همکاری می کرد. شاه شجاع بعد از آن که به سلطنت رسید، او را اولین وزیر اعظم خود مقرر کرده بود، اما به زودی بالای او مشتبه شده عوض او گل محمد خان را با لقب نظام الملک مقرر نمود. (نگاه: رشتیا، «در بین دو ابر قدرت»، صفحات ۲۷-۲۸). مترجم.

محمد خان^(۱) تقاضا کرد تا نزد وزیرفتح خان به قندهار بروند و از طرف پادشاه مراتب صمیمیت، احترام و حرمت کامل او را به وزیر برسانند و او را تشویق کنند تا از حمایت شاه محمود به کلی منصرف شده خود را به شاه شجاع پیوند دهد. شاه شجاع این را هم تعهد کرده بود که وزیر فتح خان را به مقام و منصب پدرش با اعطای لقب سرفرازخان مفتخر ساخته و او را با حرمت کامل و لایق شخصیت او معزز خواهد داشت. وزیر فتح خان از دریافت پیام و چنین تواضع غیر متوقع شاه شجاع مسرور گردیده فوری به طرف کابل حرکت کرد و شهزاده کامران از این وضع و تغییر نامطلوب و ناگهانی مایوس و مشوش گردیده مجبور به ترک قندهار و پناه گزینی به هرات گردید.

– بیعت و بغاوت وزیر فتح خان به مقابل شاه شجاع

هنگامی که خبر حرکت فتح خان از قندهار به مختارالدوله به کابل رسید، او به استقبال فتح خان به غزنی شتافت و شخصاً او را به حضور پادشاه آورد؛ اما فتح خان آن همه مراسم و اعزاز و وعده های پادشاه را که قبلاً متعهد شده بود، دریافت نکرد، و هم سپاه قوم غلزایی تحت قیادت او گذاشته نشد. او حدود دو ماه در منزل مختارالدوله اقامت داشت و به عزت و حرمت کامل پذیرایی می شد. در عین زمان اکرم خان به شاه شجاع مشوره داد تا رهسپار پشاور گردد و در آن جا وزیرفتح خان و مختارالدوله، هر دو را دستگیر نموده به این ترتیب خود را از ترس و شر و زخم آن ها محفوظ سازد. یکی از کسانی که از این اسرار واقف گردید – نزد مختارالدوله رفته به او گفت که اکرم خان و

^۱ – موهن لال در نگارش واقعات، تسلسل رویدادها را در نظر نگرفته، خواننده را مغشوش می سازد. مثلاً یک پاراگراف بالاتر نوشته که دوست محمدخان – همراه وزیرفتح خان در قندهار بود و حالا می نویسد که دوست محمدخان را شاه شجاع در جمله یک هیات حسن نیت نزد وزیرفتح خان به قندهار فرستاد. واقعیت امر از این قرار است که شاه شجاع، اول نواب اسدخان را به اتهام کورساختن برادرش شاه زمان توقیف نمود، بعداً که دانست این کار را شاه محمود کرده، نواب را از توقیف رها و از او خواست تا برادران اش وزیرفتح خان و وست محمد خان را به منظور عقد قرار داد، صلح و آشتی از قندهار به کابل دعوت نماید. دوست محمدخان که خوهر سکه او را شاه شجاع نکاح کرده بود به کابل آمد، اما وزیر فتح خان تعلل ورزید. آن گاه شاه شجاع این هیات را که موهن لال معرفی می دارد و دوست محمدخان در آن شامل بود، به قندهار اعزام کرد. (نگاه: رشتیا، «در بین دو ابر قدرت» صفحات ۲۸ – ۲۹) مترجم.

شاه شجاع پلان تخریب آن‌ها را سنجیده‌اند. مختارالدوله از شنیدن این نوع ناسپاسی و توطیه نامردانه شاه شجاع به مقابل خود، در حالی که چندی پیش، شاه محمود را خلع و شجاع را به تخت سلطنت شانده بود، بسیار متعجب و مشوش گردید. او با خود سنجید که اگر برای خنثی ساختن پلان‌های شوم و خودخواهی شاه شجاع فوراً و به طور علنی بغاوت نماید، به خدمات طولانی و شهرت او صدمه می‌رساند. بنا بر آن به طور خفیه مبلغ هفتاد هزار روپیه به فتح خان داد و به او گفت که به بهانه تهیه تدارکات جنگی به کابل بماند و خودش همراه شاه شجاع جانب پشاور خواهد رفت.^(۱) او به فتح خان سفارش کرد و با او چنین قرار گذاشت به مجردی که از رسیدن موکب شاه به تیزین خبر شود، باید فوراً به حیث مخالف شاه شجاع قدم نموده زعمای ذیل قندهاری را از زندان بالاحصار رها سازد: باقر خان، ابراهیم خان، میرزا عبدالقاسم خان و مردان خان و آن‌ها را نزد شهزاده قیصر به قندهار برساند. زعمای فوق‌الذکر از دوستان شاه محمود بوده توسط شاه شجاع توقیف شده بودند. مختارالدوله و فتح خان در حالی که بالای این نوع عملیات به مقابل شاه شجاع کار می‌کردند، بین خود به این توافق نیز رسیده بودند که باید دوستان و دشمنان - به حیث دوستان و دشمنان دیگری شناخته شوند، و هر دوی شان باید به مقابل هر توطیه و هر توطیه‌گر متفق و متحد باشند.

همین که شاه شجاع در راه رسیدن به جلال‌آباد به تیزین رسید، از نظرات و پلان دشمنانه مختارالدوله و فتح خان مطلع گردید. پادشاه فوراً یک واحد قوی سواره نظام را مامور ساخت به کابل رفته خواتین طرفدار شاه محمود را که در زندان بودند همراه گارد محافظ آن‌ها فوراً

۱- در این مورد رشتیه سه روایت دیگر را به روایت مومن هلال اضافه می‌کند:

الف: شیرازی می‌گوید فتح خان از پادشاه تقاضا کرد تا او را به معیت خود به پشاور ببرد، اما شاه به او امر داد تا سه روز بعد از حرکت او از کابل به تعقیب اش باید.

ب: یک واقعه نگار انگلیسی موسوم به «Kaye» می‌گوید که فتح خان همراه شاه یکجا رفت، اما در بین راه خود را مریض انداخت و به کابل عودت کرد.

ج: سراج‌التواریخ می‌نویسد که فتح خان به بهانه تأمین تدارکات مسافرت شاه از سپاه شاه جدا شده از راه بگرامی به کابل عودت کرد و در این جا بغاوت علیه شاه را شخص خودش به راه انداخته شیر محمدخان در آن سهم نداشت. (نگاه: «در بین دو ابرقدرت»، ص ۳۰ - ۳۱) متباقی داستان همان است که موهن لال بیان داشت. مترجم.

نزد او به تیزین بیاورند؛ اما قبل از آن که سواره نظام پادشاه به کابل برسد، فتح خان دلیر همه آن خواتین را رها ساخته آن ها را از طریق لوگر به قندهار فرستاد. در این وقت شهزاده قیصر به قندهار حکومت می کرد و احمدخان نورزایی هم وزیر او بود. فتح خان خودش نیز بعد از طی فاصله دراز خود را در نیمه شب به دروازه عیدگاه قلعه قندهار رسانیده به محافظه دروازه رشوه داد تا از مواصلت او به طور خفیه به «آغا ادارک»، خواجه سرای خاص و طرف اعتماد شهزاده قیصر، خبر بدهد، آن گاه توسط خواجه مذکور پیامی به شهزاده قیصر فرستاد. خواجه مذکور فوراً قیصر را بیدار ساخته از رسیدن فتح خان خبر داد و این پیغام را نیز به او سپرد: «اگر شهزاده گاهی به فکر پادشاه شدن افتاده باشد، این است فرصت خوب و مغتنم، چون که فتح خان او را به تخت سلطنت خواهد شانند. در غیر آن باید جواب و وضاحت به او داده شود.»

همین که قیصر، پیام فتح خان را دریافت نمود، شخصاً در نیمه شب برای ملاقات وزیر به دروازه قلعه شهر آمد- تنها و بدون آن که کسی متوجه او شود. فتح خان به قیصر گفت اگر والا حضرت احمدخان نورزایی را تسلیم او کند و تعهد نماید که به طور دایمی و صادقانه به او وابسته بماند، او (فتح خان) نیز طوق خود را در پای او خواهد ریخت و یا او را پادشاه افغانستان خواهد ساخت. در غیر آن او به هرات خواهد رفت و عین کمک و حمایت را به شهزاده کامران تقدیم خواهد کرد.

شهزاده قیصر، مشوره خوب فتح خان را پذیرفت و هردو توافق شان را در یک صفحه قرآن مجید نوشتند؛ امضاء و مهر کردند و به این ترتیب خود را به طور دایمی متعهد و وابسته به یکدیگر ساختند. بعد از این معاهده، فتح خان، شهزاده را به قصر او به داخل قلعه رساند و به دو هزار سواره نظام او امر کرد از اسپان خود پیاده شده در تحت قومانده دوست محمدخان- برای محاصره خانه و دستگیری شخص احمدخان نورزایی از طریق جاده چهار سوق حرکت کنند. دوست محمد قهرمان موفق شد دروازه منزل احمدخان را شکستانده خود او را در بستر خواب اش دستگیر نماید. آن گاه دستان و پاهای احمد خان را بسته به قصر قیصر آورد و در آن جا توقیف نمود.

- تعهدات ناپایدار شهزاده قیصر

صبح فردای آن شب، درباریان و هم مردم قندهار عبور احمدخان نورزایی را طور معمول به طرف دربار ندیدند و از شنیدن این خبر که فتح خان و دوست محمدخان به عوض او بدربار شهزاده حاضر شده اند خیلی متعجب شدند و هیچ کس نمی دانست بالای احمدخان بدبخت چه آمده است. این تغییر آنی مقامات عالیه و سلسله قدرت دهشت زیاد در بین خوانین افغان و تشویش در بین مسکونین شهر پدید آورد. مردم برای دیدن اسیر به منظور رفع تشویش خود به قصر شهزاده رفتند و خواتین به قیصر پیشنهاد نمودند تا فتح خان را در توقیف اندازد.

والاحضرت قیصر به اساس این پیشنهاد و با فراموش کردن تعهد قرآنی خود با وزیر فتح خان بهانه ای برای دستگیری فتح خان تراشید، به نحوی که از فتح خان تقاضا نمود دعوت خصوصی مجللی به افتخار او در باغ ترتیب بدهد، در عین زمان با خواتین مذکور طور خفیه بتوافق رسید تا ترتیب دستگیری فوری فتح خان در این محفل گرفته شود.

اما از این ریاکاری و خیانت قیصر، فتح خان خبر شد و از او تقاضا کرد برای تهیه و ترتیب دعوت مجلل مدت دو روز برای او مهلت داده شود، که در حقیقت او در این مدت برای دفاع خود ترتیبات می گرفت. در جریان این بحران، فتح خان شخص بهتری غیر از دوست محمدخان دلیر را نیافت، لهذا او را سررشته دار و ناظر این دعوت و همچنین قوماندان گارد محافر خود مقرر کرد. دوست محمد منزل بسیار مقبولی را برای پذیرایی شهزاده آماده ساخت و چون خودش سرتاپا مسلح بود و هم در راس یک واحد پنجصد نفری سپاهیان ماهر قرار داشت، بحضور والاحضرت شهزاده بایستاد و با اطوار خاص خود به او فهماند که بطور جدی مراقب حفاظت و امنیت برادر خود وزیر فتح خان می باشد.

هنگامی که شهزاده و همچنین خواتین درانی مشاهده کردند که پلان آن ها برای دستگیری فتح خان به اثر مراقبت شدید دوست محمدخان خنثی شده است، بهانه کردند که هدف از این تجمع و دیدار رهایی احمدخان نورزایی از توقیف بوده و برای این منظور تحفه ای از طرف اسیر مذکور به مبلغ یک لک روپیه به شهزاده و وزیر او پیشکش

کردند و هکذا دختر احمدخان را در همان روز به نکاح شهزاده دادند. این تحایف موجب رهایی احمدخان شد، علاوه‌تاً شهزاده او را بحیث معاون والی قندهار مقرر نمود.

در این هنگام فتح خان با دوست محمد، عطا محمد و خواجه محمدخان به مقصد حمله بالای کابل حرکت کردند. وقتی آن‌ها به منطقه قلات غلزایی رسیدند، عطا محمدخان و دیگر خوانین نورزایی سپاه فتح خان را ترک داده دوباره به قندهار نزد احمدخان نورزایی رفتند. فتح خان با اتکاء به تهور و شجاعت دوست محمدخان از عمل نامردانه فراریان چندان متأثر نشده و همراه برادر قهرمان خودبه جانب کابل روان شد.

هنگامی که به قریه موسوم به «توپ» رسیدند، خبر حرکت شاه شجاع از پشاور و مواصلت او در مجاروت کابل به قلعه قاضی برای مقابله با فتح خان در قرارگاه لشکر سرداران بارکزیایی پخش گردید. با رسیدن این خبر، فیض الله خان فوفلزایی با پنجمصد سواره نظام خود در نیمه شب از سپاه فتح خان فرار کرده نزد شاه شجاع رفت و به او پیوست.

– تسخیر قندهار توسط شهزاده کامران

فرار این شخص تشویش و مایوسیت زیاد در سپاه فتح خان ایجاد کرد و دوست محمدخان عاقلانه مشوره داد تا دوباره بطرف قندهار عودت نمایند، اما پیش از رسیدن به قلات برای شان خبر رسید که شهزاده کامران قندهار را متصرف گردیده و احمد خان نورزایی معاون والی قندهار بدون آن که یک گلوله برای دفاع، فیر کرده باشد، مخفیانه بطرف قلعه آبایی خود- برون شهر قندهار گریخته است. با شنیدن این خبر، فتح خان و دوست محمد شهزاده قیصر را زیر نظر خواجه محمد به «دهله» اعزام کرده و خود شان با سایر برادران خود منتظر رسیدن شهزاده کامران به قندهار شدند. آن‌ها مدت دو ماه را به بسیار خلق تنگی با کامران سپری نمودند و در اخیر از کامران خواستند مقدار پولی به آن‌ها وام بدهد تا به سپاهان خود توزیع کنند. شهزاده که یقناً ثروت زیاد داشت سوگند خورد که هیچ چیزی ندارد.

آن گاه فتح خان و دوست محمدخان به سیاست اندازی بین بادر سابق شان شهزاده قیصر و شهزاده کامران پرداخته، وقتی همه امور به منفعت آن ها مرتب گردید، شهزاده کامران را از شهر برون راندند. آن گاه از قیصر دعوت کردند دوباره جانشین کامران گردد. در آن آوان پر آشوب، دوست محمد به احترام عنعنوی که باید به مقابل حرم و خانواده شاهی صورت می گرفت، تخطی نموده، فرصت مساعد را برای چور کردن و قبض نمودن جبری اوراق و جواهرات از حرم زنانه شاهی از دست نداده بود. بعد از آن که شهزاده قیصر به کمک و حمایت فتح خان و دوست محمد خان، مسند ولایت قندهار را قبض نمود، والا حضرت موصوف محمد علی خان و میر اکبرخان را نزد شاه شجاع و مختارالدوله به کابل اعزام و پیشنهاد کرد که اگر اعلیحضرت شاه ولایت قندهار، شکار پور و متصرفات آن را به تصرف او بگذارد، او به نوبه خود شهزاده کامران و حاجی فیروزالدین را نابود خواهد ساخت. قیصر علاوه بر تجویز نمود در صورتی که اعلیحضرت شاه شجاع از وابسته گی او با فتح خان و دوست محمد و وفاداری دو برادر مذکور به مقابل خود شک و تشویش داشته باشد، او حاضر است برادر دیگر شان محمد عظیم خان را فوراً گروگان نزد شاه به کابل بفرستد.

- فرار فتح خان و دوست محمد به فراه و هرات

شاه شجاع پیشنهادات شهزاده قیصر را نه پذیرفته به حمله خود جانب قندهار آغاز کرد. هنگامی که موکب اعلیحضرت نزدیک «چشمه شادی» رسید، فتح خان و دوست محمد از شهر قندهار جانب فراه گریختند و شهزاده قیصر همراه خواجه محمدخان به «دهله» پنهان شدند. این خبر اعلیحضرت را مایوس ساخت و یک واحد نظامی را ماموریت داد تا در صورت امکان، شهزاده را دستگیر و حاضر سازد. مختارالدوله به طور خفیه از این اقدام شاه به شهزاده قیصر خبر داده بود و او دهله را ترک داده به جای گوشه و دوری عزیمت نموده بود. آن گاه شاه شجاع داخل شهر قندهار گردید و برای فتح خان و دوست محمد پیام دوستی و مودت ارسال و از رویه نهایت شریفانه به آن ها اطمینان داد، چنانچه آن ها فوراً به حضور اعلیحضرت مشرف شدند.

چهار روز بعد از این، شاه زمان و مختارالدوله برای آوردن شهزاده قیصر و خواجه محمدخان رفتند و او را آوردند. پادشاه اعمال ناشایست قیصر و وزیرش را در گذشته مورد عفو قرار داد و حکومت قندهار را دوباره به آنها تفویض کرد. سپس شاه شجاع به معیت دوست محمدخان و فتح خان رهسپار ایالت سند گردید و در آن جا از طرف میرهای ایالت سند با تشریفات معموله پذیرایی شد، آن گاه از طریق دیره جات و پشاور روانه کابل شد.

در این بازدید میر علم خان از مقام ولایت دیره غازی خان برطرف و به عضو او عطا محمدخان نورزایی از طرف شاه شجاع به این عهده پر اهمیت مقرر گردید. این تقرر، فتح خان و دوست محمد را به اندازه ای جز مشوش ساخت که جان و امنیت خودها را در خطر دیده چاره ای جز فرار به طرف هرات نداشتند. میر علم خان نیز از ترس با یک عده سواره نظام دلیر و لایق فرار نموده خود را به قندهار رساند و در استحکام شهزاده قیصر قرار گرفت. فتح خان و دوست محمد به هرات رسیده در آن جا بسیار سعی کردند شهزاده فیروزالدین را برای حمله بالای قندهار و کابل تشویق نمایند، اما او پیشنهاد آن ها را رد نمود. شهزاده فیروز به آن ها گفت که آرزو و انگیزه پادشاهی را بالای کشور افغانستان ندارد و با داشتن ولایت هرات، کاملاً قانع و راضی می باشد.

– توطئه در مقابل دوست محمد و فتح خان

انصراف شهزاده فیروزالدین از پیشنهاد فتح خان و دوست محمد، آن ها را بسیار مایوس ساخت و این دو برادر مجبور شدند حتی دوباره نزد شهزاده قیصر به قندهار بروند. در این جا خواجه محمدخان فوفلزائی به اشاره دوستانه میرعلم خان نورزایی به تقییح و تحقیر دوست محمد و فتح خان پرداخته به آن ها در باره مساوات حقوق سران قوم و خیانت به شاه زمان به مناقشه پرداخت؛ تصادفاً شاه زمان نابینا هم در این وقت به ملاقات پسر خود شهزاده قیصر به قندهار آمده بود و او را تشویق کرد این دو برادر را توقیف نماید.

شاه زمان به این منظور از دو نفر ملازمان خاص شهزاده قیصر که عبارت بودند از میرعلم خان نورزایی و شاه نوازخان اچکزایی تقاضا نمود

تا نزد فتح خان و دوست محمد رفته از آن‌ها به نام اعلیحضرت تقاضا کنند تا به افتخار او یک دعوت مجلل بدهند؛ اما دوست محمدخان زیرک، هدف اصلی این صمیمیت و محبت ساخته گی شاه زمان را درک نمود، لذا هر دو برادر ظاهراً از الطاف و حسن نظر شاه زمان اظهار افتخار نمودند. آن‌ها ترتیبات سه دعوت مختلف را گرفتند: یکی از طرف خودشان، دومی از طرف نواب اسدخان و سومی از طرف محمد عظیم خان.

از یک طرف فتح خان ترتیبات عالی می گرفت تا شاه زمان را در باغ «مرنجان» یک دعوت شاهانه بدهد و چنان وانمود سازد که از توطئه شاه خبر ندارد، از جانب دیگر دوست محمدخان فعال به طور خفیه مصروف استخدام افراد بیشتر بود تا به تعداد افراد گارد محافظ بیافزاید و چشمان تیز بین او همه جا و همه جوانب را زیر نظر داشت تا حفاظت و امنیت برادر خود فتح خان و هم از شخص خودش را تامین کند، زیرا خطر حمله و مجروح ساختن شان توسط توطئه گران متوقع بود. مواظبت و آماده گی دوست محمد برای مقابله به هر نوع ضربت، شاه زمان و شهزاده قیصر را متیقن ساخت که اجرای توطیه ناممکن می باشد و برای این که هر نوع شک و شبهه را از اذهان دوست محمد و فتح خان دور ساخته باشد، نشان‌های افتخار به آن‌ها اعطا نمود، به این ترتیب مواظبت جدی قهرمان داستان من، دوست محمدخان، پلان‌های توطئه گران را خنثی ساخت، آن‌ها همه امکانات و ترتیبات خود را به کار انداختند تا هدف شوم خود را در اثنای روز تطبیق کنند، اما با کمال مایوسی هیچ کاری نتوانستند.

- توقیف فتح خان و سعی دوست محمد برای رهایی او

بالاخره شاه زمان و شهزاده قیصر صحنه دعوت مجلل را ترک گفته و به هنگام مراجعت به قصر اوامر صادر کردند که بعد از این هیچ کس و هیچ زعیم قوم به محوطه قصر با بیشتر از پنج نفر گارد محافظ داخل شده نمی تواند. در مدت بیست روز بعد از صدور این امر، فتح خان هنگامی که به خدمت شهزاده می رفت، حدود صد نفر را با خود می برد و به این ترتیب امنیت خود را تامین می کرد. مدتی بعد شهزاده یک تعداد صاحب منصبان خود را در باغ قصر مخفی ساخته و به زعما و

سران قوم امر داد تا در محوطه باغ برای ادای احترام منتظر باشند. وقتی این امر تطبیق شد و فتح خان نیز در جمله منتظرین ایستاده بود، دفعتاً میر علم خان - برادر زاده سردار احمدخان نورزایی که ملقب به سیف الدوله بود، فتح خان را بغل و او را به شدت به زمین زد که در اثر آن دو دندان وزیر شکست، و فوراً او را زندانی ساختند، متعاقباً با دوستان و همراهان وزیر از قبیل نواب اسد خان، میرزا محمد رضاء و آغا مهندی به عین ترتیب معامله شد، اما دوست محمد دلیر که خوشبختانه از توطئه و خطر متوقعه خبر داشت، خود را پنهان ساخته بود. آن گاه دوست محمد خان وقت را ضایع نساخته سپاهیان و پیروان خود را که تعداد شان په پنجصد نفر می رسید، احضار نمود. شهزاده قیصر نتوانست او را که در حفاظت پنجصد نفر بودف دستگیر نماید.

برای شخصی مانند دوست محمدخان ناممکن بود برادر خود فتح خان را در تحت زجر و زندان دشمن ببیند و قدرت نهایی خود را برای رهایی او به کار نیاندازد. بنابراین دوست محمد لشکری تدارک نمود و خودش در قطار اول لشکر قرار گرفته بالای دروازه بیرونی قلعه قیصر حمله متهورانه انجام داد، اما وقتی به دروازه قصر شهزاده رسید که فتح خان آن جا محبوس بود، دروازه درونی را بسته یافت و از مشاهده دفاع قوی ای که در عقب دروازه قرار داشت بسیار مایوس شد. او ملتفت می شود که در همه دیوارها و برج های قلعه، گارد مسلح قرار داشت، چنانچه به یک باره گی بالای لشکر دوست محمد فیر کردند و او که وسیله ای برای بالا شدن بر دیوارها و برج ها نداشت، مجبور شد حمله خود را متوقف بسازد. معهذا او قلعه قیصر را به محاصره گرفت و شهزاده به ملاحظه این وضع به خواجه محمدخان و دیگر خوانین و ملازمین خود امر داد تا دروازه های شهر را ببندند و به این ترتیب راه ها و امکانات فرار دوست محمدخان را بسته کنند تا از تعداد پیروان او کاسته شود. یک تن از دوستان محمد عظیم خان این خبر را به طور خفیه به دوست محمد رساند و این را هم علاوه کرد که از طرف شهزاده به زعمای قوم هدایت داده شده تا هر کدام به معیت پنجصد نفر مسلح دروازه ها و برج ها شهر را مراقبت و مواظبت کرده مانع بر آمدن و فرار دوست محمد شوند.

– فرار دوست محمد جانب گرشک

وقتی این خبر ناخوش به دوست محمد رسید، که اگر به دلیرترین زعیم می رسید لرزه بر اندامش مستولی می شد، اما دوست قهرمان با متانت و تدبیر همیشه گی خود، برادران خود و سران سپاه کوچک خود را احضار نموده با ایشان به مشورهٔ حربی پرداخت؛ او به آن‌ها گفت: «اسارت برادر بزرگ - فتح خان البته برای هر کدام حاضرین این جلسه درد آور می باشد، و بدتر و رنج دهنده تر از آن این است که او را در شکنجهٔ دشمن بگذاریم، اما چون که شهزاده قیصر تمام ترتیبات لازم را گرفته تا این سپاه کوچک ما را تباه سازد، اگر پلان‌های او موفق گردد، ما نه تنها از بین می رویم، بل که امید آزاد ساختن فتح خان را برای دایم از دست خواهیم داد. بنا بر این، فعلاً راه دیگری نداریم جز این که شمشیرهای خود را از نیام بکشیم و با تصمیم قاطع برای دور ساختن و قتل دشمن که راه ما را بند ساخته، قهراً راه فرار خود را از دروازهٔ شهر باز نموده به طرف گرشک برویم.» سپاهیان و همراهان، مشورهٔ او را بهترین راه نجات و فرار تشخیص داده به تعقیب او برخاستند و همین که به دروازه رسیدند، دوست محمد چند نفر گارد محافظ دشمن را که راه او را بسته بودند - به قتل رساند سپس دروازهٔ شهر را گشودند و به طرف قرارگاه مستحکم خود به گرشک فرار نمودند. با خبر شدن از این واقعه، شاه زمان به پسر خود شهزاده قیصر سفارش نمود تا فتح خان را به گناه این که وسیلهٔ کور شدن او قرار گرفته و او را از تخت سلطنت خلع کرده، گردن بزند؛ اما شهزاده عوض سفارش پدر خود به مشورهٔ های مختارالدوله و محمد خان بیشتر عمل می کرد و آن‌ها چنین مشوره ندادند. بدین نهج، فتح خان اسیر از مرگ نجات یافت.

در این هنگام یک کاروان بزرگ تجارتي از طریق هرات روانه قندهار بود و همین که به مجاورت شهر گرشک رسید، دوست محمد خان و محمد عظیم خان راه کاروان را بستند. همین که بار جامه‌ها و مال التجاره نزدیک شد، به یک حمله همه را متصرف شده تاجران را از مال و پول نقد شان محروم ساختند. دوست محمد به ناله وزرای تاجران

و صاحبان مال هیچ پرداختی نکرد و از مبلغ چهار لک روپیه ای که از این چپاول به دست آورده بود، سپاه تازه دم استخدام و خودش در راس آن قرار گرفته به طرف قندهار حرکت و شهر را در محاصره قرار داد.

- رهایی فتح خان و مغلوب شدن شهزاده قیصر

دوست محمد شهر قندهار را برای مدت تقریباً سه ماه چنان از نزدیک محاصره کرده بود که هر نوع تماس با سپاه داخل شهر قطع و ذخایر گندم و اسلحه شهزاده قیصر تقریباً رو به خلاصی می رفت. در حالی که دوست محمدخان با تنگ ساختن حلقه محاصره و فشار روزمره، شهزاده قیصر را در موقف خطرناکی قرار داده بود، مختارالدوله نیز در باره فتح خان بیکار ننشسته بود. شهزاده قیصر که به مختارالدوله حرمت و احترام زیاد قایل بود، اخیر الذکر عریضه ای به شهزاده ارسال واز او به طور جدی تقاضا نمود تا فتح خان را رها سازد. مختارالدوله در عریضه خود خاطر نشان ساخته بود که: «... در غیر آن، برادر او دوست محمدخان دلیر، شهر قندهار را تخریب خواهد کرد و اگر فامیل شاهی به اسارت قرار گیرد، از دست من برای رهایی شان کاری ساخته نخواهد شد.» مختارالدوله هکذا به شاه شجاع عریضه ای نوشت و سفارش نمود تا در باره رهایی فتح خان به شهزاده قیصر سفارش نماید. شاه شجاع به شهزاده قیصر هدایت داد در صورت رهایی فتح خان از او تقاضا نماید تا برادر خود محمد عظیم خان را همراه غلام خانه (فرقه فارسی زبان) به طور گروگان نزد پادشاه به کابل بفرستد.

قیصر این سفارش را بهترین فرصت مناسب برای خوش ساختن شاه شجاع دانسته به تعمیم امر او و هم بیشتر به خاطر پایان دادن به محاصره شهر - به تقاضای پادشاه ترتیب اثر داده امر فوری رهایی فتح خان را صادر کرد و البته فتح خان نیز گروگان های مطلوب را به دربار شاه شجاع اعزام نمود.

بعد از مدتی شاه شجاع محمد عظیم خان و عطا محمدخان را به ماموریت خاصی به ملتان اعزام کرد و این دو نفر بعد از انجام ماموریت مذکور از طریق دیره جات و پشاور روانه قندهار شدند و به مجردی که

به قندهار رسیدند، دوست محمد و فتح خان به مقابل شاه شجاع و شهزاده قیصر بغاوت و قیام نموده اعلان کردند که می خواهند شهزاده کامران را در مقابل آن ها حمایت نمایند. وقتی شاه شجاع این خبر ناخوش را شنید فوراً به شهزاده قیصر امر کرد تا با چهار هزار سواره نظام خود باغیان را نابود سازد. دوست محمد و فتح خان که از نیات و اقدامات خصمانه قیصر مطلع بودند، به شهزاده فیروزالدین حاکم هرات رو آورده طالب کمک شدند. والا حضرت به این تقاضا لیبیک گفت و شهزاده مالک، قیصر را در رأس سه هزار سواره نظام به کمک آن ها مامور ساخت. در دشتی نزدیک قلعه عظیم خان، سپاه متحدین تحت قیادت دوست محمد با لشکر شهزاده قیصر مصاف داد. بعد از یک جنگ بسیار شدید که از هر دو طرف حدود دو هزار نفر مقتول و مجروح گردیده بود، قهرمان داستان من، دوست محمدخان و برادرش فتح خان فاتح بر آمدند و لشکر باقیمانده شهزاده قیصر رو به فرار نهاد.

هنگامی که خبر شکست شهزاده قیصر به دربار امیراطوری شاه شجاع رسید، او شخصاً برای تسخیر دوباره قندهار روانه این ولایت گردید. فتح خان و میر علم خان با استماع این خبر ترتیبات گرفتند تا در مسیر راه شاه شجاع موانعی ایجاد کنند و برای این کار شخص بهتری از دوست محمدخان نیافتند، چون که او هم از لحاظ سیاسی و هم بحیث فیلد مارشال میدان حرب، مجرب ترین شخص بود، لهذا همه مشران قوم این شیر داستان مرا برای اجرای این عهده مهم انتخاب نمودند.

فیلد مارشال دوست محمد خان با خوش طبعی، یک دنده گی و تدبیر همیشه گی، سپاه خود را به مقابل شاه شجاع حرکت داد و با او در محلی نزدیک قره باغ یا «اوبی» ملاقی گردید. جنگ شدیدی در گرفت و هر دو طرف با تشویشی و مایوسی می جنگیدند، اما سردار احمدخان نورزایی وساطت کرد و راه مذاکره بین دوست محمدخان و پادشاه باز گردید. دفعته صحنه جنگ به صلح تبدیل شد و توافق به میان آمد که دوست محمد خان به گرشک بر گردد و شاه شجاع نیز بعد از آن که شهزاده قیصر را از حکومت قندهار معزول ساخت، همراه مختارالدوله دوباره به کابل عودت کرد.

از مراجعت شاه شجاع به کابل چندان دیری نگذشته بود که

اعلیحضرت با مشکلات جدید مواجه گردید و به این فکر افتاد تا دوست محمد دلیر و فتح خان را دلجویی نموده دوباره نزد خود بخواهد؛ زیرا وضع پایتخت و امور حکومت بسیار متلاشی شده بود. صدراعظم مختارالدوله با همدستی دروغگوی معروف (میر واعظ) فقیر کابل، به مقابل پادشاه بغاوت کردند و شهزاده قیصر، حکمران قندهار را به حیث پادشاه افغانستان قلمداد نمودند. وقتی پادشاه از این خبرناگوار آگاهی یافت به صورت فوری هیاتی متشکل از خوانین قوم درانی را که عبارت بودند از سردار مددخان، اسحق زایی، احمدخان نورزایی و یک عده اعضای خاندان شاهی، یک عده سادات اولادۀ پیغمبر اسلام (ص) و هم چند نفر آق سقال (ریش سفیدان) و موسفیدان قابل احترام را نزد دوست محمد و فتح خان به گرشک اعزام نمود.

هیات اعزامی شاه بعد از دادن اطمینان ها و تضمین ها برای امنیت شخص دوست محمدخان و فتح خان و هم تضمین رویۀ مناسب شان، توسط شاه شجاع، هر دو را از گرشک به قندهار آوردند.

به مجرد رسیدن این خبر به کابل، مختارالدوله و میر واعظ با متابعین و پیروان شان ظاهراً و مصلحتاً بغاوت و مطالبات خود را ترک گفتند. شاه شجاع بسیار آرزو داشت مناسبات و اتحاد نزدیک با دوست محمد و فتح خان قایم سازد، لهذا شخصاً برای دیدار و مذاکرات با آن ها روانۀ قندهار شد. اعلیحضرت در این ملاقات هر نوع وعده و تضمین و روا داری خود را به آن ها وانمود ساخته، علاوه تاً تعهدی که به قلم خود او در یک صفحه قرآن مجید نوشته شده بود، به آن ها تسلیم داد و علاوه بر آن لقب «سردار سرداران» را به فتح خان اعطا نمود. همچنین یک نشان ذیقیمت با یک راس اسپ اعلی مزین به بیراق طلا به دوست محمدخان داده، مبلغ یک لک روپیه نیز برای مصارف آن ها پرداخت.

– صلح با میران سند و رنجش دو برادر

بعد از آن که شاه شجاع نیات حسنه و خدمات صادقانه دوست محمد و فتح خان را موفقانه تامین کرد، همراه آن ها برای جمع آوری مالیات از میران سند روانۀ آن ولایت گردید، اما سندی ها برای جنگ با شاه ترتیبات گرفتند. در چنین وضعی معززین دربار خصوصاً اکرم

خان و غیره و غیره به شاه عذر آوردند که با دریافت پنج لکه رویه با سندی ها صلح کند، در حالی که دوست محمد قهرمان و فتح خان با اتکاء به شجاعت و پیشینی عاقلانه خود از شاه التماس کردند به مشوره های اکرم خان وقعی نگذاشته، حل و فصل این معضله را به دست آن ها بگذارد. آن ها به شاه گفتند که بدون استفاده از اسلحه و جنگ و تلفات جانی، حدود سی لک رویه از میران سند تحصیل و به صندوق های شاه خواهند انداخت؛ اما اکرام خان به طور احمقانه پادشاه را راضی به قبول پیشنهاد خود ساخت. آن گاه از طرف شب خفیه نزد میرها رفت و فقط پنج لیک رویه با خود آورد، مگر موافقه خصوصی هم با میرها انجام داده بود.

فعالیت اکرم خان که چیزی غیر از حماقت و خدعه نبود، نه تنها ضعف قدرت شاه را به میران سند وانمود و خسارتی به مبلغ بیست و پنج لک رویه به خزانه شاهی وارد ساخت، بلکه قهر و نفرت شدید دوست محمد خان و فتح خان را بار آورد. این دو برادر از خسارت بزرگی که از ناحیه مشورت نادرست اکرم خان به کشور عاید گردیده بود، نهایت متالم شده و ازین که پادشاه عوض آن که مشوره نافع آن ها را پذیرد به مشوره یک شخص احمق و در رتبه و مقام بسیار مادون تر از آن ها تن در داده بود، بسیار رنجیدند.

دوست محمدخان و فتح خان از عملکرد فوق الذکر شاه شجاع آن قدر متاثر شده بودند که بدون خدا حافظی حیدرآباد را ترک و به شکار پور آمدند. پادشاه به تعقیب آن ها آمد و از آن ها معذرت خواست. شاه سوگند یاد کرد و اطمینان داد که چنین چیزی در آینده رخ نخواهد داد و تمام امور دولت او چه داخلی و چه خارجی به مشوره و راهنمایی دو برادر محول خواهد شد. از آن جائی که طبیعت، سجایای عالی شرافت و آزاد منشی را در نهاد، دماغ و قلب دوست محمد تعبیه کرده بود، او به این نوع دو رنگی های شاه شجاع بازی نمی خورد، اما مصلحت دید شاه را راضی نگه دارد و به طور واضح و علنی در خدمت او قرار گیرد. بنا بر این امر شاه را پذیرفت تا با شهزاده قیصر، مختارالدوله و میرواعظ که بار دیگر بحیث دشمنان شاه قد علم کرده بودند، بجنگد.

– ریاکاری مختارالدوله و کشته شدن او

در این هنگام خبر تحریکات نظامی شهزاده قیصر و مختارالدوله به جانب پشاور به شاه شجاع رسید و او همراه دوست محمدخان و فتح خان به سمت دیره غازی خان به این مقصد حرکت کرد تا به سپاه شهزاده قیصر در پشاور ضربه ای وارد سازد. قبل از آن که حمله پادشاه شروع شود دوست محمد خان که شخص محتاط و پیشین بود، فامیل های خود و فتح خان را طور خفیه تحت مراقبت نواب اسد خان به قندهار فرستاد و به او گفت که خودش و فتح خان نیز به زدوی با آن ها خواهد پیوست. قابل یاد آوری است که مختارالدوله همیشه با فتح خان و دوست محمد خان مناسبات دوستانه و حسنه داشت. اکنون که او در راس بغاوتی قرار داشت که شهزاده قیصر را به رسمیت می شناخت و شاه شجاع برای مقابله با او آماده گی می گرفت، مختارالدوله بطور خفیه نامه ای به دوست و فتح خان نوشت و تذکر داد که اگر آن ها هنوز هم به سوگند قبلی و تعهد دوستی خود با او وفادر می باشند، باید فوراً قرارگاه شاه شجاع را ترک نموده علم بغاوت را در وطن و قلمرو شاه شجاع در قندهار بلند سازند که هر آینه موقوف و اقدامات شاه را بطور غیر قابل علاج تخریب خواهد کرد. این نامه کارگر افتاد و هنگامی که شاه شجاع در شش میلی دیره غازی خان رسیده بود، دوست محمد و فتح خان قرارگاه شاهی را ترک نموده رهسپار قندهار شدند. راپور فرار دوست محمد و فتح خان مانند صاعقه ای بالای شاه اثر کرد و در حالی که از حمایت دو برادر محروم شده بود، خود را به خدا سپرده به حرکت و حمله جانب پشاور دوام داد.

سپاه شاه شجاع با لشکر شهزاده قیصر در قریه تهکال که در مجاورت پشاور قرار دارد ملاقی شده جنگ شدیدی بین شان در گرفت که مختارالدوله در میدان جنگ بقتل رسید و دو برادرش حاجی میر احمد و خواجه محمدخان به تعقیب او کشته شدند. شاه شجاع غالب بر آمد و فوراً بطرف کابل حرکت کرده به مجرد رسیدن به آنجا میرواعظ فقیر کابل را که سر دسته باغیان بود بقتل رسانید. بعد از قتل این فقیر، شاه شجاع به منظور گوشمالی دادن دوست محمد و فتح خان

که در دیره غازی خان او را ترک داده بودند، عازم قندهار گردید.

– تنها ماندن دوست محمد و عقب نشینی او به قندهار

وقتی دوست محمد و فتح خان از نیات دشمنانه و حرکات نظامی شاه شجاع خبر شدند، لشکر بزرگی تهیه دیده در تحت بیرق شاه محمود و شهزاده کامران برای مقابله با شاه شجاع آمادگی گرفتند. دوست محمد داوطلب شد تا زعامت قطعه پیش قراول سپاه را بر عهده بگیرد و برادر ناسکه اش پردل خان و همچنین نور محمد خان برادر خواجه محمدخان که اخیر الذکر در جنگ تهکال پشاور به قتل رسیده بود به معیت دوست محمد خان روانه جبهه شدند. به مجردی که این سپاه به قلات غلزایی رسید، نور محمدخان فرار کرده به شاه شجاع پیوست و عطا محمد خان نورزایی و یحیی خان با میزایی که قوماندان فرقه های مهم بودند، یکی به طرف دهله و دیگری به مرغاب فرار نمودند.

به هنگامی که این فرارهای مایوس کننده از قرارگاه دوست محمدخان رخ می داد و او که قوماندان قطعه پیش قراول بود تنها مانده بود، شاه شجاع اصولاً برای حمله ناگهانی و دستگیری، دوست محمد را خوب می شناخت، لهذا از مقابله و جنگ با او خود داری می کرد. مردم می گفتند که در این بحران دوست محمد نیز از شاه شجاع در هراس بود، چون که دوستان او فرار کرده و او تنها مانده بود، و در عین حال شاه شجاع از استعداد و شجاعت دوست محمد می ترسید. شاه شجاع به این فکر افتاد تا حداقل در بین پیروان و سپاه متباقی دوست محمد تفرقه و اختلاف را چاق سازد. این نوع ترس و هراس در هر دو طرف مستولی بود و از یک درگیری فوری جلو گیری می کرد، ولی این تعلل شاه شجاع برای دوست محمد فرصت مساعد نصیب کرد تا با لشکر خود بطور مسالمت آمیز عقب نشینی نموده نزد برادرش فتح خان بر گردد.

آنگاه شاه شجاع با لشکر خود به قندهار رسید و شاه محمود که تنها از طرف فتح خان و دوست محمد حمایت می شد، خود را در موقف ضعیف یافته از جنگ با شاه شجاع منصرف و با روحیه ضعیف روانه

گرشک گردید. بعد از مدتی دوست محمد و فتح خان هم گرشک را ترک و عازم سبزوار گردیدند و مدت سه ماه در آنجا ماندند. آن ها در مدت اقامت شان در سبزوار خبر شدند که شاه شجاع از قندهار بطرف کابل حرکت کرده، در حالی که شهزاده یونس را بحیث حاکم و اعظم خان نسقچی باشی (Nasakhchibashi) و میر علم خان را بحیث مشاورین او مقرر کرده است.

در عین زمان به دوست محمد و فتح خان خبر رسید که دو کاروان بزرگ تجارته از مجاورت خاشرود در حال عبور بوده، یکی از کشور فارس آمده روانه قندهار است و دیگری از قندهار بر خاسته روانه فارس می باشد. آن ها فوراً آماده گی گرفته در سر راه کاروان ها قرار گرفتند و به مجردی که کاروان ها رسیدند، همه مال التجاره و داروندار شان بدست این دو شریف زاده قطع الطریق افتاد. دو برادر مذکور از این چپاول کاروان ها پول زیاد بدست آوردند، و فوراً به تهیه لشکر پرداخته خود را برای حمله بالای شهر قندهار آماده ساختند.

- تسخیر کابل توسط دو برادر و قتل میر علم خان

دوست محمد خان و فتح خان در مسیر راه قندهار با هیچ مقاومتی روبرو نشدند و قندهار را نیز به سهولت اشغال کردند. حکمران قندهار فرار را اختیار و خود را نزد شاه شجاع به دیره جات رساند، اما میر علم خان نایب حکمران که از اقارب پیر محمد خان الکوزایی بود خود را در تحت حمایت شاه محمود قرار داد و در این وقت شاه محمود یک بار دیگر توسط دوست محمد و فتح خان بحیث پادشاه نام نهاد اعلان شده بود. بعد از تنظیم امور حکومت قندهار، دوست محمد و فتح خان زیر نام شاه محمود جانب کابل مارش نموده کابل را نیز تسخیر کردند و برادر خود محمد عظیم خان را برای مقابله با شاه شجاع روانه پشاور نمودند.

در حالی که محمد عظیم خان در موضع بالا باغ سنگر گرفت و هدف او این بود تا فعالیت های شاه شجاع را خنثی سازد، دوست محمد و فتح خان به افزایش قدرت خود و ضعیف ساختن دشمنان خود در کابل مصروف بودند. در بین مخالفین آن ها میر علم خان وجود داشت که او را توقیف و بطور وحشیانه شکنجه کردند. در این وقت

شاه شجاع در راس یک لشکر بیست و پنج هزار نفری از پشاور رهسپار کابل شد. هنگامی که لشکر شاهی جلال آباد رسید، محمد عظیم خان قدرت مقابله با چنین سپاه را در خود ندیده، مسیر راه شاه شجاع را ترک و به دره های مختلف سفید کوه متواری شد.

همین که خبر حرکت شجاع و عزیمت محمد عظیم خان به دوست محمد و فتح خان رسید، آن ها روانه سرخاب شده شاه محمود را هم با خود بردند. در این قوت این سه مردم هر کاره و قدرت طلب (دوست محمد، فتح خان و محمود) حدود سه هزار سپاهی به دسترس خود داشتند، و از تعداد و قدرت سپاه شاه شجاع که با آن مقابل شدنی بودند هم خبر داشتند، اما شجاعت دوست محمد توام با تدبیر و سیاست او همیشه مورد اتکاء قرار می گرفت و نتایج آن در اکثر موارد مفید و مؤثر واقع می شد. وقتی در مجاروت لوخی سرخاب رسیدند چنین سنجیدند که اگر زعمای قوم درانی در جنگ غالب و به رهایی میر علم خان موفق شوند، شخص مذکور حتماً در پهلوی شاه شجاع قرار خواهد گرفت، آنگاه فرار اشخاص از بین پیروان هر دو جناح به وقوع خواهد پیوست. برای جلوگیری از این احتمال نامیمون، دوست محمد و فتح خان تصمیم گرفتند میر علم خان اسیر را به قتل برسانند.

- موفقیت دوست محمد در جنگ نابرابر، شکست شاه شجاع و آغاز سلطنت شاه محمود

در این وقت فتح خان و دوست محمد با خوانین قوم و سران سپاه و طرفداران خود به حضور شاه محمود جلسه مشاورت حربی تشکیل دادند و اظهار نمودند که با روش های خود شان و قوانین جنگ مغایر خواهد بود اگر با یک لشکر کوچک سه هزار نفری در میدان جنگ به مقابل دشمنی قرار گیرند که در راس آن پادشاه کشور با لشکر بیست و پنج هزار نفری با یک فرقه مجهز سواره نظام و یک فرقه مجهز توپخانه قرار داد. آن ها علاوه کردند یگانه چیزی که اکنون برای حفظ شهرت جنگی و حیثیت و شرافت آن ها به درد می خورد مصلحت در این است که از جنگ رویارویی منصرف شوند، اما بعداً به احتیاط و تدبیر و تصمیم بالای دشمن حملات غافلگیرانه انجام دهند. دوست

محمد و فتح خان به پیروان و سران لشکر خود این را نیز پیشنهاد کردند تا زمانی که دشمن کاملاً به حرکت نیافتاده و نزدیک نشده باشد، آن‌ها باید به گروپ‌های کوچک تقسیم نشوند، بلکه یکجا و در انبوه باشند، و به غارتگری و چپاول گروه‌های مخالف که در بین افغان‌ها معمول بوده آغاز نکنند، چون که در بین آن‌ها تشویش و تردد ایجاد می‌کند و دشمن از آن به نفع خود بهره‌برادری خودهد کرد. آن‌ها علاوه کردند که اگر دشمن در قدرت و تعداد لشکر بر آن‌ها برتری دارد هیچ کس از این ملحوظ نباید به هراس افتیده به دشمن ملحق شود، بلکه باید ایمان محکم داشته باشیم که لشکر خود ما برنده مظفر خواهد شد، و اگر کسی به دشمن ملحق شود نه تنها خود و قوم خود را بدنام خواهد ساخت، بلکه صدمه شدیدی به روحیات لشکر ما وارد خواهد کرد.

بیانات و مشوره‌های دوست محمدخان از طرف شاه محمود، فتح خان و سایر خوانین حاضر در مجلس با چک‌چک‌ها استقبال شد و همه امور صلح و جنگ را بدست با کفایت و تدبیر او قرار دادند. آنگاه دوست محمد تمام روز را در پناه بته‌ها و لوخ‌ها (وسایل باربری) مخفی ماند و همین که شب فرا رسید لشکر خود را امر حرکت داد و با استفاده از تاریکی شب راه طولانی را پیموده و حدود ساعت پنج بجه صبح بالای قرارگاه سردار مددخان، اعظم خان و غفور خان که یک سپاه قوی ده هزار نفری متشکل از سواره نظام و پیاده را قیادت می‌کردند و بحیث قطع پیشراول برای کشفیات و عملیات تخریبی اعزام شده بودند، حمله نمود. کسانی که در میدان این جنگ حاضر بودند به من حکایت کردند که وصف مهارت‌های جنگی دوست محمدخان از قبیل زرنگی و چابکی، شجاعت و تهور، مقاومت و ایستاده‌گی و رهبری و رهنمایی او در این جنگ عظیم از قدرت زبان هیچ کس ساخته نیست. سپاهیان در یک لحظه دوست محمد را می‌دیدند که با حمله در قطار بزرگ لشکر دشمن رخنه و شکست وارد نموده، سپس به عقب برمی‌گشت و پیروان خود را به حمله و جنگ تشویق می‌کرد، در لحظه دیگر، او برای ایجاد نظم و منسجم ساختن عده‌ای از سپاهیان بی‌دسپلین خود در موقف رهبری قرار می‌گرفت. مددخان و اعظم

خان که در قیادت سپاه مخالف قرار داشتند، در این وقت متوجه باریکی موقف خود شده و از این که دوست محمد تعداد زیاد سپاهیان آن ها را بقتل رسانده بود، به دهشت افتاده بودند، بدین نهج سپاه آن ها از نظر قدرت و تعداد بسیار تقلیل یافته بود. در نتیجه دوست محمد خان موفق گردید پیشقراول دشمن را مشتت ساخته در حالی به عقب نشینی مجبور گرداند که از رهگذر تعداد و تجهیزات خسارت شدیدی برداشته بود.

هنگامی که راپور شکست سپاه بزرگ شاهی تحت قیادت مددخان و غیره توسط یک لشکر کوچک تحت قوماندۀ شخصی دوست محمد خان به قرارگاه شجاع رسید، نه تنها اعلیحضرت را نهایت قهر و غضب ساخت، بلکه او را بسیار به تشویش انداخت، چنانچه شخص خودش با سپاه خود به حرکت افتاد تا در بارۀ موفقیت و پیشرفت دوست محمد خان از نزدیک اطلاعات حاصل نماید. شاه شجاع هنوز هم یک سپاه قوی و مجهز پانزده هزار نفری در تحت قیادت اکرم خان معروف داشت و اکرم خان، شاه شجاع را متقاعد ساخته بود که شاه محمود با سپاه سه هزار نفری خود در مقابل او ایستاده گی نمی تواند و دوست محمد نیز لقب فاتح و ظفر آفرین خود را که در جنگ اخیر در نتیجه بی اداره گی و بی تدبیری مددخان حاصل کرده است، بزودی از دست خواهد داد. چنین به نظر می رسید که اکرم خان یا در مقابل دوست محمد خان حسادت داشت و یا شخص بی عقل و احمقی بود که تصور می کرد سپاه تحت قیادت دوست محمد خان را شکست خواهد داد، در حالی که دوست محمد تا کنون هیچ میدان جنگ را بدون فتح و ظفر ترک نداده مگر این که خودش بنابر مصلحت و سیاست عقب نشینی کرده باشد. به هر حال، شاه شجاع تمام ترتیبات لازم را برای اجرای یک جنگ فیصله کن با شاه محمود و فتح خان اتخاذ نمود، و اگر چه او از دشمن سپاه بزرگ و دارای قدرت و الا احساس اطمینان و افتخار می کرد، معهذا در قلب و ضمیر خود از طاقت و انرژی دوست محمد بسیار هراس و تشویش داشت. من در افغانستان از زبان چند نفر افغان قابل اعتماد شنیدم که شاه شجاع به وزیر خود می گفت تا زمانی که دوست محمد دستگیر نشود، فتح و ظفر را نمی توان توقع داشت و

تا زمانی که دوست محمد حیات داشته باشد تاج شاهی به فرق شجاع قرار ندارد (که این تشویق و پیشگویی او بالاخره به حقیقت انجامید). بالاخره روزی رسید که سپاه هر دو طرف به مقابل یکدیگر قرار گرفته سپاه شاه شجاع در تحت قیادت سردار اکرم خان و لشکر شاه محمود در تحت قیادت قهرمانانه و رهبری شخص دوست محمد خان، جنگ شدیدی در گرفت و بعد از مقابله و مقاومت شدید، شخص سردار اکرم خان کشته شد و صد ها نفر سپاهیان شاه شجاع بخاک و خون غلطیدند.

کسانی می گویند شخص دوست محمد او را از پا در آورد و کسان دیگری اضافه می کنند که توسط گلوله ای از طرف پیروان خودش به قتل رسید. قتل و سقوط چنین شخصیت بر جسته ای در میدان جنگ و تلفات صدها نفر دیگر، در سپاه شاه شجاع هلهله و هراس پدید آورد. شخص خود اعلیحضرت نیز ترسیده بود و در نهایت مجبور به فرار گردید. سایر پیروان شاه بعد از فرار او تسلیم یا پراکنده شدند.

شاه محمود و فتح خان با احساس مسرت از موفقیت خود و افتخار از فتحی که توسط قوماندان دلیر شان دوست محمد خان تامین شده بود به کابل رسیدند و شاه محمود بحیث پادشاه افغانستان به تخت سلطنت نشاندند. فتح خان برادر مهتر دوست محمد خان بحیث صدراعظم مقرر گردید و او به نوبه خود عهده های مهم دولت را در بین برادران خود تقسیم کرد. از آن جایی که مهارت و تجربه برای تدویر امور نظامی شجاعت بی نظیر و قیادت سپاه و همچنین استعداد و کفایت اداره کشور پیش بینی ها و اتخاذ سیاست معقول، همه این صفات در پیشانی دوست محمد خان می درخشید، شاه محمود و وزیر فتح خان حضور او را در دربار مهمتر و با ارزش تر دانسته، در نتیجه او بحیث شخص دوم بعد از وزیر فتح خان مقرر گردید، اما در حقیقت همه کاره و اول کاره همه امور دوست محمد بود.

- اعزام جبار خان و میرزا علیخان به دیره غازی خان
وزیر فتح خان تصمیم گرفت محمد عظیم خان همراه شهزاده کامران برای اداره ولایت پشاور برود، آنگاه محمد عظیم خان و عبدالجبار خان را همراه منشی اش، میرزا علی خان، برای جمع آوری

مالیات دیره غازی خان اعزام کرد. از آن جایی که میرزاعلی خان شخص دارای استعداد عالی و بسیار مناسب برای تدویر امور دولتی بود، محمد عظیم خان او را احضار و در راس تمام امور مربوط به ولایت خود گماشت.

میرزا علی خان اصلاً از اهل مردم فارس بود و به یک گروه متمدن آن کشور تعلق داشت، هکذا شخص دانشمند و سیاستمدار خوب بود. رفتار و گفتار این شخص و طرز معامله خویش با مردم طرف قبول و توصیف هر فرد کشور قرار داشت. قول و گفتار او آن قدر مورد اعتماد تاجران بزرگ قرار داشت که او توانست در مدت یک روز مبلغ شش لک روپیه جمع آوری کند، و چنین شیوه تحصیل مالیات هیچ گاه در گذشته توسط هیچ فردی صورت نگرفته بود. میرزا در باره همه امور افغانستان معلومات کافی و مکمل داشت و در نزد محمد عظیم خان مقرب ترین بود. چون که ثروت بی شماری برای او جمع آوری و هم به هر کسی سفارش می کرد تا عزت و مقام محمد عظیم خان را من حیث سردار اول افغانستان بشناسند؛ اما این وضع موجبات تولید نفرت را به مقابل میرزا، خصوصاً نفرت و حسادت دوست محمدخان و دیگر برادرانش را فراهم آورد. برادران نزد وزیر فتح خان رفته طور خفیه به او گفتند که پلان و تصمیم میرزاعلی خان این است تا به قدرت بادر خود محمد عظیم خان بیافزاید تا فتح خان و سایر برادران دستگیر و متکی به او شوند و چندان دیر نمانده است که همه برادران بحیث نوکر و غلام او قرار گیرند. بنابراین وزیر فتح خان میرزاعلی خان را احضار و از او تقاضا نمود تا از نزد بادر خود مبلغ سه لیک روپیه برای او بگیرد. زیرا رونده کشمیر می باشد. میرزا پیغام وزیر را به محمد عظیم خان سپرد، اما جواب قناعت بخش دریافت نکرد. میرزا بار دیگر هم این مطلب را به محمد عظیم خان یاد آوری نمود و حتی در بیانات خود به او خاطر نشان ساخت که اگر مبلغ مطلوب را بزودی برای وزیر نفرستد با مشکلات زیاد و جدی مواجه خواهد شد. آنگاه محمد عظیم خان روز بعد مبلغ مطلوب را پرداخت نمود.

میرزا علی خان از این کار مثل این که بالای او عید شده باشد، بسیار خوش بود، چون که تصور می کرد موفقیت او در تحصیل پول از

بادارش محمد عظیم خان موجبات اعتماد و حسن نیت وزیر فتح خان و دوست محمد خان را فراهم خواهد ساخت؛ اما بدبختانه وزیر فتح خان در آن شب در اثر نوشیدن می کمی نشه شده بود. دشمنان میرزا با استفاده از این فرصت معتنم به غیبت و بدگویی او به وزیر فتح خان پرداختند و علاوه کردند که این میرزا بزودی محمد عظیم خان را تحریک خواهد کرد تا به مقابل خود وزیر بایستد، زیرا ثروت بی-شماری را برای این منظور احتکار نموده و هم رضایت و اعتماد تمام مردم را برای بدار خود جلب نموده است. آن ها پیشنهاد کردند که اگر میرزا به صورت فوری کشته شود، محمد عظیم خان از شر مشاور خرابی مانند او نجات یافته و هیچگاه جرات آزردن و ساختن وزیر را پیدا نخواهد کرد.

- قتل ظالمانه و بی موجب میرزا علیخان

وزیر از استماع این راپور ساخته گی دشمنان میرزا علیخان مشتعل شد، و چون که اندک نشه هم بود امر کرد تا به زنده گی میرزای بی-چاره به صورت فوری خاتمه داده شود. با درک این واقعیت که هیچکس غیر از دوست محمدخان به اجرای فوری این امر مبادرت نمی تواند، او را احضار و طور خصوصی به او گفت که بدون هرگونه ترس از محمد عظیم خان به صورت فوری منشی او میرزا علی خان را به قتل برساند.

دوست محمدخان با دریافت امر وزیر خود را سر تا پا مسلح ساخته همراه شش نفر به موقعی رفت که در بین خانه محمد عظیم خان و میرزا علی خان قرار داشت و در آنجا در سر راه مخفیانه منتظر نشست. در حوالی نصف شب وقتی که میرزا از آن جا می گذشت، دوست محمد خان را دید و به او گفت «چه چیز موجب شده که والا حضرت شما در این ناوقت شب اینجا تشریف بیاورد؟ امید وارم امور به خیریت باشد!» میرزا این را هم علاوه کرد که هر خدمتی باشد به انجام آن حاضر است. دوست محمدخان به میرزا گفت که یک مطلب خصوصی و سری برای او دارد و آن را در صورتی به او خواهد گفت که از محافظین خود جدا شود. آنگاه میرزا اسپ خود را متوقف ساخت و دوست محمد قیضه اسپ او را با دست چپ گرفته خنجر خود را

بدست راست قرار داد و از میرزا تقاضا کرد تا برای شنیدن پیام سری سر خود را به طرف او خم کند. هنگامی که میرزا خم شده بود و دوست محمد حاضر شد مطلب خود ساخته خود را به میرزا بگوید و ملتفت شد که میرزا هم بدون هر نوع شک به شنیدن پیام خم و حاضر شده است، او خنجر خود را از عقب در بین دوشانه میرزا فرو برد و او را از اسب پایان انداخته شق شق کرد. این بود آغاز کشتار هائی که دوست محمد خان بعد از آن به وقفه ها انجام می داد.

- آزرده گی و عکس العمل محمد عظیم خان

وقتی محمد عظیم خان از قتل منشی محبوب و کار آمد خود میرزا علی خان بدست دوست محمد خان خبر شد، تاثر و قهر او در برابر عامل این عمل وحشیانه از حد و حصر بیرون بود. او فوراً به پیروان خود هدایت داد تا برای حمله و جنگ حاضر شوند و خودش نیز از منزل خود بیرون شده در راس آن ها قرار گرفت. دوست محمد فوراً خود را نزد وزیر رساند، از قتل میرزا علی خان او را آگاه ساخت و علاوه کرد که بادارش برای گرفتن انتقام از قاتل ترتیبات گرفته است. هنگامی که دوست محمد با وزیر در این باره صحبت می کرد، اطلاع رسید که محمد عظیم خان برای راپور دادن این عمل غیر قانونی دوست محمد قاتل به طرف ارگ شاهی روان است تا موضوع را به شاه محمود اطلاع و از او تقاضا کند تا به مجرمین جزا بدهد.

وزیر فتح خان در این وقت محمد رحیم خان، عطاء الله خان، و شاغاسی دلاور را با قرآن مجید نزد عظیم خان اعزام و تمنا نمود تا او دوست محمد را بخاطر آنچه واقع شد مورد عفو قرار دهد، چون که اگر وزیر توسط پادشاه تخریب شود، نتیجه آن برای تمام خانواده و هریک از اعضای این فامیل تباهی و بربادی باز خواهد آورد که هر آئینه سرنوشت خوب و بد شخص محمد عظیم خان نیز با آن وزیر، دوست محمد و سایر برادران شان ارتباط مستقیم دارد. محمد عظیم خان بخاطر حرمت قرآن مجید بدون آنکه برای شکایت نزد شاه محمود برود، دوباره به منزل خود برگشت و خموشی اختیار کرد، اما سخت آزرده و هم در صدد انتقام بود.

بعد از انقضای سه یا چهار روز، وزیر فتح خان به اساس مشورهٔ سیاست دوست محمدخان، شخصاً برای طلب معذرت از بابت قتل میرزاعلی خان به منزل محمد عظیم خان رفت و دوست محمد را نیز همراه خود برد. هر دو برادر از فقدان میرزا اظهار تاجر و ندامت نموده به محمد عظیم خان فاتحه و تسلیت گفتند و بی نهایت معذرت خواستند. آنگاه هر دو برادر روانهٔ ارگ شاهی شده و در حضور شاه محمود اقرار نمودند که همهٔ شان برادران جانی و متحد بوده، حادثهٔ اخیر کاملاً فراموش شده است.

– اعطای لقب سردار به دوست محمد خان

وزیر فتح خان وقتاً فوقتاً در برابر دوست محمد خان حرمت زیاد قایل می شد و در بارهٔ شجاعت و دلیری، خلاقیت، تدبیر و تجربهٔ او که وزیر از این مدارک بسیار نفع برده است، نظر بهتر و عالی داشت. وزیر از نفوذ خود در دربار گار گرفته بالاخره موفق شده شاه محمود را راضی سازد تا برای دوست محمد خان لقب «سردار» را اعطا نماید، و علاوهٔ اختیارات بیشتری در امور دولت برای او قایل گردد. اینجاست که سردار و قهرمان داستان من هدف حسادت بیشتر برادران خود قرار می گیرد. هریک از برادران اکنون از او می ترسیدند و بالای او مشکوک بودند. آن ها در مجموع و همچنین دیگر خوانین و سران قوم مشتعل گردیده در بین خود می گفتند که شاید سردار دوست محمدخان به زودی آن ها را نیز به سرنوشت میرزاعلی خان دچار سازد. بطور خلاصه، سردار دوست محمدخان پلان های خود را با متانت پیش می برد و آن قدر قدرت در دست او تراکم کرد که به مشورهٔ هیچ شخصی اعتناء و عمل نمی کرد، بلکه امور دولت را به اساس سنجش و تدبیر عاقلانهٔ خود پیش می برد. این عاملیت او اعتماد و علاقهٔ وزیر را بیشتر از بیشتر جلب کرد و قدرت و نفوذ او روز افزون گردید. سردار در مجالس شبانهٔ وزیر همیشه حاضر می بود و یک جام مطلا همیشه در دست داشت. آن جام را با آب و بعضی اوقات با می، هر طور که وزیر می خواست، پر ساخته دو دسته بخدمت وزیر تقدیم می کرد.

گفته می شود هنگامی که وزیر در مجالس میگساری اندکی بی - موازنه می شد همیشه به سردار دوست محمد خان اشاره می کرد تا او را به اطاق خوابش برده بستر او را مرتب سازد (به این ترتیب با زوجهٔ محبوب وزیر موسوم به باغی (Baghi) به مجلس می ماند و از مزایای آن لذت می برد). هنگامی که وزیر به اجرای و ظایف محولهٔ دولتی مشغول می بود، طراوت، جوانی و زیبایی سردار دوست محمد خان علاقه و عشق زن مذکور را بی تابانه تسخیر نموده بود و کتمان این احساس زنانه که آن را از معشوق خود سردار دوست محمد خان مخفی نگه دارد از طاقت و توان این زن بالاتر بود و بعد از آن که شوهرش به اطاق خواب خود می رفت - از مجالست دوست محمد خان متمتع می شد. معلوم نیست که وزیر از جریان این عشق سوزان زوجهٔ خود با برادرش سردار دوست محمد که هر روز بیشتر شهرت می یافت، خبر داشت یا خیر؟ اما این قدر معلوم است که وزیر در اکثر مواقع به سردار اجازه می داد در اطاق خصوصی اش بماند و از مزایای مجالست و مصاحبات او مستفید گردد.^(۱)

باید خاطر نشان ساخت که نه شاه محمود و نه وزیرفتح خان هیچ کدام شان، مردهای خوش اخلاق نبودند و معاشرت های جنسی هر دو لا محدود بود. سردار دوست محمد خان بدون شک یک جوان زیبا و خوش سیما بود و هم نازدانه و معتبر وزیرفتح خان که برادر مقبول خود

^۱ - هموطنان ما ملتفت می شوند که موهن لال از یک طرف بحیث دشمن امیر دوست محمد خان و از جانب دیگر برای دلچسپ ساختن کتاب خود برای انگلیس ها خواسته است جنبهٔ اخلاقی پشتون ها را نیز ضعیف نشان بدهد. دوست محمد خان، وزیر فتح خان را مثل پدر خود می دانست و به او مثل یک پدر احترام می گذاشت و تفاوت سن بین این دو نفر هم همینطور بود؛ چنانچه موهن لال خودش در داستان خود آورده است که وقتی وزیر فتح خان همراه شاه محمود از سیستان به قندهار برگشت، دوست محمد خان از ترس شاه زمان به سن هشت ساله گی در قعلهٔ پدر اندرش دور از قندهار مخفی بود؛ وزیر فتح خان برای او لاله و سرپرست مقرر کرد و به سن ۱۲ ساله گی او را بحیث آبدار باشی خود مقرر کرد و بعد از آن دوست محمد خان همیشه مانند یک فرزند در خدمت وزیر می بود. وقتی دوست محمد خان جوان شد و در اثر رشادت های مکرر بحیث سپه سالار عرض اندام کرد، برای او زن و دختر جوان قحط نبود که با زن فتح خان، زنی به سن مادرش، معاشره نماید!!! علاوهٔ آن فرهنگ افغان ها، چه پشتون چه غیر پشتون، خیانت به ناموس برادر در بین تمام اقوام افغان سابقه نداشته است. لهذا این داستان موهن لال نیز به اساس بغض شخصی و بدبینی عمومی او به قوم پشتون نوشته شده است. هکذا در مورد قتل میرزا محمد علی خان، منشی محمد عظیم خان، که موهن لال از آن یک داستان عجیب ساخته است، منابع افغانی گزارش داده اند که میرزای مذکور برای دولت فارس جاسوسی می کرد.

را اجازه می داد به منزل او بماند و به این ترتیب از مراسم دربار و تزیید قدرت مستفید گردد.

- لشکر کشی جانب کشمیر

وقتی وزیر فتح خان مبلغ سه لک روپیه را از محمد عظیم خان حصول کرد، ترتیبات لازم برای حرکت به طرف کشمیر به منظور گوشمالی عطا محمد خان بامیزی، فرزند مرحوم مختار الدوله را گرفت که از دادن مالیات فرو گذاشت کرده بود. قبل از آنکه سپاه وزیر تحت قوماندۀ سردار دوست محمدخان به حواشی کشمیر برسد، والی مذکور پیشنهاد متار که و قبولی پرداخت سالانه سه لک روپیه را به حکومت کابل به حضور وزیر ارسال کرد که مورد قبول وزیر و سردار قرار گرفت. آن ها نماینده گان خود را برای تسلیم گیری پول مذکور به کشمیر اعزام و خودشان روانۀ ایالت ملتان شدند.

اما عطا محمد خان والی کشمیر بعد از دور شدن سپاه وزیر، نماینده گان وزیر را با وضع تحقیر آمیزی از کشمیر بیرون کشیده از پرداخت وجه موعود خود داری کرد. نماینده گان وزیر با وضع خراب خود را نزد بادر شان به ملتان رسانده ماجرا را راپور دادند. بنابراین وزیر و سردار جهت حرکت خود از طریق عیسی خیل را تغییر داده و به منظور تضعیف قدرت والی بغاوتگر، قلعه اتک را اشغال و در آنجا سنگر گرفتند.

- بغاوت تفوق طالبان در کابل

در این وقت خبر ناخوشی از کابل رسید که سید اشرف و سید عطا، تفوق طالبان و تبعیض گران بزرگ، شاه عباس را به تخت کابل شانده و به تبلیغ در بین پیروان سنی مذهب خود پرداخته اند تا بالای فارسی - زبانان اهل تشیع در کابل حمله کنند. این خبر نه تنها پلان های وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان را به ارتباط والی کشمیر برهم زد، بلکه در بین فرقه اهل تشیع سپاه وزیر که ستون فقرات قدرت او را تشکیل می داد نیز تشویش و اضطراب خلق کرد. سران این فرقه نزد وزیر و سردار آمده به آن ها گفتند که اگر اجازه رفتن فوری به طرف

کابل به آن‌ها داده نشود تا به دفاع از اهل تشیع به مقابل حملات اهل تسنن پردازند، عالیه و اطفال آن‌ها در کابل قتل عام یا این که اسیر شده غلام و کنیز خواهند شد. سرداران، حفاظت اهل تشیع را به سران مذکور اطمینان داده تقاضا نمودند فقط مدت یک ماه دیگر در سپاه بمانند تا به والی بغاوتگر کشمیر گوشمالی داده شود، اما سران اهل تشیع در باره عاقبت و حفاظت فامیل‌های خود آن قدر پریشان بودند که بدون اعتنا به تقاضای آمرین خود خیمه‌های خود را برچیده روانه کابل شدند.

حرکت فرقه اهل تشیع سپاه وزیر فتح خان و دوست محمد خان به طرف کابل قدرت نظامی آن‌ها را آن قدر ضعیف ساخت که چاره دیگر ندیدند جز این که از دریای اتک عبور نموده به تعقیب فرقه مذکور روانه پشاور گردند. در پشاور یک جلسه نظامی بین سردار زرننگ و وزیر و سران لشکر دایر گردید و فیصله شد وزیر فتح خان با پادشاه نام نهادش شاه محمود په پشاور بمانند و سردار دوست محمد خان عمراه محمد عظیم خان و قوماندان فرقه اهل تشیع، عازم کابل شوند، و البته وزیر و شاه محمود نیز بزودی روانه کابل خواهند شد. بعد از حرکت بسیار سریع و طی و طریق دو چند فاصله معمول در هر روز، سردار دوست محمد خان و فرقه اهل تشیع به کابل رسیدند و برای مدت ده روز جنگ شدیدی بین آن‌ها و بغاوتگران که در راس شان شهزاده عباس قرار داشت، دوام کرد. بالاخره سردار دوست محمد، فاتح این جنگ بر آمد و شهزاده عباس اسیر و محبوس گردید. بانیان اصلی این بغاوت سید اشرف و همراهان و بغاوتگران کوهستانی او به امر سردار محکوم به اعدام شدند. بغاوت پیشه دیگر، سید عطا محمد، بالای تخته سینه به زمین انداخته شد، آنگاه یک راس فیل بالای جسد او رانده شد تا به زیر لگد فیل جان داد. چنین بود انجام کار سید عطا، یک تن از بازماندگان سلاله پیغمبر اسلام!!!

وزیر فتح خان و شاه محمود در مراجعت به کابل همه امور دولت را مرتب و صلح را برقرار یافتند و مطلع گردیدند که باغیان توسط سردار دوست محمد خان و محمد عظیم خان مجازات شده‌اند. بدین ترتیب مدت یک سال دیگر برای استقرار نظم، صلح و امنیت و اصلاحات

دستگاه دولت سپری گردید؛ اصلاحاتی که توسط سردار هوشیار در قسمت عایدات دولت و رونق تجارب روی کار آورده شده بود، صندوق های خالی خزاین دولت را با پول مملو ساخت. سکه ای که شاه عباس بدبخت در دوره کوتاه امارت خود ضرب زده بود مقدار زیاد مس و مقدار کم نقره مخلوط داشت. سردار به این موضوع توجه خاص مبذول داشته تمام سکه های دوره شاه عباس را ذوب و امر داد تا نقره خالص در سکه جدید انداخته شود تا ارزش آن بالا برود.

- نطق سردار و اثرات آن بالای وزیر

همین که امور دولت رو به بهبود گذاشت و خزاین دولت تا اندازه ای پر شده بود، وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان ترتیبات عملیات نظامی را به مقابل کشمیر زیر دست گرفتند، اما گفته می شد که وزیر مانند همیشه در این مورد عجله نداشت و در اتخاذ ترتیبات برای حرکت عاجل جانب کشمیر تعلل می ورزید. این وضع توجه عاجل چشمان دراک سردار را جلب نمود و در یک روز دربار بیانیه ذیل را در ملای عام ایراد نمود:

«وضع امور را طوری می بینم که فتح و ظفر سال گذشته که منجر به امحای سران باغیان، اسارت شهزاده عباس، تسخیر دوباره کابل و جلوس دوباره پادشاه ما شاه محمود به تخت موروثی اجداد او شد، و این همه توسط شمشیر و تدبیر و درایت اعضای فامیل ما تامین گردید، موجبات قناعت کسانی را فراهم آورده است که به موفقیت ها و خوشبختی های فامیل ما و اعلیحضرت شاه محمود شریک و وابسته می باشند. نه تنها این، بلکه اتباع دولت ما بدون ترس و بیم از حملات وحشیانه سید اشرف کوهستانی با اطمینان و راحت می خوانند.»

اصلاحات و بهبودی بطور موفقانه در امور حکومت ما که قبلاً عاقل بود، رونما گردیده که اعلیحضرت پادشاه ما و برادر معظم من وزیر صاحب و سایر معززین و خوانین در بار به شمول اینجانب از ثمرات آن که با رنج های زیاد تامین شده، برخوردار می باشیم؛ اما با تاسف می بینم و می گویم که عادت تجمل پسندی پادشاه ما و از برادر معظم من وزیر صاحب و بی توجهی سایر معززین و ارکان دربار شاید

سبب شود که وضع و شرایط خوب فعلی کشور چندان دیر پا نماند و راحت طلبی آمرین من شاید چندان دوام دار نباشد، چون که من بینم سیاست بسیار احمقانه و کورکورانه در ارتباط به وضع کشور مستولی می باشد. یک دلیلی که هریک از ذوات فوق الذکر را در تجمّل پسندی و خواب غفلت نگهداشته این است که روش بغاوتگرانه عطا محمدخان والی ایالت غنی کشمیر را فراموش کرده اند، در حالی که کشور و دولت افغانستان بدون تسلط کامل بر کشمیر هرگز قادر به داشتن یک سپاه بزرگ و سلطنت شاهی با شوکت شده نمی تواند.

اراکین دربار و هم شخص وزیر از شنیدن بیانات سردار نه تنها مخالفت نکردند بلکه صدا های تحسین و «بسیار خوب گفتی» بالا شد. آنگاه سردار علاوه کرد:

«باوجود صلح و آرامش و مسرت ناشی از آن که هر کدام بهره مند می باشند، و اگر قرار باشد که من هم از آن تقلید کنم، میدان برایم خالی است، اما اصول پیش بینی معقول سیاسی که همیشه در قلب و دماغ من خطور می نماید، یک لحظه هم مرا غافل نداشته و هرگز آرام نخواهم گرفت تا تدابیر لازم و متین برای گوشمالی عطا محمدخان والی کشمیر که بی اطاعتی و بغاوت کرد، نماینده های دولت و هم نماینده برادر معزز وزیر صاحب را بطور حقارت آمیز از ولایت خود بیرون ساخت و مالیات معین دولت را نپرداخت، گرفته نشود. پرداخت مصارف عمومی یک سپاه بزرگ تحت قیادت برادر معظم من وزیر صاحب و مراقبت دایمی از خیالات آشوبگرانه یک عده خوانین ناراض تا زمانی ناممکن به نظر می رسد که سرزمین کشمیر به دولت ما محلق گردد.»

بیانیه سردار دوست محمد خان نه تنها موجبات خوشی و تحسین اعضای شورای دولت را فراهم ساخت بلکه ارکان دولت و برادر معظم او وزیر را وادار ساخت تا به صورت فوری به طرف کشمیر حرکت کند.

آنگاه تعداد زیاد اسپ به سران قوم توزیع گردید و خزانه دولت برای پرداخت معاشات سپاهیان باز شد و سپاه بزرگ همراه وزیر فتح خان و سردار دوست محمدخان عازم کشمیر گردید. هنگامی که این

سپاه به اټک رسید و در قسمت غربی پنجاب قرار داشت با شیر این خطه موسوم به مهاراجا رنجیت سنگھ داد و معامله ای صورت گرفت. اعلیحضرت مهاراجا با اعزام یک لشکر مجهز سکه به کمک وزیر فتح خان تا عطا محمد خان والی کشمیر را گوشمالی بدهد، به وزیر، حُسن نیت نشان داد. والی مذکور نیز ترتیبات تدافعی اتخاذ کرده بود. وقتی مذاکرات به ناکامی انجامید، سپاه هر دو طرف برای مقابله با یکدیگر، آماده گی گرفتند. سردار دوست محمد خان لشکر کابل را با نظم و متانت قیادت می کرد و دفعتاً بالای دشمن حمله برد. جنگ شدیدی بین دو زعیم افغان در گرفت و تعداد زیاد سپاهیان از هر دو طرف کشته شدند، تا بالاخره شیر کابل، دوست محمد خان فاتح بر آمد، و لشکر عطا محمد خان مذکور با شکست مواجه شده، خودش با برادرش غلام محمد خان دستگیر شدند.

- رهایی غلام محمد خان و فروش قلعه اټک به رنجیت سنگھ

بعد از آن که ایالت غنی کشمیر بدین ترتیب در تسلط وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان در آمد، آن ها جنرال فرقه سکه را همراه لشکرش مرخص نموده تحافی نیز برای مهاراجا فرستادند. از آن جایی که بین دو برادر اسیر و جنرال سکه خدعه ای به مقابل وزیر در تکوین بود، جنرال مذکور از وزیر تقاضا نمود دو برادر اسیر را به او بسپارد تا آن ها را به لاهور برساند، اما سردار دوست محمد خان با این تقاضا کاملاً مخالفت نشان داد و دلایل خود را هم به عرض رسانید. او به وزیر، زیان و خطر را خاطر نشان ساخت، معهداً جنرال سکه موفق گردید وزیر را راضی سازد تا غلام محمد خان را به او تسلیم داده، اما عطا محمد خان والی کشمیر را نزد خود اسیر نگه دارد.

این تصمیم و طرز معامله وزیر، سردار را بسیار آزرده ساخت؛ چنانچه با لهجه بر آشفته و طرز معامله وزیر، سردار را بسیار آزرده ساخت، چنانچه با لهجه بر آشفته و ناراضی به برادر خود چنین گفت: «اجازه بدهید بدبختی بزرگی را که رهایی غلام محمد خان به سر ما خواهد آورد به طور پیشگویی به عرض برسانم و از سیاست نادرست

شما شکایت کنم و ...»

آن روز دور نبود که علامات بدبختی هائی که سردار دوست محمد خان به ارتباط رهایی غلام محمد خان پیشگویی کرده بود، به مجرد رسیدن غلام محمد خان به دربار رنجیت سنگه پدیدار گردید. غلام محمد خان به برادر جوانترش جهاندادخان، قوماندان قلعه اتک، سفارش نمود تا قلعه اتک را که در تصرف او بود در بدل مبلغ یک لک روپیه به رنجیت سنگه بفروشد. اشغال آن قلعه مهم نظامی توسط سپاهیان سکھ به مهاراجا رنجیت سنگه فرصت طلایی میسر نمود تا بزودی نه تنها کشمیر را فتح کند، بلکه مواضع و شهرهای زیاد و دیگر افغان ها را که در ناحیه غربی دریای سند قرار داشت - یکی بعد دیگر تصرف نماید. البته وزیر بعدتر از حماقت خود در رهایی غلام محمد خان و تسلیمی او به رهبر سکھ که برخلاف مشوره سردار دوست محمد خان انجام داد، بسیار نادم و پشیمان بود.

- جنگ سپاه کابل با سپاه سکھ

وزیر فتح خان در برابر چنین انکشاف نامیمون خود را در وضع خیلی مغلق می یافت و پیوسته فکر می کرد چطور اشتباه بزرگ خود را تلافی نموده امور دولت داری خود را با پایه های متین استوار سازد. آنگاه او برادر خود محمد عظیم خان را بحیث والی کشمیر مقرر نمود و خودش با سردار محمد دوست خان منطقه مذکور را ترک داده جانب قلعه اتک رهسپار شد و با رسیدن به آنجا تصمیم گرفت بالای قلعه و سپاه محافظ سکھ حمله نماید. رنجیت سنگه نیز یک سپاه سی هزار نفری تحت قیادت دیوان مکرم چند، بهایی رام سنگه دال سنگه و غوث خان به طرف اتک اعزام و دستور داد سپاه افغان را محو سازند. این سپاه بزرگ در کنار دریای نیلاب که شاخه دریای سند می باشد فرود آمد و عملاً به مقابله با سپاه وزیر و سردار پرداخت.

در جنگی که در گرفت سردار دوست محمد خان هیروی میدان بود و کارنامه ها و مظفریت های او در آن روز مورد تحسین جنرال های سکھ قرار گرفت؛ اما بالاخره سپاه سکھ موفق گردید منبع آب نوشیدنی را بالای سپاه افغان مسدود ساخته مانع رسیدن آب به سپاه

کابل شود.

در یک روز بسیار گرم، در چاشت روز که حرارت آفتاب زمین را پخته می ساخت، هر دو سپاه به مقابل یکدیگر قرار گرفته هر کدام برای مغلوب ساختن دشمن تلاش می ورزید. تشنه گی در اثر قلت آب بطور فاجعه آمیز دامنگیر سپاه وزیر و سردار گردید و بالاثر وزیر از سردار قهرمان خواهش کرد قیادت فرقه سواره نظام قزلباس را به عهده گرفته و بطور برق آسا ستون عمده و مرکزی سپاه سکھ را بشگافد.

سردار به متابعت امر فرقه قزلباش را قیادت نموده چنان دلیرانه جنگیدند که قهرمانان سپاه سکھ برای آن ها القاب قهرمانی درجه اول و القاب اساطیری «رستم» و «افراسیاب» را که در روزگاران قدیم به شه پهلوانان بی رقیب داده می شد، اعطا نمودند. سردار به ستون عمده و مرکزی سپاه سکھ حمله برد، چند پایه توپ های آن ها را به غنیمت گرفت و سپاه سکھ را مجبور به عقب نشینی و شکست ساخت، اما بدبختانه یک عده افغان های دیگر که از تشنه گی بی طاقت شده بودند یک حمله نا منظم را بالای جناح دیگر لشکر سکھ انجام دادند که با خسارات زیاد به عقب نشینی و شکست مواجه شدند. به این ترتیب لشکر کابل تحت قیادت وزیر و سردار که یکبار در جنگ با سکھ ها ظفر حاصل و توپخانه سکھ را به غنیمت گرفتند، مجبور به عقب نشینی شده، رهسپار پشاور شدند و از آن جا روانه دیار کابل گردیدند. در این وقت خبر رسید که شاه شجاع همراه شهزاده حیدر، لشکری فراهم دیده و بعد از یک جنگ با نواب جبارخان والی ایالت دیره غازی خان، شکست خورده و فرار کرده اند. اگرچه این خبر مورد تایید قرار گرفت، مع هذا حسادت برادران نواب، وزیر و سردار را برانگیخت و این دو برادر فوراً رهسپار آن دیار شدند تا نواب را تبدیل کنند. هنگام مواصلت به دیره به نواب گفتند که در ارتباط به مبلغ سه لک روپیه مالیات سالانه دیره غازی خان که نواب نپرداخته و عواید دولت رابه عیاشی و خوش گذرانی های خود صرف نموده، لهذا باید او را برطرف سازند و چنین هم کردند، آنگاه دو برادر همراه شاه محمود به کابل برگشتند.



سردار محمد عظیم خان ولد سردار محمد پاینده خان
Sardar Mohammad Azim Khan

فصل سوم

- تحمل و بردباری سردار

اگر چه سردار دوست محمد خان از برادر معظم خود وزیر فتح خان پیوسته الطاف و اعزاز می یافت، معهدا به خاطر ی که از یک مادر غیر افغان متولد شده و مادرش به یک فامیل نامدار افغان تعلق نداشت، از طرف سایر برادران که مدعی بودند از والدین اصیل افغان متولد شده اند، به نظر تعجیز و تخفیف دیده می شد. حسادت برادران سردار را چند بار به رنج ناداری و فقر مواجه ساخت. متعلقین و اسپان او، اکثر اوقات شب ها و روزها را بدون یک توتو نان برای خوراک انسان یا یک مشت سبزه یا کاه برای خوراک اسپان گذشتانده اند.

باوجود چنین طرز زنده گی ناخوش آیند، دوست محمدخان هیچگاه از چوکات تعقل خارج نشده و در عین زمان تمام علایم صداقت ظاهری و هم رندی درونی خود را حفظ کرده است. او برای ارتقاء و احراز قدرت با تمام وسایل ممکن تلاش می ورزید، بنابراین در برابر دشمنی ها و حسادت های برادران، همیشه از گذشت و نرمش و خوشنود ساختن طرف کار می گرفت. این طرز معامله سردار بعضی اوقات برادران او را از کردار و رفتار شان خجل می ساخت و در عین زمان از ملاحظه تدبیر و فراست عالی او متعجب می شدند. زبان شیرین و نرم سردار که همیشه تعریف و صفات طرف را در برمی داشت و همیشه خود را بخاطر حرمتی که به ارتباط سن اش از برادران مهتر مستحق نبود، متواضع نشان می داد، در حالی که دیگر برادران اش ثروتمند، ولی او نادار بود. به این ترتیب او توانسته بود برای موفقیت خود به منظور احراز مقام برجسته، روش و انضباطی را طرح و رعایت نماید که هیچ کدام از برادران موجودیت، موثریت و عاملیت او را نمی توانستند نادیده بگیرند. من خودم با گوش های خود از زبان سردار دوست محمدخان شنیده ام که می گفت بدون خوراک و غذا برای مدت سه تا چهار روز متواتر گذشتانده و شب ها را فقط با خوردن یک لقمه نان خشک یا یک لپه گندم نیمه بریان سحر کرده است. چه بسا اوقات که روی زمین خشک خوابیده و سنگ را بالشت ساخته و چون توان

استخدام نوکر را نداشته، بسا اوقات اسپ خود را خودش زین گذاشته است، و در حالی که از این ناداری و ناتوانی همیشه قلب افکار داشت، بر خورد و صحبت او همیشه با سیمای بشاش و تبسم و مزاح صورت می گرفت و این نوع روش در قلب خوانین و برادران اش احساس تمجید و خاطرات خوش به جا می گذاشت.

– شوق ها و خصلت های سردار دوست محمدخان

سردار دوست محمدخان، مشروب را بسیار خوش داشت و در این راه بسیار مبالغه می کرد. گفته می شد که او در یک شب چندین درجن بوتل را خالی می کرده و تا زمانی به نوشیدن ادامه می داد که کاملاً نشه می شد و حتی یک جرعه بیشتر را تحمل نمی توانست. سردار بسا اوقات در اثر زیاده نوشیدن بی حس می شد و به این ملحوظ روزها را در بستر می ماند؛ چندین بار او را در حال نشه بالای اسپ دیده اند که شطهیات می گفته، دستار نداشته و فقط یک تاقین به سرش بوده است. از قول همراهان و دوستان سابق سردار دوست محمدخان شنیده شده و هم از زبان خود او تأیید شده است که به موسیقی علاقه شدید داشته و خودش هم رباب می نواخت. رفیق خصوصی و حامی او غلام خان پوپلزایی بود و هر دوی آن ها در افغانستان بحیث اولین رباب نوازان شناخته شده اند. قلعه نانچی، محل خاصی بود که سردار دوست محمد خان محافل عیاشی خود را در آن جا دایر می ساخت و غلام محمدخان پوپلزایی، میرزا عبدالسمع خان و آغا محمدخان همیشه در این مجالس شرکت می کردند. غلام محمدخان که نسبت به سردار ثروتمند تر بود همیشه مصارف را می پرداخت، حتی برای سردار لباس و غذا تهیه می نمود. غلام محمدخان پوپلزایی به تدریج بالای سردار نفوذ حاصل کرد، اما متأسفانه او شخص بسیار نشه یی و حتی معتاد بود.

در یکی از شب های فصل بهار، محمد افضل خان، پسر ارشد دوست محمد خان، همراه برادر جوانترش محمد اکبر خان می و مشروب نوشیده بودند و تصادفاً پدرشان هر دو را نشه یافت. پدر از این سلوک پسران اش نهایت بر آشفته شده و تصمیم به مجازات شان گرفت. او هرکدام را به دست خود کتک زد و سر و روی شان را خون آلود

ساخته، به آن هم اکتفا نکرده هر دو را بالای بام برده و به زمین سنگ فرش پایان انداخت که نزدیک بود مُرده بودند. وقتی زوجه نازدانه و معتبر سردار، والده محمد اکبر خان که از سایر زوجه ها هوشیار تر بود از قضیه و حالت بد پسران خود اطلاع یافت، نزد شوهر شتافته به او گفت: که چون خودت شراب می نوشی، چرا فرزندان را بخاطر عین عمل سزا می دهی تا از تکرار عمل خود داری کنند. این کار تو عادلانه نیست، چون که عاقلان گفته اند پسری که از پدر تعقیب نکند، خصلت پدر را به ارث نمی برد، بنابراین عمل شرابخوری آن ها در حقیقت تقلید عمل خودت می باشد.

(پسر کو ندارد نشان پدر)

تو بیگانه خوانش مخوانش پسر) - افزودی مترجم
می گویند وقتی سردار این کلمات را از زبان زوجه محبوب خود شنید، شرمنده شد و قسم یاد کرد دیگر هرگز شراب ننوشد.

- بغاوت کوهستان

هنگامی که شاه محمود از دیره جات به کابل مراجعت کرد، سران کوهستان، خصوصاً خان استالف و ملنگ های استالف به بغاوت علنی برخاستند. وزیر فتح خان به مقابل آن ها از عملیات نظامی کار گرفت، اما بدون موفقیت مجبور به عقب نشینی شد، زیرا فقط توانست زراعت و باغات آن ها را تخریب نماید. این تخریبات، باغیان را مواجه به قحطی و گرسنه گی ساخت و آن ها بطور دسته جمعی تصمیم گرفتند با تخریب منزل و باغ شخصی وزیر در کابل انتقام بگیرند. آن ها باغ وزیر را و هر آنچه در آن کشت شده بود را با قلبه هائی که توسط قاطرها کش می شدند، تخریب کردند. در این وقت خوانین دور دست کوهستان هم بغاوت کرده بودند و وزیر برای گوشمالی آن ها کابل را ترک نمود.

- نصایح نواب اسدخان

شاه محمود و وزیر فتح خان آنچه در قدرت داشتند، از دادن رشوه گرفته تا القاب و جوایز، برای فرونشاندن بغاوت کوهستان صرف

کردند، اما همهٔ این مساعی بی فایده بود. هر گاه به مقابل باغیان از عملیات نظامی کار گرفته می شد، آن هم بی فایده بود، چون که به کوه ها فرار می کردند. این بغاوت و بی نظمی تا زمانی دوام داشت که سردار دوست محمد خان برای تدویر امور کوهستان داوطلب شد تا سران کوهستان را دستگیر و مجازات کند. پادشاه و وزیر پیشنهاد سردار دوست محمد خان را قبول نموده او را والی ولایت کوهستان مقرر کردند. سردار با همراهان خود کابل را ترک داده شب اول را در نانچی ماندند و در این جا همراه دوستان قزلباش خود به میگساری، خواندن و رقص گذشتاندند و سردار اعمال دیگری نیز انجام داد که شایسته شان و مقام او نبود. نواب اسد خان که از این ماجرا خبر شد، به سردار نصیحت کرد که بعد از این، چنین اعمالی را مرتکب نشود، چون که به شهرت او لکهٔ بدی خواهد گذاشت. سردار به جواب نواب گفت: که اگر چه از اعمال خود نادم می باشد، معهداً گناه او به تناسب حرص تصاحب جایداد و ظلمی که خود نواب بالای مردم تطبیق نموده، قایل مقایسه نمی باشد. نواب اسدخان از او تقاضا کرد در زمینه واضح تر صحبت کند. سردار توضیح نمود که باری در دربار نواب یک زن از دست شوهرش شکایت نموده بود و بالآخر، شوهر او احضار گردید و در اثر تحقیقات کاملاً ثابت شد که او همیشه با زوجهٔ خود از هر دو طریق معامله می کرده است و هیچگاه شکایتی هم بالا نشده است. آنگاه بعد از تحقیقات مزید، نواب دریافت که شوهر پیر بدون اعتنا به قوانین جامعه، چنین طرز معامله را بالای زن خود تحمیل می کرده است. بعد از این حکایت، سردار گفت: شما جناب نواب صاحب هر دو را مجرم شناخته هر یک را به پرداخت سه صد رویه جریمه به شخص خود تان و هم حبس دوامدار محکوم نمودید. هنگامی که سردار این داستان را بحیث نمونه ای از دادرسی و عدالت نواب اسدخان در مورد زن و شوهر مذکور به حاضرین بیان داشت، اهل مجلس از قضاوت مسخره آمیز نواب خندیدند و او را مورد استهزا قرار دادند، از آن پس نواب اسدخان که صفت مشاور سردار را داشت، در کارهای سردار مداخله نکرد.

– اعدام باغیان کوهستان به شمول خواجه خانجی

روز دوم سردار دوست محمدخان به دره کوهستان داخل شد و موفق گردید یکعده دزدان را دستگیر کند که فوراً به اعدام شان پرداخت. هکذا از طریق ملائمت ظاهری و وعده های دروغین به شمول تعهدات و سوگندها، خوانین و سران کوهستان را بدیدار خود احضار نمود، آنگاه همه را از دم تیغ کشید، حین رسیدن به چاریکار، سردار، قلعه فیض خان را قرارگاه خود تعیین کرد. آنگاه اسلم خان و ساقی خان را به اساس تعهد کتبی تشویق و دعوت کرد تا به دیدار او به چاریکار بیایند، آن ها هم به وعده و سوگند او اعتبار کرده برای ادای احترام آمدند. به منظور زایل ساختن هر نوع شک آنها و احتمال اعمال خصمانه به مقابل آنها سردار دختر بقا (Baqa) خان یکتن از سران محل را نکاح کرد و بخاطر جلب اعتماد مهمانان توسط این خویشی پدر زوجه جدید و عروس نوجوان را بقتل رساند. این طرز روش ظاهراً صادقانه سردار در حقیقت ماسکی بود که موقتاً بروی خود انداخته بود، چونکه به هنگام صرف غذا که خوانین روی دسترخوان نشسته بودند، سردار به سپاهیان خود اشاره کرد تا آنها را بکشند و فی المجلس سرهای آنها بریده شد. اما هنوز هم یکتن از دشمنان سرسخت سردار زنده مانده بود که اعدام او را هم در نظر داشت، چونکه تصور می کرد تا زمانی که این شخص زنده و موجود باشد در کوهستان و کابل امنیت و آرامی مستقر نخواهد شد، زیرا مردم سنی مذهب کابل و کوهستان به کمک و اتکاء او همیشه بغاوت می کردند. سردار هیات های متعدد یکی پی دیگر همراه با تعهد و سوگند تحریری در حاشیه قرآن مجید به خواجه خانجی ارسال و از احترام زیاد و ارادت خاص خود با او اطمینان می داد. سردار در مکاتیب خود خواجه را به عنوان پدر مخاطب می ساخت و به او اطمینان می داد که در نظر دارد او را بحیث والی ایالت کوهستان مقرر نموده خودش روانه کابل شود، اما همه این چالپلوسی ها و ریاکاری ها و وعده های دروغین بالای خواجه خانجی تاثیر نمی کرد. آنگاه سردار دوست محمدخان را برای دستگیر نمودن خواجه خانجی به شریف ترین نوع معامله متشبث شد و آن عبارت بود

از قربان ساختن یک زعیم دیگر. متأسفانه خواجه خانجی هم مانند سایر خونین کوهستان، دشمنان زیادی داشت و یکتن از برجسته ترین دشمنان او در حلقه درباریان دوست محمد خان شامل بود. سردار این خان را از دم تیغ کشید و به این نهج حسن نیت، صداقت و صمیمیت خود را به مقابل خواجه خانجی ثابت ساخت. خان مقتول از بایان بود و قتل او هم در قلعه بایان صورت گرفت، سردار آنگاه از خواجه خانجی خواهش کرد برای دیدار او و رفع اختلافات به قریه بایان تشریف بیاورد. خواجه که تقدیر و سرنوشت او را کور ساخته بود بالاخره بازی خورده با تعداد کثیر پیروان خود به قریه بایان آمد. سردار دوست محمدخان با چرب زبانی خاص خود که خواجه را به تکرار پدر روحانی خطاب می کرد اعتماد و اطمینان خواجه را جلب نمود. به هنگام شب، سردار از مهمان محترم خود خواهش نمود تا همراه او به داخل قلعه خان بایان برود، به بهانه این که اموال و دارایی خان مقتول را که رقیب و دشمن خواجه بود و بخاطر خوشنودی خواجه بقتل رسیده بود، از نزدیک مشاهده کنند. همین که خواجه بداخل قلعه درآمد، دروازه قلعه بر روی پیروان او بسته شد، آنگاه سردار به توصیف تفنگ خواجه شروع کرد و از او تقاضا نمود آن را از نزدیک به سردار نشان بدهد. وقتی تفنگ خواجه بدست سردار رسید آن را قبضه نموده به سپاهیان قزلباش خود امر کرد او را بکشند یعنی شخصی را بکشند که تا چند لحظه پیش سردار او را پدر روحانی خطاب می کرد!

آنگاه سر بریده خواجه را از بالای دیوار قلعه به انبوه پیروان انداختند تا اندوه و هراس آنها را برانگیزند، آنها از دیدن این صحنه وحشتبار به طغیان آمده بالای قلعه به فیر کردن و حمله شروع نمودند که تا نیمه های شب دوام نمود، اما با طلوع آفتاب همه شان متفرق شده دوست محمد خان را در قلعه بایان گذاشتند تا لذت ظفر مرگبار خود را بچشد. صحنه مرگبار بایان، آخرین جنایت سردار نبود، چونکه بعداً در یکروز در چاریکار هشت نفر خونین دیگر به شمول سید اشرف هوپانی، راکه همه دارای شهرت و نفوذ در کوهستان بودند، به قتل رسانید، وقتی سردار مطمئن شد که سر دیگری در کوهستان نمانده، آنگاه به جمع آوری مالیات و تامین امنیت و عدالت پرداخت. سردار در مدت دو ماه

همه امور و اجراءات فوق الذکر را تکمیل کرده به کابل عودت نمود.

- عملیات نظامی بالای کشمیر

به هنگام ماموریت سردار در کوهستان، یکن از خوانین سکهه موسوم به جی سنگهه که سردار او را در دوران یکی از ماموریت های خود در پشاور دیده بود، نیز همراه او بود. شاه محمود و وزیرفتح خان که از طرف کوهستان و استقرار صلح و امنیت در آنجا مطمئن شده بودند، بعد از تقرر یک نفر بیحیث والی کابل، خودشان روانه پشاور شدند. آنگاه نواب اسد خان را نزد سردار محمد عظیم خان به کشمیر اعزام و تقاضای تادیه مبلغ بیست لک روپیه مالیات مقرر آن ولایت را نمودند. محمد عظیم خان در تادیه مالیات تعلل ورزید که موجب تسریع حرکت سپاه شاه به طرف کشمیر شد. محمد عظیم خان با شنیدن حرکت سپاه و احضارات دشمنانه بردارانش به امر شاه، تمام خوانین و سران کشمیر را همراه با لشکر شان احضار نموده قلعه مظفرآباد را به تعییه یک فرقه منظم مستحکم ساخت و خودش در جاده بین دو کوه بلند سنگر گرفته منتظر ورود و پیش روی قوای دشمن نشست. وزیر از سردار دوست محمدخان تقاضا کرد تا قیادت حمله بالای کشمیر را به عهده بگیرد. سردار می دانست که جاده بین دو کوه بسیار باریک بوده و سپاه محمد عظیم خان در دو طرف آن مترصد فرصت می باشند، که اگر از این طریق حمله کند تلفات زیادی به سپاه او متوجه خواهد شد. بعد از سنجش و تفکر زیاد، سردار تصمیم عاقلانه گرفت و به سپاه خود امر داد تا از اسپان خود فرود آمده او را با رفتار پا به طرف قلعه کوه تعقیب کنند، و از آنجا بالای لشکر محمد عظیم خان سرازیر شده آنها را به عقب نشینی جانب شهر کشمیر مجبور گردانند. بدین ترتیب سردار قلعه و قرارگاه مظفرآباد را تسخیر نمود، اما متباقی سپاه دشمن در ارتفاعات کوه ها سنگر گرفته مسیر حرکت سپاه سردار را بطرف کشمیر تحت مراقبت قرار داده و بند ساخته بودند. آنگاه پادشاه و وزیر و هم شخص دوست محمد خان خود شان را در یک موقف مشکل یافته از تامین فتح و ظفر مایوس بودند. معهدا رندی و زرنگی دوست محمدخان کاری به مراتب مهمتر و مفیدتر از سپاهی لشکر پادشاه را

انجام داد. سردار مکتوبی عنوانی یکعه از سران سپاه محمد عظیم خان تسوید (سیاه کردن) کرد و در آن نوشت که نامه های متعدد آنها را دریافت نموده و نامه ها را به قدوم مبارک پادشاه و وزیر مشرف ساخته است. سردار در مکاتیب خود علاوه کرده بود که شاه و وزیر صداقت و اطاعت آنها را مورد تمجید قرار داده و مطمئن می باشند که رعایای و اقشار شاهانه به منظور ثبوت این صداقت، وال بغاوت پیشه (عظیم) را اسیر گرفته به هنگام ادای نماز صبح در قرارگاه سپاه بحضور اعلیحضرت شاه محمود حاضر خواهند ساخت. سردار چالباز به حال این مکاتیب هدایت داد از راه و مسیری داخل دره شود که تحت مراقبت قرار گرفته اسیر گردد تا او را با مکاتیب محموله اش نزد سردار محمد عظیم خان ببرند. این پلان و هدایت عیناً تطبیق گردید و برای محمد عظیم خان تشویش عجیب خلق کرد. او به این شک و تشویش افتاد که به همه سران سپاه او رشوه رسیده و آنها بدون شک او را اسیر گرفته تحویل سردار خواهند کرد. اگر چه محمد عظیم خان از یک طرف در حضور سپاه خود از دفاع و دوام جنگ تا آخرین لحظه صحبت می کرد، اما از جانب دیگر به تماس مخفیانه و مذاکره با دشمن مصروف بود. در این وقت زمستان فرا رسید و سردی و برف دامنگیر شد که به هر دو طرف خسارات جانی بار آورد. آنگاه قرار داد صلح و متارکه بین طرفین به امضاء رسید که به موجب آن مواد غذایی و خوار که باب سپاه پادشاه برای مدت دو هفته از طرف محمد عظیم خان تامین و هم مبلغ سیزده لک روپیه نقد به خزانه دولت پرداخت می شد. محمد عظیم خان شخصاً نزد سردار دوست محمدخان آمد و او برادر مهتر خود را در حالی که شمشیر برهنه در گردن او بسته و قرآن مجید را به فرق او گذاشته بود، ه بقرارگاه پادشاه آورد. وزیر فتح خان با دریافت منظوری پادشاه، محمد عظیم خان را عفو نموده برادر خود را به آغوش گرفت و بوسید. این بود نتیجه مثمر مکتوب های ساخته گی سردار دوست محمدخان!

– درگیری با لشکر فارس

سپاه شاه محمود آنگاه به کابل عودت نمود و بعد از سپری نمودن چند

ماه زمستان روانه قندهار شد. خبر های خوشی هم به کابل رسیده بود که گویا گروه های استخبارات نظامی سکها در کشمیر از طرف محمد عظیم خان مورد حمله قرار گرفته و با تلفات زیاد فرار کرده اند و این اخبار موجبات خوشنودی وزیر فتح خان و سردار دوست محمد خان را فراهم ساخته، آن ها به فکر ترتیبات نظامی برای دفاع هرات به مقابل تهدیدات دولت فارس افتادند. وقتی سپاه کابل به قندهار رسید، از جبهه هرات خبر رسید که عبدالواحد خان برادرزاده وزیر که قوماندان نظامی هرات بود توسط شهزاده حسن علی میرزا در منطقه غوریان مغلوب گردیده و شاید اسیر شده باشد.

این خبر وزیر فتح خان را مشوش ساخت، آنگاه شاه محمود را به قندهار مانده خودش به عجله رهسپار هرات شد تا از پیشرفت سپاه فارس بطرف هرات جلوگیری نماید و البته سردار دوست محمد خان هم به معیت او بود. شاه محمود با شهزاده فیروزالدین والی هرات مناسبات حسنه و نظر خوب نداشت، چونکه در منازعه بین او و شاه شجاع هنگامی که شجاع شاه محمود را شکست داده بود، شهزاده فیروزالدین که برادر عینی شاه محمود بود به او کمک نکرده، بلکه به حمایت شجاع پرداخته بود. شاه محمود به وزیر فتح خان هدایت داده بود تا شهزاده فیروزالدین را در هرات گوشمالی بدهد. در این وقت همه خوانین و سران افغان، بلکه سران سایر اقوام خراسان، به اثر تدبیر و آزاد منشی وزیر فتح خان و زبان نرم و شیرین سردار دوست محمد خان، به آنها وابسته شده بودند. در حومه هرات جنگی بین سپاه افغان و فارس در گرفت و هر دو طرف دلیرانه جنگیدند. وزیر فتح خان جراحت خفیف برداشت که معلوم نشد از طرف لشکر فارس به او ضربت حواله شد یا از طرف پیروان خودش. این جراحت وزیر را مجبور ساخت تا جبهه جنگ را ترک نماید، اما دوست محمدخان در این جنگ هم شجاعت بی نظیر نشان داده بود.

- تسخیر هرات و غارت ارگ توسط سپاه وزیر

شهزاده حاجی فیروزالدین، وزیر مجروح را به حرمت زیاد پذیرایی کرد و به سرداران سپاه خود امر داد تا هر روز صبح قبل از آنکه به دربار بیایند، اولتر از همه به سلام و احترام وزیر بروند، معهدا این طرز

معامله مملو از حرمت و سخاوت شهزاده، بالای وزیر اثری مثبت نگذاشت. آنگاه وزیر به منظور تطبیق امر قبلی شاه محمود، به دوست محمدخان هدایت داد تا همراه پیروان کوهستانی خود، به بهانه اینکه به داخل شهر دعوت می‌باشند از طرف شب داخل شهر شده سپاهیان خود را به گروه‌های کوچک در منازل دوست‌ها و اقارب‌شان پنهان سازد. وزیر علاوه کرد که به هنگام صبح که صاحب منصبان شهزاده از بیرون شهر بدیدن او (وزیر) می‌آیند، دوست محمدخان آن‌ها را دستگیر و توقیف نموده سپس دروازه شهر را از داخل ببندد و بعد از آن ارگ را تسخیر و شهزاده را توقیف نماید. دوست محمدخان مطابق هدایت و پلان فوق همراه سپاه خود داخل شهر شد و بعد از طلوع آفتاب که درباریان شهزاده به دیدن وزیر فتح‌خان آمده بودند، آنها را توقیف نموده سپس گارد محافظ ارگ را قتل عام و شخص شهزاده فیروزالدین را دستگیر نمود. آنگاه سردار امر داد تمام جواهرات و ذخایر طلا و خزاین شهزاده چور و غارت شود، حتی او آنقدر گستاخی و زیاده روی کرد که به اهل حرم شهزاده فیروزالدین تعرض و تجاوز صورت گرفت، و در یک مورد به کار بی سابقه ای دست یازید که کمر بند جواهر نشان زوجه شهزاده ملک قاسم و عروس شهزاده فیروزالدین را از بند ایزار مشارالیها برون آورده و کارهای ناشایسته دیگری هم در حق او انجام داد. این زن غارت شده، خواهر شهزاده کامران بود که ایزار تحقیر شده خود را نزد برادر فرستاد و شهزاده کامران سوگند یاد کرد که از این تحقیر و تجاوز انتقام خواهد گرفت. وقتی وزیر فتح‌خان از غنایم بی شماری که دوست محمدخان از ارگ شهزاده به غنیمت گرفته و از روش نادرستی که با حرم شاهی نموده خبر شد، تصمیم گرفت تا غنایم مذکور را از نزد سردار دوست محمدخان واپس بگیرد و هم بخاطر اعمال نادرست او در ارگ، او را گوشمالی بدهد. سردار از این تصمیم خبر شد و راه فرار در پیش گرفت و از طریق دره‌ها و کوه‌ها خود را نزد برادر دیگرش محمد عظیم خان به کشمیر تحت مراقبت قرار داد و شخص وزیر در هرات متوجه ترتیبات جنگ ثانی با لشکر فارس گردید.

– قتل وحشیانه وزیر فتح خان به دست کامران

در این وقت شهزاده کامران به هرات رسید و او که در باطن در صدد انتقام بود، ظاهراً با وزیر فتح خان بسیار گرم گرفت. شهزاده به وزیر هدایت داد تا جنگ ثانی خود با سپاه فارس را متوقف ساخته در عوض به سپاه خود مدتی استراحت بدهد. شهزاده در عین زمان پلان تخریب وزیر فتح خان را چیده در صدد تطبیق آن بود و عدهٔ زیاد سران قوم درانی که توسط وزیر مادون گردیده و از قدرت روز افزون وزیر حسود بودند، نیز با شهزاده برای تخریب وزیر همدست شدند. آنگاه شهزاده کامران به امر پدرش شاه محمود، وزیر فتح خان را دستگیر کرد و توسط عطا محمد خان بامیزی او را کور ساخت. برادران وزیر به به استثنای پردل خان، از هرات گریختند و اخیر الذکر به شرط بیعت و دوام صداقت و اطاعت به شهزاده کامران رها گردید. هیچ حادثهٔ تراژیدی دیگری در عصر ما با صحنهٔ وحشتباری که منجر به قتل وزیر فتح خان گردید، مقایسه شده نمی تواند. وزیر نا بینا را مشت بسته، به زنجیر پیچیده و با غرب و غراب به دربار شاه محمود که همین وزیر او را به تخت سلطنت شانده بود، آوردند. پادشاه به وزیر امر کرد به برادران باغی خود کاغذ بنویسد تا به پادشاه بیعت و اطاعت نموده تسلیم شوند. وزیر به جرات جواب رد داد و گفت اکنون من اسیر بی چاره و نابینا ام و بالا برادران خود کنترل ندارم. شاه محمود از بی اطاعتی او خشمگین شده امر کرد او را از دم تیغ بکشند. آنگاه درباریان شاه، وزیر فتح خان را قصداً و به طور وحشیانه به نحوی قصابی کردند که اول انگشتان، بعداً دست ها و پاهای او را از حد مفاصل قطع کردند، سپس بینی، گوش ها و لب های او را بریدند. می گویند جرات و شهامت وزیر آنقدر فوق العاده بود که نه از زجر و درد نالید و نه از قصابان استرحام خواست، تا آن که سر او را از تنهٔ شقهٔ شده اش جدا کردند. این بود نتیجهٔ و حشمتبار طرز معامله برادرش سردار دوست محمدخان به مقابل حرم شاهی در هرات که خاندان سدوزایی انتقام آن را از فتح خان گرفت.

– ترتیبات انتقام گیری برادران بارکزیایی

محمد عظیم خان حکمران کشمیر به شاه شجاع نامه نوشت و از حمایت و کمک متحدانۀ برادرانش به شمول سردار محمد دوست خان به او اطمینان داد، و آماده گئی خود را برای مقابله با شاه محمود برای انتقام قتل فجیع برادر شان وزیر فتح خان اظهار داشت. شاه شجاع اول با نواب محمد زمان خان یکجا شد و بعد از مغلوب ساختن سمندر خان، دیره غازی را تسخیر نمود. سردار دوست محمد خان از برادرش محمد عظیم خان حکمران کشمیر مبلغ سه لک روپیه دریافت نمود و از این پول یک سپاه کوچک تشکیل داده به نزد برادران خود هریک یار محمد خان، سلطان محمد خان و پیرمحمد خان به پشاور آمد و همه آنها متفقاً شهزاده ایوب را بحیث پادشاه افغانستان برگزیده موضوع را رسماً اعلان کردند. سردار دوست محمد خان همچنین شهزاده سلطان علی را از طریق تماس های مخفیانه به طرفداری خود جلب نموده به او وعده داد که در فرصت مساعد او را پادشاه خواهد ساخت. شاه محمود از شنیدن اخباری که برادران بارکزیایی برای انتقام برخاسته و او را از سلطنت خلع خواهند کرد، بسیار ترسیده بود. در عین زمان رنجیت سنگه بالای اتک حملۀ کرد و برادران وزیر مجبور شدند پشاور را ترک داده به لعل پور بروند. آنگاه سردار دوست محمد خان چند راس اسب مقبول و تحایف دیگر به شیر پنجاب ارسال کرد و به مجردی که رنجیت سنگه به طرف پایتخت خود حرکت نمود، سردار دوست محمد خان با یار محمد خان و دیگر برادرانش از طریق درۀ خیبر به پشاور آمده جهانداد خان بامیزیایی را مجبور به فرار به منطقه یوسفزایی ها نمود.



Wazir Fateh Khan,
The King-Maker
وزیر محمد فتح خان
ولد سردار پاینده محمد خان

– شطارت های سیاسی دوست محمد خان

آنگاه عطا محمد خان با میزایی که از اقارب جهاندادخان بامیزایی بود، شاه محمود و کامران را تشویق نمود تا شهزاده جهانگیر پسر شهزاده کامران را با سپاهی همراه او مامور سازند تا بارکزیایی های بغاوت پیشه به شمول دوست محمد باغی برادر وزیر مقتول، را از بیخ و بنیاد بردارد. عطا محمد خان توانست پلان خود را بالای شاه محمود بقبولاند، آنگاه همراه نواسه پادشاه به کابل رسید. سردار دوست محمدخان با شنیدن این خبر فوراً یک قرار داد مصالحه در حاشیه قرآن مجید نوشته و یک ماده مهم این قرار داد از طرف دوست محمد و برادرانش به تضمین قرآن مجید تعهد می کند که کشور افغانستان را برای همیشه بین خود (برادران بارکزیایی – مترجم) و عطا محمد خان بامیزای مساویانه تقسیم کنند، به شرطی که عطا محمد خان از شاه شجاع، کامران و دیگر سران خاندان سدوزایی حمایت نموده و با آنها همکاری نکند. این قرار داد را توسط یک شخص مطمئن به عطا محمدخان ارسال کرد و عطا محمدخان به دریافت آن، با در نظر داشت این واقعیت که شاه شجاع، شاه محمود و کامران به مقابل استعداد، دلیری و توانایی دوست محمد خان درخشش نمی توانند، قرار داد مذکور و مواد مندرج آن را قبول کرد. آنگاه او نامه خصوصی و سری به سردار محمد خان فرستاد، و برای آن که صداقت بیشتر خود را به این توافق نشان داده باشد، در آن از یک توافق شفاهی قبلی به عبارت ذیل تذکر داد:

«هنگامی که وزیرفتح خان مرحوم شما را سالها قبل با شهزاده کامران در قندهار گذاشت، دوستی بین ما (دوست محمد و عطا محمد) به اساس یک تعهد متین استوار شده بود.» عطا محمدخان علاوه کرده بود که: اگر آنچه شما نوشته اید حقیقت داشته باشد، سردار دوست محمدخان باید بخاطر جمعی بطرف کابل حرکت کند که با رسیدن او به خواجه رواش شخصاً با او ملاقات و مذاکره خواهیم کرد.

با رسیدن این جواب محبت آمیز عطا محمد خان بامیزایی به دوست محمدخان، اخیرالذکر ایوب شاه را به پشاور گذاشته شهزاده سلطان علی و شهزاده اسمعیل را همراه خود گرفته بطرف کابل حرکت کرد.

سردار خبر داشت که شهزاده سلطان علی مالک سه یا چهار لک رویه می باشد، لهذا تعهد قبلی خود را به او تجدید کرد که تاج سلطنت کابل را به سر او خواهد گذاشت، هکذا بطور خفیه عین نوع تعهد را به شهزاده دیگر داد.

– حصارى شدن جهانگیر و تجدید قرار داد بین عطا محمدخان و برادران بارکزیایی

سردار دوست محمدخان و سپاه مختصر او به سرعت به راه افتاده همراه شهزاده ها به بتخاک رسیدند، شهزاده جهانگیر خان خبر شد به عطا محمد خان بامیزیایی (که قبلاً ضمن یک قرارداد خاینانه با سردار به توافق رسیده بود) و باقرخان هدایت داده اند تا لشکر شاهی را به مقابل سردار حرکت داده او را از بین ببرند. شهزاده هکذا تجویز نموده که خود را در قلعه بالاحصار کابل با مقدار کافی مواد خوراکی محصور خواهد کرد که اگر کابل توسط دشمن محاصره شود تا زمان رسیدن سپاه امدادی از طرف شاه محمود و پدرش کامران، مقاومت کرده بتواند. عطا محمدخان قرارگاه خود را نزدیک قریه بی بی مهر و (جائی که سپاه برتانوی به قیادت دگروال شیلتن در اثر قیام مردم کابل در سنه ۱۸۴۱ شکست خورده بود) برپا کرد و سردار دوست محمد خان همراه نواب صمدخان، یارمحمدخان و پیرمحمدخان مطابق به نشانی قبلی به خواجه رواش رسیده آنجا خیمه زدند. حدود ساعت ده بجه شب حافظ جی، پسر میرواعظ و ملا هدایت الله، ملاقات تاریخی بین دوست محمدخان و عطا محمدخان قوماندان سپاه شهزاده جهانگیر را وساطت و تامین کردند. در این دیدار تعهداتی که قبلاً بین نماینده گان دو طرف توافق شده بود یکبار دیگر در حضور هر دو طرف تجدید و تضمین گردید. این قرار داد را سردار یارمحمدخان و نواب صمدخان امضاء کرده به عطا محمد خان دادند و از او تعهد گرفتند که جهانگیر را ترک نموده بگذارد که سردار بالای او به بالاحصار حمله کند. عطا محمدخان تقاضا کرد که پیر محمد خان یکتن از برادران دیگر سردار نیز در قرار داد امضاء نماید. از آن جائی که هدف سردار بعد از دریافت این قرار داد تخریب عطا محمدخان بود، بنابراین او نخواست

که پیرمحمد خان هم در قرار داد امضاء کند، چون که در نظر داشت از پیرمحمد خان بعداً به مقابل آن دشمن خود کار بگیرد که اکنون با او قرارداد دوستی و مودت امضاء نموده است. با در نظر داشت این هدف سردار به تکرار به عطا محمد خان تذکر داد که پیر محمد خان یک جوان بی تجربه بوده، در مسایل سیاسی سابقه نداشته و اشتراک او در موضوع مهم و سری که بین ما مطرح است قابل اطمینان نمی باشد، بلکه امضاء و اشتراک او بحیث یک جانب این قرار داد بلکه بی لزوم است، اما البته او هم بدون شک مانند سایر برادران خود مواد این قرار داد را حرمت و رعایت خواهد کرد.

– کورساختن عطا محمد خان بامیزی

آنگاه عطا محمد خان به سپاه و پیروان خود خطابه‌ غرایبی ایراد نموده به آنها اخطار داد که اگر در وظایف خود و اعمال خود که تحمیل اوامر ولینعمت های شان شاه محمود، شهزاده کامران و شهزاده جهانگیر می باشد، غفلت و فرو گذاشت کنند و بار کزایی های باغی (یعنی دوست و برادرانش) را گوشمالی و مجازات نکنند یا اگر از اوامر او سرپیچی نمایند، قهر و غضب خداوند بالای شان نازل خواهد شد. عطا محمد خان نطق ها و خطابه های اغواگرانه خود را چند روز دوام داد، در حالی که بطور خفیه تعهدات مرادوت و دوستی به اسرار دوست محمد خان تبادل می کرد و به این ترتیب به پادشاه و ولینعمت هم، در «برج وزیر» ببینند و قرار داد قبلی را با سوگند ها و تضمینات بیشتر ضمن تشریفات خاص تأیید و امضاء کنند. عطا محمد خان مطابق وعده به برج وزیر آمد و به مجرد داخل شدن او به دروازه برج سردار دوست محمد خان به برادرش پیرمحمد خان (که او را قصداً شامل سوگند و قرارداد نکرده بودند) اشاره کرد تا دوست قسماً جدید او عطا محمد خان را به زمین بغلتاند و چشمان او را از کاسه برون سازد. پیرمحمد خان این عمل نا شایسته را عیناً تطبیق کرد. محرومیت از چشم و بینایی، تمام افکار انگیزه آمیز را از دماغ زعیم کور که وقتی خودش حکمران کشمیر بود صدها نفر را کور ساخته بود، و همچنین در کور ساختن وزیر فتح خان سهم براننده داشت، به یک باره گوی برون ساخت.

– تسخیر بالا حصار و فرار جهانگیر

سردار دوست محمد خان که از شریک دشمن مقتدر یا یک دوست چالباز و خیانتکار فارغ شده بود، آنگاه مصروف محاصره بالا حصار گردید. شهزاده جهانگیر را عده ای از درباریان او (که دوست محمدخان با آنها تماس و مراوده برقرار ساخته بود) خائنه مشوره دادند تا قلعه سفلی بالا حصار را تخلیه نموده خود و سپاه خود را در قلعه علیای بالا حصار محصور سازد. بنابر آن قسمت تخلیه شده فوراً توسط دوست محمدخان تسخیر شد. آنگاه دوست محمدخان سرنگ و ماین ها تهیه دید و توسط آن ها قسمتی از دروازه قلعه سفلی را پراند. شهزاده جهانگیر خودش را در موقعیت خطرناکی یافت، ولی به کمک دوستان صمیمی و نزدیک راه فرار خود را از عقب قلعه بطرف غزنی جستجو کرد.

اکنون بعد از بکار انداختن آن همه استعداد، تدبیر و هوشیاری و آن همه زیرکی و چالبازی ها و کور کردن ها و قتل ها، و اخیراً طالع و چانس خوبی که در کابل بدست آورد، سردار دوست محمدخان خودش را حامی و هرکاره شهر کابل یافت، لیکن بزودی بعد از دریافت خبرهای ناخوش از دو جناح حواس او مختل شد، چونکه شاه محمود و شهزاده کامران برای جنگ با او از قندهار بطرف کابل حرکت کرده و همچنین محمد عظیم خان از کشمیر بطرف کابل حرکت نموده، اخیر الذکر به این نظر است که چون او بعد از وزیرفتح خان، برادر کلان در بین همه برادر ها می باشد، پایتخت افغانستان نباید به دوست محمد واگذار شود. دوست محمدخان که از فتح و ظفر اخیر خود مغرور بود در عین زمان از جمله دشمنان خود در سمت جنوب کشور و همچنین از حسادت برادران خود در سمت مشرق کشور تشویش داشت، لازم دید شهزاده سلطان علی را بحیث پادشاه کابل اعلان و خودش را وزیر او خواند. محمد عظیم خان از شنیدن این خبر نسبت به دیگر برادران بیشتر متاثر شد، لهذا همه برادران از شاه شجاع دعوت کردند همراه آن ها بخاطر منافع مشترک همه به کابل بروند؛ لیکن در بین برادران اختلافات ظهور کرد که منجر بجنگ بین برادران بارکزیایی و شاه شجاع گردید و شجاع شکست خورده فرار کرد. حالا مشکل آنها در مورد حرکت

بطرف کابل این بود که بدون داشتن یک شهزاده نامنهاد از خاندان سدوزایی تا در زیر سایه و صلاحیت ظاهری او امور کشور را تدویر کنند، حرکت نمی توانستند، لهذا شهزاده ایوب را پیدا کرده مصلحتاً او را بحیث پادشاه اعلان کردند. سردار دوست محمد خان در تحت قیادت شهزاده سلطان علی، پادشاهی که خودش مقرر کرده بود، کابل را برای مقابله با شاه محمود و کامران بطرف جنوب ترک داد، اما بزودی ملتفت شد که در برابر سپاه عظیم پادشاه که سرداران درانی را نیز در برداشت، چانس مظفریت ندارد، لهذا مصلحت دید تا از طریق رندی ها و چالبازی های همیشه گی خود مشکل را حل نماید. آنگاه او نامه و مهرهای سرداران درانی را که قوماندان ارشد سپاه شاه محمود بودند چنان دقیق جعل کرد مثلی که اصلی باشند، و در آن ها از پشیمانی و عدم رضائیت آن ها در استخدام شاه محمود و این که آرزو دارند در استخدام شهزاده سلطان علی در آیند، تذکر رفته بود. سردار یکن از مصاحبین خاص خود را مامور ساخت با شاه محمود در تماس شده خودش را ناراض و متنفر از دوست محمدخان و دشمن او معرفی نماید و برای ثبوت صداقت و روا دارای خود به شاه محمود نامه های جعلی را هم جهت اطلاع و آگاهی او بفرستد. این چال سردار، کارگر افتاد، چنانچه شاه محمود و کامران مشکوک و مشتعل شده نامه های شان جعل شده است، لهذا همگی شان سوگند خوردند که نامه ها را ننوشته و هیچ نوع تماس با دوست محمد خان نداشته اند. در عین زمان، سالو خان ملقب په شاه پسندخان به شاه محمود گفت: که او خبر دارد تمام سران درانی می خواستند نزد دوست محمدخان بروند و تصادفاً در این وقت شاغاسی دلاور با عده ای از سواره نظام خود قرار گاه شاه محمود را ترک و به دوست محمدخان پیوسته بود. از شنیدن این خبر شهزاده کامران و شاه محمود آن قدر ترسیده و سراسیمه شدند که بطور مخفی از طریق هزاره جات به هرات گریخته تمام سلاح، توپخانه و تجهیزات قرارگاه خود را در میدان برای سردار گذاشتند. آنگاه پردل خان برادر دیگر سردار، شهر قندهار را از گل محمدخان والی شاه محمود گرفته در تصرف خود در آورد. بعد از این است که تسلط برادران بارکزیایی سردار دوست محمدخان و دیگران بالای شهر های

افغانستان آغاز می یابد. در این وقت دوست محمدخان تصور نمود که طالع و چانس او برای تسخیر شهر کابل برای دومین بار یاری خواهد کرد.

- تقسیم کشور افغانستان بین برادران بارکزیایی

محمد عظیم خان همراه شاه ایوب، پادشاه ساختگی، خودش از کابل حرکت کرد و سردار دوست محمد خان قلعه مستحکم غزنی را متصرف شد و برادر کهنتر خود امیر محمد خان را حکمران غزنی مقرر کرد. تسخیر غزنی توسط دوست محمدخان به ملاحظه این پیش بینی و محافظه کاری صورت گرفت که اگر به مقابل سپاه محمد عظیم خان و شاه ایوب شکست بخورد، به قلعه تسخیر ناپذیر غزنی پناه ببرد، چونکه از آنجا به سهولت می تواند از خود دفاع کند؛ اما سردار به ارتباط تسخیر و تصرف کابل در یک موقف بسیار دشوار قرار گرفت، زیرا برادران قندهاری اش و هم برادرانی که به معیت محمد عظیم خان بودند، در زمینه به او اخطار داده، حتی تهدید کرده بودند. در این باره مذاکرات متعدد صورت گرفت و پیام های زیاد مبادله گردید. بالاخره برادران به این فیصله رسیدند که محمد عظیم خان منحیث برادر کلانتر از همه، حکمران کابل باشد، یارمحمدخان حکمران پشاور باشد، پردل خان حکمران قندهار باشد و سردار دوست محمد خان حکمران غزنی باشد. بدین نهج کشور افغانستان بین برادران این فامیل تقسیم گردید و شهزاده سلطان علی، پادشاه ساخته دست سردار بر رسمیت شناخته نشد و مترتب دفاع مشترک به مقابل هر نوع خطر خارجی یا احتمالی شدند؛ اما تنها سردار دوست محمدخان از این معامله راضی به نظر نمی رسید و در صدد یافتن فرصتی بود که پلان و منافع خود را آن طوری که خودش می خواهد تامین نماید.



Prince Ayub son of Timur Shah
شہزادہ ایوب فرزند تیمورشاه



شهزاده حسین علی، نواسه شهزاده ایوب
با پسرش احمد علیخان درانی -
بعداً مدیر انجمن ادبی در سلطنت نادرخان

– قتل فجیع سلطان علیشاه به دست شهزاده اسمعیل

آنگاه محمد عظیم خان به معیت شاه ایوب کابل را از طریق غزنی به مقصد مقابله با شاه شجاع به صوب پشاور ترک نمود، چونکه شاه شجاع در موضع شکارپور به جمع آوری سپاه مشغول شده بود، همین که محمد عظیم خان از منطقه غزنی گذشت، سردار دوست محمدخان بار دیگر به کابل عودت نمود و شهزاده سلطان علی را بحیث پادشاه اعلام کرد. محمد عظیم خان با شنیدن این خبر وارخطا شده فوری بجانب کابل برگشت و هنگامی که به معیت پادشاه ساخته دست خودش، ایوب شاه، به کابل رسید، پادشاه دیگری که توسط سردار دوست محمدخان ساخته شده بود، خود را خلع کرده متقاعد شد. در این جا بسیار مشکل است درک و تشخیص شود که آیا سردار آنچه در قدرت او بود برای خنثی ساختن پلان های برادرش به کار انداخت، یا این که با برادر خود به توافق رسید تا سلطان غلی شاه را خلع نمایند. این شهزاده شخص هوشیار، با استعداد و هم تا اندازه ای ثروتمند بود. این قدر معلوم است که سردار به دیدن سلطان علی شاه رفت و به او گفت: که اگر واقعاً آرزو دارد تاج و تخت را صاحب شود باید ایوب شاه را بقتل برساند.

سلطان علی شاه بسیار بر آشفته شد و جواب رد داد. او خاطر نشان ساخت که آن قدر ظالم و بی رحم نیست که دستان خود را به خون ناحق آلوده سازد، حتی علاوه کرد که اگر کسان دیگری به چنین قتلی مباردت ورزند، او انتقام خواهد گرفت. سردار برای چند روزی او را آرام و مطمئن ساخت، آنگاه او را تشویق نمود برای حفظ سلامت و امنیت خودش به قلعه بالاحصار سکونت اختیار نماید، و او این مشوره را پذیرفت. آنگاه محمد عظیم خان به پادشاه ساختگی خودش، ایوب شاه، خاطر نشان ساخت که اکنون برای خاتمه دادن به حیات سلطان علی شاه ضرورت احساس می شود و در مقابل این عمل وعده کرد که او (محمد عظیم) نیز به عین شکل بحیات سردار دوست محمدخان خاتمه خواهد داد، و ایوب شاه با این نظر توافق کامل نشان داد. در این وقت هر دو پادشاه با حفظ مناسبات دوستانه یکجا در بالاحصار زندگی

می کردند تا آنکه یک شب در انجام یک دعوت شب نشینی، بی چاره سلطان علی شاه خسته شده به بستر خود آرامید، آنگاه شهزاده اسمعیل فرزند ایوب شاه او را خفه کرده بکشت. سپس شاه ایوب از محرک خود محمد عظیم خان تقاضا کرد تا او هم وعده خود را با قتل سردار دوست محمدخان ایفا نماید، اما محمد عظیم خان جواب داد:

«چطور می توانم برادر خود را بکشم؟» این بود عاقبت و انجام سلطان علی شاه در اثر چالبازی های سردار که باری خودش او را به تخت سلطنت نشانده بود.

بعد از سپری شدن مدتی، سردار دوست محمدخان برای تخریب پلان های برادرش محمد عظیم خان به منظور تقلیل قدرت او آغاز به کار و هدف او این بود تا تمام ثروت عظیم محمد عظیم خان را که از طریق ظلم و استبداد بالای مردم کشمیر ذخیره کرده بود، تصاحب کند. او وانمود می کرد آنقدر محب و دوستدار برادر خود می باشد که حتی به هنگام خواب نیز از او جدا شده نمی تواند. سردار به برادر خود می - گفت که باید همیشه در خدمت او حاضر باشد و از او به مقابل دشمنان اش حفاظت نماید، در حالی که هدف اصلی او این بود که در یک فرصت مساعد محمد عظیم خان را نابود سازد. دوست محمدخان نزدیک بود در تطبیق پلان خود موفق گردد که خوشبختانه نواب صمدخان از توطئه مطلع گردید و فوراً محمدعظیم خان را آگاه ساخت. محمد عظیم خان به تعداد گارد محافظ خود افزود و به منظور معطوف ساختن توجه دوست محمدخان بطرف دیگری، همه ثروت و دارایی و فامیل خود را گرفته بطرف قندهار حرکت کرد و ظاهراً چنین وانمود ساخت که برای تحصیل مالیات ایالت سند از میرهای سند روانه آن ولایت می باشد. در این وقت سردار پیروان قزلباش خود از قبیل محمودخان بیات و غیره را احضار و به آنها گفت که سپاه او ترک از خدمت شاه محمود و وصل به دربار محمد عظیم خان را به خاطر برگزید که توقع داشت ثورت عظیم محمد عظیم خان که از کشمیر آورده بود به لشکر توزیع خواهد شد، ولی حالا محمد عظیم خان می - خواهد ثورت خود را به قندهار ببرد و مردم قندهار را از آن مستفید کند. سردار نظر خود را به آنها توضیح کرد و گفت: شما باید همت

بخرچ داده این قافله بزرگ و خزانه او را دستگیر نمائید. آن ها با سردار موافقت کرده در پی کاروان محمد عظیم خان روان شدند، اما محمد عظیم خان که پیشین چنین حرکات بود خود رابه غزنی رسانده به قلعه مستحکم غزنی پناه برد و چون ثروت زیاد داشت، تعداد زیاد سپاهیان جدید را از این منطقه در خدمت و حافظت خود استخدام کرد. در عین زمان محمد عظیم خان از نواب صمدخان تقاضا کرد تا سردار محمد دوست خان را از عملیات دشمنانه به مقابل برادرش سرزنش و جلوگیری نماید. سردار پیشنهاد مصالحه را به شرطی قبول کرد که محمد عظیم خان، وجه کافی به او بپردازد تا تنخواه لشکر خود را بدهد و این شرط به خوشی قبول شد.

– عملیات نظامی در مقابل ایالت سند

در اثر مصالحه فوق، خاطر محمد عظیم خان از درک سردار دوست محمدخان جمع گردید و او توانست به خیریت از غزنی به قندهار برود. در آنجا اسلحه و تجهیزات ثقلیه سپاه خود را گذاشته با تجهیزات خفیف به جانب ایالت سند حرکت کرد تا از میران سند مالیات معموله را جمع آوری نماید و سردار دوست محمد خان هم به عنوان یاور به تعقیب او روانه سند شد. هنگامی که سپاه افغان به شکارپور رسید، مذاکرات بین میران سند و محمد عظیم خان شروع شد و نزدیک بود مذاکرات موفقانه به پایان برسد. در این وقت خلیفه چالبازان، سردار دوست محمدخان بطور مخفی به نقب زدن شروع کرد، به طوری که کاکای خود الله دادخان را بطور خفیه نزد میر اسماعیل شاه وزیر میران سند اعزام و پیشنهاد نمود که اگر به عوض چهار لک روپیه که محمد عظیم خان تقاضا دارد، فقط مبلغ یک لک روپیه به او داده شود، او به همراه دیگر برادرانش، شیردل خان و پیرمحمدخان به جانب قندهار عودت خواهند کرد که در اثر آن قدرت سپاه افغان کاهش یافته، محمد عظیم خان از کمک برادران محروم و به هر قدر مبلغی که میران به او بدهند راضی شده، حتی دست خالی مجبور خواهد شد جانب قندهار رجعت نماید. وزیر میران سند می دانست که پلان و استراتیجی دوست محمدخان همیشه موفق بوده و او بهترین مرد خود خواهی ست

که برای منفعت کوچک شخصی خودش مفاد مادی برادر مقتدر خود را وسیعاً قربان خواهد ساخت. بنابراین وزیر مذکور پیشنهاد فوق را با سفارش مثبت به حضور میران سند ارایه کرد و منظور شد، و به صورت فوری مبلغ یک لک روپیه مطلوبه سردار را برایش فرستاد. دوست محمد خان که از موقعیت حاصله بسیار خوش و راضی بود، که در غیر آن مالک یک روپیه هم نمی شد، سپاه محمد عظیم خان را ترک کرد که البته شیردل خان و پیرمحمد خان نیز با او هم‌رایی کردند. آنگاه محمد عظیم خان بزودی ملتفت گردید که برادرانش او را بطور خدعه آمیز ترک داده اند، و طرفه این که قسمت بیشتر سپاه هم با آنها رفته، تعداد کمتر نزد او باقی مانده است. بنابراین او لازم و مناسب دانست تا بجانب قندهار رجعت نماید و در این هنگام پردل خان از ناکامی محمد عظیم خان در اثر خدعه سردار، قبل از آنکه اخیر الذکر وارد قندهار گردد، خبر شده بود. پردل خان سردار را بخاطر اعمالش به سردی پذیرفت و سردار از ترس آنکه محمد عظیم خان و پردل خان دست به هم داده او را نابود خواهند ساخت، با خود فیصله کرد حرکت عاقلانه آن است تا نزد برادران پشاور برود.

دوست محمد خان از قندهار به طرف کابل حرکت کرد و در میسر حرکت خود قریه ها و کاروان ها را چور نموده تا رسیدن به کابل با هر شخصی که ملاقی می شد پول و مال و اسباب او را ضبط و قبض می نمود. سردار وقتی به کابل رسید در آن جا اغتشاشی را به راه انداخت، اما محمد عظیم خان فوراً به تعقیب او پرداخت تا از انکشاف اوضاع باخبر باشد. سردار قبلاً حزب خودش را در کابل تشکیل کرده بود و برای آنکه مردم کوهستان را به مقابل محمد عظیم خان بشوراند، فوری جانب استالف حرکت کرد، اما نواب صمدخان بین عظیم خان و دوست محمد خان تفاهم و مصالحه را برقرار ساخت که به اساس آن سردار بطرف پشاور حرکت نمود و در میسر راه هرچه میسر شد چور و قبض نمود (۱).

۱- افغان ها باید اتهامات موهن لال بالای سردار دوست محمد خان را به سهولت نپذیرفته برای ارزیابی این اتهامات عنعنات و ارزش های ملی خود را معیار قرار بدهند. شخصی که در بین برادران ادعای زعامت را دارد و برای تاسیس یک حکومت مرکزی در کابل تلاش می ورزد، آیا عقل قبول می کند این شخص از طریق رهنی و قطاع الطریقی برای خود شهرت بد کمایی کند، آن هم در

برادران پشاور یقیناً از خطری که با رسیدن سردار متوجه شان بود مستشعر گردیده بین خود فیصله کردند که به مقابل مهمان خجالت آور از گذشت و حوصله کار گیرند، چنانچه منطقه کوهات را با مالیات آن برای حکمرانی و رهایش او عرضه نمودند. آنگاه محمد عظیم خان با پادشاه ساخته دست خودش، ایوب شاه، به پشاور آمدند و از برادران پشاور مالیات آن منطقه را برای اعلیحضرت ایوب شاه تقاضا نمودند. این جنجال و معامله بین برادران به خوبی و صلح انجام یافت، اما محمد عظیم خان تشویش داشت عقب گذاشتن سردار بحیث حکمران منطقه کوهات یک کار غیر عاقلانه خواهد بود، بنابراین به سردار وعده داد که اگر با او به کابل برورد، یک ولایت بزرگتر با مالیات و عواید بیشتر را به او خواهد سپرد. آنگاه محمد عظیم خان، نواب صمدخان را بحیث حکمران کوهات و نواب زمانخان را بحیث حکمران «هشت نغر» مقرر کرد و خودش همراه سردار روانه کابل گردید.

– ظهور مناقشات و اختلافات بین محمد عظیم خان و دوست

محمد خان، منجر به اشغال غزنی توسط دوست محمد شد

در شهر کابل، سردار دوست محمد ناراحت شده به مناقشه و پرخاش با برادر خود محمد عظیم خان پرداخت و تقاضای تادیبه و وجوه بیشتر از آنچه را که او داده می توانست، نمود. وقتی سردار بالای بردارش به ارتباط تادیبه وجه مطلوب فشار وارد کرد، محمد عظیم خان نابخردانه به سردار جواب منفی داد و گفت به هر جا که خواسته باشد رفته می تواند و به خدمت بیشتر او ضرورتی ندارد. این جوابی بود مطابق به میل و آرزوی سردار که البته به ضرر محمد عظیم خان تمام شد. آنگاه سردار کابل را ترک داد و در بین راه پلان تسخیر قلعه مستحکم غزنی را طرح نمود. سردار تمام پیروان دلیر خود را جمع کرد و به آن ها امر

مسیر راه قندهار - کابل و کابل - پشاور که در اکثر این مناطق اقوام مختلف پشتون مسکون می - باشند؟؟؟ انگلیس ها نامردانه و جابرانه برای بر انداختن امیر دوست محمدخان از تخت کابل تلاش ورزیدند و ملت انگلیس توسط مشاهدین بی طرف از این طرز معامله حکومت خود خبر شده شکایات بلند شده بودند. دولت انگلیس، موهن لال را مامور ساخت از امیر دوست محمدخان، چهره غیر تمدن، خشن، ظالم، قاتل، قطاع الطریق و در مجموع یک انسان نامطلوب تصویر نماید تا اعمال تجاوز کارانه حکومت و اردوی انگلیس در برابر این طور یک شخص در ذهنیت عامه مردم انگلیس تبریّه شده بتواند.

نمود به گروه های چهار نفری تقسیم شده هر گروه جدا از گروه دیگر داخل قلعه غزنی گردیده اسلحه خود را مخفی سازند و تا صدور آمر ثانی بدون سلاح باشند. سردار سفارش نمود تا گروه های مامور شده شک و شبهه قوماندان دروازه قلعه را موقوف ساخته اگر مورد سوال قرار گیرند بگویند که برای خریداری آذوقه آمده اند. سردار خودش تا زمانی در انتظار ماند که مطمئن گردید تعداد کافی افراد او برای انجام عملیات تخریبی بداخل قلعه موقع گرفته منتظر امر او می- باشند. آنگاه خودش با تغییر قیافه با دو نفر مستخدم خود داخل قلعه گردید. سردار قوماندان قلعه را خودش بقتل رسانید و جنگی در گرفت که از هر دو طرف تعدادی مجروح شدند، اما دروازه قلعه و اداره آن کاملاً به تصرف سردار در آمد. آنگاه او به سهولت توانست تعداد بیشتر سپاهیان خود را از برون داخل قلعه سازد و بزودی موفق به تسخیر قلعه گردید و خود را حکمران منطقه غزنی اعلان کرد و بزودی صلح و آرامش را در بین مسکونین منطقه برقرار ساخت. آنگاه او به تقویة استحکامات قلعه پرداخت و مقادیر زیاد اسلحه و مهمات و تجهیزات را به داخل قلعه ذخیره کرد، سپس با اطمینان و آمادگی کامل در انتظار حمله محمد عظیم خان نشست.

خبر تسخیر غزنی توسط سردار دوست محمدخان، قهر و غضب محمد عظیم خان را برانگیخت، چنانچه بزودی در راس یک سپاه قوی دارای توپخانه بسیار مؤثر و خورد کننده، وارد غزنی شده قلعه را به محاصره کشید، فیرهای متواتر توپخانه برای مدت هشت روز از هر دو طرف دوام کرد، ولی فیرهای توپخانه داخل قلعه خسارت و تلفات بیشتر به اردوگاه محمدعظیم خان وارد ساخته بود که بالاثر محمد عظیم خان نگهداشت و استقامت سپاه خود را در خطر دیده، بهتر دانست از راه مذاکره با سردار به نتیجه برسد. آنگاه نواب صمدخان را از اردوگاه خود ماموریت داد تا نزد سردار دوست محمدخان بداخل قلعه رفته با او به مذاکره پردازد، اما سردار نه دروازه قلعه را گشود و نه از نواب برای ورود بداخل قلعه دعوت کرد، بلکه خودش توسط ریسمانی از فراز دیوار قلعه پایان شده بدیدن نماینده محمد عظیم خان به بیرون قلعه آمد. نماینده محمد عظیم خان هر نوع مهارتی که داشت بخرچ داد تا سردار

را به تخلیه قلعه متقاعد سازد، اما سردار سوگند خورد که حاضر است سر خود را قربان سازد، اما غزنی را به محمد عظیم خان واگذار نخواهد شد. هیات دیگری بروز دوم نزد سردار اعزام شد و کنفراس دیگری به راه افتید که بالاخره توافقی بدست آمد، بنه حوی که سردار بحیث حکمران غزنی باقی بماند، اما از شیوه ذهنیت مغلوب شدن و ضعیف بودن محمد عظیم خان جلوگیری شود.

برای این منظور، سردار برادر کهنتر خود امیر دوست محمد خان را نایب یا قایم مقام خود ساخت و به هریک از برج های قلعه قوماندان های طرف اعتماد خود را با سپاه کافی و مجهز برای دفاع گماشت و بعد از انجام ترتیبات کامل دفاعی، خودش از قلعه برون شده، برای مذاکره به اردوگاه برادر و محاصره کننده خود آمد و هر دو یکدیگر را در آغوش گرفتند و بوسه های رد و بدل شد، آنگاه از یکدیگر گله گذاری کردند و هر یک طرف مقابل را به شکستن عهد و تخطی از حرمت و محبت برادرانه متهم می ساخت. بالاخره قرار داد صلح بین طرفین به امضاء رسید و محمد عظیم خان بار دیگر برای اخذ مالیات از ساکنین سند عازم آن ولا شد.

سردار دوست محمدخان اکنون با داشتن حکمرانی غزنی، که اولین سنگر مستحکم افغانستان می باشد، مسرور و خوشحال بود و به تقویّه مزید استحکامات خود متوجه گردید، معهدا به آنچه در دسترس داشت قناعت نداشته آرام نمی گرفت و به فکر اصلاحات داخلی و بهبود خارجی بود. به این منظور، او هیاتی را بجانب مهاراجا رنجیت سنگه اعزام داشت و به این ترتیب با دربار لاهور مراوده و مکاتبه متداوم بر قرار نمود و با ایجاد چنین مناسبات تصور می کرد به موقف خود بحیث حکمران مقتدر غزنی افزوده و در عین زمان برادران خود، خصوصاً محمد عظیم خان مقتدر را کوچک ساخته و تخفیف داده است. این طرز معامله محمد عظیم خان را وارخطا ساخت، چنانچه بدون فوت وقت به منظور خبرگیری و مراقبت از اوضاع و امور سکه ها عازم پشاور گردید. سپاه های افغان و سکه در این وقت آن قدر نزدیک به هم قرار گرفتند که وقتاً فوقتاً تک و تک بین آن ها شنیده می شد.

– بی تصمیمی در مقابل سپه سکه و تشت در سپاه محمد عظیم خان، عودت و وفات او در کابل

آنگاه همه برادران بار کزایی متفق شده یار محمد خان را بحیث نماینده نزد مهاراجا رنجیت سنگه فرستادند، اما یار محمد خان به اعتماد برادران خیانت نموده، به مشورهٔ زعیم سکه یا بدون مشورهٔ او نامه‌هایی به محمد عظیم خان ارسال و متذکر شد که سکه‌ها می‌خواهند راه دیگری را انتخاب کنند، یعنی فامیل او و خزانه اش را که در میچنی (Michni) عقب گذاشته، قبض و ضبط نمایند. به یقین سردار دوست محمد خان نیز در این مسایل با دشمن ارتباط داشته و برای تخریب محمد عظیم خان سعی می‌نموده است. بروز این اوضاع تاثر آور و ناگوار حتماً غرور و شجاعت محمد عظیم خان را متاثر ساخته بود. او از یک طرف فکر می‌کرد که باید از اسیر شدن زن‌ها و قبض خزانه بدست سکه‌ها در میچنی جلوگیری نماید و از جانب دیگر معتقد بود که عقب نشینی بدون مقابله با دشمن و حوالهٔ یک ضربت قوی در میدان جنگ، یک حرکت بسیار بزدلانه خواهد بود. در عین زمان قلب محمد عظیم خان از اعمال برادرانش سخت جریحه دار گردیده بود، زیرا سردار دوست محمد خان با سکه‌ها و دربار لاهور ائتلاف کرده و سایر برادران نیز سیاست او را تعقیب و تقلید نموده بودند. در چنین وضع مغشوش، محمد عظیم خان بعضی اوقات برای حفر خاک‌های تحت تصرف خود تصمیم به جنگ می‌گرفت و در اوقات دیگر به منظور حفاظت زن‌ها و عایله و ثروت خود فکر می‌کرد بهتر است اردوگاه را تصفیه و منجل (درو) سازد. دیر زمانی از این وضع نگذشته بود که پیروان و سپاهیان محمد عظیم خان از حالت بی‌تصمیمی او خسته شده و هر کدام شروع به برچیدن و بستن خیمه و خرگاه خود کرده از اردوگاه در حالی بیرون شدند که هیچ کس سبب اصلی این ماجرا را نمی‌دانست. محمد عظیم خان بسیار غمگین شد و از شدت تاثر ریش خود را کند و از نامردی و عدم صداقت سردار دوست محمد خان و برادران دیگر که در اثر آن به این نهج در مقابل دشمن سکه مجبور به رجعت و عقب نشینی شده بود، شکوه سرداد و عاقبت این

ضعف و خجالت را در مقابل دشمن وخیم خواند. محمد عظیم خان با دل پر غصه به کابل عودت کرد و در این جا به مرض اسهال دچار شده به زودی با دل پر حرمان وفات یافت.

فصل چهارم

– حکمرانی حبیب الله خان

سردار محمد عظیم خان از لحاظ تمول و ثروت در بین پسران سرفراز خان مقام درجه اول داشت. او از بی کفایتی پسر خود حبیب الله خان مستشعر بود، لهذا در آخرین دقائق حیات خود به نواب جبارخان وصیت کرد تا متوجه و حامی پسر او باشد، و از پسر خود تقاضا نمود تا لکۀ بدنامی را که از آخرین شکست به مقابل سکه‌ها باقیمانده، بشوید و از سکه‌ها انتقام بگیرد. بعد از وفات محمد عظیم خان پسرش حبیب الله خان جانشین وی گردید و حافظ جی پسر مرحوم میر واعظ و امین الله خان لوگری (که بعد در قیام ملی به مقابل انگلیس در سنه ۱۸۴۱ سهم براننده داشت) بحیث مشاورین خاص او مقرر شدند. حبیب الله خان به کاکای خود پردل خان در قندهار نامه نوشت و او را به کابل دعوت و از استقبال گرم و شاندار نمود.

نباید فراموش شود که ایوب شاه، پادشاهی که محمد عظیم خان برای خود ساخته بود، هنوز هم در بالا حصار کابل زندگی داشت. ایوب شاه به مشورت و سفارش پسرش شهزاده اسماعیل که به پدر می گفت تا شخص حبیب الله را دستگیر و خزانه و دارایی پدرش را قبض نماید، اهمیتی قایل نشد. بنابراین پردل خان به مشوره حبیب الله خان با سپاه کافی قهرا به قصر بالا حصار یورش برده پادشاه را دستگیر و شهزاده اسماعیل را به قتل رساند، اما بعد از تحصیل یک لک روپیه از ایوب شاه او را رها کرد و او مجبوراً عازم پنجاب گردید.

حبیب الله خان که دربار او اینک در حلقه محاصره اشخاص عادی در آمده بود، بدین نهج خود را در نهایت اسراف و عیاشی غرق ساخت. درباریان زمان پدرش از مشاهده این وضع مایوس و منزجر شده، عده ای متقاعد و عده دیگر برطرف گردیدند، آنگاه سردار دوست محمد خان ملتفت گردید که میدان برای ریاکاری، و جاه طلبی او خالی می باشد. او بدون توجه به تفاوت سن و حرمتی که یک کاکا باید از برادر زاده متوقع باشد، تظاهر می کرد که به حبیب الله خان بحیث کلان و رئیس فامیل بارکزی حرمت و احترام قایل است و او را آمر و مافوق

خود وانمود می کرد. دوست محمدخان اکثر اوقات پیشروی حبیب الله خان می دوید و حتی بوت های او را با دستمال خود پاک و صفا ساخته پیش پایش می گذاشت. بدین نهج سردار از طریق حيله بازی به دربار راه یافت، اما در حقیقت منتظر وقت و موقع مناسب بود تا هدف اصلی خود را تامین نماید. حبیب الله خان آن قدر یک شخص احمق بود که به تواضع های ظاهری سردار بازی خورده از باب افتخار می گفت که از قدرت دوره پدرش به مراتب مقتدر تر است، چونکه توانسته است سردار دوست محمدخان را به مثابه بنده و نوکر خود تخفیف دهد. سردار برای جلب توجه و ارضای حبیب الله خان از چرب زبانی و توصیف مبالغه آمیز استفاده می کرد - که البته به غرور و تبخیر حبیب الله می افزود و از این طرز معامله بسیار خوشش می آمد، اما بعضی از موسفیدان دربار از قبیل امین الله خان لوگری و غیره همیشه حبیب الله خان را از ماسک جعلی که دوست محمدخان مصلحتاً به چهره خود گذاشته و از روش تزویر آمیزی که او در سیاست تعقیب می کرد، هوشدار می دادند.

این بی تجربه و بی عقل تصمیم گرفت تا به هنگام آمدن سردار به دربار، او را دستگیر نموده چشمان او را کور سازد. روز دیگر دوست محمدخان طبق معمول روانه دربار بالاحصار شد و طالع او درخشیده بود که حاجی خان کاکر قبلاً از این توطئه آگاه شده بود. همین که سردار داخل اطاق دربار شد و در پهلوی حبیب الله قرار گرفت، حاجی خان کاکر که در آن طرف اطاق به مقابل او نشسته بود همین که با سردار چشم بچشم شد، انگشتان خود را به چشمان خود گذاشت و این علامه ای بود به سردار دراک و زیرک از کور ساختن او توسط حبیب الله. سردار موضوع را درک نموده فوراً خارج شده و بالای اسپ خود چارنعل از محوطه بالاحصار ناپدید گردید.

آنگاه سردار دوست محمد خان از برادر خود یارمحمدخان استمداد نمود و او را راضی ساخت که همراه او ترتیبات جنگ را به مقابل حبیب الله خان بگیرد. حبیب الله خان در آن وقت توسط پسر میرواعظ و یک عده شهریان با نفوذ کابل حمایت می شد. هر دو طرف برای جنگ آماده شده، پیروان هر دو جناح در گیر در بیرون دوازه شاه شهید

موقف گرفتند و بعد از یک جنگ طولانی، سردار فاتح و مظفر شد. حبیب الله و طرفداران او در بالا حصار حصارى شدند و دوست محمدخان به سهولت مى توانست دشمن را دستگیر نماید، اما خوف او از اتلاف خزانه و سرمایه بزرگى بود که در صورت یورش به بالا حصار به دست سپاهیان مى افتاد، در حالی که سردار مى خواست این ثروت هنگامت به شخص خودش تعلق بگیرد. بنابراین سردار از نفوذ خود کار گرفته از دخول و یورش سپاهیان اش به قلعه بالا حصار جلوگیری نمود، اما خودش در قلعه باقرخان مرادخانی موضع گرفته از آنجا تمام شب بالا حصار را تحت فیر گلوله قرار داد. به روز دوم امیر محمد خان از غزنی به کمک برادر شتافت و حبیب الله خان نیز از جانب لوگر تقویت شد، و جنگ دیگری نزدیک قلعه کاشف در گرفت، اما معززین و موسپیدان مداخله کردند و از خونریزی جلوگیری نمودند. توافقی به میان آمد که به موجب آن سردار بیست هزار روپیه نقد دریافت و علاوه بر مالیات غزنی مالیات منطقه وردک را نیز تحصیل نماید، ولی حبیب الله خان مثل سابق حکمران کابل باشد. بعد از این سردار عازم غزنی شد و برای مدتی مصروف تقویت همه جانبه قدرت نظامی خود گردید؛ اما حبیب الله که از زیرکی و عاملیت دوست محمد مستشعر بود آرام نمى گرفت و پیوسته در تشویش و هراس بود که گویا سردار او را نابود خواهد ساخت، این وضع آرامش روحی او را برهم زده بود. بالاخره او چند نفر نماینده خود را با تحایف زیاد به نزد سرداران قندهار فرستاد و از آنها استمداد جست. پردل خان برای دلداری او فوری به کابل آمد و دست امداد را به وقت ضرورت بطرف او دراز کرد. ایامی چند به مهمانی ها و خوشی و سرور گذشت تا که خصلت و کرکتر اصلی افغانی آن ها در ضمن سوء تفاهم و خفقانی برملا گردید که بین مهمان و میزبان رخ داد، و این وضع برای سردار دوست محمدخان فرصت مساعدی فراهم نمود تا بار دیگر بحیث خصم برای جنگ به مقابل حبیب الله خان قرار گیرد. سپاه هر دو طرف در میدانی نزدیک قلعه قاضی به مقابل یکدیگر قرار گرفتند، اما یک بار دیگر در اثر مداخله موسپیدان از خونریزی جلوگیری به عمل آمد و آشتی ظاهری پدیدار گردید. آنگاه حبیب الله خان سردار را همراه خود

یکجا بالای فیل سوار ساخته با شان و دبدبه و عزت و حرمت و تشریفات کامل به شهر کابل آورد و به مردم چنین وانمود می کرد که اختلافات بین هر دو برای همیشه رفع شده است، معهذا در خفا در صدد قتل دوست محمد خان بود. حبیب الله خان مبلغ گزافی به دوست محمد خان داد تا به سپاه خود رسیدگی نماید و بدین نهج تظاهر بدوستی و صمیمیت به سردار نمود، اما در خفا برای قتل او توطئه می چید.

سردار از این توطیه مطلع گردید و اگرچه برف بسیار شدیدی می - بارید، فامیل خود را بالای فیل سوار ساخته از شهر فرار کرد. سردی و یخندی هوا آن قدر شدید و تسریع عملیه فرار آنقدر لازمی و ضروری بود که یکی از دختران کوچک سردار در اثر دوش شدید فیل به پایان افتاد و فی الفور جان داد. وقتی حبیب الله از فرار سردار خبر شد فوراً به تعقیب او پرداخت و او را در بین راه گیر آورد. اما سردار قلعه ای را در مجاورت قریه میدان برای اقامت شب تعیین کرده بود و توانست ترتیبات حمله را از داخل قلعه اتخاذ و بطور نا آگاه بالای محاصره کنندگان یورش ببرد که در اثر آن حلقه محاصره شکست و تک و تک متقابل بین دو جناح شروع شد. امیر دوست محمدخان برادر کهنتر سردار از غزنی برای نجات او حرکت کرد، ولی حبیب الله که قبلاً این احتمال را در نظر گرفته بود، دم راه امیر محمد خان را گرفت تا مانع رسیدن او به قریه میدان شود. در گیری حبیب الله با امیر محمد فرصت مساعد برای سردار فراهم ساخت تا در تاریکی شب قلعه را ترک نموده از راه های دیگر که دشمن دیده نتوانست با عایله، خود را به غزنی رسانید.

آنگاه حبیب الله خان شیردل خان را به کابل دعوت نمود، ولی سردار تیز بین، دوست محمدخان، ملتفت شد دوستی و اتحاد آن ها برای مقاصد و منافع او مضر و ناگوار تمام خواهد شد. بنابر آن او از غزنی به طرف کوهستان حرکت کرد و چند ماهی در آنجا بماند و سران کوهستان را به خود جلب و متحد ساخت. سردار بدین نهج خود را به قدر کافی قوی ساخت تا بتواند به مقابل اتحاد مخالفین قد علم نماید.



Habibullah khan son of Sardar Mohammad Azim
حبيب الله خان ولد سردار محمد عظيم خان



Aminullah khan Logari

امین الله خان لوگری
مشاور حبیب الله که بعداً در دوره جنگ اول
افغان - انگلیس به حیث یک زعیم ملی تبارز کرد

- حکمرانی شیردل خان در کابل و توقف سیاسی بین دو برادر

از طرف دیگر شیردل خان نیز در کابل آرام ننشسته بود. او دسیسه می-چید تا حبیب الله خان را از بین برده خود را حکمران کل اختیار کابل بسازد، در حالی که اصلاً به منظور کمک و حمایت حبیب الله خان به دعوت او به کابل آمده بود. قدرت و نفوذ حبیب الله خان در حال حضور شیردل خان در کابل آنقدر تضعیف شده بود که مردم او را حکمران نامنهاد، ولی شیردل خان را مجری واقعی حکومت کابل می-شناختند. شیردل خان مبلغ سی هزار روپیه طور ماهوار برای مصارف شخصی حبیب الله مقرر و مامای خود خدای نظرخان را بحیث معاون حکمران کابل تعیین کرد. خدای نظر خان شخص ظالم و تند خو بود و اعمال ظالمانه او مردم کابل را از حکمرانی شیردل خان به ستوه آورد. عده زیاد مردم کابل با سردار دوست محمدخان از طریق مکاتبه تماس قایم ساخته و از همکاری و حمایت خود به او اطمینان دادند. سردار به کابل آمد و به روش و سیاست معمول خود که امور حکومت را به عوض شمشیر از طریق حيله و نیرنگ حل و فصل نماید، ادامه داد. سردار از شیردل خان تقاضای ملاقات نمود که پذیرفته شد و بعد از مذاکرات طولیل و دوامدار در باره اعمال و سلوک گذشته و حال هر کدام، قرار داد جدیدی به توافق رسید که به موجب آن شیردل خان حکمران مقتدر و دایمی کابل باقی بماند و سردار دوست محمدخان حکمران مناطق غزنی، میدان و کوهستان باشد، علاوه بر بیوه سردار محمد عظیم خان با همه میراث و دارایی اش به نکاح سردار در آید. این زن دختر صادق خان جوان شیر و مادر اندر حبیب الله خان بود. اگرچه شیردل خان شخص دلیرتر و سیاست مدار سخت سر شناخته شده بود، معهداً در معامله ای که با دوست محمدخان انجام داد به عمق و نهایت ریاکاری سردار قطعاً ملتفت نگردید. یقیناً شیردل خان به کلی بازی خورد و اغفال شد که نتوانست نتایج ازدواج سردار را با بیوه محمد عظیم خان که امکانات و نفوذ عظیمی برای او از طریق ایجاد خویشاوندی با اهل تشیع فراهم نمود، درک نماید. از طریق این ازدواج بود که سردار در بین گروه های جنگجو و قهرمان قزلباس پناهگاه ها و دوستان زیادی کمایی کرد و توانست تعداد زیاد جوانان دلیر و سوار

کاران ماهر را از بین آنها استخدام و هم به هنگام درگیری با برادران مقتدر در روزهای دشوار در بین اهل تشیع برای خود پناه گاه محفوظ تامین کند.

- توقیف حبیب الله و تاراج ثروت و دارایی او

بعد از انجام این قرار داد سردار دوست محمدخان به این فکر افتاد که هیچ چیز دیگری بهتر از ایجاد اغتشاش در شهر کابل، منافع او را تامین نمی تواند. بنابراین یک سلسله شایعات دروغین را در شهر و بازار پخش نمود که گویا حیات شیردل خان ازدست حبیب الله خان در خطر می- باشد- بالاخر شیردل خان مجبور گردید حبیب الله را توقیف نماید. آنگاه سردار دوست محمدخان برای نشان دادن صداقت و صمیمیت خود به شیردل خان مشوره داد تا مصحلتاً او را نیز توقیف کند تا حبیب الله خان قناعت نماید که آنها (شیردل و دوست محمد) بر علیه او متحد نشده اند، اما در حقیقت سردار می خواست در زندان فرصت یابد تا از یک طرف حبیب الله را بیشتر تحریک نماید و از جانب دیگر مسوول اعمالی شناخته نشود که شیردل خان به مقابل حبیب الله خان و فامیل او انجام می دهد. این کار نتیجه مطلوب بار آورد چنانچه مادر حبیب الله از توقیف پسرش متالم شده دروازه های بالاحصار را بست و به مقابل شیردل خان اعلان جنگ داد. شیردل خان آنگاه خود را در موقف خرابی یافت و از متحد زندانی خود سردار مشوره خواست و به مصلحت جانبین سردار رها و بحیث نایب حکمران، تحت اثر شیردل خان مقرر گردید.

آنگاه سردار با خانم برادر خود که اعلان جنگ داده بود، به مذاکره آغاز کرد. اول چند هیات را نزد آن بانو فرستاد و بعد از آن که بانو را با سوگند های معمول از صداقت و رواداری خود مطمئن ساخت، خروج سالم و محفوظ مشاورالیها را از بالاحصار با ثروت و دارایی خودش و خزانه پسرش حبیب الله خان وعده داد و تضمین کرد، بدین نهیج سردار موفق شد دروازه های بالاحصار را توسط مشاورالیها بگشاید، آنگاه بدون وقت سپاهیان خود را در برج های بالاحصار گماشت. شیردل خان فوراً داخل بالاحصار شد و اولتر از همه طبق توافق قبلی

بیوه سردار محمد عظیم خان و مادر اندر حبیب الله خان را به سواری فیل به سردار دوست محمد فرستاد که او هم به قرار تشریفات معمول مشاورالیها را نکاح کرد. سردار سوگندها و تعهدات خود را به مقابل بانوی محمد عظیم خان که دروازه های بالاحصار را بروی او گشوده بود، حفر کرد و راضی نشد حرص شدید خود را برای تصاحب ثروت مشارالیها شخصاً تبارز دهد، اما شیردل خان را تحریک کرد و فرصت را برای او مساعد ساخت تا این چپاول را اجراء کند، به شرطی که ثروت تاراج شده بین هر دو مساویانه تقسیم گردد. آنگاه تاراج دارایی و ثروت محمد عظیم خان به نحوی اجراء و تطبیق شد که هر زن این فامیل تلاشی گردید، حتی اگر جامه و لباس نو در برداشت از تنش کشیده شد. شیردل خان همه ثروت و دارایی محمد عظیم خان را بدین نهج تصاحب کرد و همه اعضای فامیل حبیب الله را به رسوایی و بی حرمتی از قصر بالاحصار برون راند. (۱)

۱- در خاندان محمد زایی عین عمل یک بار دیگر ۱۸۰ سال بعد توسط محمد داوود خان، نواسه سلطان محمد خان طلایی (برادر شیردل خان و دوست محمد خان) وقتی صورت گرفت که سلطنت عمو زاده و خسر بره خود محمد ظاهر شاه را در غیاب او توسط یک کودتا سقوط داد و ارگ کابل را از یک زن، ملکه حمیرا، زوجه محمد ظاهر شاه گرفت. آنگاه به چپاول تمام دارایی شخصی پادشاه، به شمول کتابخانه او که یک غنیمت بزرگ فرهنگی بود، پرداخت. عجب نیست که ملکه حمیرا، شاهدخت بلقیس، زوجه های پسران پادشاه و تمام اعضای زنانه فامیل ظاهر شاه هنگامی که کابل را در سال ۱۹۷۳ به قصد رفتن نزد ظاهر شاه به روم ترک می دادند، در میدان هوایی کابل توسط گماشته گان داوود خان چنان تلاشی شدند که حتی زیر جامه های زن ها پالیده شد و یگانه انگشتی که ملکه حمیرا در کلک خود داشت، آن هم به زور کشیده شده بود. مترجم



Sardar Sher Dil khan
Ruler of Kandahar
سردار شیردل خان

– فرار دوست محمد از توطئه دیگر و محصور شدن شیردل خان
 شیردل خان در این وقت بعد از تصاحب این همه ثروت و دارایی آن قدر حریص شد که تصمیم گرفت کمترین قسمت آن را هم، مغایر با تفاهم قبلی، به سردار دوست محمد ندهد. به منظور تعقیب این هدف حریصانه و خود خواهانه، شیردل، حبیب الله را به قسم زندانی به دورترین قلعه مادر او (۱) فرستاد و در صدد توطئه دیگر شد تا سردار دوست محمد خان را دستگیر و کور سازد. در این وقت برادران پشاورى نیز به کابل رسیدند تا از بی نظمی ای که در این جا ایجاد شده بود بهره گرفته و هم در صورت امکان از ثروت و دارایی چپاول شده محمد عظیم خان سهم خود را بگیرند. شیردل تصمیم گرفت سردار را به هنگام دخول به دربار دستگیر و عمل ظالمانه خود را بالای او تحمیل کند، ولی سردار مثل سابق باز هم از این توطیه توسط حاجی خان کاکر خبر شد و فوراً محضر شیردل خان را به بهانه تشناب و وضو ترک داده به سواری اسب به سرعت خود را در شهر به منزل خود رساند. این دومین باری بود که سردار توانسته بود از توطئه دشمنان کشنده، اما دوستان ظاهری خود نجات یابد.

اکنون مبرهن بود که شیردل خان به حفظ لذت و قدرت نا مشروع خود دوام داده نمی تواند، چون که سردار دوست محمد خان گرفتار و کیفر شده نتوانست. سردار بدون فوت وقت با استفاده از نفوذ و ثروت زوجه جدید خود به جمع آوری یک سپاه قوی پرداخت و در حالی که از سلوک نا صادقانه شیردل خان به غضب آمده بود، از او مصرانه تقاضا کرد تا حبیب الله خان را به او بسپارد. آنگاه سردار بالا حصار را به محاصره کشید و سایر برادران پشاورى هم به منظور استفاده از ثروت و غنایم شیردل خان محصور با سردار پیوستند. شیردل خان در این وقت قاصد سریع با پیامی به برادران خود به قندهار فرستاد و تذکر داد که ثروت عظیمی به دست آورده که اگر توسط برادران سکه اش حمایت نشود، این ثروت به دست سردار دوست محمد خان و برادران پشاورى

۱- سبک تحریر مؤلف در این جا در فقره For of his mom ذومعین است، زیرا از استعمال ضمیر ملکی (his) معلوم نمی شود که «قلعه مادر حبیب الله» است یا «قلعه مادر خود شیردل خان». م

خواهد افتاد که طبعاً به قدرت و حشمت آن‌ها خواهد افزود. این پیام برادران قندهاری را تحریک کرد و آنها فوراً به مقصد حمایت برادر سکه خود شیردل خان عازم کابل شدند. وقتی آنها به کابل رسیدند و در صدد شکستن محاصره برادر خود شدند، سردار موفق شده بود قصر و قلعه بالاحصار را آنقدر از نزدیک محاصره کند که غله و خوراکیه باب درون قصر تمام شده بود، آنگاه او یک پیام شخصی به شیردل خان فرستاد و تذکر داد که مرد دلیر هرگز خود را در قصر و قلعه حصاری نمی‌سازد. اگر مرد است باید به میدان برون شود، مردانه بجنگد، شرافتمندانه یا به زمین بیفتد یا فتح کند. به هنگام معلوم و مبرهن بود که شیردل خان یک شخص نهایت متهور و دلیرتر از سایر پسران سرفراز خان می‌باشد. پیام دوست محمدخان در او تاثیر کرد و تحریک شده شخصاً به میدان برون آمد. روزها در بین دو سپاه به تک و تک عادی سپری شد تا بالاخره به یک اقدام عمده انجامید. شیردل، صفوف سپاه خود را بطرف هدیره شاه شهید مرتب ساخت، و سردار به سفارش حامیان قزلباش خود در جانب مقابل در تپه نه چندان بلندی که تپه مرنجان نامیده می‌شود، سنگر گرفت. سرداران قندهاری بعد از جستجو و کشف در باره موقعیت بهتر سنگر سردار متلفت شدند که جنگ با او محض منجر به خونریزی خواهد شد، زیرا سردار فرقه مرتب و مجهز سواره نظام در اختیار دارد و هم از نظر موضع و موقعیت در موقف بهتر و حاکم قرار دارد. آنگاه شیردل خان درست مانند یک افغان و به پیروی از خصلت افغانی به اردوگاه سردار دوست محمدخان آمد و به خیمه نواب محمد زمان خان داخل شد. در تپه مرنجان مذاکرات بین برادران برای مدت چند روز دوام کرد و زعمای هر دو جناح متخاصم در عین محفل به خوردن میوه جات و غذاهای لذیذ و متنوع سرگرم بودند، در حالی که سپاهیان و پیروان شان برای موفقیت باداران خود هر روز در میدان جنگ می‌جنگیدند.

– انعقاد قرارداد صلح بین برادران بارکزی

برای خوننده گان این اثر خسته کننده خواهد بود اگر توافقاتی که بین برادران حاصل و متعاقباً نقض می‌شد، مبارزاتی که تجدید می‌گردید و

متعاقباً متوقف می شد و سوگند هایی که یکی پی دیگر مبادله می - شدند، در این جا به تفصیل گزارش داده شود- تا این که در نهایت فیصله و توافق آخری به عمل آمد که از هر دو طرف به نواب صمدخان صلاحیت داده شود تا اختلافات جانبین را حل و فصل نماید. آنگاه نواب پیشنهاد نمود که نه شیردل خان و نه سردار دوست محمد، هیچ کدام شان حکمران کابل نباشند، بلکه شهر کابل توسط شهریان مقتدر این شهر به زعامت سلطان محمد خان، یک تن از برادران پشاوروی اداره شود. مزیداً موافقه شد که شیردل خان همراه برادرانش باید به حکمرانی قندهار بمانند و سردار محمد خان مانند سابق به حکمرانی غزنی و کوهستان بماند.

اما با وجود این توافق، صلح به زودی باز وقتی برهم خورد که پیروان سرداران قندهاری با پیروان سردار دوست محمد خان به مناقضه پرداختند و در بین شان کشت و خون زیادی صورت گرفت. در عین زمان بویه های سردار محمد عظیم خان از شدت و زیادت چغ و گریه، گوش های سرداران را کر ساختند و از سردار دوست محمد خان و نواب صمدخان تقاضا نمودند تا مطابق به عنعنات قومی از شیردل خان به خاطر توهین و بی حرمتی که او به حق حرم برادر متوفی خود روا داشته بود انتقام بگیرد و او را مجبور گردانند تا حبیب اله خان را از زندان رها سازد. آنگاه سردار، بدون مشوره با سایر برادران، نزد شیردل خان رفت و با او به توافق مخفی رسید که به مقابل هر شخص و جناحی که مانع حرکت شیردل خان شود یا برای تصاحب ثروت و دارایی او که اصلاً به حبیب الله خان تعلق داشت اقدامی نماید، سردار به طرفداری از شیردل خان به مقابل دشمن او قیام خواهد کرد، به شرطی که شیردل خان سردار را هرگاه تقاضا کند به مقابل برادران پشاوروی امداد و حمایت خواهد کرد و هم کسانی که در توقیف و زندان شیردل خان قرار دارند، آن ها را به سردار تسلیم خواهند داد. آنگاه شیردل خان همه غنائم منقول را که در بالا حصار تصاحب کرده بود، بالای حیوانات بارکش حمل نموده بعد از تسلیم دادن حبیب الله خان به سردار، روانه قندهار گردید.

سردار دوست محمدخان خوب می دانست که برادران قندهاری و

برادران پشاورى به اتفاق همدیگر سلطان محمدخان را بحیث حکمران کابل گماشته اند که معنی دسترسى و نفوذ هر دو جانب مذکور را بر پایتخت کابل در بر دارد، در حالی که خود او کاملاً در یک گوشه و خارج از حقله نفوذ قرار گرفته است. بنابراین سردار اصرار ورزید تا حبیب الله خان نیز در حکمرانى کابل همراه سلطان محمدخان سهیم گردد و به این مقصد خود نایل گردید. برای سردار مدتی در بر گرفت تا اشخاص مطلوب و سپاه خود را در کوهستان جابجا سازد و در این میان وفات شیردل خان اتفاق افتاد. استعداد و شجاعت این سردار قندهارى همیشه مورد حرمت - حتی هراس سردار قرار داشت، ولى اکنون ملتفت گردید که در بین برادران فامیل شخص دیگری وجود ندارد تا بتواند مانع پلان های او گردد. سلطان محمدخان به شهریان سنی مذهب کابل بسیار وابسته بود. سردار دوست محمدخان به منظور متوازن ساختن این تمایل، ساکنین قزلباش و شیعه مذهب کابل را زیر بال و حمایت خود قرار داد و در عین زمان ملاحای مذهبی را استخدام کرد و آنها را تحریک نمود تا در بین دو گروه سنی و شیعه اختلافات و مناقشات مذهبی را دامن بزنند. در عین زمان حبیب الله خان از طرز معامله و آمریت کاکای خود سلطان محمدخان به تنگ آمده کابل را ترک گفت و این وضع برای سردار بهانه خوبی جهت ایجاد مناقشات فراهم کرد.

- تسخیر مجدد کابل توسط دوست محمدخان

بالاخره سردار محمدخان واضحاً برای برادران خود سلطان محمدخان، دو راه پیشنهاد کرد: یا کابل را ترک کند، یا برای جنگ آمادگی بگیرد. سلطان محمدخان این پیام را سطحی و خنده آور تلقی کرد و تا زمانی باور نمی کرد که سردار بالای شهر کابل حمله و فیر کرد. شهریان کابل این جا و آن جا به دفاع تک و تک کردند، اما در نهایت سلطان محمدخان راضی شد کابل را ترک نماید، چنانچه هنگامی که سردار از یک دروازه کابل داخل شد، سلطان محمدخان از دروازه دیگر شهر خارج گردید. اکنون طالع سردار در خشش داشت، چون که بحیث یگانه حکمران و امیر کابل عرض اندام کرد و تا زمانی به این عهده باقی ماند که سپاه انگلیس تاج و تخت را از او گرفتند.

طرفه این که اکنون یکبار دیگر در حالی بر کابل سلطنت میکند که دشمنان انگلیس او وجود ندارند. سردار از داشتن حکومت مرکزی و پایتخت افغانستان در کابل مفتخر بود، اما به مقام و عهده جدید خود چندان خوش و راضی به نظر نمی رسید. او می دانست به مجردی که برادران قندهاری و برادران پشاور از ترس و تشویش حمله و هجوم کامران و مهاراجا رنجیت سنگه فارغ و مطمئن شوند، آنها او را بحیث حکمران دایمی کابل قبول نخواهند کرد. بنابراین با سید احمد افراطی که جهاد دینی را به مقابل سکه ها در منطقه یوسف زایی ها به راه انداخته بود، مکاتبه و تماس را شروع کرد، سید احمد مذکور سرداران پشاور را هم به قیام خود درگیر و مصروف ساخته بود، و این وضع مانع مداخلات آنها در امور حکمرانی سردار در کابل شده بود. در اثر انکشاف چنین وضعی که برادران پشاور مصروف مشکلات خود شان در آن منطقه بودند، سردار از جانب شرق احساس خطر نمی کرد، اما برادران او در سمت جنوب (قندهار) برای مقابله با او عازم کابل شدند. سردار یک سپاه بزرگ تهیه و به مقابله با برادران جاه طلب خود به منطقه قره باغ رسید. تک و تک برای چند روز بین سپاه کابل و قندهار صورت گرفت اما شیوع آبی مرض کولرا که تلفاتی هم در برداشت، هر دو سپاه را مجبور به عقب نشینی به پایتخت های شان نمود.

– توطئه قتل دوست محمد و مرگ حبیب الله خان

سردار دوست محمد خان چندی بعد کشف نمود که حبیب الله خان با سران ناراض و قدرت باخته قومی و ناروادار به سردار، دست به هم داده در صدد توطئه ای می باشند تا سردار را از تخت کابل براندازند. او بهترین و مطمئن ترین چاره برای رفع این خطر را در راضی ساختن و برگرداندن پیروان حبیب الله از طریق دادن رشوه به آنها انتخاب کرد. سردار به این کار موفق شد و حامیان حبیب الله خان به سردار پیوستند. آنگاه سردار تمام جایداد حبیب الله خان را قبض و ضبط کرد. حبیب الله از این عکس العمل بر آشفته شد و نزد کاکا های خود سرداران پشاور رفت. آن ها ناحیه ای را که حدود یکصد و بیست هزار

روپیه عایدات سالانه داشت - برای گذارۀ او دادند، اما او بعد از یک سال با کاکاها پرخاش نمود و بار دیگر به کابل برگشت. سردار این بار هیچ توجه ای به او ننمود، حبیب الله مجبور شد با همه اعضای فامیل خود به طرف قندهار برود. آن بی چاره در قندهار در تحت فشار جبر احتیاج و بی پرداختی کاکاها به مرض عقلی و عصبی دچار و دیوانه شد؛ حتی در این حالت نیز مدت زیادی در قندهار نماند، اگرچه سرداران قندهار مبلغ بیست و پنج هزار روپیه سالانه برای زندگی و رهایش او تعیین کرده بودند. آنگاه حبیب الله خان همراه با فامیل از طریق سلسله جبال «Ghoeleri» خود را به منطقه عیسی خیل نزدیک دیره اسمعیل خان رساند و در این جا هم زوجه ها و اطفال خود را قتل عام نموده اجساد همه را به دریای سند انداخت. این بود کارنامه تکان دهنده و سقوط تاثیر آور شخصی که باری در نزد سردار دوست محمدخان یک شخصیت قابل احترام و قابل توصیف بود - سردار و سایر کاکاهایش از او حساب می برند و حتی می ترسیدند. (۱)

- بغاوت در تگاب و کوهستان

سردار دوست محمدخان موفق نگردید سلطۀ خود را به طور مستحکم در منطقه کوهستان مستقر سازد، چون که سرقت ها و قتل های پی در پی هنوز در این منطقه به قوع می پیوست و یک عده اشرار موجود در آن منطقه حکام و مستوفی های حکومت را تهدید به قتل می کردند. سردار یک سپاه نمونه ترتیب داده خودش به منطقه آمد، اما در تمام موارد از وقوع جنگ و کشتار جلوگیری کرده، بل از نرمش و چرب زبانی کار می گرفت و بدین نهج سران داره (زمین فراخ) از قبیل نورک شکر دره یی، سید بابا قاشقاری، زمان استالفی و مازو تگابی و غیره را راضی ساخته احضار کرد و همه را اعدام نمود که بالاتر اعضای کوچک این داره ها همه فراری و ناپدید شدند.

۱- موهن لال در متن کتاب از سقوط تاثیر آور حبیب الله خان به نحوی که در بالا می خوانید تذکر داده، اما فقط در عنوان صفحه ۱۴۷ انگلیسی از مرگ او His Death خبر می دهد، لیکن نمی گوید که بعد از قتل عام فامیل خود، خود را هم کشت یا توسط دیگران کشته شد و یا به مرگ طبیعی خود وفات کرد. مورخین افغان این داستان تراژیک را تکمیل خواهند کرد. مترجم. به قول کاندیدای آکادمیسین استاد سیستمی - به حواله تاریخ بارکزی ها، سردار حبیب الله خان بعد از قتل زن و فرزندان، خود را هم به دریای سند انداخت.

در عین زمان مردم منطقهٔ تگاب به مقابل سردار دوست محمدخان اغتشاش کردند و آرامش گرد و نواح کابل به هم خورد. سردار، لشکر قومی تهیه و نواب جبار خان را در راس آن قرار داد تا باغیان را سرزنش کند. نواب مدتی در مذاکره با باغیان در تگاب ماند و تصور می کرد که بدون توصل به جنگ، معضله را حل و اغتشاش را برطرف می سازد، اما خلاف آنچه او تصور می کرد، به وقوع پیوست، باغیان تگاب از طرف شب بالای سپاه سردار ناگهانی یورش بردند که در نتیجه سپاه مذکور همراه با زعیم خود نواب جبار خان شکست خورده متشت شدند. تمام سلاح و تجهیزات اردوگاه نواب به دست باغیان افتاد و تعداد متباقی سپاه ناکام به کابل برگشت. این ناکامی سردار دوست محمد خان را بر آشفته نساخت، بلکه احساسی را در او بیدار ساخت که اگر شرف و حیثیت سپاه خود را جبران نکنند، و اگر مردم تگاب را گوشمالی لازم ندهد، به زودی بغاوت های مشابه در هر طرف قلمرو او بروز خواهند کرد.

فصل پنجم

- فتح تگاب و جلال آباد

در حالی که سردار دوست محمدخان مصروف ترتیبات تهیه یک سپاه مهجز بود تا به قیادت خودش برای گوشمالی باغیان تگاب برود، مرام اصلی و مخفی او این بود تا بالاباغ، جلال آباد و مردم زرمت و بنگش را نیز تحت سلطه خود قرار دهد. سردار در این وقت حاجی خان کاکر را که یک شخص نهایت مفتن، دو رو و ریاکار و مانند خود سردار بود در مشاورت خود داشت، این شخص قبلاً در خدمت حبیب الله خان قرار داشت، بعد از آن در استخدام شیردل خان قندهاری در آمد. کاکر به درستی می دانست که در میان تمام برادران بارکزی، دوست محمد یگانه مردی بود که تبارز کرده می توانست، بنابراین دوبار از او در گذشته، سردار را از توطئه ای که توسط ولینعمتان سابق او برای کور ساختن و کشتن بود، آگاه می کند- که در نهایت همین سردار خواهد توانست بالای تمام برادران غالب شده قدرت کشور را به طور یکه تاز در دست گیرد، لهذا از کمپ ولینعمت خود سردار قندهاری فرار نموده به زیارت عاشقان و عارفان پناهنده شد و چنین وانمود کرد که متباقی حیات خود را در این جا به ریاضت سپری خواهد کرد تا برای آخرت خود توشه ای برابر سازد. برادران قندهاری هر قدر عذر و تقاضا کردند تا راضی شده با آنها به قندهار برود، او نپذیرفت و گفت از کارهای دنیایی دلسرد شده، ترک دنیا کرده و بعد از این می خواهد یک زندگی آرام در مسجد و خانقاه داشته باشد، اما این روش او تظاهر و ساخت محض بود. بعد از آنکه برادران قندهاری کابل را ترک نمودند، سردار برای زیارت به دیدن کاکر رفت و از او تقاضا نمود خانقاه را ترک نموده با او همکار شود و برای تزئید قدرت او و وطن اش خدمت نماید. حاجی خان کاکر همراه سردار به منزلش رفت و عهده جدید خود را تحت اثر آمر و بادار جدید، چنانکه قبلاً پیشینی کرده بود، شروع نمود. چنانکه خواهیم دید کاکر در بسا موارد رول دو جانبه را بازی نموه و فراوان خیانت کرده است.

حاجی خان به سردار دوست محمدخان مشوره داد تا عوض تگاب،

اول به صوب زرمت و بنگش لشکر بکشد. اگرچه سردار در اول این مشوره را که به آن صوب حمله کند نپذیرفت، اما در نهایت همین نظر قبول شد و او به آن طرف حرکت کرد. سردار بسا قلعه های باغیان را تخریب و مالیات را جمع آوری نموده، مرتجعین را جزا داد و صلح را در منطقه برقرار ساخته حاکمان جدیدی مقرر نمود. شیوع کولرا که خود سردار نیز به آن مبتلا گردید، مانع توسعه عملیات او شده به کابل برگشت. بعد از مدتی سردار چنان که آرزو داشت، به مقابل تگاب اعلان جنگ داد. این اعلان، سلطان محمدخان و سایر برادران پشاور را از توسعه قدرت سردار به تشویش انداخت و آنها به نواب زمان خان حکمران جلال آبا اطلاع و اطمینان دادند که صادقانه حاضرند به کمک و حمایت او بایستند- به شرطی که او فوراً به مقابل سردار قیام و مانع عملیات و موفقیت او در تگاب شود، زیرا اگر سردار تگاب را متصرف شود هدف دوم او جلال آباد خواهد بود. آنگاه نواب زمان خان مصروف دفاع جلال آباد و ترمیم قلعه ها و سنگرهای خود و تهیه آذوقه و اسلحه برای مقابله با سردار دوست محمد خان شد و در همین مدت سردار به تگاب سرازیر شده سنگر های باغیان تگاب را درهم شکست و آنها مجبور به فرار به کوه ها شدند، سردار مقادیر معتنابه غله جات و تعداد بی شمار حیوانات آن ها را تصاحب کرد. از آن تاریخ به بعد هیچکس از آن منطقه هرگز به روی سردار نایستاد و طرفه آن که تفنگ هائی که نواب جبارخان به آن ها داده بود نیز در تصرف سردار درآمدند.

اکنون سردار دوست محمد خان توجه خود را به طرف بالاباغ و جلال آباد و فتح این مناطق که قبلاً به فکر آن بود معطوف گردانید. بالاباغ تحت حکمرانی محمد عثمان خان و جلال آباد تحت حکمرانی نواب محمد زمان خان قرار داشت. بعد از دو روز محاصره، زعمای بالاباغ تسلیم شدند، آنگاه قلعه جلال آباد هدف سپاه سردار قرار گرفت. محاصره این قلعه چند روز دوام کرد، آنگاه سردار به سپاه کوهستانی خود امر داد تا قلعه را توسط نقب و ماین تخریب کنند. این کار عیناً صورت گرفت و استحکامات قلعه به هوا پریدند. آنگاه سپاه سردار بالای جلال آباد حمله و آن شهر را متصرف شدند. نواب محمد زمان

خان به اطاق زوجه خود که دختر مرحوم وزیرفتح خان بود در آمده، به فکر آن که در حمایت مشارالیها محفوظ و سالم خواهد ماند. (۱)

آنگاه سردار به فرزند خود محمد اکبر خان امر کرد تا به منزل نواب رفته او را دستگیر و نزد او حاضر سازد. محمد اکبر خان بدون رعایت حرمت لازم به نواب، او را مجبور ساخت از حمایت زوجه خود برون شود و به نحوی که نواب دستار نداشت و سرش لچ بود، توسط محمد اکبر خان به حضور پدرش آورده شد. سردار دوست محمدخان نواب را با خود آورد و به مثل یک زندانی رسمی دولت، معاش کافی برای معیشت او مقرر کرد.

باید به خاطر سپرد که تزئید قدرت و نفوذ روز تا روز سردار دوست محمد خان و توسعه قلمرو تحت حکمرانی او موجبات رشک و حسادت برادران مهتر و کهتر او، سرداران پشآوری و قندهاری را فراهم ساخته بود، اما با بدرک و استشعار ضعف ها و مشکلات خود شان مجبور شدند او را بحیث حکمران کابل بشناسند. معهذنا همیشه از مدرک مصارف و مخارج هنگفتی که قبلاً در مواقع مختلف برای آمدن به کابل به منظور استقرار نظم و صلح در آنجا قبل از آنکه سردار آن را متصرف شود متحمل شده بودند، شکایت داشتند و به این منظور نامه ای به سردار نوشته تقاضا کردند تا جوهری از آن مدرک به آنها پرداخته شود. هکذا تقاضای کمک و حمایت سردار را به مقابل کامران و رنجیت سنگه نمودند. سردار دوست محمد خان همیشه بالای این نوع مطالبات پولی و نظامی برادران خود می خندید و به جواب آنها نوشت که به دادن وجوه حاضر نمی باشد، اما در مقابل خطرات ناشی از دشمن عمده و مشترک در صورت لزوم از کمک نظامی، خودداری نخواهد کرد. آنگاه سردار کشف کرد که نواب جبارخان در منطقه حکمرانی خود به عوض رفع اختلافات بین خودش و زعمای قومی، از طریق دسیسه سازی و به هم اندازی و سازش با آزرده گان و مخالفین، درد سرهای جدیدی برای سردار فراهم نموده است. سردار تصمیم گرفت نواب جبارخان را از حکمرانی منطقه غلزیایی برطرف ساخته

۱- نواب زمان خان، پسر نواب اسد خان، برادر زاده امیر دوست محمدخان بود که با دختر وزیر فتح خان که دختر کاکایش می شد، ازدواج کرده بود.

معاش مناسب و شغل محترمی در کابل به او بدهد. سردار به نواب گفت که از رعایای او شکایات زیادی دریافت نموده و به منظور استقرار صلح و استحکام حکومت کابل که روز تا روز در وسعت و انکشاف می باشد، می خواهد امور و اداره منطقه غلزی را شخص خودش به عهده گرفته و در عوض برای نواب به ترتیب دیگری کارسازی نماید. این پیشنهاد، نواب را به طرف دشمنی بیشتر با سردار کشانید، اما سردار همیشه از دسایس و ریاکاری های برادران خود به شمول نواب ها مستحضر شده اعمال سوء آن ها را خنثی ساخته است. به طور مثال، قرار مسموع هنگامی که سردار به جلال آباد بود، به هنگام شب یک نفر مسلح را در خیمه خود یافت که برای کشتن او از دشمنانش پول گرفته بود. سردار نفس کشیدن شخصی را به زیر تخت خواب خود شنید یا احساس کرد و بدون صدا و خپ و چپ به بهانه این که برای رفع حاجت برای یک دقیقه بیرون می شود، از بستر برخاست و برون رفت. آنگاه او به آهستگی تفنگ گارد خود را به دروازه خیمه گرفت و شخص مظنون را در زیر بستر نشان داده به او امر کرد تا خارج شود. مظنون گرفتار شد، اما در اثر شفاعت نواب و سرداران پشاوروی مورد عفو قرار گرفت. ورنه قرار بود با فیر گلوله اعدام شود.

- ظهور مجدد شاه شجاع

بسیار زود بعد از آنکه سردار جلال آباد را متصرف شد، شاه شجاع، پادشاه سابق کابل دوباره به صحنه ظاهر شد و به تهیه لشکری در سند مصمم شد تا به منظور جبران ناکامی های متعدد قبلی برای تسخیر قلمرو از دست رفته اش، بالای قندهار حمله کند، اما سرداران قندهار برای استمداد با سردار دوست محمدخان تماس گرفتند. سردار می دانست که اگر به خواهش آن ها لیبک نگوید، برادران قندهاری او توان مقابله و تخریب شاه شجاع را ندارند، و اگر شجاع یکبار به قندهار مسلط شود، سردار را در کابل در موقف بدی قرار خواهد داد، بنابراین سپاه مجهزی تهیه دید تا با آن جانب قندهار برود، اما نواب جبار خان و متباقی سران ناراض با شاه شجاع در مکاتبه و تماس بودند. شجاع به نواب وعده داد منطقه غلزی را دوباره در تصرف او قرار دهد، و به

عین ترتیب وعده داد، که مناطق بالاباغ و جلال آباد را به حکمران سابق یعنی محمد عثمان خان و نواب محمد زمان خان می سپارد. لهذا این ها حاضر شدند همین که سردار به مقابل اردوگاه شاه شجاع در قندهار قرار گیرد، به امداد و حمایت شاه شجاع برخیزند. نواب جبار خان را عقیده بر این بود که شاه شجاع برای دوباره به دست آوردن سلطنت و قلمرو خود به کمک و حمایت دولت انگلیس اتکاء کرده است و این عقیده را به دیگران نیز تلقین می کرد. نواب به منظور به راه انداختن دسایس و تامین منافع خود پلان های متعدد طرح کرده بود، چنانچه بالاخره به مجرد رسیدن سپاه به غزنی از سردار دوست محمدخان استدعا نمود به او اجازه بدهد نزد شاه شجاع برود و با پیشنهاد شریطی او را برای مصالحه با سردار راضی سازد؛ زیرا به نظر او بالاخره شاه شجاع موفق و مظفر خواهد شد. سردار که می دانست نواب می خواهد به شاه شجاع پناه ببرد و این را هم پیش بینی می کرد که بعد از چنین حرکتی سران قومی از کمپ خود او و هم از کمپ قندهار از نواب، به شجاع خواهند پیوست و او را در میدان تنها خواهند گذاشت، آنگاه به نواب چنین جواب داد: «لالا! بعد از آن که من مغلوب شوم، فرصت کافی برای مذاکرات تان با شجاع خواهید داشت.»

– تماس کتبی سردار با سر کلود وید

دوست محمدخان به این فکر افتاد تا معلوم کند آیا این حرکات نظامی شاه شجاع (به طوری که شایع بود) با آرزو و کمک دولت برتانیه به راه افتیده یا خیر؟ بنابر آن نامه ای به سر کلود وید، پولیتیکل ایجنت وقت انگلیس در لودیانه نوشت و از او تقاضا نمود معلوم سازد که آیا شاه از طرف دولت برتانیه برای اشغال افغانستان تشویق و حمایت می شود یا این که به میل و رضای خود به این عملیات متشبث شده است؟ سردار علاوه کرده بود که اگر دست انگلیس در بین باشد، او مجبور است تمام جوانب موضوع را در نظر گرفته اقدام مقتضی نماید و اگر تنها پای خود شاه در بین باشد او اینک حاضر است به مقابله او برود. سر کلود وید جواب داد که دولت برتانیه هیچ نوع سهم و دخالتی در

عملیات نظامی شاه به ضد برادران بارکزیایی نداشته و او تمینات نیک به سردار دارد. دوست محمد خان هکذا نامه ای به شاه شجاع نوشت و تذکر داد که برادران قندهاری او به قبول تقاضای های اعلیحضرت حاضر نمی باشند و خودش (سردار) به سرعت بطرف قندهار در حرکت بوده امیدوار است همه اختلافات بطور قناعت بخش حل و فصل شوند. این شیوه نگارش بیانگر این تصمیم بود که او با شاه می - جنگد و او را مغلوب خواهد ساخت، در حالی که برادران او در قندهار این توانایی را ندارند. سردار، نامه دیگری هم به گلستان خان، رهبر هزاره به قره باغ نوشت و از او تقاضای کمک و همراهی را به مقابل شاه شجاع نمود. اگرچه رهبر مذکور یک سال قبل حرکات، قیام و اغتشاش به راه انداخته بود، اما به شاه شجاع نپیوسته بود. این که آیا او واقعاً به طرفداری شاه، نفاق را توسعه نداد یا از عهده این کار بر آمده نتوانست، موضوعی ست قابل تحقیق، معهداً این قدر معلوم است که از حمایت و همراهی سردار دوست محمد خان به قندهار نیز ماهرانه بهانه تراشیده است. او به جواب سردار نوشت که با پیروان خود به کمک سردار حرکت کرده، اما در میسر راه یک تعداد ملک های افغان را دید که کله های شان بریده شده به شان های شان آویزان است و ملک های مذکور به او گفتند به عقب بر گردد و به طرف سردار نرود، اما او به مشوره آن ها چندان اعتنا نکرد و تصور نمود که شاید آن ها می خواهند او را اغوا کنند. او باز به حرکت افتاد تا آن که با امیر یزادن بخش ملاقی شد (که شرح او بعداً می آید) و دید که کله بریده شده او نیز بدست اش می باشد و او مرا صدا کرد و گفت: «ای مرد بدبخت کجا می روی؟ آیا می خواهی به دهان ازدها بیافتی؟ آیا این کله جدا شده از شان های من اختطاری به تو نیست؟» رهبر هزاره علاوه کرده بود که وقتی او این کلمات را از زبان یک هزاره خود شنید، هیچ تردیدی به باور کردن آن به خود راه نداد، بنابراین او مجبور گردید با پیروان خود به عقب بر گردد و امنیت خود را در این دید که با سردار همراهی نکند. نکته بسیار برجسته در جواب زعیم هزاره این است که (با تذکار گفتار مردان افغان هزاره که سران بریده شان به دستان شان بود) به حکمران افغان خود بفهماند که چون سردار خودش هم یک

نفر افغان است، قابل اعتماد نمی باشد، بنابراین او اعتماد نتوانست تا خودش را به دسترس سردار بگذارد.

– جنگ با شاه شجاع در قندهار

به مجرد رسیدن به قندهار، سردار به این فکر افتاد عوض این که به سپاه خود اجازه بدهد مدتی از خستگی ناشی از حرکت سریع در فاصله دور استراحت کنند، بهتر خواهد بود با شاه شجاع به جنگ پردازد. سردار به حد کافی هوشیار و زیرک بود و از دو رنگی های یک عده سران قوم در اردوگاه خود و مناسبات چند جانبه آن ها آگاهی داشت و به این فکر افتاد که کمترین معطلی در کار شاید به دسایس آن ها موقع بدهد و تشویق شوند او را ترک بگویند. شاه شجاع الملک موضع بسیار قوی را در آن طرف – به مقابل شهر قندهار اشغال کرده بود، اما خود بینی و بی هووه سنجی او و مفکوره تامین راه پر امن تر او را تحریک نمودند تا اردوگاه و سنگر مستحکم خود را ترک داده و باوجود سفارش مشاور عاقل خود سمندر خان موضع دیگری را برای میدان جنگ انتخاب نمود. دوست محمد خان در جناح مقابل تنظیم سپاه خود، پلان حمله بالای مواضع شاه شجاع را برابر ساخته بود. او پسر خود محمد اکبر خان (معروف به قاتل سفیر انگلیس سرویلیام مکناتن) را در راس فرقه سوارکاران معروف خود قرار داد و سپاه پیاده نظام او در تحت قومانده نایب عبدالصمد خان (۱) و چند پسر دیگرش داده شد. دوست محمد خان که همیشه زیرک ترین و حيله گرترين ديگران در افغانستان بود، اکنون به این فکر افتاد تا به وسیله یک مانور زیرکانه معلوم کند آیا سپاه او واقعاً از او پیروی و حمایت می کند یا او را ترک خواهد داد؟ او از باب امتحان شمشیر خود را متواتر به حرکت و جلایش در آورد و به این وضع منحیث جنرال و قاید سپاه اسپ خود را به شدت به

۱- نایب عبدالصمد خان، ماجراجویی بود که از کشور فارس به حیث تاجر فروش اسپ، اول به بمبئی و از آن جا نزد سلطان محمد خان به پشاور رفت. او در استخدام سلطان محمد خان در آمد و برای او سپاه پیاده نظام تربیه کرد، سپس به جانب کابل فرار و به عین وظیفه در خدمت دوست محمد خان قرار گرفت. چند سالی با او بود و هنگامی که تصور کرد در موقف خطرناکی قرار گرفته، مخفیانه به بخارا فرار کرد و از طرف پادشاه بخارا که نیمه دیوانه بود به حیث آمر فرقه پیاده نظام استخدام شد. اقدامات او در بخارا به ارتباط اولیای دولت برتانیه در جای دیگر این اثر گزارش می یابد.

طرف دشمن راند، اما بیشتر از ۵۰ متر نرانده بود که اسپ خود را توقف داد و به عقب نگاه کرد تا ببیند و در یابد که آیا سپاه او بدون تردید او را تعقیب کرده است یا خیر؟ آنگاه او به طرف سپاه خود نظر انداخت و آنچه او در سیماء و چهره سپاه خود دید تنها خود او می داند و ناممکن است بیان شود، اما به فرزند خود محمد اکبر خان امر کرد تا با سواره نظام خود فوری به قوای دشمن حمله کند. جنگ بسیار شدید در گرفت و سواره نظام شاه شجاع در تحت قیادت آقای کامپبل (Mr. Campbell) اگرچه در موقف بسیار ضعیف تر قرار داشت، اما بسیار دلیرانه دفاع و مقاومت کرد و سپاه بارکزی را به طور ناگهانی مغلوب ساخت. سران سپاه مغلوب و سرداران قندهاری به داخل شهر قندهار رجعت نموده خود را محصور ساختند.

اما سردار دوست محمدخان هنوز موضع خود را در میدان جنگ نگهداشته بود و محمد اکبر خان با شجاعت شخصی و سواره نظام ماهر خود ضربه های شدید بر خطوط دشمن حواله می کرد. سردار با درک این وضع که سپاه سدوزی در تحت قیادت شاه در حال پیشرفت می - باشد و برادران قندهاری هم قبلاً مغلوب و حصارى شده اند، تصمیم نهایی گرفتند یا می برند یا می بازند (و به اصطلاح ستمی های امروز یا تخت است یا تابوت - مترجم) لهذا سردار خودش با پسرش محمد اکبرخان یک حمله جمعی و مستقیم بالای کمپ شخص شاه شجاع انجام دادند و بعد از یک مقاومت بسیار متین و شدید طرف شاه و تحمل تلقات سنگین، بالاخره موفق شدند سپاه شاه را مغلوب و متفرق سازند. فرقه دلیر سواره نظام شاه تحت قوماندۀ آقای کمپبل اگرچه ضعیف شده بود، هنوز در میدان می جنگید، اما بعد از آنکه شنیدند شاه شجاع با خوانین اش فرار نموده و قوماندان شان آقای کمپبل بحیث اسیر جنگ بدست دوست محمدخان افتاد، اما سردار با او وضع شریفانه کرد و در تداوی او کوشید. تمام خیمه و خرگاه، تجهیزات، اسلحه، وسایل و مهمات شاه شجاع گریزی توام با یک دسته اسناد بسیار مهم مشتمل بر مکاتبات سران قومی با شاه شجاع به دست «شیر افغانستان» سردار دوست محمد خان افتاد. در بین این اسناد، تعداد زیاد مکاتیب به مهر و امضای حقیقی یا جعلی سر کلود وید عنوانی سران قومی افغان

نیز بدست سردار قرار گرفت؟ در این اسناد سفارش و تقاضا شده بود که هر نوع کمک به شاه شجاع از طرف دولت برتانیه تقدیر و جبران خواهد شد.

نایب عبدالصمدخان قوماندان پیاده نظام دوست محمدخان، نیز نامه ای توسط اردلی خود به شاه شجاع فرستاده بود، و هنگامی که این نامه افشا گردید، اردلی خود را به توپ پراند تا از افشاء و اقرار مستند توطئه مذکور جلوگیری شود.

سرداران قندهاری برای تعقیب و دستگیری شاه شجاع گریزی، ترتیبات گرفتند و از سردار دوست محمدخان استدعا نمودند با آنها همراهی کند. او جواب داد که تعقیب شاه را بی سود می داند، اما مسرور خواهد شد شهزاده محمد اکبر، فرزند شاه گریزی را که خواهر زاده سکه سردار می شد تصاحب کند، زیرا در فرصت مناسب و در صورت لزوم می توانست از او منحیث یک آله مفید کار بگیرد و در سایه شاهانه شاه، منافع و مقاصد خود را پیش ببرد. اکنون این موضوع به همه مبرهن شده بود که مغلوب ساختن شاه شجاع و حفظ تخت سرداری قندهار، مدیون دلیری فعال و کمک به موقع سردار دوست محمدخان می باشد. معهدا سرداران قندهار، عوض اظهار امتنان و مدیونیت به برادر قهرمان، احسان او را فراموش و به تقاضاهای او بی علاقه گی نشان دادند. آن ها از شجاعت، دلیری و تفوق خود لاف می زدند، در حالی که جنگ توسط دوست محمدخان به خاطر آن ها به راه افتید و هم توسط او برای آن ها فتح شد، اما این برادران ناسپاس حتی اعتماد نکردند سردار را داخل شهر قندهار اجازه ورود بدهند. شاید در این باره تحت نفوذ خاطره اشغال قلعه غزنی، روش و میتود موفقیت آمیزی که سردار برای تصاحب قلعه مذکور به کار بسته بود، قرار گرفته باشند. بدین نهج آن ها از پلان ها و عاملیت سردار هراس داشته و از احتمالات ناشی از داخل شدن سردار به قلعه قندهار نیز در خوف بودند، لهذا نگذاشتند او به داخل قلعه بیاید.



Sardar MAHOMED AKBER KHAN
وزير محمد اکبر خان

– وفات امیر محمد خان و تلاش برادران پشوری

احتمال ظهور نا آرامی ها در کوهستان و برخورد سرد برادران قندهاری با سردار و مهمتر از همه رسیدن خبر مریضی امیر محمدخان، برادر سکه سردار، او را مجبور ساخت به صوب کابل حرکت نماید. در مسیر راه، او لازم و به سیاست مناسب دانست تا با رهبر قوم توخی - غلزی تماس قایم نماید، چنانچه به او پیشنهاد خویشی کرد و خواهر او را در عقد نکاح خود در آورد تا در حلقه زوجه های حرم خود یکی دیگر نیز افزوده باشد و در عین زمان اتحاد و اعتماد رهبر قوم غلزی را تامین کرده باشد. وقتی سردار به کابل رسید، برادر خود امیر محمدخان را قریب به موت یافت که آخرین نفس ها را می کشید. سردار مریض فقط همین قدر فرصت داشت به برادر مهتر وصیتی کند که می خواست گدام های غله پارینه خود را در غزنی بفروشد و گدام ها را از غله جدید پر سازد، و از سردار تقاضا کرد مراقبت کند که پول فروشات تحصیل و همه امور نقدی و مالی مرتب شود، و این شغلی بود که امیر محمد خان در آن نهایت علاقه و دسترس داشت.

قبل از آن که از اتخاذ ترتیبات برای عملیات نظامی آینده سردار یادآور شویم، لازم می افتد عواملی که موجب این عملیات شد توضیح شوند. هنگامی که سردار دوست محمدخان با شاه شجاع در قندهار مصروف بود، برادران پشوری او سلطان محمدخان و پیرمحمدخان توسط سپاه سکه ها از حکومت پشاور رانده شدند. آن ها مجبور شدند به جلال آباد پناهنده شوند. در آن وقت آنها به این عقیده و باور بودند که سردار دوست محمدخان توسط شاه شجاع مغلوب و فراری خواهد شد و غیابت او به آن ها این فرصت را مساعد خواهد ساخت تا کابل را تسخیر کنند، چنانچه قبلاً حکام خود را به بعضی محلات مقرر کرده بودند، اما به طور غیر متوقع خبر رسید که شاه شجاع مغلوب شد و سردار موفق و فاتح به کابل برمی گردد. این خبر یقیناً برای آن ها مانند امواج سردی بود که تمام پلان های شان را برهم زد و تمام قصرهای خیالی را که برادران محروم پشوری در هوا ساخته بودند از هم پاشید. معهذاً به قسم تظاهر و نشان دادن کرکتر جعلی و معمول یک افغان به

خاطر فتح و ظفر سردار در قندهار فیرها کردند و سلامی زدند، و گماشته گان خود را متهم ساختند که بدون اجازه و استیذان آن ها خود شان سرخود ادارهٔ بعضی محلات قملرو سردار را اشغال کرده اند. آنها به کابل رفتند و شخصاً به استقبال دوست محمد خان فاتح، موقعی که از قندهار برگشته بود، شتافتند. ملاقات آن ها چیز دیگری جز تظاهر به صمیمیت و اتحاد برادری نبود. در این جا باید خاطر نشان کرد که حاجی خان کاکر، شخصی که همیشه دو رویه و دو جانبه بازی می کرد، در مصافحه با سردار بسیار خم شد. این وضع نمودار احساس بی علاقه گی به شرافت از خصلت یک افغان است^(۱) که بدون احساس شرم و پشیمانی از اعمال نامطلوب گذشته خود، عین اعمال خجالت آور را به تکرار تبارز داده و در صورت لزوم عذر خواهی می کند. این شخص از خدمت شیردل خان فرار و به سردار پیوست، سپس سردار را ترک و نزد برادران پشاور شتافت که اکنون معزول شده اند، معهداً امنیت و سلامت او تا وقتی زیر حمایت آنها بود، تامین شده بود؛ اما سردار در این ملاقات، این مرد فرار پیشه را مخاطب قرار داده گفت: چنین معلوم می شود که برادران پشاور ما از شما چندان خیری ندیده اند و بعد از آنچه شما در گذشته به مقابل ما کردید. حاجی خان کاکر جواب داد که اگر از نزد شما فرار کردم - نزد برادران تان رفتم، نه نزد سکه ها یا دیگر اجنبی ها.

۱- نمی دانم چرا موهن لال از حاجی خان کاکر سخت ناراض است که پیوسته او را ناسزا می گوید: اما خم شدن به پادشاه یا زعیم ملی حتی بوسیدن دست آن ها جزء عنعنات افغانی است، نه «احساس بی علاقه گی به شرافت» که موهن لال تا به زده است. مترجم

فصل ششم

- اعطای لقب امیر المؤمنین به سردار دوست محمدخان

به هنگامی مراجعت از قندهار، سردار دوست محمد خان باری گفته بود که از شریک دشمنی که شخص شاه شجاع بود نجات یافته، اما دشمن مقتدر دیگر که مرتد و کافر است با مداخلات و پیشروی ها در سرزمین اسلامی و آبایی افغان ها، پیوسته به قلب و افتخارات او خنجر می زند. این اظهارات سردار اشاره ای بود به فتوحات و تصرفات اردوی سکه ها به پشاور. لهذا تصمیم گرفت جهاد دینی را اعلام دارد، زیرا خودش پول کافی برای تنظیم سپاه و اردو نداشت و به مشکل می - توانست مردم را دست خالی به اشتراک در جهاد تشویق کند، اما زیر نام جهاد برای مقاصد دینی، چانس و احتمال موفقیت را داشت، به این منظور با ملاها و تمام سران قوم، مشاورین دربار و میرزا سمع خان مشوره و مذاکره شد، و همه آن ها این نظر را تأیید کردند که سردار دوست محمد خان باید القاب پادشاهی را احراز و خود را بحیث پادشاه کشور اعلان کند، زیرا جهاد اگر به زیر نام هر شخص دیگری غیر از پادشاه صورت بگیرد، مجاهدین وقتی در میدان جنگ به شهادت برسند، مستحق امتیازات و درجه رفیع شهادت نمی شوند. سردار خودش به احراز مقام و القاب شاهی چندان بی رغبت نبود، اما فقدان وسایل و داشتنی ها برای نگهداشت آن مقام و عدم موافقت اقارب اش او را از احراز لقب و عنوان پادشاه منصرف ساخت. سلطان محمد خان از این که دوست محمدخان عنوان پادشاه را اختیار می نماید، آن قدر حسادت و ناروا داری نشان داد که به کابل طاقت نیاورده به بهانه رفتن به باجور، پایتخت را ترک نمود. آنگاه سردار بدون هر گونه ترتیبات و تشریفات و تجلیل و ضیافت، همراه یک عده درباریان خود از بالا حصار به مسجد «عیدگاه» رفت، و در آن جا میر واعظ، سرکرده روحانیون کابل، یک قوده سبزه را به دستار سردار گذاشته او را «امیر المؤمنین» یا قوماندان و حامی دین خواند.

تغییر عنوان القاب از «سردار» به رتبه بلندتر (امیر المؤمنین) بالای عادات سلوک، قیافه و ظواهر دوست محمد خان هیچ تغییری وارد نداشت، به

استثنای آن که از لحاظ لباس و پوشاک ساده تر، از لحاظ تقریر و بیان عامیانه تر و از لحاظ تقرب و دیدار بسیار سهلتر گردید. یگانه تفاوت قابل ملاحظه که اکنون به ملاحظه می پیوست استعمال کلمه «امیر» بود که مردم بعد از این او را امیر می خواندند. قبل از آن که امیر تصمیم نهایی خود را در بارهٔ تحصیل پول از مردم برای جهاد بگیرد، خان ملاخان، سرکردهٔ ملاهای شهر به او فتوای داد که تحصیل پول از کفار، از قبیل هندوهای صراف و ثروتمند، مخالف شریعت محمدی (ص) نخواهد بود، به شرطی که این پول به مجاهدین برای انجام وظایف دینی داده شود.



Amir Dost Mahammad Khan
1836-1839---1842-1863
امير دوست محمد خان

- غارتگری های امیر

از آن جایی که امیر با دست تنگی و فقدان سخت وجهی مبتلا بود و فتوی ملاها را نیز به دست آورده بود، تاجران شکارپوری را احضار و از آن ها مبلغ سه لک روپیه تقاضا نمود. از جانب دیگر، امیر گماشته-گان خاص خود را به طور علنی و هم به طور خفیه به سراسر قلمرو خود فرستاد و آن ها تحصیل وجوه متضاضی را جبراً تحصیل می-کردند. در مواردی که امیر تحصیل یک مبلغ معین را از یک صراف یا تاجر به خصوص امر کرده بود، گماشته گان او غفلت نکردند تا علاوه بر تحمیل امر، جیب های خود را نیز پر سازند. آن هائی که به دسترس این تحصیلداران میر غضب قرار گرفتند شکنجه شدند و قبل از آن که از ثروت خود تیر شوند، به صحت و سلامت شان صدمه رسیده بود، و کسانی که از گیر میر غضب ها فرار کردند، جایداد منقول شان ضبط گردید. شمس الدین خان در غزنی، محمد عثمان خان در بالاباغ و محمد اکبر خان در جلال آباد و همچنین حکام محلی دیگر توسط امیر هدایت شدند تا در دستگیری و شکنجه مردم نمونه و طرز العمل خود او را تعقیب نموده و ثروتمندان را از ثروت شان محروم کنند. این طرز غضب و قبض دارائیه تنها بالای کافران تطبیق نشد، بل که به تدریج بالای مسلمانان نیز تطبیق گردید. در شهر کابل نیز عده زیاد ثروتمندان صدمه و آزار دیدند، از آن جمله شخصس به نام سبزعلی که از او تادیه مبلغ سی هزار روپیه تقاضا شده بود و او از پرداخت این طور یک حواله بزرگ ابا ورزید. او را زندانی ساختند و توسط امیر، انواع شکنجه توسط بالای او تطبیق شد. بعضی روزها او را از قسمت ران ها سیخ داغ می کردند و به روزهای دیگر پنبه تیل دار را در بین انگشتان پای او می گذاشتند و مانند چراغ تیلی آن را آتش می زدند، چنانچه بعد از سپری شدن ایامی در زیر شکنجه جان داد. به این مناسبت امیر فقط همین قدر گفت که خواستار ثروت سبز علی بود، نه روا دار مرگ اش. این نوع ابراز تاثر، امیر را در باخت قرار نمی داد، چون که اقارب متوفی را مجبور ساخت تا عین مبلغ را بپردازند. بدین نهج تمام کشور در این وقت با یک صحنه ترسناک و وحشت آور ناشی از اعمال

جبری غصب و تحصیل مبدل شده بود و امیر غارتگری را تا وقتی دوام داد که مبلغی در حدود پنج لک روپیه به طور غیر عادلانه برای به راه انداختن جهاد به مقابل کافران جمع می شود.^(۱)

– ضرب اولین سکهٔ امیر دوست محمد خان

لقب و پول، هر دو اکنون برای امیر میسر شده بودند، اما قبل از آن که امیر المؤمنین به مارش نظامی خود پردازد، صحبت دیگری در بین میرزاها و کارمندان دانشمند دربار رخ داده بود. آن ها این موضوع را تحت غور قرار داده بودند، که چه نوع کلمات یا شعری با نام امیر به روی سکه او حک شوند. چندین شاعر ماهر، نمونه های ترکیبی خود را فرستادند، اما آنچه را میرزا سمیع خان صدراعظم ترکیب کرده بود، بالاخره مورد قبول همه واقع و در سکهٔ جدید حک گردید. سکه های طلا در این وقت نایاب بودند، اما مقدار زیاد سکه های نقره ای و مسی که مَهر «دوست محمد غازی» را در برداشتند در بازار های کشور به دوران افتیدند. قیمت سکهٔ نقره یی دوازده شاری (Sharis = شاید شاهی باشد. م) و قیمت هر شاهی پنج پیسهٔ مسی بود.

– اعزام هیات های مصالحتی از طرف سکه ها

خبر ترتیبات یک جهاد دینی از طرف امیر دوست محمد خان به مقابل سکه ها به پشاور رسید و مهاراجا رنجیت سنگه داکتر هارلان

۱- هموطنان افغان ما باید ملتفت باشند که موهن لال دشمن اسلام، دشمن افغان، دشمن سرسخت امیر دوست محمد خان، ولی نوکر صادق و جیره خور انگلیس است. شکی نیست که برادران بارکزیایی سیستم ملوک الطوایفی را رایج ساختند و به خاطر منافع شخصی به جان یکدیگر افتاده خونریزی ها و فجایع زیادی به بار آوردند، اما در بین آن ها امیر دوست محمد خان سعی می ورزید یک حکومت مرکزی برقرار سازد و هم در نظر داشت برای استرداد خاک های افغانستان که رنجیت سنگه از برادران عیاش او گرفته بود، اقدام نماید. اینک از قلم موهن لال می خوانیم امیر به منظور استرداد خاک های افغانی - به جهاد اسلامی متوسل شده و به قراری که مورخین افغانی نوشته اند از مردم مسلمان افغانستان به طور داوطلب اعانه جمع می کرده و البته از صرافان، تاجران و زمینداران تقاضای کمک بیشتر نموده بود، اما چون این قیام ملی و جهاد به مقابل رنجیت سنگه هندو می باشد، موهن لال که همه اعمال و اقدامات سردار دوست محمدخان را حیلہ انگیز، ریاکارانه و غیر صادقانه خوانده است، ترتیبات و آماده گی جهاد او را به مقابل رنجیت سنگه نیز «غارتگری» عنوان کرده و از آن یک تابلوی ظلم و وحشت بالای رعایا تصویر نموده است. افغان ها در چنین موضوعات باید گزارش مورخین افغانی (غبار - افغانستان در مسیر تاریخ و رشتیا - افغانستان در قرن نهم) را نیز بخوانند. م

(Dr.Harlan) تبعه آمریکایی را نزد سلطان محمدخان که با امیر مناسبات خوب نداشت، فرستاد؛ به امید آن که اگر بتواند او را به جانب خود جذب کند و درزی در کمپ مسلمان ها خواهد انداخت. از این حرکت، امیر دوست محمدخان خبر شد و فوراً نواب جبارخان را نزد سلطان محمدخان فرستاد تا مقصد خاینانه هیات سکھ را تقبیح و او را تشویق نماید که با سپاه باجور به کمپ جهاد پیوندد. با رسیدن امیر، نواب جبارخان همراه سلطان محمد خان به او پیوستند و داکتر آرلان را نیز از باجور باخود آوردند. اکنون مبرهن شده بود که سلطان محمد خان توسط داکتر آرلان برای سکھ ها خریداری شده بود، لهذا امیر با درستی با آرلان سخن گفت و او را به مداخله در امور افغانستان و ایجاد نفاق بین برادرش سلطان محمدخان و خودش متهم نمود. داکتر آرلان ملتفت گردید که امنیت و سلامت او در خطر است، چون که تحت شبهه پیروان کمپ امیر قرار گرفته و شخص امیر نیز او را متهم قرار داده و او نتوانست امیر را حاضر بسازد تا مانند سلطان محمدخان به سخنان اش گوش بدهد. بنابر آن از طرف شب به منظور توبه و تضرع قرآن به دست گرفته نزد امیر رفت و روز دیگر طالع او درخشیده بود که اجازه برگشت را به کمپ سکھ ها در پشاور حاصل نمود. آنگاه امیر دکه را ترک داده در شیخان موضع گرفت که قسمتی از دشت پشاور بود و در مقابل دهن دره خیبر قرار دارد.



MIRZA ABDUL SAMEH KHAN

میرزا عبدالسمع خان

وزیر امیر دوست محمد خان

– صلح ناپایدار با رنجیت سنگه و گروگانگیری نماینده گان سکه‌ها
 مهاراجا رنجیت سنگه هنوز به کمپ سپاه خود نرسیده بود، ولی به
 قوماندان سپاه خود هدایت داده بود- تا رسیدن او پلان های تعرضی
 امیر دوست محمدخان را از طریق مبادله پیام ها و دوام مذاکرات به
 تعویق اندازد، و تطبیق این امر آغاز یافته بود. از جانب امیر، نواب
 جبارخان و آغا حسین برای مذاکرات تعیین شدند. آغا حسین از جانب
 امیر مقرر شده بود تا اعمال نواب جبارخان را مراقبت کند، اما سکه‌ها
 آغا حسین را از طریق رشوه راضی ساختند تا صلح را بالای امیر
 بقبولاند. بالاخره سلطان محمدخان به قسم گروگان به منظور تضمین
 صلح موقت تا رسیدن مهاراجا، به کمپ سکه‌ها رفت. در عین زمان
 امیر از سپردن حکومت پشاور که هنوز معلوم نبود به صلح از سکه‌ها
 واپس گرفته می شود یا به جنگ، به سلطان محمدخان ابا ورزیده بود،
 حتی وقتی که سلطان محمد خان در عوض، تقاضای حکومت جلال
 آباد، را نمود، آن هم از جانب امیر رد شده بود. لهذا سلطان محمدخان
 اکنون که در کمپ و حراست سکه‌ها قرار گرفته بود، خود را آزاد و
 حق به جانب می دانست تا برای منافع شخصی خودش کاری بکند.
 امیر دوست محمد خان از بابت حضور سلطان محمدخان در کمپ
 دشمن تشویش داست و برای خود احساس خطر می کرد، بنابر آن بدون
 رعایت شرایط صلح، به طور مخفیانه یک تعداد از غازیان افغان را
 تحریک نمود تا به منظور قصدجان سلطان محمدخان که نامرد ترین و
 خابنانه ترین هدف بود، حمله کنند. در نتیجه این تصمیم چند حمله
 پراکنده و غیر منظم از طرف افغان ها بالای کمپ سکه‌ها به عمل آمد
 و چند کله بریده با مقدار غنایم را که از خیمه های سپاهیان سکه
 چپاول زده شده بود، باخود آوردند. سپاه سکه فقط منتظر همین حمله
 بود که تخطی از شرایط صلح به شمار می رفت، لهذا به تحمیل امر
 مهاراجا به حالت دفاعی قرار گرفت. پیرمحمد خان، برادر سکه سلطان
 محمد خان که در کمپ امیر بود، به بهانه، خود را ناجور انداخته
 خنجری در دست منتظر فرصت بود تا آن را به سینه امیر فرو برد، زیرا
 او به این عقیده بود که تصمیم امیر در تخطی از شرایط صلح و ایجاد

دشمنی با سکه‌ها یک عمل فرومایه بوده قوماندان سپاه سکه‌ها را تحریک خواهد کرد تا به رسم انتقام کله برادرش سلطان محمدخان را از تنه اش جدا سازد. امیر با بیان سوگند‌ها که عادت اش بود به پیر محمدخان اطمینان می داد که او خودش در باره حمله هرگز هدایتی صادر نکرده، اما اعمال و مقاصد غازیان را که مدافع اسلام می باشند کنترل کرده نمی تواند. معهذاً امیر بار دیگر سفارش کرد تا شرایط صلح رعایت شود، ولی در عین حال حرص غازیان را تحریک و خاطر نشان می ساخت که از قتل سپاهیان سکه مالک چوری های طلا خواهند شد.

امیر خودش قطعه پیش قدم را هر روز تبدیل می کرد و هنگامی که نوبت پیرمحمد خان رسید، امیر مذاکرات صلح را با سکه‌ها آغاز کرد، به نحوی که تضاد و اختلاف شدیدی از آن به میان آمد، اما پیرمحمد خان که هم منصبدار خوب و هم قوماندان سپاه بود، دلیرانه عمل کرد و گفت که اگر چه انسان پست و شریر (مقصودش امیر بود) مصیبت بزرگی به سر او آورده بود، وی به درستی و خوبی از آن به در آمد.

برای شخص امیر هم که کدام راه را تعقیب کند کار آسانی نبود. صدراعظم میرزاسمع خان در حالی که محمد افضل خان پسر امیر و یک عده سران دیگر هم با او هم‌نوا بودند، به امیر سفارش می کردند تا به جنگ مبادرت ورزد. عبدالصمد، قوماندان پیاده نظام امیر، لاف زنان تعهد نمود که با سپاه خود به تنهایی سپاه سکه‌ها را مغلوب ساخته و رنجیت مضر الخلقه را اسیر حاضر می کند. از جانب دیگر نواب جبار خان با در نظر داشت برتری سپاه دشمن، اصرار می ورزید بدون تحمل آسیب جنگ باید عقب نشینی کرد و امیر عاقلانه به پیشنهاد او تن داد. ^(۱) در عین زمان مهاراجا رنجیت سنگه از لاهور به کمپ سپاه خود در پشاور رسیده بود و حضور او روحیه تازه و تهور را در سپاه سکه‌ها

^۱ - خواننده گان افغان به جمله اخیر این پارگراف به صفت «عاقلانه» که موهن لال به امیر دوست محمدخان نسبت داده، خوب توجه فرمایند. در حالی که مؤلف کتاب در سایر موارد، امیر را شخص بی پرستی، حبله باز، ریاکار، بد عهد، ظالم و غیره می خواند، در این جا که امیر به نفع سکه‌ها یک اشتباه بزرگ تاریخی را مرتکب شد، این تصمیم ناقص و مضر او را «عاقلانه» می خواند!!! (نگاه: ص ۴۳۲ تاریخ غبار) مترجم.

ایجاد کرد. رنجیت بدون فوت وقت به تنظیم سپاه و ترتیب پلان حمله پرداخت که در صورت لزوم تطبیق نماید، ولی در عین زمان طیب خصوصی و وزیر طرف اعتماد خود فقیر عزیزالدین را همراه با داکتر هارلان و سلطان محمدخان با پیامی به امیر فرستاد که یا عقب نشینی یا جنگ! از این دو راه، یکی را انتخاب کن. هنگامی که نماینده گان رنجیت سنگه به مذاکره با امیر مصروف بودند، استخبارات امیر اطلاع داد سپاه سکھ پیشدستی کرده و افغان ها را با توپخانهٔ ثقیل در محاصره قرار داده، اکنون توقع ظفر از آغاز جنگ میسر نیست، بلکه عقب نشینی به خیر و صلاح می باشد؛ اما امیر به تشویش افتاد که سپاه او با شنیدن امر عقب نشینی شاید اغتشاش و بغاوت کند و توپخانه و سلاح سپاه او به غارت رود که در آن صورت قدرت او به سویهٔ اقارب رقیب اش از قبیل محمدزمان خان و غیره تنزیل خواهد کرد. امیر چه گونه گی و عواقب این بحران را با وزیر خود میرزا سمع خان مطرح و مشوره کرد و در نتیجهٔ این مذکرات طرحی ریخته شد که به موجب آن نماینده گان سکھ، فقیر عزیزالدین و داکتر هارلان به کابل فرستاده شوند. امیر تصور می کرد که در نتیجهٔ این طرز العمل مهاراجا مجبور خواهد شد برای رهایی فقیر از پشاور منصرف گردد یا وجه گزافی بپردازد، چون که بدون این طیب، فرمانبردار مسن پنجاب زنده مانده نمی تواند، در عین حال، امیر به این فکر افتاد که این عمل گروگان گیری نماینده گان سکھ بدنامی ابدی برای او بار خواهد آورد، بنابر آن تصمیم گرفت تامین این هدف را از طریق حوالهٔ بدنامی به گردن برادر خود سلطان محمدخان بر آورده سازد. آنگاه سلطان محمدخان را به این منظور احضار کرد و با یاد آوری از تمام سوء تفاهمات و اختلافات گذشته در میان شان، قول و تعهد جدیدی بست، و با سوگند بر روی قرآن مجید متعهد شد که روابط حسنهٔ دوستی و برادری را به طور جاودانی حفظ خواهد کرد. سلطان محمدخان به درستی ملتفت بود و فوراً درک کرد که مقصد امیر به دست آوردن نماینده گان رنجیت به قیمت شرافت او می باشد؛ معهداً از تزویر و دو رویی کار گرفت و او هم سوگند خورد تا مطابق پلان و آرزوی امیر رفتار نماید. آنگاه امیر حفاظت و اختیار فقیر و هارلان، نماینده گان رنجیت را به سلطان

محمدخان سپرد و از او تقاضا کرد آن‌ها را تا زمانی گروگان نگاه دارد که رنجیت حد اقل نیم قلمرو پشاور را به او (سلطان محمدخان) واگذار شود، علاوه‌تأ وجه گزافی باید برای جبران مصارف امیر پردازد و در عین زمان به مهاراجه پیام فرستاد که به او به مثابه یک پدر می‌نگرد و اصلاً برای جنگ نی، بلکه برای استقرار صلح دوام دار با او، به پشاور آمده بود. نماینده گان سکه از امیر بی‌هوده تقاضا می‌کردند به آن‌ها اجازه عودت نزد مهاراجا داده شود تا از توافقی که بین آن‌ها و امیر صورت گرفته به ولینعمت خود اطلاع بدهند. امیر به آن‌ها جواب داد که این مطلب به سهولت و توسط مکتوب نیز انجام شده می‌تواند.

– تشت و پراگنده گی در کمپ افغان‌ها

اکنون کمپ افغان‌ها با تشت و پراگنده گی مواجه شده و امیر دوست محمدخان سعی و اهتمام نهایی به خرج رساند تا توپ‌ها و سلاح سپاه او سالم به دهن دروازه خیر برسند، اما غازیان را از چپاول بازارها و تجهیزات کمپ خودش ممانعت نتوانست. هنگامی که کافی به دره خیر در آمده بود و در این جا احساس امنیت می‌کرد، فیر توپ‌ها را از کمپ سکه‌ها شنید که خوشی و موفقیت خود را از جنگ تجلیل می‌کردند. امیر که تصور می‌کرد با گروگان گرفتن فقیر عزیزالدین و داکتر آران، نماینده گان رنجیت سنگه، میدان قمار را از طریق حيله بازی برده است و آن‌ها در تصرف سلطان محمدخان به تعقیب او می‌رسند، روی خود را به طرف کمپ سکه‌ها نموده، فیرهای خوشی آن‌ها را تقییح و به جهت و افتخار خود که روح رنجیت سنگه (فقیر عزیز) را در تصرف دارد، اظهار نمود؛ اما در حقیقت خود امیر در این معامله اغوا شده و میدان را باخته بود. امیر به سفارش خود ادامه داد و سلطان محمدخان که از نیات دشمنانه امیر مستشعر بود و اینک فرصت مساعدی هم برای جلب اعتماد و عطف مهاراجا رنجیت سنگه برایش میسر شده بود، نماینده گان سکه و گروگان‌های امیر را به عوض آن که مطابق وعده به کمپ دوست محمدخان ببرد، به کمپ خود برد. شبانگاه که امیر در جبارگی توقف اختیار نمود و روز بعد آن پرسیان و جستجو کرد که برادرش سلطان محمدخان همراه با گروگان‌ها به کجا توقف کرده اند؟ هیچ کس نشانه‌ای از سلطان محمد و

گروگان‌ها در کمپ امیر نیافت، ولی امیر به تعاقب و جستجو ادامه داد. در عین زمان رسیدن امیر، قاصدی از جانب سلطان محمدخان اعلام و نامه ای به شخص امیر تسلیم داده شد.

محتویات این نامه سراپا دو و دشمنانم و اهانت و تحقیر به امیر بود، و او را پست‌ترین، بی‌پرنسیب‌ترین و ریاکارترین و هر چیز بد دیگر که در قلم و زبان آید خواننده و تهدید کرده بود که اگر توپ‌های او (سلطان محمد) و برادرش پیرمحمد خان فوراً مسترد نشوند، بالای قلمرو تحت تسلط او حمله خواهند کرد.

این خبر ناگوار احساسات امیر را نهایت جریحه دار ساخت. عرق خجلت و حماقت که از چهره او می‌بارید حد و حدود نداشت، و خنده و استهزای مردم از بازی خوردن و ریشخند شدن او پایان نمی‌یافت. وزیر میرزا سمع خان از رسوا شدن این نیرنگ امیر و بیشتر از آن از فقدان فقیر عزیزالدین آن قدر متأثر و مغموم شد که سر خود را از خجالت و حقارت به پایان انداخته بود، آن‌گاه همه اوراق رسمی دفتر خود را تخریب نموده اعلام نمود که بعد از آن هرگز به امور دولتی مداخله و مشغول نخواهد شد.

وزیر سمع خان به صدای تند و قهر آلود بادار خود را مخاطب قرار داده گفت: تصمیم و عمل شما بسیار غیر عاقلانه بود و شما به صلاح و مشوره من که سفارش کردم بالای کمپ رنجیت سنگه حمله کنید وقتی نگذاشتید. وزیر علاوه نمود: اکنون غازی‌های پیرو شما هرگز باور نخواهند کرد که شما اصلاً اراده جهاد را داشتید، و هیچ‌کسی در آینده به کمک و حمایت شما نخواهد شتافت.

بعد از صحبت‌های طولانی در باره اعمال گذشته و این که کی صحیح و کی غلط عمل کرد، امیر به طرف کابل حرکت نمود، به نحوی که نه سپاه و پیروان خود را تنظیم و اداره می‌توانست و نه این فرصت برایش میسر شد تا از همکاری و همراهی کسانی که همراه اش به مقصد جهاد رفته بودند، قبل از آن که روانه اطاق خود گردند، تشکر و امتنان نماید. تصمیم جهاد از طرف امیر المؤمنین افغانستان بدین نهج خاتمه یافت. این تصمیم با غصب، زورگیری و ظلم آغاز و با برخورد پریمتی انجام یافت (مقصد مؤلف برخورد با رنجیت می‌باشد - م) که غیر از اهانت و

اضافه کردن لقب مضحک «امیر» به نام دوست محمد خان، چیز دیگری بار نیاورد.

فصل هفتم

- وضع دشوار امیر

امیر دوست محمد خان بعد از عودت به کابل چندان سرحال نبود و به قدرت و صلاحیت اش از طرف مردم چندان تمکین نمی شد. دزدی و قطاع الطریقی، چور و چپاول، قتل و عدم اطاعت به او امر امیر از خواص عمده این وقت به شمار می رفت. امیر همیشه به این نظر اصرار می - ورزید که توسط اقارب و برادران خودش به هنگام عملیات نظامی اخیر به مقابل سکه ها اغوا شده بود و در اثر ریا کاری های مضاعف آن ها او نتوانست آرزو های خود را در تنظیم امور حکومت اش تطبیق و تامین نماید. هکذا عده زیاد سران قومی و پیروان سلطان محمدخان بعد از سقوط پشاور به دست سکه ها برای تحصیل معاش به دربار او رو آورده بودند. از طرف دیگر امیر نمی دانست چطور اعتماد پیروان سابق خود را جلب و از کجا برای خوانین جدیدالورود معاش بپردازد. امیر تمام این مشکلات را به برادر مهتر خود، زعیم برادران قندهاری نوشت و آن ها یک تن از «مشیر=Mashir» خوانین قابل اعتماد خود را که ملا رشید آخوند زاده نام داشت به کابل فرستادند تا ظاهراً برای تامین و انکشاف منافع امیر خدمت کند، اما او به طور خفیه مردم را به ضد منافع امیر هدایت و مشوره می داد. این مشاور بعد از رسیدن به کابل از طریق دسترسی ماهرانه به ریاکاری و تطبیق عاملانۀ آن اعتماد کامل امیر را جلب نمود، زیرا او به تمام تدابیر و اجراءات امیر مُهر تائید و تصویب می گذاشت. اولین هدف دوست محمدخان این بود تا معاشات متعلقین سابق خود را تنزیل دهد تا بتواند به پناهنده گان پشاوروی اسباب معیشت تامین نماید. همه معاش خواران دربار از طرح و تطبیق این پروژه شاکی و ناخشنود بودند و طرفه این که زبان درشت و کلمات رکیک حاجی خان کاکر نهایت نداشت. آنگاه امیر تصمیم گرفت مناسبات خود را با یک عده زیاد درباریان منقطع ساخته بعد از برطرفی آن ها به قدرت و صلاحیت خود تزئید بخشد. وزیر او میرزا سمع خان فهرست اشخاصی را ترتیب نمود که باید زندانی شوند و جایداد شان ضبط گردد. خود وزیر به بهانه خبرگیری از جایداد خود به ولایات دیگر سفر کرد، اما در

واقعیت از رسوایی و نفرتی که در نتیجهٔ تطبیق این پلان تبارز می کرد، خود را گوشه ساخت تا در آن سهم پنداشته نشود. به نظر او اگر پلان مذکور موفقانه تطبیق گردد او خواهد گفت که از موجودیت چنین پلانی خبر داشت است، و اگر ناکام بماند، او منحنیث وزیر دولت برای استقرار صلح، نظم و امنیت در کشور و ساطت نخواهد کرد.

- نسخهٔ ملا رشید و خیانت او به امیر

وقتی وزیر به این منظور رخصت حاصل نمود، ملا رشید، که روز تا روز معتبر و موید پلان و توطئهٔ امیر قرار می گرفت، از منفعت شخصی خود غافل نمانده بود. او جانب مقابل را از قصد و توطئهٔ دوست محمد خان که اسرار او نزدش بود، مطلع می گردانید. او صندوق های خود را از تحایف نواب جبارخان و رشوه دیگر اقارب امیر و سران قوم و خوانین در برابر فاش ساختن اسراری که می دانست، پُر ساخته بود، چون که آن ها را از خطراتی که از توطئهٔ امیر در انتظارشان بود، قبلاً آگاه و برحذر می ساخت. وقتی امیر فکر کرد پلان به سرحد تکمیل رسیده و اکنون باید ثمر این غداری از طریق تطبیق آن گرفته شود، او با چهرهٔ مضطرب و اندوه بار در انتظار شریک و همکاری محرمانهٔ آخذن زاده بنشست. آنگاه آخذن زاده حاضر گردید و دفعهٔ دستار خود را در حضور امیر به زمین زد و به طور قلابی به کندن تارهای ریش خود شروع نمود و با صدای لرزان و ترسان به امیر بیان نمود که اقارب او از قبیل نواب جبارخان و غیره به نحوی از توطئهٔ ای که بر علیه آن ها چیده شده بود، مطلع گردیده و هر کدام پیروان خود را برای ناکام ساختن توطئهٔ احضار کرده اند. امیر دراک و تیزبین فوراً درک نمود که افشاگر این توطئهٔ باید شخص خود آخذن زاده باشد که جانب های مقابل را از تطبیق آن خبر داده است. امیر که نهایت غضبناک و خشمگین شده بود، آنچه دو و دشنام به زبان اش آمد به آخذن زاده حواله کرد و او را غدار و خائنی خواند که از قندهار به عوض یاری و کمک برای تخریب تدابیر او آمده است. آخذن زاده خاموش ماند تا امیر آرام گرفت، آنگاه آهسته آهسته به او مشوره داد که خشمگین شدن او در چنین شرایط بحرانی یک عمل طفلانه است که شاید آسیب آور و خطرناک تمام شود، زیرا اگر او چنین وانمود کند که واقعاً می خواست

برادرها و اقارب خود را نابود سازد، آن‌ها مضطرب شده سلب اعتماد می‌کنند و به طور دسته جمعی عکس‌العملی خواهند داد که به ضرر امیر تمام می‌شود.^(۱) این که در اثر مشورهٔ آخندزاده، دو رویه یا ایجاب وقت و شرایط امیر مجبور شد خشم خود را بلعیده و از تطبیق پلان خود منصرف شود، به یقین معلوم نیست، اما این قدر معلوم است که او فوراً برادران خود را احضار و در حضور آن‌ها تظاهر به اضطراب کرده علت اضطراب خود و احضار آن‌ها را در جمع شدن پیروان و خدم و حشم‌شان وانمود کرده آن‌را به یک عمل شبیه به جنگ توجیه نموده، دلیل آن‌را پرسید. آنگاه امیر شروع کرد به بیان یک سلسله معذوریت‌های دروغین به رسم قدیم و معمولی خود و با ظواهر موقر سوگند یاد کرد که هرگز به مقابل آن‌ها قصداً به فکر یک عمل خاینانه نبوده است. امیر علاوه کرد توطئه‌ای که او طرح کرده هدف آن دستگیری عبدالله خان اچکزایی و اخذ جایداد او می‌باشد، نه خساره رساندن به آن‌ها. به این نهج امیر خود را از شک و بدگمانی اقارب خود نجات داده، سپس متوجه تدابیری شد که به قرار آن شخص عبدالله خان اچکزایی را دستگیر و جایداد او را تصاحب نماید. امیر به زوجه‌های خود هدایت داد تا زوجه‌ها و همه اعضای زنانهٔ حرم عبدالله خان اچکزایی را به قصر امیر دعوت کنند که طبعاً همهٔ شان زیورات و جواهرات به تن کرده خواهند آمد، و قبض و تصرف این زیورات به سهولت میسر خواهد شد،^(۲) آنگاه به فرزند خود محمد اکبر خان هدایت داد تا شخص عبدالله خان اچکزایی را به بهانهٔ مشوره در بعضی امور دولتی حاضر کند و همین که به دربار برسد او را دستگیر نماید؛ زیرا که او در خدمت شهزادهٔ هرات قرار دارد، با شهزاده

۱- تصویری که موهن لال در این تابلو (توطئهٔ به مقابل افراد خاندان و طرز تطبیق آن) از امیر دوست محمدخان کشیده، امیر باید شخص احمقی بوده باشد، در حالی که موهن لال از تدبیر و درایت او بسیار سخن گفته است.

۲- موهن لال نمی‌گوید این دعوت و توطئه به عمل آمد یا خیر، ولی این کار خلاف عنعنات افغانی و پشتون‌هاست و گمان نمی‌رود دوست محمدخان این قدر سخیف بوده باشد که با عدول از فرهنگ افغانی، زیورات زنانه را از زن‌ها و در منزل خودش به زور تصاحب نماید. البته او یک بار قبلاً در تحت شرایط مختلف، چنین کاری را در هرات کرده بود، اما این بار خودش پادشاه کابل بود و می‌توانست سپاهیان خود را به منزل زعیم اچکزایی برای غارت بفرستد که حاجت به دعوت زنان به منزل خودش نبود. م

مکاتبه دارد و او را تحریک می نماید، در حالی که شهزاده مذکور دشمن خاندان بارکزی می باشد. این تدبیر کارگر افتاد، زعیم اچکزایی گرفتار و اسپان و جایدادش مصادره شدند؛ اما امیر ملتفت شد توقعات او بر آورده نشده و آنچه او از این طرز معامله خینانه یعنی دستگیری عبدالله خان به دست آورد، چیزی بیشتر از چند راس اسپ، چند تخته قالین کهنه و یک مقدار فرنیچر مستعمل نبوده است. بنابراین او مستشعر شد که دشمنی و نفرت و رسوایی ناشی از این طرز معامله به مراتب سنگین تر از قیمت و ارزش چند تکه کالا است، لهذا زعیم اچکزایی را رها کرد و اموال و جایداد غصب شده را به او مسترد نمود.

- خواهران امیر

قبلاً خاطر نشان شده است که امیر دوست محمد خان فقط یک برادر سکه به نام امیر محمدخان داشت، اکنون در این جا از چهار خواهر سکه امیر صحبت می کنیم؛ زیرا کرکتر و سلوک آن ها قابل یادداشت و تذکر می باشد. خواهر کلان امیر را شاه شجاع الملک به هنگام سلطنت خود نکاح کرده بود و از این ازدواج، چهار فرزند داشت. سه دختر و یک بچه.^(۱) خواهر دوم اش به زور و جبر هنگامی به ازدواج عبدالامین خان توپچی باشی داده شد که او همراه مادر و برادران و خواهران اش به ارتباط قتل پدر شان سرفرازخان تحت فشار و عقوبت قرار داشتند. توپچی باشی از این ازدواج هفت فرزند داشت که یکی شان عبدالرشید خان نام داشت.^(۲) خواهر سوم را عبدالرحیم خان گرفت که از او چهار پسر دارد. این زن اکنون بیوه است و به نام مادر مددخان یاد می شود. این خانم بسیار به برادر خود امیر کابل شباهت دارد و زنی ست متهور و فعال. هنگامی که تمام افراد فامیل امیر منحصیث زندانی به هندوستان اعزام شدند، این زن از هر وسیله ممکن کار گرفت

۱- نام او شهزاده اکبر بود و هنگامی که شاه شجاع توسط انگلیس ها به تخت کابل نشانداده شد، شهزاده مذکور وفات یافت. مؤلف

۲- این شخص توسط من خریداری و استخدام شد تا حیدرخان را از غزنی گریز و فراری دهد، و نزد سر الکزاندر برنس فقید آمد: خدمات او از طرف لارد کین و میجر تامسن، آمر انجیری، به ارتباط تسخیر قلعه غزنی مورد تقدیر واقع شدند و برای او پاداشی به قسم معاش عمری پنجد صد روپیه منظور گردید. (موهن لال، مؤلف) - حاشیه صفحه ۱۸۹ متن انگلیسی - مترجم

تا اولیای انگلیسی را راضی سازد او را همراه خواهرش بگذارند به کابل بماند. مشارالیه می دانست که برادرش اگرچه در آن وقت در تبعید در ترکستان به سر می برد، عودت خواهد کرد و آن وقت اغتشاش و قیام ملی در کشور صورت خواهد گرفت. به این منظور او شخصاً به منزل هر یک از سران قومی می رفت و آن ها را تحریک به قیام به ضد انگلیس می نمود و هنگامی که امیر دوباره خود را به میدان جنگ رساند و در مناطق بامیان و کوهستان با سپاه ما (مقصدش انگلیس ها است - م) می جنگید، مشارالیه شب و روز آرام نداشت و از یک قریه به قریه دیگر می رفت و رئیس محل را با شفاعت به قرآنی که در دست داشت تحریک به جنگ و قیام به مقابل ما (انگلیس ها - م) و حمایت از برادرش امیر المؤمنین می کرد. هنگامی که امیر تسلیم شد، مشارالیه بسیار ماهرانه به جلال آباد گریخت و باوجود تعقیب و مراقبت ما (مقصدش انگلیس هاست - م) از دسایس او خود را به نحوی به پشاور رسانید. سلوک و اعمال مشارالیه به طور عمومی در سایر موارد نیز مشکوک بوده است. خواهر چهارم دوست محمدخان با سدوخان ازدواج کرده بود و یک دختر و یک پسر به نام محمد حسن خان داشت. سلوک این زن و شوهر، هر دو عاری از سرزنش نبود. شوهر مذکور دارای عادات قابل اعتراض و ناپسند بوده همیشه غرق در چرس و تریاک و انواع مخدرات می بود. رفتار او به مقابل دختر خودش غیر پدرانه، جابرانه، ظالمانه و به طور نفرت آمیز زشت و شنیع بود، به نحویکه ه در انجام کار، همین دختر خود را از مرکز کابل به جای دور برده به حیات اش خاتمه داد. علاوه او شخص تند مزاج و فضول خرچ بود و زوجه اش نیز به تقوی و عفت و حیای زنانه چندان پابندی نداشت. مشارالیه یک مرد کوهستانی را استخدام و رشوه داد تا شوهرش را بکشد!! هنگامی که شوهر مذکور ناوقت شب بعد از دیدار امیر در دربار به طرف منزل خود روان بود، در حصه شوربازار کشته شد و قاتل او دستگیر گردید. امیر از قاتل مذکور علت شهادت شخصی مانند سدوخان را که از اهل دربار به شمار می رفت جويا گردید. مرد مجرم جواب داد که زوجه متوفی و خواهر امیر انجام این قتل را در برابر پول گزاف به من سپرده بود و علاوه نمود که هیچ گاه تصور

نمی کرد چنین اقدام نومیدانه و متهورانه از طرف زنی به مقابل همسر حیات و شوهرش از احساسات شخص خودش نشأت کرده باشد، بل که یقیناً شرایط و ملحوظات سیاسی مد نظر بوده که امیر مجبور شده باشد از خواهر خود تقاضا کند تا نابودی شوهر خود را سبب شود. امیر دگر سوالی از مجرم نکرد، چون که در حضور درباریان خود از اعمال خواهرش احساس شرمنده گی و خجالت نمود. معهذا امر داد تا مجرم اعدام گردد و او را در نزدیکی دروازهٔ بالاحصار غرغره کردند.

فصل هشتم

- قدرت میر هزاره

در آغاز عروج و شهرت امیر دوست محمد خان به طور خلاصه توضیح شد که زعامت سیاسی او با اجراءات غم انگیز و خونریزی خاینانه در کوهستان توام بود و او توقع بروز خطر را از آن ناحیه نداشت. معهداً امیر از ناحیه میر یزدان بخش - زعیم هزاره که یک شخصیت برجسته بود در تشویش به سر می برد. درباره شجره این شخص و فوقیت در تخریبات برادران مهتر او و مخالفین شان به طور مختصر تذکر داده می شود که میر یزدان بخش مذکور پسر جوانتر مهرولی بیگ مسکونه کارزار بود و اخیرالذکر از طرف یک زعیم کوچک محلی به قتل رسیده بود. به هنگام مرگ پدرش، پسر کلان متوفی موسوم به میر محمد شه به صفت خان و زعیم بهسود شناخته شد.

آنگاه میر یزدان بخش جمعیت انبوهی تهیه دید و برای گرفتن انتقام خون پدر از شخصی که او راکشته بود، احضارات و آماده گی گرفته، قاتل را به زودی دستگیر و در عین موضعی که خون پدرش را ریخته بود، او را حلال کرد؛ سپس توجه او به برانداختن برادرش معطوف گردید تا آن که برادر را مغلوب ساخت و خود را به حیث زعیم یا میر بهسود اعلام داشت. هر قدر بیشتر که به قدرت میر یزدان بخش در منطقه هزاره نشین افزود می شد و طبعاً به توسعه قلمرو خود نیز می - افزود، به همان اندازه تشویش از ناحیه او در دماغ امیر دوست محمد خان تریید می یافت.

امیر به درستی ملتفت گردید که افراد شامل در موسسه مقتدر غلام خانه در کابل از ناحیه گرایش مذهبی به مذهب تشیع با امیر دلیر هزاره ارتباطات نزدیک دارند، و چون که همین افراد وسیله عمده رفاه و سعادت او بودند، امیر به تشویش افتاد که مبدا غلام بچه ها با امیر هزاره دست به هم داده در صدد دشمنی و تخریب او بر آیند.

لهذا امیر راه دیگری برای فرونشاندن ترس و تشویش خود از غلام بچه ها ندید، جز آن که عطوفت و اعتماد بیشتری به اهل تشیع کابل مبذول دارد. به این منظور توجه خاص امیر به شمول اعطای مناسب و بخشش

ها به اهل تشیع مبذول گردید و در نهایت آن ها را تشویق نمود تا بنین او و میر یزدان بخش روابط و مناسبات صمیمانه را از طریق دعوت کردن و آوردن میر هزاره به کابل تاسیس نمایند. آنگاه امیر بالای یک ورق قرآن مجید سوگند نوشت و با اتکاء به قرآن تعهد و تضمین کرد امنیت شخص میر هزاره در کابل تامین و حرمت و احترام او به جا خواهد شد، و در پایان سوگند مذکور مَهر خود را چسپاند و اهل تشیع کابل موظف به تاسیس این مراوده و تماس شدند.

– زوجه میر هزاره

وقتی میر بهسود پیام امیر را دریافت نمود، آن هم به نحوی که از جانب مردم پیرو مذهب خودش تضمین شده بود، او ترتیبات رفتن جانب کابل را گرفت. یکی از زوجه های میر هزاره که دختر زعیم دایزنگی بود، شوهر خود را از این دیدار خطرناک بر حذر داشت. این زن دارای صفات خارق العاده بود و هم قدرت و دسترسی عجیبی در پیشگویی واقعات آینده داشت. مشارالیها بعضی اوقات کالای مردانه می پوشید که مجهز با شمشیر و سپر، تیر و کمان، نیزه و خنجر و هم تفنگ فتیله یی می بود و همراه شوهر خود به میدان جنگ می رفت و در پهلوی او در جنگ سهم می گرفت و به دریافت افتخارت نایل می شد. این زن در داخل خانه به شوهر خود خدمت، راحت و مشورت تقدیم می کرد، اما در میدان جنگ دشمنان او را می کشت. مشارالیها نسبت به شوهر خود به ارتباط مشکوک بودن بالای صداقت و راستی افغان ها هوشیار تر بود و همیشه او را مشوره می داد تا بالای افغان ها اعتماد نکند و خود را به دسترس آن ها قرار ندهد؛ ولی این بار مشارالیها موفق نشد شوهرش دعوت امیر را رد کند یا مانع رفتن او به کابل شود، لهذا با شجاعت معمول لباس و سلاح در بر کرد و مثل یک سپاهی دلیر به معیت شوهر خود روانه کابل شد.

– اسیر شدن و فرار میر هزاره و زوجه اش

امیر دوست محمدخان از میر هزاره در کابل به خوبی استقبال کرد، اما به زودی فرصت را مغتنم شمرده مهمانان خود را اسیر ساخت. دوست محمد خیانت پیشه می خواست میر هزاره را بدون فوت وقت بکشد، اما

اسیر هوشیار و دراک به خوبی می دانست که زو و طلا یگانه وسیله ای ست برای زایل ساختن حرص و آزار افغان ها به طور عمومی و از امیر خیانت پیشه به طور خاص. میر هزاره مبلغ یک لک روپیه به امیر پیشکش کرد، به شرطی که فوراً رها شده تا به قلمرو خود برگشته این پول را از مردم خود جمع آوری کند و تا آن وقت مردم اهل تشیع کابل تضمین این پرداخت را خواهند کرد. امیر که همیشه به طور ستمگرانه در طلب و تقاضا می بود، هنگامی که ترتیبات مقتضی برای به دست آوردن تضمین غلام خانه به ارتباط تادیه و جوه موعود به راه افتیده بود، اسیر مذکور یعنی میر هزاره از زندان امیر فرار کرد. وقتی امیر دوست محمدخان از این خبر اطلاع یافت، خشم و غضب و مایوسیت او انتها نداشت، اما زوجه دلیر میر هزاره را هنوز در تصرف داشت و مشارالیها را به دربار خود احضار نموده به شدت سرزنش کرد. هزاره خوش صورت، در دربار روی خود را به جانب امیر گشتانده با صدای قهرمانانه گفت: «او پسر سرفراز خان! ایا شرم نداری که خود را با یک زن برابر می سازی؟» قرار مسموع با شنیدن صدای این زن، امیر و درباریان اش سرهای خود را پایان انداخته احساس خجالت نمودند. درباریان امیر شجاعت و روحیه این زن را ستوده به امیر گفتند مصلحت نمی دانند این زن شکنجه و عذاب شود. امیر که از خشم نشسته بود، متوجه وضع شده موافقت کرد تا مشارالیها را در حفاظت اهل تشیع قرار دهد، چون که آن ها به مقایسه گارد امیر رفتار بهتر با زوجه میر هزاره می کردند. آنگاه این زن به ناحیه اهل تشیع در چنداول برده شد. بعد از چند روز، زن موصوفه در حالی که لباس مردانه و سلاح به تن داشت، به سواری اسپ از کابل فرار و رهسپار کوه های بلند و پر برف هزاره جات گردید. امیر به زودی از فرار مشارالیها خبر شد و یک گروپ سواره نظام را مامور ساخت تا او را دستگیر کنند. سپاهیان امیر او را در یک حلقه گیر آوردند، اما این زن موفق گردید با فیر تفنگ و تفنگچه به طرف سپاهیان، آن ها را از خود دور سازد. تک و تک متقابل دوام داشت و بعضی اوقات آرام می شد تا که او فرصت یافت از طریق دره ها به قلمرو هزاره برسد، آنگاه سپاهیان امیر مجبور شدند دست خالی به کابل برگردند، البته با احساس عمیق خجالت که نتوانسته بودند یک

زن را دستگیر نمایند. زن دلیر در عین زمان نزد شوهر خود رسید و با تجلیل و احساسات عالی مردم هزاره مواجه گردید. معه‌ذا زعیم هزاره به مقابل امیر کابل هیچ عمل و نیت سوء نشان نداد، و هرگز با اعمال غضب و اضافه ستانی و ظلم امیر که بالای نواحی دیگر هزاره جات تطبیق می‌کرد، مداخله ننمود. علاوه‌تاً مالیات قلمرو خود را به وقت معین به امیر می‌پرداخت، ولی در عین زمان به اعمار قلعه بسیار مستحکم در یک موضع کوهستانی پرداخت و غله جات و سلاح کافی در آن جا ذخیره نمود تا در وقت ضرورت پناهگاه محفوظی برای او باشد.

– ارتقاء حاجی خان کاکر

از جانب دیگر امیر دوست محمد خان از قدرت روز افزون اسیر گریزی اش، میر یزدان شاه، زعیم هزاره بی خبر نمانده بود. امیر تزئید قدرت او را به تلخی تحمل می‌کرد و در صدد پیدا کردن فرصتی بود تا او را دستگیر و نابود سازد. آنگاه امیر حاجی خان کاکر را بحیث حاکم بامیان مقرر نمود، گویا امیر با این تقرر حاجی خان کاکر را از امتنان دایمی خود در برابر خدمات ارزنده ای که او قبلاً انجام داده بود، اطمینان داد و چنین وانمود ساخت که این تقرر به پاداش آن خدمات می‌باشد. حاجی خان کاکر باری امیر را از سوء قصد شیردل خان به منظور کور ساختن او مطلع کرده بود. این تقرر در عین زمان نمودار این واقعیت بود که امیر یک فرد افغان^(۱) شخصی از نسل و مذهب مختلف را برای مراقبت اعمال میر یزدان بخش مقرر نموده است. حاکم جدید بامیان که دارای اطوار محیلانه بود به مقابل مردم اهل تشیع کابل احساسات نیک نشان داده، با آن‌ها مناسبات دوستانه قایم کرد و اعتماد آن‌ها را به این موضوع جلب نمود که از مقاصد و اهداف آن‌ها به دربار امیر در صورت ضرورت حمایت خواهد کرد. بنابراین آن اهل تشیع کابل همیشه به میر یزدان بخش می‌نوشتند و اطمینان می‌دادند تا بالای گفتار و اعمال حاجی خان کاکر اطمینان داشته باشند، از جانب دیگر

۱- موهن لال در سرتاسر کتاب خود کلمه «افغان» را به معنی پشتون استعمال می‌کند و این جا هم مراد او از کلمه افغان «پشتون» است. چنین به نظر می‌رسد که در قرن نهم انگلیس‌ها و هندی‌ها به طور عموم پشتون‌ها را «افغان» می‌خواندند. مترجم

خود حاجی خان نیز با رهبر هزاره مناسبات دوستانه و صمیمانه قایم ساخت و به او اطمینان داده می رفت که نظرات سوء امیر را درباره اش تغییر داده یا زایل خواهد ساخت، حتی به میر هزاره اطمینان داده بود در صورتی که در مقابل امیر قیام نماید در پهلوی او خواهد ایستاد. بعد از مدتی نماینده حاجی خان کاکر در بامیان با زعیم «تاتاری» سیغان به موافقاتی نایل شد، در حالی که این شخص دشمن سر سخت میر یزدان بخش بود. این معامله میر هزاره را به هراس انداخت و آن را حرکتی در جهت نابودی خود تلقی نموده چنین می پنداشت که این کار بدون مشوره کابل صورت نگرفته است. بنابر آن تمام سپاهیان افغان را که قبلاً خودش اجازه داده بود در قلعه ها و سنگر های او جایجا شوند، برون راند. آنگاه میر یزدان بخش بیشتر به فعالیت در آمده قلعه های خوانین هزاره را که بالای افغان ها اتکاء داشتند، تصاحب نموده خودش را بحیث یگانه حکمروای منطقه بامیان نمایش داد. امیر کابل از این انکشاف به تشویش افتاد و حاجی خان کاکر که منافع شخص خودش با منطقه بامیان مرتبط بود، به امیر دوست محمد خان سفارش نمود تا برای تخفیف قدرت میر هزاره، اقدام نماید و تقاضا نمود انجام این امر را به خود او واگذار شود.

- تدابیر حاجی خان کاکر

حاجی خان کاکر در تمام موارد خودش را به مردم هزاره که اقوام میر یزدان بخش بودند شخص خیر خواه و بی طرف نشان می داد و از طریق اهل تشیع کابل میر یزدان بخش را قناعت داده بود که نماینده او در مورد عقد قرارداد با زعیم سنی مذهب تاتار، خلاف هدایات او عمل کرده و به منظور صمیمی نشان دادن دوستی قلبی اش با میر هزاره، رحیم داد خان حاکم بهسود را برطرف و به عوض او حاکم جدیدی مقرر نمود. حاجی خان کاکر هکذا یک جلد قرآن را با تعهد امضا شده به میر هزاره ارسال و به او اطمینان داد که گذشته را فراموش نموده و در آینده نیز برای تحکیم دوستی و اعتماد متقابل خواهد کوشید. آنگاه حاجی خان کاکر همراه با امیر محمد خان برادر امیر کابل به طرف هزاره جات حرکت نمود، اما میر یزدان بخش با آن ها نپیوست بل که

به طرف «بند بربر Band Barber» برای زیارت شتافت. بعد از انجام مراسم مذهبی در بند بربر، میر یزدان بخش به تنظیم امور سیاسی قلمرو خود متوجه گردید. او سپاه مجهز ترتیب داد و برای مطیع ساختن محمد علی بیگ زعیم تاجک سیغان شتافت، اما اخیر الذکر خودش را در قلعه ای محصور ساخته تمایل به جنگ نشان نداد. یک سال دیگر نیز به همین نهج سپری گردید و در این مدت امیر کابل و حاجی خان کاکر هر دو از احوال میر هزاره غافل نبودند، و اگر چه در برخورد گذشته او را اسیر نتوانستند اما برای تضعیف او پیهم کار می-کردند. در سال ۱۸۳۲ م حاجی خان کاکر یک بار دیگر برای جمع آوری مالیات منطقه هزاره جات و قایم ساختن سلطه دایمی امیر کابل در ولایت بامیان موظف گردید. دوست محمد خان برای تطبیق این منظور برای او مدت دو سال وقت داد و سپاه دو هزار نفری توأم با یک راس فیل را در ملازمت او قرار داد. حاجی خان آنگاه تمام منطقه هزاره جات را به مصرف چهل هزار روپیه از طرف حکومت کابل زراعت کرد؛ سپس متوجه قلمرو میر یزدان بخش گردید و از طریق وساطت و میانجیگری خان شیرین خان، میر هزاره حاضر به همکاری با والی بامیان شد، در حالی که هدف والی بامیان دستگیری میر هزاره از طریق تظاهر به صمیمیت و تفاهم با خود او و رعایایش بود. در عین زمان تضاد مذهبی در بین مردم اهل تشیع و افغان های اچکزایی مقم کابل رخ داد و حاجی خان کاکر محیلانه از اهل تشیع طرفداری نمود. موصوف از این کار خود دو هدف داشت:

اول: اطمینان به اهل تشیع که او طرفدار آن هاست و از این طریق توفیق دستگیری میر یزدان بخش.

دوم: در صورتی که جوان شیرهای اهل تشیع در این نزاع تفوق و غلبه حاصل نمایند، این وضع طبعاً با سقوط حکومت دوست محمد خان می انجامید که آرزوی اصلی حاجی خان همین بود. معهذا این مسائل همه به طور صلح آمیز به خیریت انجامیدند، اما دو رویه گوی حاجی خان و مراودات او با اوزبک ها و سران پنجاب و بلوچ از نظر امیر فعال و آگاه دور نمانده و طبعاً امیر را مشکوک ساخته بود. امیر بعضی اوقات به این فکر می افتاد که حاجی خان را از منصب و قدرت محروم سازد؛

بعضاً می خواست او را از دم تیغ بگذراند و در حالی که امیر در چنین حالت بی تصمیمی به سر می برد، حاجی خان به این واقعیت رنج دهنده ملتفت گردید که اکنون در یک موقف مصئون قرار ندارد. در عین زمان میر یزدان بخش تمامی مالیات قلمرو خود را برایش می داد و بعضاً از او پذیرایی می کرد و این دیدارها و ملاقات ها به هردو طرف اعتماد و اطمینان تامین می ساخت و در عین حال میر هزاره سایر خوانین منطقه هزاره جات را مجبور می ساخت مالیات خود را به حاج خان بپردازند، به این ترتیب حاجی خان موفق بود مالیات منطقه خود را زوتر و پیشتر از امیر محمدخان (برادر امیر) تحصیل و به کابل ارسال دارد.

– توطئه قتل میر یزدان بخش

حاجی خان کاکر اکنون برای یک دیدار رسمی جانب سیغان روان شد و خود را در موقعی یافت تا آرزوی دیرینه خود را بر آورده سازد. بنابر آن از میر یزدان بخش و اقارب او دعوت کرد از طرف صبح به خیمه – گاه او بیایند، و همین که برادر حاجی خان همراه یک گروه سپاهیان مسلح متعاقباً وارد خیمه شد، حاجی خان با صدای پر آشفته و قهر آلود میر یزدان بخش را متهم ساخت که بر علیه او توطئه می چیند. حاجی خان در حالی که تمام سوگندها و تعهدات دوستی قبلی را فراموش کرده بود، میر هزاره را با تمام اقارب و همراهان اش باز داشت نمود. افغان های بی رحم به چپاول و لچ کردن هزاره های اسیر پرداختند که با وجود شدت سرما حتی لباس به جان شان نماند. حاجی خان بدعهد تنها شخص میر یزدان بخش را غرض نگرفته و کالایش را نکشیده بود، اما همه اقارب او از لباس و پوشاک محروم شده بودند. دیدن هزاره های لچ که حتی پاپوش نداشتند و به هر طرف توسط افغان ها تعقیب می شدند، خیلی رقت آور بود، خصوصاً که افغان ها اکنون می – خواستند آن ها را تحت شکنجه قرار داده هر نوع ظلم بالای شان روا دارند، محض به این خاطر که آن ها پیرو هذنب شیعه بودند. میر یزدان بخش همراه متعلقین اش یکجا به زنجیر بسته و به پاهای همه زولانه بود. قفل های زنجیر ها با سرب ذوب شده طوری مستحکم شده بود که امکان باز شدن آن ها توسط هیچکس میسر نباشد. آنگاه زعیم سیغان به حاجی خان مشوره داد تا هم اسیران هزاره را اعدام کند. حاجی خان

چالباز به پیشخدمت خود امر کرد تا به زنده گی زعیم هزاره خاتمه دهد، شخصی که تا چند روز پیش بالای تمام این منطقه حکمروایی می کرد و سپاه بزرگی هم داشت، بدین نهج وحشیانه به قتل رسید.^(۱)

– عکس العمل گروه قزلباش

یک عده مردم قزلباشیه کابل که همراه حاجی خان بودند، عکس العمل شدید خود و تقبیح این عمل را به غوغای بلند تبارز دادند و طرز معامله وحشیانه، ظالمانه و خاینانه حاجی خان را به مقابل میر یزدان بخش مورد اعتراض قرار دادند، اما این کارها فایده نکرد، چون که میر یزدان بخش سرنوشت خود را بسیار مردانه و با متانت استقبال کرد و هیچ نوع آثار ترس یا گله و آزرده گی در سیما و ظواهر او دیده نمی شد. حاجی خان به مردم قزلباشیه گفت که او به قرار امر امیر دوست محمدخان مجبور و مکلف بود یزدان بخش را به قتل برساند؛ بدین نهج به زنده گی و حیات زعیم هزاره خاتمه داده شد و کابل از شر یگانه دشمن خود که در قلمروش باقیمانده بود نجات یافت.

در این جا باید خاطر نشان شود که ارتقاء امیر دوست محمد خان به قدرت و امارت کابل محض از طریق کمک و پشتیبانی فارسی ها و اهل تشیع کابل میسر گردید. نکته مهم سیاست نادرشاه افشار این بود که نقاط درو دست قملرو خود را که فتح کرده بود توسط نفوس کشور عظیم فارس اداره و مستعمره کند و به این مقصد تعداد زیاد مردم اهل تشیع را در مستعمرات خود جابجا کرده بود. بعد از وفات نادرشاه، احمدشاه درانی که اولین موسس قلمرو افغانستان بود، این اجنبیان فارسی را هوشیارانه در تحت حمایت خود قرار داده، آن ها را به حیث محافظین و گارد شخصی خود مقرر نمود و حراست فامیل شاهی را به آن ها اعتماد کرد و برای آن ها فرقه نظامی خاص به نام «غلام خانه» تاسیس کرد. احمدشاه با این گروه از عطوفت و ملاحظت خاص کار

۱- موهن لال، این صحنه را طوری تصویر نموده مثل این که خودش در آنجا حاضر بوده و همه چیز را با چشم خود دیده باشد، در حالی که این رویداد اگر همین طوری که او رقم نموده واقع شده باشد، سال ها پیش از آمدن موهن لال به افغانستان رخ داده است، و سال ها بعد این جریان را او از زبان مردم شنیده و به منظور زشت نشان دادن پشتونه ا و ایجاد نفاق بین سنی و شیعه و از همه اولتر برای خوشنود ساختن انگلیس ها، چنین داستان پردازی کرده است. مترجم

می گرفت و از این طریق آن ها را به خود نزدیک ساخته بود و در عین زمان به افغان های خود وانمود می کرد که جنگجویان قزلباشیه را در تصرف خود دارد که اگر کسی خود را شور بدهد توسط آن ها سرنگون خواهد شد.

دوست محمد نیز عین پالیسی احمدشاه را تعقیب می کرد. گروه قزلباشیه که در این سر زمین و با عنعنات، عادات و مذهب مردم آن، بیگانه بودند به نفع و مصلحت خود می دیدند خود را با دوست محمدخان نزدیک و وابسته نگه دارند. اگرچه دوست محمد خان در اوایل شخص ناچیز و بی وسیله بود و هم در حسادت برادران قدرتمند خود قرار داشت، اما گروه قزلباشیه از سیاست و اهداف دوست محمدخان در هر مورد حمایت می کردند تا آن که در انجام کار دوست محمد خان همه برادران را مغلوب ساخت و خودش بحیث یگانه قدرت در افغانستان عرض اندام نمود. دوست محمد اول به وسیله قدرت و سلاح گروه قزلباشیه همه افراد با نفوذ قومی و قبیله وی خود را طرد کرد، آنگاه ماجراجویان جوان و مجهول الهویه را جذب و مؤظف گردانید تا قدرت قزلباشیه را منفصل گردانند، در حالی که مقام و قدرت فعلی خود را مدیون آن ها بود.

گروه قزلباشیه قبل بر این مشتکل از دوازه هزار خانواده بوده، مردان شان همه جنگجو و سپاهی مشرب بوده، اما اهل پیشه و تجارت نبودند، لیکن در اثر تغییر سیاست دوست محمد خان حالا مجبور شده بودند به قلبه کردن زمین و فروش سبزیجات تنزیل شان نمایند، علاوه به تحریک ماهرانه امیر دوست محمد خان یکی به مقابل دیگر قد علم کرده بودند. اصلیت و هویت این مردم با افغان ها متفاوت بوده، گروه قزلباشیه نام هایی از قبیل جوان شیر (که قبیلۀ نادرشاه کبیر بود) ریکا، کرد، بختیاری و امثالهم استعمال می کردند، و به این وسیله نشان می دادند که اصلیت و انشعاب آن ها از قبایل کشور فارس می باشد.

– سوئیۀ سواد خوانی در افغانستان

در افغانستان، زعما و سر کرده گان قومی، تحصیل و تعلیم و تربیه را به حیث صفت شخصیت، معیار ارزش قرار نمی دهند، زیرا برای آن ها همین کفایت می کند که اسپ سواری، جنگیدن، خدعه دادن و دروغ

گفتن را یاد داشته باشند، و هر کسی که در این مهارت ها ماهر تر باشد مشهور آفاق می گردد. در بین پسران سرفرازخان، یعنی برادران امیر دوست محمد خان چند نفر شان باحروف الفبا و سواد خوانی آشنا بودند. اوایل زنده گی آن ها به فقر، بدبختی، خطر، خدعه و چال بازی و خونریزی سپری گردید، اما هنگامی که به قدرت رسیدند، در اثر تماس و مشاهده روزمره از اوامر و فرامینی که توسط میرزاهای دربار برای امضاء به آن ها تقدیم می شدند، بالاخره موفق شدند نوشته ساده را بخوانند. مهردل خان یکی از سرداران قندهاری، نسبت به سایر برادران در سواد خوانی تفوق داشت. او شاعر بود و اشعار خود را می نوشت و از طریق ذوق ادبی ای که داشت در ایران برای خود شهرت کمایی کرد، معهداً عده ای از برادران او خواندن و نوشتن یاد نداشته بی سواد بودند. امیر دوست محمد خان قرائت قرآن را در ورطه قدرت و امارت یاد گرفت و نایب امیر محمد آخوند زاده معلم او بود. معهداً دانش محلی او و معلوماتی که از تاریخ قدیم و معاصر دارد و تعداد زیاد ضرب المثل ها و افسانه های ماجراجویانه نیز یاد دارد و از طرز اداره سلطنت های دور دست نیز معلوماتی به هم رسانده، تمام این ها از او شخصی تبارز داده که قسماً با معلومات و حاضر جواب و با استعداد فوق العاده و عالم. امیر دوست محمد خان به زبان های فارسی، پشتو، ترکی، پنجابی و السنه کشمیری مسلط بوده فصیح حرف می زند.

- بر طرفی و نزول حاجی خان کاکر

حاجی خان کاکر، قاتل غدار و چالباز میر یزدان بخش، از بامیان برای دیدار به کابل آمد و به مجرد رسیدن به کابل مستقیماً برای عرض سلام و احترام به خدمت امیر دوست محمد خان شتافت. امیر با تمکین مودبانه مهمان خود را به داخل قصر و حرمسرا برد و او را به زوجه خود والده محمد اکبر خان معرفی کرد و برای آن که حاجی خان را از حرمت نمایشی خود برخوردار ساخته باشد، به زوجه خود گفت اینک پدرت آمده است و مشارالیها هم سخت منتظر دیدار پدر خود بود. حاجی خان که شخص رند و دراک بود فوراً درک نمود که این لقب عزتمند از جانب امیر که به او حیثیت خسر خود را داده است، از روی

تملق و چالبازی نبوده است، لهذا با بی صبری در انتظار ماند تا نتیجه آن را ببیند، همان بود که روز دیگر امیر به او اطلاع داد زوجه اش که حاجی خان را به مثابه پدر می بیند، از او تقاضای لطف و احسان را نموده، این که حیدرخان را بحیث والی بامیان مقرر کرده و حاجی خان نباید آن را رد کند، که البته امیر عزت و حرمت حاجی خان را نگه داشته و معاش سالانه او را بیشتر خواهد ساخت. این پیام زوجه امیر، حاجی خان را از خواب غفلت بیدار ساخت. او ملتفت گردید که طالع اش اکنون به طرف نزول می رود. چند روز بعد حاجی خان بحضور امیر دوست محمدخان رفته علایم تاثر و عدم رضایت خود را از تدبیر امیر درباره خود اظهار داشت، اما امیر به قهر او را مخاطب ساخته به ارتباط قتل ظالمانه میر یزدان بخش او را ملامت قرار داد، و حاجی خان جواب داد که این کار مطابق به اوامر امیر صورت گرفته است. امیر به عتاب جواب داد: «نی، هرگز آرزوی من نبوده که تو به دروغ سوگند بخوری و بعد از آن او را بقتل برسانی. من به تکرار به تو نوشته بودم تا با یزدان بخش عطفوت و مهربانی کنی و از این طریق او را راضی سازی تا به کابل بیاید و عزت و افتخار او را نگه داری که اگر چنین می شد- من او را بحیث دوست می پذیرفتم و به او اجازه می دادم دوباره به وطن خود برگردد.»

حاجی خان به جواب گفت: خیلی تعجب آور به نظر می رسد که جناب امیر صاحب درباره سوگند دروغین او را ملامت قرار داده نصیحت می فرمایند؛ در حالی که خود امیر صاحب از این وسیله کار گرفته سرهای خان های کوهستان را از تن جدا کرده بودند. امیر با حاضر جوابی و مهارتی که داشت جواب داد که او همیشه یک پارچه چوب را به دستمال پیچانده به طرف مقابل روان می کرد، نه قرآن مجید را. در حالی که این نوع گفت و شنیدها بین امر و حاجی خان دوام داشت، امیر به حاجی خان نگفت که سپاهیان خود را مرخص نماید، چون که امیر نمی خواست سپاهیان و حاضر باشان حاجی خان کاکر از او آزرده شوند. امیر می فهمید بعد از مدتی که حاجی خان کاکر به سپاهیان خود تنخواه داده نتواند، آن ها خود به خود مرخص می شوند؛ اما حاجی خان برای مدتی سپاهیان خود را نگاه داشت، چون

که هنوز هم هوا و هوس ولایت بامیان را به سر می پروراند، ولی بالاخره وقتی رسید که ناچار شود سپاهیان خود را مرخص نماید.

– سیستم عدالت در افغانستان

در شهر کابل محکمه و عدالت وجود ندارد و تمام مسایل مربوط به عدالت توسط شخص امیر دوست محمد خان فیصله می شود. بدین ترتیب یک جنایتکار خطرناک یا یک قتل می تواند امیدوار باشد که در اثر مراحم امیر بدون جزا رها شود، چون که بول و بعضی اوقات نفوذ اهل دربار تصامیم امیر را تغییر داده می توانند.

جرائم کوچک و مسایل دینی و مذهبی به فتوای ملا یا مقتدای شرع و شریعت ارجاع می گردد که به قرار شریعت محمدی حل و فصل می - شوند. امیر شخصی را بحیث کوتوال مقرر کرده که امنیت شهر را از طرف شب مراقبت و رسیدگی می کند و صلاحیت دارد اشخاص مبتلا به جرایم اخلاقی (زنا، قمار، شرابخوری و دزدی) را دستگیر و توقیف نماید. این نوع مجرمین به زندان (بندی خانه) انداخته می شوند و مدت قید آن ها نامعلوم است، اما در اثر سفارش و مداخله صاحبان رتبه و مقام یا پرداخت یک مقدار پول رها شده می توانند. در زندان از طرف حکومت به مجرم نان داده می شود، نه لباس و بستره و در زمستان، بقای حیات او تنها از راه تگدی ممکن است. در دفاتر کوتوالی و ملای شریعت اگر امکان دریافت پول از مجرمین موجود باشد - تا آخرین پैसे برای تحصیل سعی به عمل می آید، معهذا هیچ کدام مجرمی توسط شخص امیر نجات نمی یابد. چنین یک واقعه کمی پیشتر از رسیدن هیات انگلیسی به کابل رخ داده بود: زوجه خیرالدین ولد ملا بدرالدین، تاجر بزرگ کابل که امیر به او حرمت می گذاشت و او را به لقب بابا (پدر) یاد می کرد، این زن خصلت و کرکتر عجیبی داشت و به امیر اطلاع رسیده بود که مشارالیها ناوقت های شب از دروازه خانه خود برون می آید. امیر می دانست که با دستگیری این زن، پول زیادی به دست می آید، لهذا به سپاهیان خاص خود امر کرد تا زن مذکوره را بعد از آن که ازدیدار معشوق اش به خانه بر می گردد، دستگیر نموده مستقیماً به دربار بیاورند، و این کار عیناً تطبیق گردید. امیر، زن مذکوره را برای مدتی نزد خود مخفی نگه داشت و اقارب مشارالیها از غایب

شدن او شرمنده و هم پریشان شدند، اما چون که عادات زن مذکوره را می دانستند بیشتر به این فکر بودند که حتماً گرفتار و زندانی شده است؛ اما امیر به زن مذکوره اجازه داد تا از دستگیری و توقیف خود به شوهرش اطلاع بدهد، لیکن به او گفت که چون عیال یک شخص متمول بوده و به یک فامیل ثروتمند تعلق دارد باید مبلغ ده هزار روپیه برای رهایی خود به امیر بدهد. ملا بدرالدین اگرچه هر روز به دبار امیر حاضر می بود، اما احساس خجالت می کرد تا در موضوعی چنین شرم آور یعنی توقیف عروس اش عارض شود. لهذا یک کلمه هم در این موضوع به امیر دوست محمد خان نگفت: از جانب دیگر امیر هم می دانست که نزاکت و باریکی موضوع دهن تاجر موسفید را بسته نگه خواهد داشت، لهذا در پرداخت مبلغ مطلوب اصرار می ورزید. غیبت دراز مدت زن مذکوره از خانه اش، موضع پس گویی روزمره بین همسایگان شده بود و برای نجات از این مصیبت، اقارب زن مذکوره مجبور شدند مبلغ مطلوب را طور خفیه به زندان بفرستند. آنگاه زن مذکوره آن مبلغ را به شخص امیر داد و امیر بعد از گرفتن جواهرات و شال هائی که زن در بر و آغوش داشت، مشارالیها را رها کرد.

واقعه مشابه دیگری نیز متعاقباً در کابل رخ داد: مرد جوان و ثروتمندی در کابل زندگی می کرد که از اقارب صوفی نقشبندی بود و صوفی مذکور یگانه شخصی ست در کابل که به ترمیم ساعت های دستی و جیبی و اشیای تزئیناتی اروپایی مهارت داشته و همین کار شغل او می- باشد. جوان مذکور عاشق دختر قشنگی از گروه «خاطری Khatri» شد^(۱) و دختر نیز عاشق این جوان شده بود. دختر موصوفه منزل والدین خود را ترک داده به خانه پسر جوان رفت. والدین او از این انتخاب دختر شان و ازدواج او با مردی از دین، عادات و عنعنات مختلف ناراض و آزرده بودند. پدر دختر به امیر رشوه داد و مداخله او را در زمینه تقاضا نمود. امیر دختر را دستگیر نموده به حرمسرای خود آورد و

۱- این کلمه انگلیسی «خاطری یا خطری یا ختری» خوانده می شود و به قرار توصیف موهن لال باید کدام دین و مذهبی از اسلام (و اغلباً یهودی) باشد. کلمه مذکور در دیکشنری و انسایکلوپیدیای انگلیسی دیده نشد. خوانندگان این بخش ملتفت می شوند که موهن لال برای سخیف نشان دادن امیر دوست محمد خان- به نحوی که حتی از معاملات جنسی مردم پول می- گرفت، آن قدر دشمنانه مبالغه کرده که خود را دروغگو ساخته است.

مدت درازی زیر نظارت شخص امیر دوست محمدخان در حرمسرای او ماند. والدین دختر که می‌دندند دختر شان مدتی در حرمسرای پادشاه بوده و در آنجا با مسلمان‌ها آب و نان خورده و آمیزش نموده، دیگر چندان ارزشی برای او و تمایلی برای رهایی و بازگشت او به منزل پدر نشان نمی‌دادند، ولی امیر با درک این وضع با عاشق دختر تماس گرفته و پیام فرستاد که اگر حاضر باشد مقداری پول دهد، می‌تواند معشوقه خود را تصاحب نماید. پول مطلوب پرداخته شد و بعد از آنکه صندوق‌های امیر از طرف مدعی و مدعی‌الیه از هر دو جانب مملو گردید، دو شیزه مذکوره از حرمسرا آزاد گردید. این بود نمونه و طریقه‌ای که امیر دوست محمدخان بعضی اوقات داد رسی و عدالت می‌کرد.

- تلاش حاجی خان کاکر برای دریافت مقام

هنگامی که حاجی خان کاکر والی بامیان بود با زعمای تاتار ترکستان مناسبات دوستانه و روابط نزدیک قایم کرده بود. حاجی خان بعد از مدتی نزد آن‌ها رفت و با یک عده آن‌ها خصوصاً با محمد مراد بیگ، میر و زعیم قندوز مذاکراتی انجام داد و در مراجعت به کابل، نمایندگان ازبک نیز با او آمدند. امیر دوست محمد خان به نمایندگان ازبک چندان اهمیتی نداد، حتی برای آن‌ها اهمیت نمایندگی قایل نشد، چون که فکر می‌کرد این ترتیبات به اثر مشوره و رندی حاجی خان کاکر به راه افتیده و هدف آن مقاصد شخصی حاجی خان می‌باشد تا بار دیگر نزد امیر مقامی بگیرد. معه‌ذا امیر نمایندگان ازبک را به دربار پذیرفت و تا زمانی برای آن‌ها روی خوش نشان داد که تحایف آوردگی را به حضور او تقدیم کردند.

بعد از آن نه آن‌ها را بدربار پذیرفت، نه برای شان محل رهایش تعیین کرد و نه شخصی را برای خدمت و راه بلدی آن‌ها گماشت. بدین ترتیب آنها از لحاظ اسباب معیشت در کابل بار دوش ملا بدرالدین و حاجی خان کاکر ماندند و به عرایض و تقاضاهای مکرر حاجی خان که امیر نمایندگان ازبک را شامل عطوفت خود سازد، ترتیب داده نشد.

فصل نهم

– زوجه های امیر دوست محمد خان

نباید فراموش شود که امیر دوست محمد خان در حالی که روز تا روز مصروف فعالیت های سیاسی و تلاش برای تزئید قدرت و توسعه قلمرو خود بود، از طرف شب هم بی کار ننشسته، بل که در تعدد زوجات خود افزوده بود تا کابینه حرمسرای خود را برای خوشگذرانی تکمیل نماید. البته در بعضی موارد ازدواج های او محض جنبه سیاسی داشته، هدف شهوانی در بین نبوده است. تعداد زن های نکاحی امیر، چهارده بودند، و البته تعداد زیاد کنیزها نیز در حرمسرا بودند. در حال حاضر مادر اکبر خان، زوجه سفید بخت و خواستخواه امیر می باشد و این زن در موارد مختلف به امیر مشوره و نظر می دهد. این زن به یک فامیل بلند مرتبت تعلق داشته و در مورد سایر زوجه های امیر بسیار حسود می باشد. هر زوجه امیر معاش مستقل داشته، یک کنیز و یک غلام بچه در خدمت خود دارند و هر زوجه یک اطاق مستقل در قسمت های مختلف حرمسرای دارد، و قصر رهایش امیر با دیوار های بلند محاط می باشد. حرمسرای امیر فقط یک دروازه داشته، چند نفر مرد مسن و موسفید به حیث قابوچی به دهن دروازه مؤظف می باشند. هنگامی که غلام بچه ای مربوط به یک زن امیر، غایب باشد، کنیز همان زن اوامر بی بی خود را از درون حرمسرا درباره خریدار سودا و اشیاء و غیره به قابوچی می رساند. اگر درست بخاطر داشته باشم یکی از زوجه های امیر که نامش بی بی گوهر می باشد، حسادت فوق العاده حتی دشمنی مادر محمد اکبر خان را تحریک نموده و او همیشه در صدد آن بود تا در باره بی بی گوهر ضرورتی برای چوب سوخت به میان آید و غلام بچه او چند بار چوب را به پشت خود حمل می کرد.

چشمان چوب فروش حین داخل شدن به حرمسرا بسته شده و روی او هم با پارچه ای پوشانیده شده بود و توسط غلام بچه به درون حرمسرا رهنمائی شد. بعد از آن که چوب را به منزل رساند به همان شکل با رهنمایی غلام بچه از حرامسرا خارج گردید؛ اما مادر تهمت گر و حسود محمد اکبر خان فکر کرد این بهترین فرصت است تا امیر را در

بارهٔ اخلاق همباق خود مشکوک ساخته در قلب امیر نسبت به بی بی گوهر نفرت تولید کند. محمد اکبرخان با هدایت مادرش امیر را به منزل آورد و مشاورانها به او گفت که بی بی گوهر عاشق خود را به بهانهٔ چوب فروش با تغییر لباس به داخل حرمسرا آورده و با او خلوت کرده است، آنگاه دروغ‌های دیگری هم علاوه کرد که امیر باور نمود و این دسیسه کارگر افتاد. امیر بسیار بر آشفته و غضب شد و بی بی گوهر را احضار نمود و امر داد او را جزا بدهند. امیر به اظهارات و مدعیات بی گناهی بی بی گوهر وقع نگذاشت و به محمد اکبرخان امر کرد تا او را در یک لحاف بپیچاند و به روی زمین بخواباند و چوب بزند. پسر امیر که از دشمنی و حسادت مادر خود به مقابل همباق اش کاملاً خبر داشت، مادر اندر خود را به شدت چوب کاری کرد و این چوبکاری تا زمانی دوام کرد که بی بی گوهر بی هوش شد و در لحاف پُر از خون بی حس افتاده بود. بعد از مدتی که زخم‌های مشارالیها التیام و بهبودی یافت، امیر ملتفت گردید که توسط زوجه اش مادر محمد اکبرخان تحمیق شده بوده، آنگاه از زوجهٔ جزا دیدهٔ خود به خاطر اشتباه رقت آوری که نموده بود معذرت خواست و مادر محمد اکبر را به خاطر شیطانی اش جزای سبک داد، به نحوی که فقط چند روز به منزل او نرفت. بی بی گوهر بیوهٔ شاه محمود خان بود که بعد از او به نکاح محمد عظیم خان برادر مهتر دوست محمدخان در آمده بود و اکنون یکی از زوجه‌های امیر دوست محمدخان می باشد.

روزی در هنگام صرف چای صبح، امیر دوست محمدخان یکی از مهمانان خود را یکدانه تخم جوش داده پیشکش کرد، اما مهمان گفت که تا حال چندین توته گوشت کباب گوسفند خورده، اگر بالای آن تخم بخورد شاید به بدهضمی دچار گردد. گفتار مهمان امیر را قهقهه بخنده آورد و گفت که به مقایسهٔ مهمان عالیقدر ما زوجهٔ بنگش من (امیر) ذوق و اشتهای بسیار مردانه تر برای خوردن تخم دارد، در حالی که مهمان ما در ارتباط بخوردن تخم خصلت زنانه نشان داد. آنگاه امیر با تبسم و خنده و لهجهٔ مطایبه آمیز در حلقهٔ مهمانان و درباریان خود داستان ذیل را بیان کرد:

«هنگامی که من به سر زمین بنگش برای جمع آوری مالیات آن ولایت

رفته بودم، وضع سیاسی وقت ایجاب می کرد تا دختر خان منطقه را نکاح کنم که بعد از آن به مادر محمد افضل خان مسمی می باشد. به قرار عنعنات و عادات افغان های بنگش، والدین عروس چندین تکرری میوه جات، نقل و شیرینی باب و یکی دو تکرری تخم جوش داده با رنگ های مختلف در اطاق خواب عروس و داماد می گذارند. بعد از صرف طعام شب، با عروس به اطاق خواب رفتیم و مصروف صحبت های محرمانه بودیم که در این وقت من میل به خوردن انگور کردم، اما عروس برای من ی کدانه تخم پیشکش کرد و آن را خوردم که چنین تخم مزه داری هیچگاه در گذشته نخورده بودم. آنگاه دیدم که انگشتان دست عروس به طور حیرت انگیز در پوست کردن تخم مهارت دارند؛ چون که در ظرف مدت کمی تمام تخم های تکرری را که کمتر از پنجاه دانه نبود، نوش جان کرده بود.

قبل از آن که درباره سایر زوجه های امیر دوست محمد خان صحبت کنم، شاید برای خوانندگان جالب باشد تا در باره یک صحنه وفاداری و عزت نفس و حاکمیت نفس زوجه کشمیری امیر موسوم به «بی بی کارمی» صحبت کنم که با وجود خطر و هرنوع تهدید، شهادت زنانه خود را حفظ کرده بود. قبلاً من در باره این زن صحبت کرده ام و او را بحیث زوجه محمد رحیم خان امین الملک معرفی کرده بودم. وقتی این سردار توسط شهزاده کامران در قندهار توقیف گردید، پسر کامران موسوم به شهزاده جهانگیر صفات زیاد در باره زوجه امین الملک شنیده بود و در پس او افتاد تا او را تصاحب کند، اما تهدیدات شهزاده و هم پول زیاد و هدایاتی که پیشکش کرد جایی را نگرفت، بلکه از طرف بی بی کارمی رد شد. بالاخره به این زن خبر دادند که شهزاده یک گروه مسلح را مامور ساخته تا او را دستگیر نموده به قصر او ببرند. زن مذکور بدون آن که یک کلمه به فامیل خود بگوید خانه خود را ترک نمود و خود را در یک چاه انداخت تا عفت خود را حفظ و از عذاب و شکنجه شهزاده مصئون باشد. خوشبختانه چاه آب نداشت بلکه مملو از برگ ها و کثافات بود. اگرچه این زن جراحاتی برداشته بود، اما زنده بود و هیچ کس از محل اختفای او خبر نشد، مگر یک نفر تاجر که در همان وقت بالای بام منزل خود بود و صحنه پرتاب شدن این زن را در

چاه دیده بود. این تاجر هکذا داستان حرص و تجاوز شهزاده جهانگیر را شنیده بود و فهمید زنی که خود را در چاه انداخته، باید بی بی کارمی زوجهٔ امین الملک باشد. تاجر مذکور می دانست که چاه آب ندارد، لهذا از طرف شب یک مقدار آب و مواد خوراکی و پوشاکه را به طور مخفی به چاه پائین می کند. جهانگیر با وجود تلاشی خانه های همسایه، زن مطلوب خود را نیافت و همسایه ها هم معلومات درست در بارهٔ پناگاه او به جهانگیر ندادند. سردار محبوس وقتی شنید که جهانگیر در تلاش پیدا کردن زوجهٔ او می باشد، رنج و غم زندان خود را فراموش کرده قلبش به خاطر زوجه اش سخت می تپید و بسیار پریشان بود؛ زیرا نمی دانست که زوجه اش زنده و مصئون می باشد و هم نمی دانست که آن زن نوعی مصئونیت عجیب در عمق چاه خالی دارد. بعد از مدتی شوهر این زن در برابر تادیبهٔ دولک رویه به شهزاده کامران رها و اجازهٔ رفتن جانب کابل را دریافت نمود.

وقتی او بطرف کابل حرکت نمود، زوجه اش بی بی کارمی بطور غیر متوقع از مخفیگاه برون شده در مسیر راه با او یکجا شد. تاجری که برای بی بی کارمی به اساس روا داری و حسن نیت خودش در بین چاه غذا می رساند، و شاید پاداش بزرگی هم از امین الملک متوقع بود، اسپه تپیه دید و بی بی کارمی را بالای آن قرار داده از داخل شهر بیرون برد و بعد از شصت ساعت دوش متواتر، زن را به شوهرش رساند که از خوشی و مسرت در جامه نمی گنجید و به تاجر مذکور جایزهٔ بزرگی تقدیم کرد.

بعد از وفات امین الملک، امیر دوست محمد خان از بیوهٔ او تقاضای ازدواج نمود که از طرف بیوهٔ کشمیری با نفرت زیاد رد شد؛ اما امیر که از شهرت حسن، و جاهت و ثروت این زن بسیار شنیده بود، برای تصاحب او تصمیم قطعی گرفته بود. لهذا به آغا حسین خان مصاحب خود امر کرد تا به خانهٔ بی بی کارمی رفته او را جبراً به چنان انداخته به حرمسرای امیر بیاورد. امر امیر عیناً تطبیق گردید و ملا و قاضی هم احضار شدند تا مراسم نکاح را برگزار سازند، اما در این وقت گریه، زاری و نوحه های ماتم بیوهٔ کشمیری گوش های حضار را تخریش می نمود. وقتی رسمیات به پایان رسید و امیر به اطقا خواب رفت، از

مشاهده حسن و زیبایی این زن به حیرت افتاد، اما بی بی کارمی پیوسته می گریست و آرام نمی گرفت و از همان لحظه ای که بدون موافقت او به ازدواج امیر در آمده بود تا زمانی که با امیر روبه رو شد، هی می - گریست و نوحه می کرد. مساعی همه جانبه امیر برای رام ساختن و رفیق ساختن او نتیجه نداد، بالاخره او به امیر گفت که اگر نزدیک بیاید، تسلیم نمی شود، بل که توسط زهری که به دسترس دارد انتحار خواهد کرد. بی بی کارمی به امیر گفت که به عقیده او بسیار خجالت آور و نهایت جبر و بی علاقه گی خواهد بود که به مزاجت با امیر تن در دهد، به نحوی که آن همه نیکی ها، خوبی ها و عشق و علایق شوهر مرحوم خود را دفعتاً فراموش کند. مشارالیها علاوه کرد که از جانب امیر تقاضای عشق و محبت از او غیر منصفانه و بی هوده می باشد، اما اگر می خواهد میراث و جایداد و ثروت او را تصاحب کند، به کمال مسرت همه را به او پیشکش خواهد کرد. این را گفت و همه ایراق و جواهرات خود را همراه با کنیز خود که دوشیزه خوش صورتی بود، به مقابل امیر گذاشت و خودش از اطاق خارج شد. در نهایت وقتی امیر دید و قناعت کرد که به هیچ وجه نمی تواند علاقه و محبت این زن را به طرف خود جلب نماید، جواهرات او را گرفت و بعد از اقامت رنج آور و حسرت آلود چند ماه به داخل حرمسرا به بی بی کارمی اجازه داد تا از قصر شاهی برون رود. این زن با شهامت اکنون در کابل است و همه مردم شهر او را دوست دارند و برایش حرمت می گذارند. صداقت و وفاداری این زن در بین افغان ها ضرب المثل شده است. (۱)

در جمله زوجه های امیر دوست محمدخان یکی آن به خاندان شاهی درانی - سدوزایی تعلق دارد و این نمونه غیر معمولی است که نه سابقه تاریخی دارد و نه در شایعات شنیده شده، زیرا هیچ کس خارج از خاندان سدوزایی اجازه، جرات و صلاحیت نداشت تا از خاندان شاهی سدوزایی زنی را به زوجه گی بگیرد. بر خلاف، اگر یک فرد از خاندان سدوزایی از قبیله بارکزی زن می گرفت، افتخار بزرگ برای بارکزی

۱- موهن لال به منظور سخیف و بی پر نسیب نشان دادن امیر دوست محمد خان، داستان های زیادی خلق کرده است که هدف آن خوشنود ساختن انگلیس ها و هم جالب ساختن کتاب اوست که آن را به شکل رومان نوشته است. داستان بی بی کارمی به نحوی که موهن لال آن را پرداخته، غیر از کتاب موهن لال در دیگر جاها، خصوصاً در بین افغان ها شنیده نشده است. مترجم

ها به شمار می رفت و این پر نسیب در مورد سایر قبایل افغان به استثنای سدوزایی همسان رعایت می شد. هنگامی که زوال این خاندان شروع شد، دختر شهزاده عباس سدوزایی مورد توجه سلطان محمدخان حکمران پشاور و برادر امیر دوست محمد خان قرار گرفت و بین آنها نامه هایی مبنی بر مزاجت مبادله شد. شهزاده خانم موصوفه به ازدواج با سلطان محمد خان موافقت کرده ترتیبات مسافرت شهزاده خانم جانب پشاور - تحت مراقبت ملازمین خاص سلطان محمدخان گرفته شد تا در آنجا نکاح صورت بگیرد، اما امیر دوست محمد خان نیز بالای این شهزاده خانم حسین دل باخته بود و همین که از عزم سفر مشارالیها خبر شد، جبراً او را دستگیر نموده فوراً در عقد نکاح خود در آورد. این اقدام امیر دشمنی شدید و دایمی بین دو برادر بوجود آورد که تا آخر دوام کرد و از زبان سلطان محمد خان به تکرار شنیده می - شد که می گفت تا آخرین رمق حیات هیچ چیز دیگری او را خوش نخواهد ساخت، مگر نوشیدن خون دوست محمد خان. از این قماش است ماهیت واحساسات برادری که اکنون در بین برادران بارکزیایی وجود دارد. شخص امیر همیشه می گوید و به جا می گوید که سه کلمه فارسی که با حرف «ز» شروع می شوند یعنی «زن»، «زر»، و «زمین»، علت عمده مناقشات و کشتار ها بین مردان افغان بوده اند.

– شجره و ارتباطات قومی زوجه های امیر

تعداد دختران	نام پسران	تعداد پسران	شجره و ارتباطات قومی زوجه های امیر دوست محمدخان
			۱- خواهر ملا رشید
	محمد افضل خان و محمد اعظم خان	۲	۲- دختر ملا صادق علی، خان بنگش
	محمد اکرم خان	۱	۳- دختر بقاء خان حاکم پروان
			۴- دختر خواجه خانجی که امیر او را در کوهستان بکشت و داستان آن گزارش یافت.
۵	محمد اسلم خان، حسن خان، حسین خان	۳	۵- بیوه شاه محمود و بعد از آن زوجه محمد عظیم خان.
	ولی محمد خان	۱	۶- نواسه جهانگیر خان زعیم توری
		۳	۷- دختر شهزاده عباس که موجب

۲۲۶			دشمنی بین امیر و سلطان محمدخان شد
			۸- دختر ناظر خیرالله تاجر ثروتمند (۱)
			۹- خواهر مهتر موسی، خان زرمتم
	۱	سلطان جان بچه اندر و برادر زاده امیر	۱۰- دختر صادق خان جوان شیر، بیوه محمد عظیم خان
			۱۱- خواهر خان قلات و غلزی
			۱۲- بی بی کارمی کشمیری، زوجه امین الملک که داستان آن گزارش یافت.
	۵	محمد اکبر خان، (۱) محمد حیدرخان، شیرعلی خان، محمد امین خان، محمد شریف خان	۱۳- دختر حاجی رحمت الله خان زن سفید بخت امیر، معروف به مادر اکبر خان
			۱۴- دختر زعیم مرداخانی که او را در هنگام برگشت به کابل از هندوستان در سنه ۱۸۴۳ نکاح کرد.

۱- ناظر الله از ترس این که توسط امیر دستگیر و از ثروت اش محروم خواهد شد- از کابل گریخت و به بخارا رفت. امیر، دختر او را ازدواج کرد تا ترس او زایل و به کابل برگردد تا او را بکشد. ناظر به خصلت امیر بلد بود و هرگز نیامد. موهن لال

۲- این پسر امیر به چال بازی، قلاشی، ظلم و کشتار در سراسر جهان شهرت دارد. موهن لال یادداشت مترجم: چون که غازی محمد اکبر خان، سفیر انگلیس را کشته بود، می بینید که موهن لال برای خوشنود ساختن انگلیس ها، این سردار بر افتخار افغان را با چه نوع کلمات معرفی می- نماید.

(۳) یادداشت مترجم: این جدول از لحاظ تعداد اولادهای امیر دوست محمد خان، مکمل نیست؛ چون که بعد از ۱۸۴۳، فرزندان دیگری هم در حرم امیر پیدا شده اند. علاوهً جدول موهن لال با مقایسه جلد اول آدمک (۱۹۷۵) از نظر تعداد و نام ها نیز ناقص به نظر می رسد. محقق باید کتاب آدمک (Who's who Afghanistan, 1975) جدول، صفحه ۴۷ تا ۵۳ آن را ببیند.

(۴) موهن لال، ۷ پسر این زن را سه نفر نشان داده، اما نام های شان را ذکر نکرده است، ولی آدمک در Who's who Afghanistan تعداد پسران این زن را چهار نفر، هریک احمدخان، محمد عمرخان، محمد زمانخان و مصطفی خان، و یک دختر به نام زمرد فهرست کرده است. (نگاه: آدمک، جدول.

(۵) موهن لال تحت نمبر ۵ در جمله سه نفر پسران زوجه بیوه شاه محمود، دو نفر را حسن خان و حسین خان نام گرفته، اما در جدول آدمک، نام این دو نفر صالح محمد و محمد هاشم ثبت شده و از این زن چهار دختر نیز در جدول آدمک درج می باشد. (نگاه: آدمک، جدول نمبر ۵۰ مترجم.

– قدرت و صلاحیت امیر دوست محمد خان

صلاحیت امیر، حکم قانون را داشت و این دسپلین او در بین برادران و اقارب اش نارضایتی ها خلق کرده بود. در آغاز ظهور دوست محمد خان بحیث امیر، می بینیم که او اداره ولایات کشور را به اقارب خود می سپرد و در بعضی موارد حتی اجازه می داد برادرانش ولایات را تصاحب کنند. به طور مثال نواب محمد زمان خان جلال آباد را در اختیار داشت، محمد عثمان خان بالاباغ، جبار خان لغمان و غلجی، شمس الدین خان غزنی، حاجی خان بامیان را در اختیار داشتند و اختیار بعضی محلات کوچک نیز بدست اقارب امیر بود، اما وقتی امیر موقف خود را بحیث امیر حکومت مرکزی مستحکم ساخت، اختیارات همگی اشخاص فوق الذکر را سلب نمود و به عوض آنها پسران خود را مقرر کرد. امیر از ولایات فوق الذکر نسبت به دیگر ولایات بیشتر هراس داشت و به پسران خود هدایت داد تا طرز اداره او را در قلمروهای تحت اداره خود تطبیق کنند. بدین ترتیب تسلط و صلاحیت دوست محمد خان بالاخره مستحکم گردید و او خود را در موقف امیر و قدرت نهایی کشور افغانستان می دید. البته برادران قلاش و چالباز او بداخل کشور وجود داشتند، اما امیر از موجودیت آن ها هراسی نداشت. معهذاً زنگ خطر و هراس هر روز از جانب دشمن خارجی یعنی حکمران مقتدر پنجاب در تزئید بود.

– جنگ امیر با سکه ها

سلطان محمدخان برادر امیر دوست محمد خان که تحت نفوذ سکه ها قرار گرفته بود، برای تصرف کابل به چالبازی و خدعه شروع کرد. امیر پسر خود محمد اکبر خان را مامور ساخت تا بطرف خیبر حرکت کند و متعاقباً پسر ارشد خود محمد افضل خان را برای تقویت او فرستاد. امیر، محض از ترس شایعات بازار این اقدامات را اتخاذ نکرد، بلکه از جانب خوانین منطقه خیبر متواتر پیام ها و نامه ها دریافت می کرد و آن ها تقاضا می کردند تا سپاه کافی به منطقه بفرستد و البته امیر از همکاری و حمایت مردم منطقه به مقابل سکه ها برخوردار بود؛ اما

مردم منطقه هراس داشتند که بدون کمک و حمایت کابل، آن‌ها مجبور خواهند شد سلطهٔ رنجیت سنگه را بپذیرند. سپاه امیر در قلب درهٔ خیبر به مقابل پشاور موضع گرفت و هر روز تک و تک بین سپاه امیر و قشون سکه در منطقهٔ جمروود صورت می گرفت. امیر، لازم دانست تا پسران و سپاه او مشاور خوبی داشته باشند تا عملیات و پلان‌های جنگی یا مذاکرات سیاسی آن‌ها بدرستی انجام یابد. امیر، خوب می دانست که برای این کار شخص بهتر، سنجیده تر و معتمد تری از وزیر خود میرزا عبدالسمع خان ندارد، لهذا او را مامور ساخت تا نزد پسرانش برود. میرزا با تحمیل امر امیر به جبهه آمد و مشاهده کرد که عدهٔ کثیر مسلمانان افراطی به اساس معیارهای اکبرخان و افضل خان بدور آنها جمع شده که حتماً احساسات دینی و قسماً آرزوی چور و غارتگری محرک آنها بوده است. میرزا می دانست که یک یا دو جنگ شدید با سکه‌ها در پیش رو دارد، لهذا تصمیم گرفت تا بالای مواضع دشمن به حمله پردازد و قبل از همه تمام مشاهدات و پیش بینی‌های خود را برای امیر به کابل اطلاع داد و امیر قوای تازه دم تحت قیادت نواب جبار خان، نواب عثمان خان، و نواب شمس الدین خان به جبههٔ خیبر اعزام کرد.

– جنگ جمروود

سپاه امیر قلعهٔ نظامی جمروود را به محاصره کشانید، به نحوی که آب و علوفه حیوانات از بیرون بداخل قلعه نمی رسیدند. سپاهیان سکه با قوماندان اعلی خود سردار هری سنگه و هم به پشاور از وضع ناگواری که پدید آمده بود، اطلاع و تقاضای کمک فوری نمودند. قوماندان سکه با لشکری در حدود ده هزار نفر به شمول بیست پایه توپ و تعداد زیاد اسلحه یا مواد خوراکی برای نجات قلعهٔ جمروود حرکت کردند. سپاه سکه بالای سپاه کابل حمله کرده قوای محمد اکبر خان را مجبور به عقب نشینی ساخت، ند اما برادرش محمد افضل خان با شجاعت و قضاوت برجستهٔ خود توانست به جناح چپ سپاه سکه داخل شده رخنه وارد کند، معه‌ذا هری سنگه بالای جناح نواب جبار خان شتافت و او را مغلوب ساخته دو پایه توپ او را به غنیمت گرفت. تعداد زیاد سپاهیان افغان، رخ به جانب کابل پا به فرار نهادند، اما نواب شمس –

الدین خان که به شجاعت معروف بود، به موقع وارد این بحران شد و با یک حمله نهایت دلیرانه میدان باخته جنگ را دوباره اشغال کرد. هری سنگه از این حمله جراحت مرگبار برداشت و متعاقباً وفات کرد و این وضع برای افغان‌ها فتح و ظفر را بار آورد. سپاه سکه بعد از فقدان رهبر شان، سنگرهای خود را در اطراف قلعه جمروود مستحکم کردند و جانب مقابل، لشکر تازه دم را از کابل احضار نمود.

– تجلیل از محمد اکبر خان

ذهنیت عامه و بیانات مردم بدین منوال است که اگر محمد افضل خان شجاعت خردمندانه خود را تبارز نمی داد و اگر شمس الدین خان شهامت بی نظیر نمی کرد، فتح و ظفر هرگز برای افغان‌ها میسر نمی شد، اما همه پاداش‌ها، شاباش‌ها و آفرین‌ها که بایست به آن دو نفر داده می شد، از طرف امیر دوست محمد خان به محمد اکبر خان داده شد که فرزند زوجه سفید بخت امیر بود. این زن به افتخار و تجلیل از فتح پسر خود در جمروود ضیافت‌ها داد و شهر را چراغان کرد و بالای شوهر خود چنین ذهنیتی را تحلیل کرد تا تصور نماید و بگوید که تمام افتخارات و شادباشی‌های این ظفر به محمد اکبر خان تعلق می‌گیرد.^(۱) بعد از این واقعه بود که محمد افضل خان پسر ارشد امیر و قهرمانان دیگر این فامیل بسیار مایوس شدند و احساس حرمت و احترام پسر (محمد افضل خان) برای پدر بعد از این زایل گردید، اما محمد اکبر خان به کسب شهرت بیشتر و دریافت حمایت و قدرت بیشتر از

۱- یادداشت مترجم: خواننده گان این سطور باید تاریخ غبار- صفحه ۵۱۹ را ببینند. غبار می گوید: «این جنگ، ۱۲ روز طول کشید و بالاخره حمله هری سنگه نواب عبدالجبار خان، قوماندان عمومی افغانی را با سایر سرداران و از جمله سردار شمس الدین خان منهزم ساخت. یک نفر از افسران افغانی و زیر دست جبار خان به نام ملا اسمعیل فریاد کرد: «ای سردار! اسلام را غرق کردی. جلو نگهدار.» در چنین وقتی بود که برای بار اول رشادت سردار محمد اکبر خان جوان تبارز نمود. او از عقب به پیش کشید و با مجاهدین حمله شدیدی در قلب دشمن نمود. سپه سالار دشمن، هری سنگه به جلو گیری شتافت، ولی سردار محمد اکبر خان با ضرب شمشیر او را از روی زین به زیر فرستاد. غریو از دشمن برخاست و هجوم قشون افغانی، سپاه سکه را از پیش برداشت...» (ص ۵۱۹ تاریخ غبار) از این تناقض بر می آید که موهن لال، رویداد واقعی جنگ جمروود را از زبان مردم کابل شنیده، ولی از آن جایی که انگلیس‌ها، سردار محمد اکبر خان را (به خاطر قتل سفیر انگلیس) بد می بینند، موهن لال در اکثر موارد از وزیر اکبر خان به حیث شخص بی صفت و نامطلوب یاد کرده است. مترجم

جانب امیر دوام داد.

– خصایل محمد افضل خان

حقیقت غیر قابل تردید این است که محمد اکبر خان از طریق چالبازی های فوق العاده و موفقانه و ظلم ها و کشتار های متعدد خود نفوذ و اقتدار زیاد در افغانستان پیدا کرده و در انگلستان نیز بسیار مشهور شده است، اما محمد افضل خان از یک طرف پسر ارشد امیر دوست محمد خان و از جانب دیگر دارای فکر و قضاوت سالم بوده و هم شهامت و دلیری قابل وصف دارد. بنظر من بعد از وفات امیر حتماً اغتشاش عمومی در کابل رونما خواهد گردید. اگر سلطان محمد خان حکمران سابق پشاور یا یکی از حکمرانان فعلی قندهار به هنگام مرگ امیر در کابل حضور داشته باشند، بدون شک می توانند بحیث حکمران پایتخت تبارز کنند، آنگاه عده زیاد سران و خوانین، حتی پسران امیر با او به مقابل محمد اکبر خان همکاری و قیام خواهند کرد. از جانب دیگر هیچ یک از پسران دیگر امیر در نزد مردم و سران قوم و خاندان بارکزیایی آنقدر قدر و حرمت ندارند که محمد افضل خان دارد، و همه آنها به حمایت محمد افضل خان به مقابل محمد اکبر خان قیام خواهند کرد. محمد اعظم خان، برادر سکه محمد افضل خان هیچ تردیدی برای قتل محمد اکبر خان نخواهد کرد، در حالی که محمد اکرم خان و سایر پسران امیر با افضل خان خواهند پیوست. محمد اکبر خان به استثنای برادران سکه خودش از قبیل حیدرخان و غیره حمایتی در بین سایر برادران نخواهد داشت. بعد از مرگ امیر، دومینیون و قلمرو کابل که اکنون تحت تسلط امیر قرار دارد، به واحد های کوچک تقسیم و هر کدام توسط یکی از پسران امیر آن هم بطور مستقل و بدون ارتباط با یکدیگر اداره خواهند شد. جنگ دوامدار، چالبازی ها، قتل ها و چور و چپاول تاجران و ملاکین از خصوصیات برجسته حکومت های بعدی خواهد بود.

– موقعیت شهر کابل و عایدات آن

واقعیت غیر قابل انکار این است که امیر دوست محمد خان حکمران

تمام افغانستان نمی باشد. او البته بر تخت کابل نشسته که به معنی وسیع کلمه پایتخت کشور خوانده می شود. این شهر را دریایی به نام «شوی شیر» به دو بخش تقسیم می نماید و این دریا را «سرچشمه» نشات کرده که در راه بامیان واقع است. شهر کابل دارای نفوسی در حدود ۶۵ هزار نفر می باشد و در عرض البلد ۳۴ اعشاریه ۳۰ و طول البلد ۶۹ اعشاریه ۶ واقع است. ولایت کابل یا مرکز قدرت و صلاحیت امیر دوست محمد خان در مجموع از کوه هندوکش در پروان، عرض البلد ۳۵ اعشاریه ۱۰، طول البلد ۶۹ اعشاریه ۱۲، بطرف شمال شروع شده و در جنوب تا شهر مقر در جنوب غزنی، عرض البلد ۳۲ اعشاریه ۵۲، طول البلد ۶۷ اعشاریه ۴۱ امتداد یافته، در غرب کمی بالاتر از بامیان، عرض البلد ۳۴ اعشاریه ۵۰، طول البلد ۶۷ اعشاریه ۴۸، و در شرق تا دره خیسر، عرض البلد ۳۳ اعشاریه ۵۸، طول البلد ۷۱ اعشاریه ۳۰، امتداد یافته است. (۱) طول این ولایت دو صد میل از شرق به غرب و عرض آن حدود ۱۷۰ میل از شمال به جنوب است. فاصله های فوق الذکر توسط سواره نظام امیر در مدتی بین سه تا پنج روز همیشه طی طریق می شود. شهر های عمده این ولایت عبارت اند از: جلال آباد، غزنی و چاریکار که البته صحیفه های کوچک و مشهور دیگری از قبیل استالف، شکرده و غیره را نیز در بر دارد.

پیرامون عایدات ولایت کابل تصورات و محاسبات متعددی وجود دارند که یکی از دیگر بسیار متفاوت می باشند. معلومات شخص خودم در باره عایدات ولایت کابل مبتنی بر دیوان محاسبات میرزا سید حسین خان مستوفی الممالک امیر دوست محمد خان و دیوان میتا (Mitte) از یک طرف و دیوان های بیربل (Birbal) و دایا رام (Daya Ram) از جانب دیگر می باشد. مراجع فوق الذکر از نظر مجموع عایدات توافق نداشته هر کدام عدد مختلف ارایه می دارند، اما ارتباط سید حسین با وزیر امیر، دلیل واضح است که او مبالغ هنگفت را بدون آنکه در جمله عایدات دولت شامل گردد به جیب خود می اندازد، لیکن دیوان های اخیر الذکر حقایق را ارایه می دارند، به نحوی که مبالغ اضافی را تنها

۱- این معلومات از تورنتن گازت (Thornton's Gazettes) گرفته شده که کشور های مجاور هندوستان را در بر دارد. موهن لال

وقتی درج دیوان می کنند که توسط حکومت تحصیل شده باشد. به قرار محاسبات سیدحسین، عایدات سالانه از مدرک مالیات املاک، گمرکات، غصب و ضبط جایداد های افراد و دیگر مدارک غیر عادلانه (بدعت) بالغ بر ۲۴۳۱۲۷۱ میلیون روپیه می باشد، در حالی که دیوان بیربل این رقم را ۵۹۲۳۸ و ۲ میلیون روپیه نشان می دهد. شاید طریق خوبتر و کوتاه تر این باشد که فهرست تحصیلات اخیر الذکر را ذیلاً گزارش بدهیم و من مبلغ عایدات هر جناح را زیر ستون یا نام کسی که تحصیل کرده است با تفریق «اصل - Asal» حقیقی و یا «بدعت - Bidat» یا غیر حقیقی تذکر خواهم داد. محاسبات دیوان بیربل وجهی در حدود ۷۷۹۶۷ روپیه را به نفع دولت نشان می دهد.

اسم شخصی یا مرجع، کتاب، عایدات	مبلغ اصلی یا وجه حقیقی عایدات	مبلغ بدعت یا وجه غیر حقیقی عایدات	تاریخ	اسم مرجع
عایدات از مدرک گمرگات	۲۰۷,۵۸۰	۱۲,۳۴۰	۲۲۹,۹۲۰	گمرکات
خواجہ شاہ گنج، ارغند، وغیرہ	۱۰۹,۰۵۴	۱۱,۱۲۰	۱۲۰,۱۷۵	خواجہ شاہ گنج، ارغند، وغیرہ
بلوک کوھدام، چار بیکارولوگر	۳۸۹,۹۱۴	۲۳,۹۲۵	۴۱۳,۵۴۹	بلوک کوھدام، چار بیکارولوگر
استانلی	۲۴,۸۳۴	۵۲۵	۲۹,۳۶۰	استانلی
خانقہ، املاک دولتی	۱۵۹,۱۷۹	۰۰	۱۵۹,۱۷۹	خانقہ، املاک دولتی
ریزہ، کوھستان و بولسین	۱۸,۸۳۱	۲,۸۰۵	۲۱,۶۳۶	ریزہ، کوھستان و بولسین
غوربند	۲۳,۴۸۰	۲,۷۳۲	۲۶,۲۱۲	غوربند
تاجیکہ میدان	۲۱,۸۴۵	۱۲۱	۲۲,۷۴۶	تاجیکہ میدان
چرخ	۲۳,۳۰۹	۰۰	۲۳,۳۰۹	چرخ
غلری	۲۲۲,۵۹۵	۲۲۱	۲۲۲,۸۱۶	غلری
بھسود و بامیان	۹۹,۹۹۴	۰۰	۹۹,۹۹۴	بھسود و بامیان
غمرانی	۳۹۷,۱۷۱	۳۷,۴۵۱	۴۳۴,۶۲۲	غمرانی
طاہرہ خورتی، شیماردی وغیرہ	۱۸,۳۲۱	۷۴۰	۱۹,۰۶۱	طاہرہ خورتی، شیماردی وغیرہ
زرمٹ، گردبیز و خروار	۹۴,۲۴۰	۱۵۰	۹۴,۳۹۰	زرمٹ، گردبیز و خروار
مزارعہ تیرگمن و پارسا	۵۱۹	۰۰	۵۱۹	مزارعہ تیرگمن و پارسا
کرم و جوخت	۱۵۰,۰۰۰	۰۰	۱۵۰,۰۰۰	کرم و جوخت
جلال آباد و لغمان ناچکنہ	۴۳۵,۵۸۸	۲۹,۱۴۰	۴۶۴,۷۲۸	جلال آباد و لغمان ناچکنہ
"Darikat-i-munt-faraqah Haveri"	۵,۸۷۰	۳,۸۵۰	۹,۷۲۰	"Darikat-i-munt-faraqah Haveri" (درکات مطبوعہ موافقی)
مجموع	۲,۴۱۲,۳۸۰	۲۱۹,۹۰۲	۲,۵۹۹,۲۸۲	مجموع

قابل تذکر است که امیر دوست محمد خان در باره تشویق تجارت به مقایسه روش برادران قندهاری و پشوری خود بسیار قابل تقدیر می باشد و البته این روش را عاقلانه اختیار کرده که هم به منفعت خودش و هم به نفع طبقه تاجر پیشه می باشد. راه ها و شوارع در قلمرو تحت تصرف امیر نسبت به سابق مصئون تر می باشند و تقاضا و رشوه ستانی مامورین کوچک رتبه گمرکات به مقایسه دوره سلالة سدوزایی تقریباً از بین رفته است، اما من از ملا رحیم شاه، غلام قادر و گوپاللداس شکارپوری که تاجران درجه اول می باشند، شنیدم که مصرف و استهلاك مال التجاره وارداتی و دوران پول در تحت حکومت های بی استقرار پادشاهان اخیر سدوزایی به مقایسه سرداران بارکزیایی (یعنی حکومت های سرداران قندهاری، پشوری و هراتی) تنها در شهر کابل بیشتر بوده است. سرداران کابل مالیات جدیدی بالای اموال صادراتی، وارداتی و اموالی که به قسم ترانزیت از کابل عبور می کنند، تحت عناوین مختلف که در بین مردم به «بدعت» مشهور است، وضع کرده بودند و این وجوه «بدعت» در ستون مربوطه جدول فوق عایدات درج شده است. این که امیر تجارت را تشویق نموده قابل تمجید است، اما او اکثر اوقات مقادیر بزرگ پول را بطور جبری از تاجران تحصیل می کند و می گوید با این پول، سپاه خود را به منظور حفر و استحکام امنیت و استقرار دولت اعاشه می نماید. هرگاه تاجران با اموال خود، چه شال های ساخت کشمیر باشد یا اسپ های بخارا، از شهر کابل طور ترانزیت عبور نمایند، امیر فهرست و جزییات محمولات و حیوانات را مطالبه و مطالعه می نماید و بدون آن که به الحاح و زاری تاجران واقعی بگذارد، هر مالی را که خوش می کند، هر مقدار پولی که خودش لازم بداند می پردازد که طبعاً کمتر از قیمت اصلی مال می باشد. تاجران مقادیر زیاد طلا، سکه روسی و سکه بخارا را به قصد فروش به امرتسر هندوستان با خود می آورند که مقدار بیشتر آن سکه روسی می باشد؛ اما مقدار کوچک طلا را رسماً اعلام داشته، مقدار بیشتر را از ترس تصاحب امیر مخفی می دارند، بدین نهج تاجران مجبور می شوند از عمل قاچاقبری کار بگیرند. یکبار وقتی که نمایندگان برتانیه هنوز در کابل بود، یک نفر تاجر لوانی اگر درست به خاطر داشته باشم با بیست

هزار طلا سکه رسوی در کابل گرفتار شد. سر الکزاندر برنس نماینده فقید انگلیس چند بار از طرف او عریضه ای به حضور امیر پیش کرد تا این که امیر دل و نادل مقداری از آن طلا را به تاجر مذکور مسترد نمود.

مقدار محصول گمرکی که در گمرکات ولایت کابل تحصیل می شد و توسط میرزا سمع وزیر به من داده شده، قرار ذیل است:

اسم موضع	مقدار محصول گمرکی
کابل	۲۱۲۰۰۰
غزنی	۸۰۰۰۰
بامیان	۵۵۰۰۰
کفشان (Kafshan)	۴۵۰۰
چاریکار	۱۰۰۰۰
استالف	۶۰۰۰
سرای خواجه	۴۰۰۰
ارغنده	۱۶۰۰۰
جلال آباد	۷۰۰۰
باسول یا هزاره نو	۲۵۰۰
گندمگ	۲۵۰۰
لوگر	۶۰۰۰
سرداری	۶۰۰۰
گوشه قندهار	۲۰۰۰
از دروازه های شهر که چراغ لمپ نامیده می شد	۲۰۰۰
جمع کل	۴۱۵۰۰۰

یادداشت مترجم: مواضع مندرج در این جدول، به قرار نوشته موهن لال در قرن نهم از توابع ولایت کابل بودند.

باید به خاطر سپرد که مبلغ متذکره فوق در عایدات دولت که قبلاً گزارش یافته بود و مبلغ مجموعی ۲۵۰۹۲۲۳۳ میلیون روپیه تقریباً معادل ۲۲۶۲۹۴۳ میلیون روپیه کمپنی یا تقریباً ۲۹۴ و ۲۲۶ پوند استرلنگ می - باشد. تمام محاسبات دولتی و تجارتنی به روپیه خام تحصیل و پرداخت می شدند که هر روپیه ارزش ده شاهی را دارد. شاهی، سکه مروج نیست، اما در محاسبات رسمی استعمال می شود.

– کرکتر و اطوار امیر دوست محمد خان

در شخصیت امیر دوست محمد خان، در اطوار او و در تشریفات رسمی او حتمی است که هر چیز و هر تصویری باید طوری افاده شود تا از نظر شخص او حمایت کند و به طبع و مذاق او برابر باشد. امیر در بین کابینه خود شخص آرام، محتاط و هوشیار و در میدان جنگ یک قوماندان بسیار عامل می باشد. وی در اعمال خیانت، ظلم، قتل و چالپازی و غلط کاری نیز عین قیافه را تبارز می دهد. امیر به هیچ وجه یک حکمران محبوب نیست، اما او اولین حکمران افغانستان است که می داند چطور سلطه و صلاحیت خود را تطبیق نماید و چطور با خلاف رفتاران افغان موثرانه معامله کند. امیر در یک مورد بسیار شهرت و محبوبیت دارد و آن این است که: هر مردی که تقاضای عدالت را نماید می تواند او را در سرک و جاده ایستاده کند و دست یا جامه او را قایم بگیرد، حتی یکبار به ریش او چنگ زدند، و می توانند به او درشت و ناسزا بگویند که چرا به دادرسی ایشان نرسیده است، و در تمام این حالات امیر به آرامی و خون سردی و بدون هر نوع اخلال و قهر به شنیدن عرایض و داد خواهی مردم ادامه می دهد. چندین بار دیگر گروه های مردم بطور دسته جمعی به نزدیک قصر امیر رفته و با بلند کردن نعره های «داد» و عدالت گوش های شنوندگان را کرساخته اند، اما به ندرت آنچه را می خواستند دریافت نموده اند. در مجموع هر نوع انزجار یا نفرتی که به امیر کابل نسبت داده شود، حقیقت غیر قابل انکار این است که او یگانه شخصیتی ست که لیاقت حکمرانی کابل را دارد.

دوست محمد خان که فرزند یک افغان است، سنی مذهب می باشد، اما چون که مادرش اهل تشیع است، اشتباه شیعه بودن بالای او موجود است؛ ولی ظاهراً به شیعه بودن اعتراف نمی کند. امیر در حیات خود به انواع مخالفت ها مواجه شده و با انواع مشکلات پنجه نرم کرده و تجربه اندوخته است. هنگامی که او به قدرت رسید، فروش و استعمال می (واین) را ممنوع قرار داد و زن های رقاصه را اجازه نداد به قلمرو او بمانند؛ در حالی که اجرای رقص توسط بچه ها مشروع و مجاز شمرده می شد. روزی به او اطلاع دادند که یک عده زن ها بطور خصوصی در

منزل حسین، مستخدم نایب عبدالصمدخان به میخوارگی و رقاوی مصروف بوده اند. امیر سپاهیان خود را فرستاد تا آنها را دستگیر نمایند. جزایی که به آنها بخاطر نوشیدن شراب، که مخالف شریعت می باشد داده شد، تخریب حسن و زیبایی زن ها بود تا بد قواره شوند و بار دیگر در مجالس شرابخوری اشتراک نتوانند و البته رضایت امیر نیز چنین بود. موهای سر زن ها را تراشیدند و ریش صاحب خانه را با شعله شمع در (آتش) دادند.

امیر دوست محمدخان، هر صبح به تلاوت قرآن می پردازد و بعد از آن محمود آخونده زاده مقداری تاریخ و ادبیات به او تدریس می کند. سپس او مامورین دوت را بطور خصوصی در اطاق رخت پوشی حمام می پذیرد، بعد از آن به دربار می نشیند، تا این وقت صبحانه یا طعام چاشت خود را خورده می باشد و بعد از آن تا ساعت ۴ عصر می - خوابد؛ بعد از آن نماز می گذارد و معمولاً به سواری اسب به دیدن رمه اسپان خود می رود و از آنجا به قصر شاهی رفته با نزدیکان دربار و دوستان خود طعام شب را صرف می کند. آنگاه در باره اجراءات روز بعد و پلان های آینده خود با مشاورین صحبت و تبادل نظر می کند، و درباره تصورات، تمایلات، خصلت ها و پیشروی ها دولت های خارجی نیز صحبت می شود. بعضی اوقات شطرنج و اکثر اوقات موسیقی وسیله خوش گذرانی مجالس شبانه قرار می گیرد. بدین نهج امیر هر شب تا ساعت یک بجه شب مصروف می باشد. بعد از آن تمام اراکین دربار رخصت می شوند و امیر در آپارتمان زوجه های خود استراحت می نماید. زوجه های امیر اطاق های علیحده دارند و امیر به هر زوجه خود یک شب نوبت می دهد و شب بعد به اطاق زوجه دیگر می رود و به هیچ زوجه دو شب متواتر نوبت داده نمی شود، مگر به مادر محمد اکرخان.

– قدرت نظامی امیر دوست محمد خان

قدرت نظامی امیر دوست محمد خان بدون شک بیشتر و عالتر از هر یک از پادشاهان سابق افغانستان می باشد و اگر معلومات من درست باشد، پادشاهان سدوزایی هرگز دارای چنین رمه قاطر برای حمل توپ های عالی که دوست محمد خان دارد نبوده اند. به هر نوع مصروفیتی

که امیر شب‌ها و روزهای خود را می‌گذرانند، یگانه هدف او اصلاح و تزئید قدرت نظامی اش بوده است. سپاه امیر دارای پنجاه پایه توپ ثقیل است که یک عده آن کیفیت و ساختمان عالی دارند، و این علاوه بر توپ‌هایی است که از سکه‌ها هنگامی به غنیمت گرفته شده بود که سردار هری سنگه در جنگ جمرود شکست خورده بود. هکذا مالک دو صد شاناک (shahnaks) است که نوعیت بی نظیر دارند، این توپ‌ها سبک و کوچک بوده به سهولت به پشت شتر حمل و توسط شتران استعمال می‌شوند. سپاه سواره امیر از دوازده هزار متجاوز می‌باشد و به دو غنند مختلف تقسیم شده: یکی آن سواره «خود اسپه» نامیده می‌شود که سوار کار خودش مالک اسپ خود می‌باشد، و دیگرش گروه سواره «حمل سرکاری» نامیده می‌شود که سوار کار، اسپ ملکیت دولت را می‌راند. این ۱۲ هزار سوار در تحت قومانده خوانین کوچک گذاشته می‌شوند و به هر خان به تعداد مختلف از ده سوار گرفته تا دو صد سوار کار تقسیم شده و هر گروه در تحت قومانده یک تن از پسران یا اقارب امیر قرار داده شده است. محمداکبر خان پسر امیر، قومانده دو هزار سوار و پسر دیگرش محمد افضل خان از ششصد سوار و پسر دیگرش غلام حیدرخان از هزار سواره را دارند، و به همین ترتیب سایر پسران امیر و نواب‌ها (برادران) و سایر اقارب امیر هریک یک تعداد سواره در اختیار دارند. امیر به تعداد دو هزار «جزایرچی» یا سپاه خاص پیاده نظام دارد که هر سپاهی آن یک تفنگ دراز توام با یک سلاح سپر مانند و یک جعبه مملو از کارتوس به شانه حمل می‌کند و از سلاح سپر مانند پستی یا دیوار کوچک برای تکیه دادن تفنگ کار گرفته می‌شود. این نوع اسلحه تحت قومانده و مراقبت محمداکبر خان ترمیم و اصلاحات شده و بسیار مفید و کار آمد برآمده و تنها سپاهیان قوم غلزی که بهترین و معتمدترین جنگجویان امیر می‌باشند با این نوع اسلحه مجهز می‌باشند و شخص امیر ساختمان و تولید این نوع اسلحه را مراقبت می‌کند.

پیاده نظام امیر که تحت قومانده نایب عبدالصمد خان، آقای کمپبل (Mr. Campbell) و داکتر هارلان (Dr. Harlan) می‌باشد، با سپاه خاص غلزی مقایسه شده نمی‌تواند، اما از آن جایی که سایر سپاهیان

مردان کوه نشین می باشند، با شناخت و نظر داشت وضع کوهستانی کشور و نوع سلاحی که در جنگ استعمال می شود، این سپاه نیز با استفاده از تکتیک های مخفی شدن در عقب درختان و جنگلات و نیزار ها، دیوار ها و چقوری ها، خوب م یجنگند، به نحوی که با مقایسه به حرکات متحدالشکل پیاده نظام انگلیس، عسکر انگلس مهارت های خود را مانند یک سپاهی افغان اجرا کرده نمی توانند. تفنگ های سپاه افغان نیز نسبت به تفنگ های انگلیسی، کیفیت بهتر دارند، چون که می توانند کارتوس خود رابه فاصله دور تر فیر کنند. این قسمت سپاه امیر از نظر تعداد به حدود پانزده صد نفر محدود می باشد.

معاشات امیر برای سواره نظام و پیاده نظام و قوماندان ها متحد الشکل و مساوی السویه نمی باشد. تنها «خوانین»، معاش مساوی السویه دارند. تزئید معاش و ارتقای رتبه هر دو به ارتباطات قوی و نفوذ اقارب و دوستان مربوط می باشد. معاش سپاه طور سالانه مقداری نرده و مقداری به غله، گاو، گوسفند، لحاف و کمپل، روغن و غیره پرداخته می شود، به نحوی که برات تحصیلی از جانب مستوفی الممالک به هریک داده می شود تا به قریه های مربوطه نزد ملک های قریه رفته اجناس مذکور را تسلیم شوند. معاش سالانه یک سپاهی سواره نظام ۱۲ تومان معادل ۱۲۰ روپیه خام کابل است که معادل ده پوند انگلیسی می شود و او با این معاش، خود و فامیل و اطفال خود را البسه و اغذیه می رساند و نیز اسپ خود را تغذیه می کند. ارزانی مواد اولیه و ارتزاقی و نازل بودن قیمت ها در افغانستان غیر قابل باور است. یک عده سپاهی پیاده نظام امیر، فی نفر سالانه ۸۴ روپیه معادل ۸ پوند استرلنگ معاش دارند و مکلفیت های اجتماعی او مانند سایر سپاهیان است، اما عده بیشتر سپاهیان سواره نظام، سالانه فقط معادل شش پوند استرلنگ معاش می گیرند.

فصل دهم

– معذوریت های مؤلف

تا اینجا شرح ماجراجویی هایی امیر دوست محمدخان را به طور مکمل گزارش دادم و او را به طور تدریجی به اوج و کرسی مظفریت نشاندم. مبرهن است که افغان ها عادت ندارند واقعات و رویدادها را هرگز درج و ثبت نمایند و نه خود را زحمت می دهند تا رویداد های گذشته را تازه نموده و زنده به حافظه بسپارند. آنچه افغان ها از گذشته بخاطر دارند بطور ناقص و نامکمل در حافظه شان باقی مانده است. کسانی که به من اطلاعات می دادند از تذکار تاریخ و قوع حادثات، حتی ذکر سنواتی که امیر سیر ارتقایی خود را پیموده، عاجز بوده اند و این نقیصه در فصل های گذشته مشهود می باشد، بنابر آن این نگارنده را نمی توان ملامت قرار داد که گویا وقایع و رویداد های پر ماجرای امیر را بطور کرونولوجیک گزارش نداده است.

اکنون می پردازم به آن سلسله واقعاتی که راه را باز ساخت تا انگلیس ها خود را بهتر و بیشتر به اوضاع افغانستان آشنا سازند، و در عین حال همین وقایع منجر به این شدند تا امیر دوست محمد خان مایل به تماس و مکاتبه با اولیای حکومت هند برتانوی گردد.

– آغاز ماموریت الفنستون و سیاحین انگلیسی به افغانستان

دولت انگلیس از یک طرف بنابر ملحوظاتی همیشه در صدد بدست آوردن معلومات و اطاعات درباره کشور مستقلی بود که بین سرحدات امپراطوری هندوستان و بحیره کسپین واقع است و مامورین انگلیس در هندوستان خود را مکلف می دانستند به این تقاضا لیک بگویند. برای این درایت سیاسی حتی در سنه ۱۸۰۸ میلادی الفنستون (Mountstuart Elphinstone) برای ماموریت به این سرزمین مؤظف شده بود. کتاب قیمت داری که توسط مامور مذکور تحت عنوان «گزارشی از سلطنت کابل» (Accounts of the kingdom of Kabul) چاپ شده بود، چشم ملت برتانیه را باز ساخت تا عجایبات این سرزمین را کشف نمایند و از لحاظ سیاسی توجه دولت انگلیس بطور بسیار

جدی به این قسمت دنیا جلب و معطوف گردیده بود. بنابراین یک عده مردان انگلیس که هم تجربه کار و دور اندیش و هم ماجراجو بودند تحریک شدند تا به این کشور نهایت دیکتاتوری قدم گذارند. انگلیس ها تصور می کردند که با ایزاد معلومات بیشتر و مهمتر به کتاب جامعی که قبلاً نشر شده بود و با قایم کردن تماس و شناخت نزدیک با تعداد بیشتر مردمان این سرزمین، تقدیر و تمجید حکومت خود و حرمت و محبوبیت مردم خود را جلب خواهند کرد. با این نوع نظریات تشبث آمیز و منفعت جویانه بود که آنها اهداف خود را در عمل پیاده کردند. اولتر از همه آقای مورکرافت (Moorcraft) داخل افغانستان شد، اما بدبختانه او در آن طرف هندوکش وفات یافت. آقایان سترلنگ (Sterling) و کپتان آتر کانولی (Arthur Conolly) و سر الکزاندر برنس (Sir Alexander Burnes) در حالیکه مؤلف این کتاب به معیت او بود، عین راه و طریق را پیمودند که پیشینان رفته بودند. هر قدر معلومات جدید و بیشتری که ما در باره این منطقه بدست آوردیم، به همان اندازه علاقه ما به اهمیت این سرزمین هم از نگاه سیاسی و هم از نگاه تجارتهای تزئید می یافت. به همین منظور بود که مسیر دریای سند تحت مطالعه قرار گرفت و ائتلاف های مفیدی با سندها، دود پتراها (Daud Patrahs) و سکهها انجام یافت.

از جانب دیگر مردمان دو کشور همسایه، فارس و افغانستان، بین هم تماس های بیشتر مرزی داشته و هر دو کشور سرحدات وسیع و خوف و آزرده گی هایی با روسیه داشته و از حرص زمین گیری و قدرت عظیم روسیه به هراس بوده و از چشمان حریص و حسود روسیه برای دستیابی به هند برتانوی مستشعر می باشند. نماینده گان انگلیس با فهم و درک چنین اوضاع خود را طالع مند احساس کردند تا با استفاده از چنین فضای مساعد بحیث خیر خواهان این دو ملت رقیب عرض اندام کنند. مردم کشور فارس که عاقل تر و نزدیکتر به روسیه می باشند، پیشقدم شده خود را مثال اعلی مناسبات حسنه بین المللی ساخته با روس ها در ائتلاف و دوستی قرار گرفتند، در حالی که فارس در عین زمان معترض به حفظ و دوام مناسبات صمیمانه با انگلیستان بود و به این نهج تصور می کرد که به هدف و آرزوی خود رسیده است. افغان ها

اگرچه به مقایسه با همسایه فارسی خود زیرک نمی باشند، معهذاً از علاقه ای که انگلیس به کشور وسیع شان نشان می داد، بی خبر نبودند و می دانستند که علاقه انگلیس بخاطر راه ها و دروازه های هندوستان است که در خاک افغانستان وجود دارند. با چنین تصورات بود که پادشاه فقید افغانستان شاه شجاع به هند برتانوی پناهنده شد و توقع کمک و حمایت از جانب انگلیس را داشت و در این انتخاب خود مایوس هم نگردید. همچنین وزیر فتح خان فقید به عین استدعا قاصد و مکاتبات به حکومت هند برتانوی فرستاد. عین مفکوره در دل و دماغ امیر دوست محمد خان وجود داشت، اما روش ها و مانور های محیلانه او تمام اهداف و نقشه های مخفی جانب های ذیعلاقه را فاش و نمایان ساختند، زیرا امیر تصور می کرد کلید دروازه هندوستان را بدست دارد که اگر سر و کله یک رقیب دیگر پیدا شود، دولت انگلیس این کلید را به قیمت گزاف خریدار خواهد شد.



Genral Elphinstone

جنرال الفنستون

اولین انگلیسی که کتابی در باره افغانستان نوشت

– سیاست و روش لارڈ بنتینک (Lord Bentinck)

با چنین اهداف و تصورات و عزم راسخ، امیر تصمیم گرفت خودش را به حکومت هندوستان، فارس و روسیه معرفی نماید، و این در حالی بود که برادر مهترش سلطان محمدخان حکمران پشاور حیات داشت و مناطق کوهات و هشت نغر مربوط ایالت پشاور به موافقهٔ سلطان محمد خان تحت تصرف آمر قبول شده اش مهاراجا رنجیت سنگھ در آمده بود. در چنین وضعی که هر دو رقیب او سلطان محمدخان و رنجیت سنگھ از امیر دوست محمد خان نفرت و هم هراس داشتند او به فکر فتح و تصرف پشاور افتاد. در بین امیر و سکھ‌ها همیشه بالای منطقهٔ پشاور جنگ یا مذاکرات دوام داشت. آنگاه امیر نمایندگان و پیام‌های بی‌طرفانه به حکومت هند برتانوی، فارس و روسیه فرستاد و از هر یک قدرت مذکور تقاضا نمود تا در استرداد خاک افغانی از حکمران پنجاب مداخله و کمک نمایند و به هر یک از سه حکومت مذکور وعده داد تا در برابر این همکاری هر گاه در آینده به کمک و خدمات او (البته به مقابل یکدیگرشان) ضرورت احساس شود، مضایقه نخواهد کرد.

اما لارڈ ویلیام بنتینک فقید چندان علاقه‌ای به مسائل سیاسی افغانستان نگرفت. در واقعیت امر در زمان حکومت لارڈ بنتینک در هندوستان ضرورت احساس نمی‌شد، اما این ضرورت بطور چاره‌ناپذیر در زمان حکومت خلف او احساس گردید. گورنر جنرال فقید بعدی هندوستان متمایل شد آن قدر در سیاست افغانستان علاقه بگیرد که سید کرامت علی^(۱) و آقای میسن (Masson) و اینجانب^(۲) را به افغانستان اعزام داشت تا در بارهٔ سوابق و وقایع گذشتهٔ این کشور معلوماتی برای او تهیه و تقدیم نمایم. این انکشاف فرصت مساعدی را برای امیر فراهم ساخت تا به سهولت اهداف و مقاصدی را که سال‌ها به سر می‌پروراند، با حکومت برتانیه در میان گذارد. مکاتبات و پیام‌های امیر به

۱- کرامت علی، همسفر و همراه عالیجناب فقید کپتان آرت کونولی بود. موهن لال

۲- من هرگز نتوانستم با این هیات به قندهار بروم و در عین زمان به وظیفهٔ دیگری مقرر شدم و آن این بود که مناقشات بین اتباع لاهور و بهاولپور را که در مدت غیبت میجر مکینسن انکشاف کرده بود، رفع نمایم. موهن لال

لارڈ گورنر جنرال و سر کلود وید (Sir Claude Wade) پولیتیکل ایجنٹ، وساطت این دو نفر قدرتمند را انکشاف داد تا اختلافات بین امیر و دشمن مقتدر او مهاراجا رنجیت سنگھ را مرتفع سازند. امیر به اساس دلایل قوی در هراس بود که توسط دشمنانش نابود خواهد شد، زیرا دشمنان او با استفاده از حمایت و نفوذ برادرش سلطان محمدخان که اکنون در مودت و ائتلاف با سکھ‌ها قرار داشت، حتی در کابل می توانستند دوست محمد را مصدوم نمایند.

– لارڈ اوکلند، گورنر جنرال جدید هندوستان

در عین زمان عالیجناب اوکلند (The Earl of Oakland) بحیث گورنر جنرال جدید به هندوستان رسید و امیر دوست محمد خان نامهٔ تبریکه به خدمت او فرستاد که متن آن را ذیلاً ملاحظه می نمائید:

– نامهٔ امیر دوست محمدخان عنوانی گورنر جنرال هندوستان

بعد از القاب و تعارفات معموله!

«چنانچه از مدت درازی به این طرف از طریق رشته های دوستی و مودت با حکومت برتانیه آگاه بوده ام، خبر رسیدن عالی جناب شما، فرصت میمونی برای اشغال کرسی حکومت و انتشار تدبیر و فراست بالای کشور هندوستان به شمار می رود و موجبات خوشی و مسرت بی نهایت ما را فراهم آورده و قلمرو توقعات من که قبلاً در اثر وزش بادهای سرد زمستان یخبندان شده بود با پیام مسرت بار موصلت عالی جناب شما به گلستان بهشت مبدل گردیده است.

به عالی جناب شما میرهن است که اتکاء به اصول شفقت و کرامت بشری خاصهٔ دولت برتانیه می باشد، من و کشورم نیز خود را بسیار صادقانه و مجدانه متعهد به این اصول می شماریم و نامه هائی که من از دولت انگلیس دریافت نموده ام همگی مبین احساسات دوستانه و لطف و مودت و بیانگر این واقعیت بوده که در موقع ضرورت مکلیفت های دوستانه ایفاء خواهند شد. واقعات اخیر این منطقه در رابطه با عملیات سکھ‌های سرتنبه و گمراه و تخطی آن‌ها از قرارداد و تعهدات، به عالی جناب شما خوبتر معلوم است. هرچه عالی جناب شما در مورد حل و فل قضایای این کشور صواب می دانید، لطفاً نظر تان را به من بنویسید

تا آن را سرمشق اجراآت خود قرار دهم. امیدوارم عالی جناب شما شخص خودم و کشورم را از آن خود بدانید و مرا همیشه با دریافت نامه های دوستانه تان سرفراز سازید. هر طوری که عالی جناب شما خواسته باشید در مورد اداره کشور من تصمیم بگیرید، موجب اطاعت خواهد بود.»

امیر دوست محمد خان نامه های متعددی دیگری هم به تعقیب نامه فوق به حکومت هند برتانوی ارسال و تشویش و هراس خود را از سکه ها اظهار داشته بود. اضطراب امیر واقعاً وقتی تزئید یافت که یک لشکر پنجاه هزار نفری سکه از لاهور به پشاور رسید. این لشکر می - خواست انتقام حمله ناگهانی افغان ها را بالای جمروود بگیرد که سردار هری سنگه سپه سالار سکه در آن جنگ کشته شده بود. عالی جناب او کلند پاسخ بسیار دوستانه ای به امیر دوست محمدخان ارسال و او را از بابت هراس متداومی که از حمله سکه ها داشت فراغت داد و در بدل آن انعقاد یک قرار داد دوستانه تجارتي را به امیر پیشنهاد نمود. متن نامه عالی جناب لارد او کلند را ذیلاً ملاحظه نمائید:

**- نامه آزل .آف اوکلند، گورنر جنرال هندوستان عنوانی
امیر دوست محمد خان - مورخ ۲۲ اگست ۱۸۳۶
بعد القاب و تعارفات معموله!**

«نامه دوستانه شما را که از طریق سرکلود وید ارسال کرده بودید، با مسرت دریافت نمودم و از فرصت مساعدی که متصل اشغال کرسی حکومت هندوستان برایم میسر گردیده کمال مسرت دارم تا بهترین تمنیات و احترامات خود را برای تان تقدیم نمایم.

آرزوی من این است که افغان هاییک ملت واحد و مرفه باشند و در حال صلح با تمام همسایگان خود قرار داشته، از طریق مناسبات مضاعف تجارتي از همه مزایا و منافی که سایر دولت ها بهره مند می - باشند، بر خوردار شوند؛ زیرا از طریق همین مناسبات مضاعف تجارتي است که سایر دول مدارج پیشرفت و رفاه را پیموده اند.

سلف من با استشعار کامل به این حقیقت که هیچ اقدام سنجش شده برای ارتقای تجارت بهتر و مؤثر تر از افتتاح و انکشاف مسیر وادی سند نمی باشد، همه مساعی خود را برای تامین این مجرا به منظور انکشاف

صناعت و تجارت به خرج داده و اکنون حمایت و انکشاف مزید این هدف مثمر و تکمیل این پروژه که سلف من موفقانه آغاز کرده بود، هدف و وظیفه من قرار گرفته است. اطمینان کامل دارم جناب شما غیر از علاقه مفراط برای موفقیت این پروژه، موقف دیگری نخواهید داشت، چون که هر آئینه این پروژه خاصاً برای تامین ثروت و رفاهیت مردمی می انجامد که شما بالای آن ها حکومت می کنید.

احتمال دارد که من به زودی چند نفر را به دربار شما مقرر نمایم تا در مورد مسایل تجارتي با شما مذاکره نمایند و هدف این مذاکرات تامین منافع مشترک هر دو جناح می باشد.

با تأثر عمیق مطلع گردیدم که بین شما و مهاراجا رنجیت سنگه اختلافاتی ظهور کرده است. دوست من! به شما بهتر معلوم است که مداخله در امور کشورهای مستقل، عادت دولت برتانیه نمی باشد و مسلماً من به طور آنی درک نمی توانم که مداخله حکومت من چطور می تواند به مفاد شما تمام شود. معهداً مسرور خواهم شد اگر از جانب شما بشنوم چه فکر می کنید - از چه طریق به شما کمک کرده می - توانم. در عین زمان فقط می توانم امید وار باشم خود شما بتوانید طریقه ای را برای رسیدن به تفاهم با سکه ها انکشاف دهید.

این کار، نه تنها به نفع خودتان بلکه به نفع تمام کشور های منطقه خواهد بود که دو ملت همسایه، مناسبات دوستانه و توافق باهمی را حفظ نمایند.

التجا دارم تمنیات دوستانه و احترامات مرا بپذیرید. امضای او کلند»

- ماموریت سر الکزاندر برنس در کابل

وصول این نامه، بیداری عجیبی برای امیر دوست محمد خان خلق کرد و برای او منحیث سند و دلیل جدیدی تلقی گردید تا مهارت خود را برای تامین اهدافش بکار اندازد، یعنی از طریق خدعه و چالبازی و رویکش کردن کشورهای فارس و روسیه با حکومت برتانیه معامله - گری نماید.

سر الکزاندر برنس به حیث رئیس هیات تعیین گردید. تجهیزات این هیات و تحایفی که برای امیر آورده بود به هیچ وجه با حیثیت و تشریفات هیاتی که قبلاً تحت ریاست عالی جناب الفنسرتون به دربار شاه

شجاع الملک اعزام شده بود، مقایسه شده نمی تواند. معهدا سر الکزاندر برنس به معیت معاونین خود هر یک میجر لیچ (Major Leech)، لفتنتت وود (Lieut. Wood) و داکتر لارد (Dr. Lord) از ایالت بمبی در مسیر دریای سند سرازیر شدند و برای من نیز از طرف دولت عالیه امر شده بود تا با آنها در دریا یکجا شوم.

از این هیات که از طریق دریا از حیدرآباد، خیرپور و بهاولپور گذشت، در شهرهای مذکور استقبال گرم به عمل آمد و در بهاولپور بود که سرالکزاندر برنس نامه ای از آقای میسن (Masson) خبرنگار کابل بدست آورد و او نوشته بود که امیر از شنیدن این خبر که برنس برای مذاکره با او تعیین شده است، نهایت خرسند می باشد. میسن علاوه کرده بود که هدف مذاکرات هرچه باشد، تجارتی یا سیاسی، امیر دوست محمد خان از ورود این هیات استقبال شایان و بی نظیر خواهد کرد. هر قدر که هیات برتانیه به کشور افغانستان نزدیک تر می شد، نامه های استقبالیه و انتظاریه امیر به عنوان سرالکزاندر برنس در میسر راه بیشتر می رسیدند و امیر خوشنودی و رضائیت مزید خود را به مذاکرات پیشنهاد شده و آمادگی و تمایل خود به محقق شدن با حکومت برتانیه به هر شکلی که گورنر جنرال مناسب بداند، اظهار می داشت. وقتی هیات برتانیه به دره خیر رسید از طرف یک هیات امیر پذیرایی شد و مراسم استقبال رسمی با فیر توپ به جا شد و با رهنمایی شاغاسی گل، میرزا افغان و سعادت زعیم مومند با حرمت و احترام کامل به صوب کابل رهسپار گردید. دوست محمد هیات دیگری به ریاست ناظر علی محمدخان در میسر راه به استقبال هیات برتانیه فرستاد و وظیفه این هیات بود تا برای هیات برتانیه انواع طعام ها و شیرینی باب افغانی را تا زمان رسیدن به کابل تهیه و تقدیم نماید. بعد از مدتی راه پیمایی هیات برتانیه به بتخاک رسید و روز بعد آن محمد اکبر خان پسر امیر با عده زیاد خوانین و مشاهیر برای استقبال هیات برتانیه و رهنمایی آن جانب شهر کابل به بتخاک رسیدند. تشریفات داخل شدن به شهر کابل بسیار بزرگ و مجلل بود: هیات برتانیه با محمد اکبر خان، سوار بالای فیل ها در حالی داخل شهر شدند که در دو طرف جاده تماشاچیان و عده زیاد شهریان کابل قرار گرفته بودند. این ها از جانب

امیر برای استقبال هیات برتانیه موظف گردیده بودند. اشتیاق و مسرت دوست محمد خان برای رسیدن هیات برتانیه آن قدر شدید بود که به پسر خود هدایت داد تا هیات را فی الفور بحضور خودش رهنمایی کند. امیر ما را با نهایت شفقت و صمیمیت پذیرفت و در جوار قصر خودش، باغ قشنگی برای رهائش هیات برتانیه تعیین کرده بود که عمارات نهایت مستریح در بر داشتند.

- تقدیم اعتماد نامه هیات برتانیه به امیر دوست محمد خان
 به تاریخ ۲۱ سپتامبر امیر دوست محمدخان اهل دربار و خوانین خود را احضار نمود و هیات برتانیه را رسماً بحضور خود پذیرفت. سر الکزاندر برنس اعتماد نامه خود را از جانب گورنر جنرال هندوستان به امیر تقدیم نمود و امیر شخصاً آن را باز نموده به وزیر خود میرزا عبدالسمع خان داد تا آن را قرائت نماید. امیر از شنیدن متن اعتبار نامه در حال حضور درباریان و خوانین که اکثر شان اشخاص مسن بودن و تشریفات دربار های پادشاهان سدوزایی را دیده بودند، احساس بهجت و افتخار می نمود؛ زیرا درباریان مذکور هرگز تصور نمی کردند دوست محمدخان، یکی از حقیر ترین فرزندان پاینده محمدخان، دارای چنان حیثیت و مقامی گردد که مورد احترام قدرت انگلیس قرار گیرد.

- متن اعتبار نامه سر الکزاندر برنس
 از جانب آرل. آف اوکلند به امیر دوست محمد خان - مورخ ۱۵ می سنه ۱۸۳۸ .

بعد از القاب و تعارفات!

«در نامه مورخ ۲ اگست ۱۸۳۶ من عنوانی شما تذکر داده بودم که در نظر دارم شخصی را به دربار شما مقرر کنم تا در باره بهترین طریقه های انکشاف تجارت و فراهم آوری تسهیلات برای انجام معاملات تجارتهی توسط تاجران بین هندوستان و افغانستان مذاکراتی انجام دهد. به تصور عالی شما مبرهن خواهد بود که تجارت اساس و تهداب رفاهیت ملی بوده و این تنها تجارت است که به مردم یک کشور قدرت می دهد تا مواد و تولیدات اضافی خود را با کشور دیگر مبادله نماید و از این طریق ثروت اندوزد و از تمام مزایا و نعمات و امکانات

یک زندگی مدنی مستفید گردد. هدف عمومی دولت برتانیه این است تا این نعمات و مزایا را در بین کشور های همسایه گسترش دهد. دولت برتانیه در قبال این خدمات برای خود منافع خاصی در نظر ندارد، اما صمیمانه آرزو دارد تا صلح و رفاهیت در بین تمام کشور های آسیا استقرار یابد. به منظور تامین این هدف، حکومت برتانیه با کشور های حاکم در دو طرف مسیر دریای سند در تماس شده و موضوع دریانوردی و بهره- برداری تجارتي از این دریا را مطرح ساخته و تمام مساعی خود را وقف این هدف نموده است.



Sir Alexander Burnes
British political agent in Kabul in Afgan dress

سر الکزاندر بونس

اکنون سر الکزاندر برنس را نزد شما می فرستم تا این نامه را برای تسهیلات تجارت بین افغانستان و هندوستان فراهم سازد و مذاکراتی انجام دهد. یقین دارم وی به حیث یک دوست در دربار شما استقبال خواهد شد و بیانات و مراودات شخص او با جناب شما از اهمیتی برخوردار باشد که من متوقع می باشم. امضاء او کندل.»

امیر دوست محمدخان برای چند روز با ما از روش بسیار مودبانه و صمیمیت و صراحت لهجه کار گرفت و در مذاکراتش با سر الکزاندر برنس درباره مدعیات خود همیشه از روش اعتدال پیروی می کرد. سر الکزاندر برنس در آن وقت ضمن نامه ای به حکومت هندوستان چنین نوشت: «تا تحریر این سطور، مذاکرات من با امیر به مسایل تعارفی و تشریفاتی دور می خورند، اما من به زودی با اغتنام فرصت به مسایل اساسی پرداخته به شما راپور خواهم داد که در این باره چه نوع عکس - العملی تبارز می کند، ولی مشاهدات فعلی من به اساس آنچه شنیده و دیده ام، مرا متیقن می سازد که دوست محمدخان مطالبات فوق العاده تبارز نخواهد داد، لیکن چنان روشی را در پیش خواهد گرفت تا حکومت برتانیه بتواند علایق خود را در مورد او نشان بدهد، و در عین زمان دوستی قیمت دار خود با زعیم سکه را حفظ نماید.»

– تغییر روش امیر دوست محمدخان

اما روش معتدل امیر دوست محمدخان زود گذر بود. او فراموش نمود که موجودیت هیات برتانیه در کابل سبب شد تا لشکر سکه حمله انتقام آمیز خود به مقابل حمله قبلی و غیر مترقبه اکبرخان بالای جمرود را به تعویق اندازد، و هم به وساطت و میانجیگری برتانیه که هدف آن حفظ و تامین منافع امیر بود، اهمیتی قایل نگردید. مقصد و هدف مکاتبات و بیانات سابق امیر واضحاً بیانگر هراس او از حمله سکه ها بود، اما حالا نظرات و افکار او تغییر یافته و به فکر تسخیر و تصاحب پشاور افتاده است، بنابراین از سر الکزاندر برنس تقاضا نمود به حکومت خود بنویسد تا آن ایالت را دوباره به او بسپارند. سر الکزاندر برنس به امیر جواب داد که پشاور هرگز در گذشته تحت تسلط امیر نبوده، بلکه برادران او سلطان محمدخان و پیرمحمدخان، حکمرانان آن قسمت افغانستان بوده و هنوز هم از طرف حکمران پنجاب برای آن ها در آن

ولایت «جاگیرها» داده شده است. برنس در نامه خود علاوه کرده بود که مهاراجا رنجیت سنگه دوست و متحد صادق انگلیس بوده از لحاظ نظامی و مالی خیلی قوی می باشد. علاوه‌تاً وزیر حریبه خود سردار هری سنگه را در یک حمله غیر مترقبه افغان‌ها بالای قوای ناچیز او در جمروود از دست داده است. برنس تذکر داده بود که دولت برتانیه طرفدار استقرار صلح به منظور ترویج تجارت با بازارها آسیای میانه می باشد، و از آن جایی که مکاتبات و بیانات امیر را همیشه تشویق آمیز و هم اخطار آمیز یافته، برای رفع اختلافات بین او و سکه‌ها به طریق دوستانه و مسالمت آمیز تصمیم به میانجیگری گرفته است، به عبارت دیگر برای امیر بیشتر از این لازم نخواهد بود به اعمال زور و فشار متوسل شده از طریق احضار سپاه و جنگ و خونریزی با قوای پنجاب از مجبویت خود بکاهد. برخلاف، او می تواند از سلطه و صلاحیت خود بدون ترس استفاده کند و با رفاهیت و ثروت سلطنت نماید. سرالکزاندر برنس در نامه خود خاطر نشان ساخته بود که دولت برتانیه از طریق مشوره‌های دوستانه، مهاراجا رنجیت سنگه را راضی خواهد ساخت تا پشاور را به حکمران سابق آن سردار سلطان محمدخان برادر امیر، مسترد نماید، اما اتحاد فعلی که از طرف مهاراجا نهایت صادقانه با دولت برتانیه حفظ و رعایت می شود، به دولت برتانیه اجازه نمی‌دهد تا از صلاحیت خود در این موضوع به طور مستقیم استفاده کند.

– رد پیشنهادات برنس توسط امیر دوست محمدخان

امیر دوست محمدخان در حضور خود من به برنس جواب داد که از رواداری و مناسبات حسنه انگلیس با خودش چنین توقعی نداشت، بلکه توقعات او کاملاً متفاوت بوده است، به نحوی که دستار نازک نخ‌نخی که اکنون بسر دارد بعد از تاسیس مناسبات دوستانه با برتانیه، توقع داشت این دستار نخ‌نخی او به شال پشمی تبدیل خواهد شد؛ اما برخلاف، اکنون چنین احساس می کند که انگلیس می خواهد همان دستار نخ‌نخی سابق را به سرش ننگه دارد و فقط این وعده تعارفی و تشریفاتی را می دهد که نخواهد گذاشت قدرت دیگری این دستار را از او بگیرد. امیر علاوه کرد که او به چنین دوستی اهمیتی قایل نمی باشد و ترسی هم ندارد اگر کس دیگری حاضر شود این دستار را از سر او به جبر بگیرد. امیر

به گفتار خود ادامه داد که استرداد پشاور برای سلطان محمدخان موجب زوال حکومت او در کابل خواهد شد. امیر خاطر نشان ساخت که برادرش سلطان محمد خان اگرچه یک عضو فامیل خودش و همخون او می باشد، اما باوجود سپاه کوچکی که دارد، نسبت به سکه‌ها که سپاه بزرگتر و قویتر دارند، دشمن به مراتب جدی تر او می باشد. سکه‌ها به برادرش پول خواهند داد تا به نام مسلمان، مقاصد خاینانه آن‌ها را در قلب پایتخت او پیاده سازند.

– هیات کشور فارس به دربار امیر دوست محمد خان

در این وقت به امیر دوست محمدخان اطلاع رسیده بود که یک هیات دولت فارس بطرف کابل روان شده و هدیا و مکتوب هایی به جواب پیام هائی که امیر و برادران قندهاری او به شاه فارس فرستاده بودند، با خود آورده است. امیر این موضوع راتا این دم مخفی نگه داشته بود. باید در این جا این نکته مهم تذکر داده شود که وقتی امیر نارضایتی خود را به دولت برتانیه اعلام می داشت، عین پیام را به دولت های مقتدر روسیه و فارس نیز مخابره کرده بود و هدف او از این کار به هم انداختن سه دولت (انگلیس، روس و فارس) در میان خودشان بوده است.

– نامه امیر دوست محمد خان عنوانی محمد شاه قاجار (پادشاه فارس)

بعد از القاب و تعارفات محموله!

«از آن جائی که در ایام گذشته زعمای فامیل من به دربار عالی مقام شاهی اعلیحضرت شما وابسته بودند، من نیز خودم را یک تن از ارادتمندان صادق خاندان اعلیحضرت می شمارم و این کشور را نیز متعلق به سلطنت فارس می دانم. من باری در گذشته حاجی ابراهیم را به حضور اعلیحضرت فرستادم تا به حضور مبارک شما بعضی مسائل مربوط به این دولت را گزارش بدهد. اکنون اجازه می خواهم تذکر بدهم که منظور من از تقدیم این پیام قرار ذیل است:

«اعلیحضرت شما پادشاه یک کشور مسلمان می باشید، در حالی که نا آرامی ها و مصیبت ها در زمین های مسلمان توسط طایفه منفور سکه

ها دامن زده می شود.

اگر چه چهار صد هزار خانواده قوم افغان و اقوام همسایه تابعیت و اطاعت این ارادتمند صادق را در بر دارند، ناتوانی من برای استخدام و تنظیم این تعداد عظیم امکانات مرا محدود ساخته و فقط تعداد بیست هزار سوار کار ماهر و ده هزار پیاده نظام و پنجاه توپ در پایتخت کابل حاضر و آماده دارم.^(۱)

من از مدت درازی ست که در جنگ به مقابل سپاه یکصد هزار سواره نظام و پیاده نظام کافران مردود، مصروف می باشم که سه صد پایه توپه هم دارند، اما به توفیق و مرحمت خداوند متعال تا این دم توسط این دشمن بی دین مغلوب نشده ام و توانسته ام که دین مبین را از خطر محفوظ نگه دارم؛ اما تا چه وقت می توانم تعرضات آن ها را دفع نمایم؟^(۲) بدون شک گزارش مشکلات عظیم من به دربار اعلیحضرت رسیده خواهد بود و اعلیحضرت شما شنیده خواهید بود که با وجود تفوق قوای دشمن و ضعیف بودن قدرت دفاعی من، به طور مداوم و بدون یک لحظه توقف با سکه های منفور، مصروف جنگ بوده ام. شهر مقدس قندهار و پایتخت کابل و سرزمین های محاط به خراسان، همچنین ایالت خراسان و سرزمین های متکی به محالات فوق الذکر که قسمتی از سرزمین فارس را تشکیل می دهند و شامل در قلمرو شاهنشاه می باشند، مصیبت ورفاهیت این سرزمین ها با علایق و منافع دولت فارس ارتباط ناگسستنی دارد؛ حتی اگر قدرت و معاملات حکومت من متلاشی شوند و حتی اگر اعلیحضرت شما توجه شاهانه را به شرایط این کشورها معطوف نمایید، باز هم من به مقاومت خود به مقابل سکه ها تا آخرین توان خود ادامه خواهم داد، اما اگر تقدیر بر این باشد که من نتوانم به مقابل این طایفه شیطان شریر مقاومت کنم، در آن صورت چاره نخواهم داشت مگر این که خود را به انگلیس ملحق بسازم، که البته به این ترتیب انگلیس بالای تمام قلمرو افغانستان مسلط خواهد شد، آنگاه دیده خواهد شد که تا کجاها و تا چه اندازه شعله

^۱ - مبالغه است. عدد صحیح لشکر و قدرت نظامی امیر در صفحات گذشته گزارش یافت.

^۲ - از این عبارات معلوم می شود که امیر از حمله سکه ها در هراس بوده، اما هرگز برای خود این حق را قابل نشد که پشاور را تسخیر نماید، بلکه تقاضا داشت نا پشاور به او مسترد شود، و نه به برادرش سلطان محمدخان، و این مطلب در این نامه به وضاحت خوانده می شود. موهن لال

های تخطی این ملت حریص توسعه خواهد یافت. من وظیفه خود دانستم تا این اوضاع را بخدمت پادشاه اسلام گزارش بدهم، باقی اعلیحضرت شما اختیار دارند آنچه خود شان لازم و مصلحت می دانند عمل نمایند. تمام مسایل دیگر توسط محمد حسین خان به حضور شما گزارش خواهد یافت. شخص مذکور طرف اعتماد این ارادتمند شما قرار دارد. »

از مکتوب فوق به وضاحت معلوم می شود که امیر بدون آن که انتظار جواب آخرین نامه خود را که توسط حاجی ابراهیم به پادشاه فارس ارسال کرده بود، داشته باشد، محمد حسین خان را با نامه دیگر به کشور فارس اعزام نمود و از این جریان خوانندگان این کتاب مستشعر می شوند که امیر دوست محمد خان، در صورتی که پادشاه فارس خواهشات و تقاضاهای او را برآورده سازد، هیچ نوع تمایلی برای استقرار مناسبات با حکومت برتانیه نداشته است.

امیر هکذا نامه دیگری به امپراطور روسیه توسط حسین علی ارسال و در آن تذکر داده بود که چون اعلیحضرت محمدشاه، حامی دین اسلام خودش را به قدرت امپراطوری ملحق ساخته است، امیر نیز من حیث یک نفر مسلمان و پیرو از پادشاه اسلام خود را در ائتلاف با اعلیحضرت امپراطور قرار می دهد. امیر در این نامه قدرت نظامی و سپاه خود را بسیار مبالغه آمیز نشان داده و از مقاومت موفقیت آمیز خود به مقابل سپاه سکه سخن گفته و پیشروی سپاه سکه را تحت اثر منصبداران انگلیسی و فرانسوی گزارش داده است. امیر علاوه کرده بود که اگر از جانب امپراطوری روسیه به او کمک نشود، سکه ها که در ائتلاف و اتحاد با دولت برتانیه قرار دارند، بالاخره او را مغلوب خواهند ساخت و نفوذ آن ها در افغانستان وسیله خواهد شد تا انگلیس ها زیر نام تجارت، آقا و بادار این کشور شوند، آنگاه تجارتهای را که اکنون موفقانه بین ماسکو، بخارا و کابل جریان دارد، متوقف خواهند ساخت.

امیر دوست محمد خان در نامه خود به امپراطور علاوه کرده بود حسین علی، احساسات مملو از احترام واردات مرا بحضور اعلیحضرت امپراطور و حکومت رفیع شوکت شما تقدیم و از منافی که در صورت ائتلاف باهمی و اتحاد صمیمی بین روسیه، فارس و افغانستان به این سه

کشور متصور است، توضیحات خواهد داد. این مکتوب امیر در این اواخر توسط داماد میرزا سمیع خان (وزیر امیر) با نامه دیگری که قبلاً در مکاتبات افغانستان نشر شده (مکتوبِ عنوانی پادشاه قاجار) به من نشان داده شده است.

- تشبثات سرداران قندهاری

سرداران قندهاری، برادران امیر کابل، نیز تاج محمد خان را نزد جلالتماب کونت سیمویچ، سفیر روسیه در کشور فارس ارسال کرده بودند. اعتبار نامه تاج محمد خان و پیامی که حامل آن بود، بیانگر احساسات مشابه و تمایل ائتلاف و اتحاد، همان طور که دوست محمد خان پیشنهاد کرده بود، با دولت روسیه بود. از این شواهد به وضاحت معلوم می شود که امیر دوست محمد خان از طریق چالبازی های موفق، اما خاینانه و رذیلانه خود، و در تحت تاثیر و هواخواهی فرقه فارسی ها در کابل به رفعتی که آرزو داشت رسیده بود، اکنون امیر توسط مشاوران طرف اعتمادش از قبیل میرزا سمیع خان، آغا حسین، محمودخان بیات و حاجی میرزا خان خانچی تشویق می شد تا در مذاکرات اش با سر الکزاندر برنس به یک فیصله و بدیل قطعی نایل نشود، بلکه منتظر جواب از جانب حکومت روسیه و فارس باشد.

فصل یازدهم

– مواصلت سفیر فارس به قندهار و انعقاد قرارداد با سرداران قندهار

اطلاعاتی که امیر دوست محمد خان قبلاً از حرکت سفیر فارس دریافت نموده بود، اکنون از طریق مواصلت شخص سفیر به قندهار تأیید و این انکشاف او را وادار ساخت تا در مورد مسایلی که تا کنون مخفی داشته بود، اقدامات علنی نماید. امیر وزن و ارزش نفوذ پیروان قدیمی خود، جوان شیرهای اهل تشیع کابل را می دانست و نیز مستشعر بود که دولت فارس به مشوره روسیه به جانب افغانستان یا حداقل بطرف هرات که دروازه هندوستان به شمار می رود، لشکر کشی نموده است. قمبرعلی خان، سفیر اعلیحضرت محمدشاه، پادشاه فارس همراه محمد حسین خان، نماینده امیر در عین زمان به قندهار رسیدند. سرداران قندهاری از نماینده فارس تقاضا کردند تا با آنها در ائتلاف در آید و به این منظور سفیر فارس را در قندهار باز داشت نموده مانع رفتن او به کابل شدند. آنها که در مقابل امیر کابل حسادت داشتند، می خواستند سفیر فارس قرار داد اتحاد را تنها با آن ها امضاء کند تا از امتیازات مجهول پادشاه و دولت فارس به تنهایی برخوردار شوند، بنابراین مانع رفتن سفیر تا زمانی به کابل شدند که خودشان قرارداد علیحده با سفیر مذکور منعقد سازند که بدین نهج قرار داد ذیل به وجود آمد:

«قراردادی که من قمبرعلی خان، در این جا با سرداران محترم کهنندل خان، رحمدل خان و مهردل خان، به وکالت از اعلیحضرت محمدشاه انعقاد می نمایم، قرار ذیل است:

در صورتی که سردار صاحبان یک تن از پسران خود را به دربار اعلیحضرت بفرستند، من به مقابل آن، قرار ذیل به سرداران وعده می -
دهم:

(۱) سرزمین هرات، چه بوسیله قدرت سپاهیان دولت فارس اشغال شود یا توسط لشکر سرداران، در هر دو صورت به سرداران وا گذاشته خواهد شد و شاهنشاه در برابر آن هیچ چیزی از آن ها تقاضا نخواهد کرد، مگر خدمت و اطاعت، و هکذا شاهنشاه هیچ نوع مداخله ای با

کشور و قوم آن‌ها در افغانستان نخواهد کرد.

۲) اعلیحضرت شاهنشاه هیچ نوع ائتلافی با افغان‌ها از هر قوم و قبیله‌ای که باشند، بزرگ یا کوچک، تاسیس نخواهد کرد، و اگر چنین چیزی صورت بگیرد، اعلیحضرت به سرداران مراجعه و مشوره خواهد کرد.

۳) اعلیحضرت شاهنشاه هرگز با شهزاده کامران و یارمحمد خان، روابط دوستانه قایم نخواهد کرد.

۴) با رسیدن پسر سردار کهندل خان به دربار فارس، اعلیحضرت به سپاه مشهد امر خواهد داد تا به جانب هرات مارش کنند و اگر کامران و یارمحمد خان تصمیمی به اشغال قندهار بگیرند، شاهنشاه با حضور خود به قندهار از حمله و آمدن آن‌ها ممانعت خواهد کرد، و اگر آن‌ها موافقت نکردند، آنگاه شخص شاهنشاه به هرات خواهد رفت.

۵) شاهنشاه به سرداران قندهار مصارف تنظیم سپاه دوازده هزار نفری سوار و پیاده نظام را همراه با ۱۲ پایه توپ می‌پردازد، هکذا مصارف اضافی لشکر کشی برای تسخیر هرات را می‌پردازد، و اگر چنگ‌به‌درازا بکشد، شاهنشاه تمام مصارف جنگ را حتماً پرداختنی است.

۶) در صورتی که زیان و خساراتی به قلمرو سرداران برسد، شاهنشاه در کشور خود به ایشان زمینی معادل قیمت خسارات وارده، اعطا خواهد کرد.

۷) قرار دادی که من اکنون با سرداران امضاء کردم باید به منظوری اعلیحضرت شاهنشاه برسد و هکذا توسط حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسعود (وزیر امور خارجه) و سفیران روسیه و انگلستان امضا شود تا مورد اطمینان سرداران قرار گیرد. قمبرعلی

وقتی محمد حسین نماینده امیر کابل که همراه قمبرعلی خان از فارس به قندهار آمده بود، خبر شد که سردارهای قندهاری همراه او را اجازه رفتن نزد دوست محمد خان نمی‌دهند، بلکه قرار دادی با او امضاء کرده سراسر منافع خودشان را مطمع نظر قرار داده و منافع امیر و ولی نعمت او را کاملاً فرو گذاشت کرده‌اند، محمد حسین خان سفارش کرد در نظر دارد در این باره در دربار بیانیه‌ای ایراد کند و هرگاه در بیانات او به ارتباط نتایج سفر محمد حسین خان به فارس و نامه‌ای که به شاه فارس فرستاده بود و قدرت پادشاه فارس، چیزهایی بشنود که

واقعیت نداشته باشند، نباید او مشوش و سراسیمه شود، زیرا این نوع بیانات به خاطر متیقن ساختن نماینده انگلیس صورت می گیرد تا او متلطف شود که امیر در پی ائتلاف با شاه فارس نبوده بلکه آرزومند ائتلاف با انگلیس می باشد و این خدعه تا زمانی دوام خواهد کرد که جواب نامه امیر از سنت پیترزبورگ روسیه برسد؛ اما به اساس خواهش محمد حسین خان، امیر نامه مخفی به سرداران قندهار ارسال و از آن ها خواهش نمود بگذارند قمبرعلی خان - سفیر پادشاه فارس به کابل بیاید. امیر در نامه خود از سرداران قندهار گله کرده بود که بدون مشوره او قراردادی برای تامین مقاصد و منافع خودشان با سفیر فارس منعقد ساخته اند و باید حداقل او را نیز در این قرار داد شامل می ساختند. در این وقت امیر به اساس تفاهم و ترتیباتی که با نماینده خود گرفته بود، چنین وانمود می کرد که به نتایج ماموریت او به فارس چندان اهمیتی قایل نمی باشد، حتی شخص محمد حسین خان را نیز از نظر انداخته بود. امیر در حضور نماینده برتانیه و خبرنگار انگلیس آقای میسن به طور اغواگرانه تذکر داد که از شرایط فرمان پادشاه فارس که به جوپ عریضه او ارسال کرده، خوش و راضی نمی باشد، در حالی که در اختفا، وصول فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را نعمت بزرگ برای خود دانسته و یک نقل آن را به پادشاه بخارا ارسال کرد که با او بر اساس رویه متقابل، مراودات دوستانه داشت.

– فرمان اعلیحضرت محمد شاه، پادشاه فارس، عنوانی امیر دوست محمد خان

«جلالتماب عزت و شرافت همراه، نجیب ترین نجیب زادگان، دشمن کافران، امیر دوست محمدخان، سردار کابل را با صدور فرمان شاهانه خود مفتخر می سازیم و به اطلاع شان می رسانیم که دو عریضه جلالتماب شما بوسیله حاجی ابراهیم و محمد حسین خان شرف ملاحظه شاهانه را حاصل نموده اند. محتویات هر کدام آنها که بیانگر نظرات واقعینامه آن شرافت ماب می باشند، از جانب ما از سر تا آخر به دقت مطالعه شده و اهداف و خواهشات جلالتماب شما نیز توسط نمایندگان فوق الذکر تان به حضور ما گزارش یافته است. تمام این مراتب مصداق ثبوت صداقت و خلوص نیت شما بوده و مورد قبول و

طمأنیت و عطوفت شاهانه قرار گرفته و احساس اطمینان به ارادت و صداقت شما بار آورده است.

در ارتباط به تقاضای شما برای الحاق به این دولت جاودان و خصوصاً پیرامون این نظر شما که کابل منحصیث یکی از کشورهای مربوط به سلطنت فارس شناخته شود، این که شما به طور روز افزون مصروف جنگ با کفار می باشید و با وجود تفوق نسبی قوای دشمن تاکنون موفقانه مقاومت نموده و قملروهای متصرفات ما را تسلیم دشمن نکرده اید، اما این که اگر به شما از جانب ما کمک نرسد شما مجبور خواهید شد از جانب دیگری کمک دریافت نمایید تا که بی نظمی ها و خطرات کنونی به پایان برسند، مشاهدات شما واقعاً صادقانه گزارش یافته و به نظر شاهانه ما واضح و مبرهن است که جلالتماب شما یک مجاهد برجسته اسلام می باشید که برای حفظ دین شجاعانه و قهرمانانه می جنگید. هر آئینه هر دو معامله، یعنی آرزوی الحاق شما به این دولت جاودان و هم حراست از اسلام و دفاع از سلطنت ما و دین اسلام، به خیر و نفع شما می باشد و خداوند به شما اجر خواهد داد. سخاوت شاهانه ایجاب می کند و ما را مکلف می سازد تا التماس شریفانه شما را در تحت حمایت عالی خود قرار داده و از هیچ گونه کمک به شما خود داری ننمائیم.

بنابرآن قبل از رسیدن نمایندگان جلالتماب شما به دربار ما، ما مجدانه تصمیم گرفتیم تا به طرف هرات مارش نماییم و هم اعطای هرگونه کمک را به جلالتماب شما منظور نمودیم. ما مارش خود را بطرف هرات از پایتخت خود در تهران آغاز نمودیم. بعد از مواصلت ما به بوتان به وزیران دولت با شوکت ما اطلاع داده شد که مرض کولرا در شهرهای خراسان شیوع یافته و تلفات زیاد در برداشته است. بنابرآن ما به غرض تبدیل هوا و جلوگیری از مصاب شدن به این مرض کشنده، به یک موضع صحی و سالم رفته مدتی را در صحرای کالیپوش به سر بردیم. در عین زمان به ما گزارش دادند که مخدوم قلی، زعیم به موت ترکمن با الله قلی خان «زعیم خیوا» ملحق شده و با بیست هزار سواره نظام که تمثال برجسته سپاه ازبک و ترکمن می باشند، به موقع قیره قلعه که در مجاورت این صحرا قرار دارد، رسیده و در آنجا سنگر

گرفته اند. نامبرده در نظر دارد با استفاده از غیبت سپاه ظفر نمون ما در شهرهای متصرفات ما هجوم برده چور و چپاول و بی نظمی خلق نمایند. وقتی این خبر به ما رسید، برادر محبوب خود فریدون میرزا را با هشت هزار پیاده نظام، چهار هزار سواره نظام و ۱۲ پایه توپ مامور نمودیم تا این چپاولگران را تعقیب و معدوم نماید. به مجردی که اشرار از رسیدن سپاه ما آگاه شدند، بی جرات و هراسان شده، نه تنها با سپاه ما مقابله نکردند، بلکه آذوقه و خرگاه های خود را ترک داده به صحرا ها پناه بردند. برادر ما به تعقیب این قوم مخرب پرداخت و در جوار موضع قرچول عده ای از سواره و پیاده نظام ما آنها را غافلگیر ساخته بالای شان حمله کردند. آتش جنگ از آغاز صبح تا تاریک شب شعله ور بود، اما در نهایت سپاه ترکمن مغلوب شد؛ قسمت عمده اشرار کشته شده تعدادی هم اسیر گرفته شده و متباقی آنها از تیغ سپاه ما گریخته به صحرا های خشک فرار کردند. بعد از جزا دادن این قوم، مدتی در کنار دریای گرگام ماندیم تا امور آن سرحد را مرتب سازیم، آنگاه زمستان و موسم برف و باران فرا رسید و تعقیب عملیات نظامی بطرف هرات ناممکن بود. ما به تعداد بیست هزار سواره و پیاده نظام و چهل پایه توپ را همراه آذوقه و تجهیزات به ایالت خراسان فرستادیم تا در اوایل موسم بهار حاضر به مارش بالای هرات باشند و با این مارش به کمک خداوند متعال، همراه سپاه متباقی خود بعد از جشن نوروز به طرف خراسان مصمم می باشیم.

از آن جایی که حرکت سپاه ظفر نمون ما با وقفه و معطلی مواجه شده، نماینده خود قمبرعلی خان را نزد جالتماب شما اعزام نمودیم و یک قبضه پیش قبض الماس نشان نیز تحفه گویا به جالتماب شما ارسال کردیم تا به قسم تزئین به کمر صداقت اثر شما آویزان باشد. ما به قمبرعلی خان هدایت داده ایم تا مراتب عطوفت شاهانه را به جالتماب شما به تفصیل بیان کند و البته جالتماب شما نظرات و خواهشات خود را به قمبرعلی خان خواهید گفت تا در مراجعت به حضور ما گزارش داده شود. مورخ ما شوال ۱۲۵۲»

هنگامی که قمبرعلی خان در قندهار بازداشت شده و مصروف مذاکرات با سرداران قندهاری بود، وی از رندی و چالاکی کار گرفته

با محمود خان بیات و دیگر فارسیان اهل تشیع که هم با نفوذ و هم طرف اعتماد امیر دوست محمد خان بودند، مخابره و مکاتبه داشت. هکذا او جاسوسان مخفی استخدام و به کار انداخته بود تا در باره منابع و ذخایر کشور و خصوصاً تجهیزات و گدام های نظامی معلومات جمع آوری کنند. هکذا قمبرعلی خان از تاجران ثروتمند اهل تشیع و فارسی نژاد تقاضا کرده بود تا برای لشکر محمد شاه قاجار که به قرار بیانات او به مجردی که هرات تسلیم شود همراه با سفیر روسیه داخل افغانستان خواهد شد، آذوقه و لوازم کار آمد ذخیره نمایند. قمبرعلی خان هدایت نامه ذیل را که به امضاء محمدشاه قاجار و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم فارس مزین بود با خود داشت و یک نسخه آن را همراه با قرار داد خودش منحیث تضمین، به یک عده تاجران داده بود. در بین این تاجران ملا نصح یک تاجر ثروتمند نیز شامل بود که از جمله مصاحبین طرف اعتماد سردار کهندل خان بود. این شخص یک نقل این هدایت نامه را به جاسوس من، محمد طاهر، داده بود که متن آن را اینک می خوانید:

- ترجمه نقل هدایت نامه دولت فارس به قمبرعلی، نماینده فارس به دربار کابل

«وقتی شما سرحد کیان را عبور کنید، در هر موضع و محلی که می-رسید معلومات ذیل را در کتاب یادداشت تان درج کنید و آن را در مراجعت به تهران به حضور اعلیحضرت تقدیم نمایید:

وضع شهرها و قری ها، نفوس تخمینی آن ها با مشاهدات خودتان از مواضع مذکور- نفوس تخمینی و قدرت هر قوم و قبیله، از قبیل سیستانی ها، بلوچ ها، افغان ها و قزلباش ها گزارشی از عایدات و مصارفات آنها، تولیدات شهرها و مواد عمده زراعتی آنها و اینکه از مدرک فروش کدام آنها نفع بیشتر بدست می آید. مالیاتی که مردم می پردازند و امتعه تجارتي که از خارج وارد می کنند، آیا جاده ها و سرک ها آبگیر می باشند یا مسطح و همار یا کوهستانی و صعب العبور.

وقتی شما از بلوچستان عبور می کنید باید در مورد عطوفت، سخاوت و بخشش های بزرگ اعلیحضرت تبلیغ کنید و توقعات خان های

بلوچستان و سیستان را برانگیزید. اگر خوانین مذکور طرفدار و متمایل به کامران باشند، باید سعی نمایید و آن‌ها را تشویق کنید تا خود را بخدمت حکومت فارس شامل سازید و به آن‌ها اطمینان بدهید که تماس شان با دولت فارس کاملاً سری و مخفی نگه داشته می‌شود؛ خصوصاً از سخاوت اعلیحضرت به علی خان مژده بدهید و برایش بگوئید که اختیار خدمات او به اعلیحضرت رسیده است. همه این خوانین باید دور هم جمع شده سپاه و تجهیزات خود را حاضر و آماده سازند تا به هنگام رسیدن سپاه ظفر نمون شاهنشاه با او همراه و مخلوط گردند.

شما در قندهار فرمان و جامه‌ها و نشان‌های افتخار را از جانب اعلیحضرت شاهنشاه به کهندل خان و برادرانش بدهید و توقعات او را برای سخاوت اعلیحضرت برانگیزید. شما خود را به کهندل خان نزدیک سازید و از او بپرسید که چرا بعد از دریافت آن نامه (کدام نامه قبلی) برادر یا پسر خود را به دربار نفرستاد؟ کهندل خان باید یک برادر خود را پیشتر به این دربار بفرستد و در حالی که خودش در موقف فعل خود باقی می‌ماند، باید به انتظار سپاه اعلیحضرت باشد. او باید سپاه خود را تنظیم و آماده سازد و هر قدر سواره نظام که ممکن باشد جمع آوری کند، زیرا حمله بالای هرات بالای او اعتماد شده است. شما به کهندل خان بگوئید که اگر در اجرای این کار به هنگام خدمت برای دولت فارس خساراتی به او برسد، غرامات آن از طرف دولت با شوکت پرداخته خواهد شد و او از سخاوت اعلیحضرت بهره‌مند خواهد گردید. شما به تمام اشخاص ذینفوذ تماس و دوستی قایم می‌سازید، خصوصاً با خوانین افغان و قزلباش، و با اهل تشیع بطور عموم، و هدف شما تحریک توقعات آنها برای سخاوت اعلیحضرت خواهد بود. اگر آنها درباره اختلافات مذهبی بین شیعه و سنی احساس ناراحتی کنند، شما باید ناراحتی آنها را رفع کنید و به آنها اطمینان بدهید که عطف و عدالت اعلیحضرت اجازه نخواهد داد در برابر اشخاص بخاطر مذهب تبعیض صورت بگیرد و بصورت عمومی وظیفه شما این است تا افغان‌ها را برای شامل شدن در خدمت دولت اعلیحضرت متمایل بسازید.

بعد از آن که شما این اهداف را در قندهار تعقیب و تطبیق نمودید، بطرف کابل بروید و برای دوست محمد خان پیش قبضی را که به شما داده شده منحیث نمونه عطوفت اعلیحضرت تقدیم کنید و همچنین نشان های افتخار را برای نواب جبار خان تقدیم نمایید. شما مساعی کامل تان را به خرچ خواهید داد تا آنها را از صمیمیت و عطوفت اعلیحضرت در حق شان مطمئن سازید که به آن ها قوی ترین سرزمین ها، عنایات و عطایای بی شمار نصیب خواهد شد.

اما رسماً و در ملای عام نگویند که هدف ماموریت شما آوردن جوابی ست به عریضه دوست محمد خان و تسلیم دادن نشان ها و جامه های افتخار از جانب شاهنشاه فارس، اما در اختفا و مذاکرات خصوصی شما با دوست محمد خان، اصرار و تاکید کنید و به او بگویند که اگر خدا خواسته باشد عطوفت اعلیحضرت آن چنان شامل حال دوست محمد خان خواهد شد که تمام آن قلمروها کاملاً در تحت اداره و تسلط او قرار داده خواهد شد و او کنترل کامل بالای آنها خواهد داشت.

شما باید به دوست محمدخان بگویند که اگر او متعهد به قیام روابط محرمانه با دولت فارس باشد، اگر او یک برادر یا پسر خود را به دربار اعلیحضرت بفرستد، برای او بسیار سودمند و مفید تمام خواهد شد. بالاخره این که توقعات امیر برای دریافت کمک از دولت فارس باید نهایت تحریک شود و باید او تشویق گردد که یگانه راه نجات او از طریق دولت فارس میسر است. بالای امیر باید اصرار شود تا سپاه خود را تنظیم و حاضر داشته باشد و در انتظار ورود اعلیحضرت در موسم بهار باشد. اگر امیر، آرزوی دریافت سندی را از شما داشته باشد که الحاق او را به دولت فارس تأیید و سکه ها را بخاطر تعقیب و آزار او اخطار بدهد، شما می توانید این سند را برایش بدهید.»

– نامه سفیر انگلیس از تهران عنوانی وزیر خارجه انگلستان پیرامون الحاق هرات و افغانستان به دولت فارس

در حالی که نمایندگان افغان و فارس بالای ائتلاف و اتحاد باهمی کار می کردند و قرارداد هایی برای حکومت های خود تهیه می دیدند، پادشاه فارس و وزیر او پیرامون مسایل دیگر بی کار و بی غرض

نشسته، بلکه سخت مصروف بودند تا به سفیر دولت انگلیس ایقان و اطمینان بدهند که دربار تهران نه تنها برای تسخیر هرات مصمم می‌باشد، بلکه تسخیر و تنزیل تمام سلطنت افغانستان به تابعیت دولت فارس مطرح و مطمع نظر بوده است. شرافتمند آقای ایلیس که از طرف لندن برای عرض تبریک به حضور پادشاه فارس به مناسبت جلوس او به تخت سلطنت کشور فارس اعزام شده بود، به لارڈ پالمرسن، وزیر خارجه برتانیه موقف دولت فارس را قرار ذیل گزارش داده بود:

«من لازم و مناسب دانستم یک بار دیگر به صورت رسمی به حضور حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و وزیر خارجه دولت فارس نظرات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس را پیرامون سیاست خارجی که بسیار مناسب به شرایط عینی کشور فارس می‌باشد، خاطر نشان سازم، اما هر دوی آن‌ها به مقابل این موقف که افغان‌ها بحیث یک حکومت یا یک دولت متحد شناخته شوند، یا با آنها مناسبات صلح آمیز یا مساوات متقابل برگزار گردد، اعتراض نمودند. آن‌ها اظهار می‌داشتند که قسمت اعظم کشور افغانستان به پادشاه فارس تعلق دارد و شاه اختیار دارد خودش تصمیم بگیرد چه نوع با افغان‌ها معامله کند، چون که آنها اتباع شاه می‌باشند.

من پرسان کردم که به نظر آن‌ها متصرفات دولت فارس تا کجا امتداد خواهد یافت؟ و جواب آن‌ها این بود که تا غزنی.

من کاملاً مطمئن می‌باشم که دولت برتانیه توسعه دولت شاهی فارس را به طرف سرزمین افغانستان، به ملاحظه امنیت و آرامی داخلی هندوستان اجازه داده نمی‌تواند، زیرا توسعه متذکره دولت فارس نفوذ روسیه را به صورت آنی در سرحدات امپراطوری ما پیاده خواهد ساخت.

دولت روسیه موفقیت شاه را در اجرای عملیات توسعه جویانه او آرزو دارد و سفیر روسیه در تهران برای سرعت اجرای این پلان پی هم اصرار می‌ورزد. انگیزه روسیه را نمی‌توان نادیده گرفت. هرات که زمانی جزء دولت فارس بود، به اساس قرار داد تجارتي بین روسیه و فارس، حیثیت جایگاه دفتر قونسلگری روسیه را احراز می‌کند. و قونسل روسیه از این شهر به تحقیقات، تشبثات و مخابرات سری در

سرتاسر افغانستان می پردازد. یقیناً با در نظر داشت مناسبات کونی بین روسیه و دولت فارس نمی توان تردید کرد که موفقیت و پیشرفت دولت فارس در افغانستان مقدمهٔ پیشرفت روسیه را فراهم می سازد و باید از طرف دولت برتانیه با چنان مخالفتی مواجه شود- مثل آن که مکلفیت دفاع از دین ایجاب می کند.

عزیزخان (نمایندهٔ قندهار) عین سخنانی را به من گفت که به شاه و وزیران او گفته بود و آن این است که تمام افغانستان، به استثنای هرات و ملحقات آن، حاضر می باشند به اساس سیستم ادارهٔ فیودالی تحت ادارهٔ دولت فارس قرار گیرند، و این دولت ائتلافی در ظرف دو هفته به کمک و مساعدت افغان ها می تواند مانند نادرافشار دهلی را تسخیر نماید.

قابل تذکر است که سفیر روسیه روز گذشته با ردیابی دیر مدتی به دربار با شاه داشت و در این ملاقات موضوع مذاکره را لشکر کشی به طرف هرات تشکیل می داد. سفیر روسیه در این مذاکرات تسریع عمل و شروع عملیات را در سال جاری سفارش می کرد و استدلال می نمود که آنچه در حال حاضر با سپاه ده هزار نفری انجام یافته می تواند، در سال آینده با تعداد چند برابر آن میسر نخواهد شد.

به قرار اطلاعات واصله، دوست محمدخان به تاریخ ۱۷ سپتامبر توسط حاجی ابراهیمف نامه ای به پادشاه فارس ارسال کرده و خود را با کشور و منابع آن در اختیار شاه گذاشته است، حتی پیشنهاد کرده که در صورت حمله بالای هرات با دولت فارس همکاری خواهد کرد، و به صورت عمومی حمایت شاه فارس را در مقابل پیشروی سکه ها تقاضا نموده است.»

- مساعی جمیلهٔ سفیر انگلیس در تهران

در ختم ماموریت شرافتمند اج. ایلیس و خروج او از کشور فارس، آقای سرجان مکنیل بارت (Sir John McNeil Bart) بحیث سفیر و نمایندهٔ فوق العادهٔ دولت انگلیس به دربار فارس مقرر شد.

اقامت طویل این سفیر در تهران و شناخت و معرفت او از احساسات و و روش ها و سیاست های مردم فارس، این امید را به میان آورد که چالبازی های دولت فارس که توسط سفیر روسیه رهنمایی می شد، از

نظرها مخفی و دور نمی ماند. از آن جایی که این وضع هنوز هم توسط سفیر روسیه در مورد افغانستان دوام داشت، سرجان مکینل در نامه های متعدد خود به عنوان لاردر پالمرسن، وزیر خارجه برتانیه، شرح مفصلی از سیاست متحد دولت های فارس و روسیه ارایه نموده است. سفیر برتانیه آنچه در قدرت خود داشت انجام داد تا شاه را از عملیات خطرناک لشکرکشی بطرف هرات منصرف سازد و به اعلیحضرت خاطر نشان ساخت که این عملیات مغایر آنچه حکومت اعلیحضرت توقع دارد نتیجه خواهد داد، و از طرف دیگر مضر منافع هند برتانوی خواهد بود. معهدا دولت فارس به مراجعات سفیر انگلیس اعتنا نکرده و عملیات نظامی خود را تکمیل نمود و شاه به جانب هرات مارش کرد. سفیر روسیه در عین زمان شاه را در تطبیق عملیات نظامی هرچه زودتر تشویق و سفارش می نمود و از طرف دولت خود وعده داد که اگر دولت فارس هرات را تسخیر نماید، دولت روسیه وجوهی را که دولت فارس از روسیه مدیون می باشد- برایش خواهد بخشید.

کرنیل ستودارت (Col. Stoddart) که به معیت شاه حرکت کرده، همیشه در مصالحه، دوستانه پیش آمد می کند، اما این نوع سفارشات جایی را نمی گرفتند. سپاه فارس غوریان را تسخیر کرد و هرات در محاصره قرار گرفت. این نوع، بی اعتنایی به مشوره نماینده انگلیس، صدمات جدی و حقارت به ایجنت های انگلیس در بوشهر بود که از طرف مردم آن شهر تهدید به قتل عام شدند. بالاخره سفیر انگلیس، سرجان مکینل تصمیم گرفت خود را به کمپ نظامی شاه برساند و سعی بلیغ نماید تا شاه را متقاعد سازد شرایط مدافعین هرات را بپذیرد و راضی شود که سپاه خود را از محاصره هرات فراخواند. جلالتماب کونت سیمونیچ سفیر روسیه در کشور فارس به وزیر خارجه روسیه نوشت تا از رسیدن سرجان مکینل به کمپ نظامی شاه فارس جلوگیری نماید و بلااثر میرزا مسعود، نامه ای در این موضع به سفیر انگلیس فرستاد و تقاضا کرد تا سفر خود را تا زمانی که تعویق اندازد که هدایت شاه در زمینه به او ابلاغ شود، اما سفیر انگلیس به این اخطارها جواب نداده- راه کمپ شاه را تعقیب کرد و وقتی سفیر انگلیس به غوریان رسید، نامه ای از طرف معاون وزرات خارجه تهران برایش سپرده شد

که تاکید می کرد به اساس امر اعلیحضرت شاه، از این موضع فراتر حرکت کرده نمی تواند. معهذا سفیر انگلیس خود را به کمپ شاه رسانید و شاه را راضی ساخت به او اجازه میانجیگری بدهد تا به رفع اختلافات دو طرف پردازد. آنگاه قرار دادهای صلح تسوید شدند که گاهی قبول و گاهی به اثر مشوره سفیر روسیه رد می شدند. در چنین شرایط، سفیر انگلیس نه از حرمت و احترام شایسته مقام اش برخوردار بود و نه مورد اعتماد دربار شاه قرار داشت، بنابراین او مجبور گردید دربار شاه فارس را ترک نموده عازم وطن خود گردد.

– اقتباساتی از مکاتبات سرجان مکنیل، سفیر انگلیس، در تهرات پیرامون حمله فارس بالای هرات

«معهذا در چنین شرایطی سفیر روسیه به تاریخ ۲۳ ماه جاری از شاه مصرانه و پی هم تقاضا می کرد که در اثنای همین زمستان بالای هرات حمله کند و این کار حتی اگر سپاه فارس از لحاظ تجهیزات و احساسات در بهترین شرایط قرار می داشت، باز هم نهایت آسیب پذیر و خطر ناک می بود.»

«به قرار اطلاعاتی که توسط کرنیل ستودارت به من مخابره شده، هنگامی که یکی از کوریر های من از هرات بطرف تهران روان بود، یک عده سوار کار از کمپ شاه برای تعقیب او اعزام و مانع دوام سفر او شده، او را با خود به کمپ شاه بردند و در آن جا زیر شکنجه شدید و بی حرمتی قرار دادند. بالاثروقتی کرنیل ستودارت به ملاقات جلالتماب حاجی رفته و به او گفته بود که کوریر فوق الذکر در استخدام او می باشد، معهذا باوجودی که دولت فارس ملتفت شد که او عضو دفتر من می باشد، باز هم امر توقیف او را صادر کردند و کوریر مذکور توسط حاجی خان قره برگی تحت شکنجه شدید قرار گرفته، حتی حیات او پیوسته تحت تهدید قرار می گرفتند.»

«در تهران، عقیده بر این است که سفیر روسیه نظر حکومت خود را قرار ذیل اعلام داشته است: اگر شاه موفق به تسخیر هرات شود، دولت روسیه تمام قرضه هائی که دولت فارس مدیون آن می باشد، خواهد بخشید و دلیل این سخاوت چنین بیان شده که اعلیحضرت امپراطوری روسیه گویا سهم خود را برای مصارف لشکر کسی جانب هرات

پرداخته خواهد بود.»

«افتخار دارم کاپی نامه ای را خدمت شما تقدیم کنم که چند روز قبل از جانب مامورین ما مقیم بوشهر رسیده است و از این نامه عالیجناب شما مستحضر می شوند که تهدید قیام مردم شهر برای آشوبگری به منظور این که هیات نماینده گئی انگلیس قتل عام خواهد شد، از طرف مقام ولایت بوشهر تحریک می شود.»

«واضح ترین مانع برای مداخله دولت برتانیه در منازعه بین فارس و هرات، موجودیت ضمیمه ای ست در ماده نهم قرارداد تهران، ولی به مشکل می توان پذیرفت که این ماده مانع شود اجازه بدهیم تخریب غیر عادلانه و بی رحمانه هرات، که قیمت دارترین موضع دفاع هندوستان می باشد، توسط دولت فارس صورت بگیرد، آن هم در حالی که شاه فارس به اساس مشورت های دشمن عمل می کند و در صدد توسعه نفوذ خود در کشور هایی می باشد که خارج ساختن آن قدرت از آن کشور ها هدف اساسی اتحاد ما با اعلیحضرت پادشاه فارس می باشد.»

«من چنین درک می نمایم که حکومت هندوستان به این عقیده است که حفظ تمامیت ارضی هرات دارای اهمیت حیاتی می باشد، لهذا تصمیم گرفتم به طرف کمپ شاه حرکت کنم و تمام قدرت و مساعی خود را به خرج برسانم تا اعلیحضرت راضی شود یک قرارداد صلح با شاه کامران امضاء کند و از محاصره هرات دست بکشد.»

«کونت سیمونیچ، سفیر روسیه خوشحال است قاصدی با مکتوبی به امضای میرزا مسعود، معین وزارتخارج، به من فرستاده و مرا از رفتن به کمپ شاه برحذر ساخته است، دلیل این که ذهنیت عامه مردم فارس در مورد این حرکت من چنین تبارز یافته که حضور من در کمپ شاه باعث تقویه افغان ها شده و برای دولت فارس مضر تمام می شود.»

«به اساس آنچه شما دیروز شفاء در منزل جلالتماب بیگلریگی بیان داشتید، چنین استنباط می شود که شما می خوائید به زودی به طرف کمپ اعلیحضرت روانه شوید و ...

اما در اثر وقوع بعضی حادثات و چیز های دیگری که دوستان و دشمنان به ارتباط این تصمیم شما تصور می نمایند و می گویند، حضور جلالتماب شما در کمپ شاه در اثنای محاصره هرات یقیناً و بدون هیچ

نوع شک و شبهه منتج به استقامت و مقاومت بیشتر محاصره شدگان خواهد شد و این کار هر آئینه به منافع این دولت با شوکت و جاودان مضر تمام می شود و یقیناً دولت برتانیه طرفدار آن نیست که به این دولت دوست ضرر برساند، بنابر آن از جلالتماب شما تقاضا می شود در صورت امکان از آغاز این سفر منصرف گردید یا این که از جانب اعلیحضرت شاه به شما خبر برسد. امضاء معین وزارت خارجه دولت فارس»

«وقتی به غوریان رسیدم، نامه ای از طرف معین وزرات خارجه به من تسلیم داده شد و در آن نظر شاه را به من چنین گزارش داده بود که از این موضع بیشتر حرکت نکنم، چون که هنوز حضور من در کمپ شاه موجب تشویق و تحریک هراتی ها برای دوام مقاومت شان خواهد شد. من جواب دادم که وظیفه و مکلفیت من به دولت متبوعم و حتی به اعلیحضرت شاه ایجاب می کند که به تقاضای اعلیحضرت تسلیم نشوم، و از این بابت نهایت متناسف می باشم؛ چون که در همه اوقات آرزوی نهایی من اطاعت به خواهشات شاه بوده است.

رزو بعد با یک مارش خود را به کمپ شاه رساندم. همه انواع تشریفات معموله و توجه مستلزم این فرصت حذف و لغو شده بودند، و بنا بر دلایلی باور دارم که به تمام آشنایان من در کمپ به طور مستقیم یا غیر مستقیم هدایت شده بود تا از من بپرهیزند و مرا نینند، و البته این وضع برای من قابل فهم بود. معهداً من به این بی حرمتی ها واقعی نگذاشتم.

به وقت صبح روز بیستم، قبل از آن که من شهر را ترک کنم، از رسیدن کنت سیمونیچ به کمپ شاه خبر شده و مایوس شدم؛ زیرا فرصت و امیدی که برای حل اختلافات بین دولت فارس و هرات پیدا شده بود و نزدیک بود عملی شود، از دست رفته است. وقتی به کمپ شاه برگشتم ملتفت شدم که نظرات شاه به طور کلی و عمده تغییر نموده، مزاج او خیلی تند و شدیدالحن و اطوار او آمرانه و قاطع بود. او مسوده قرارداد مصالحه را که قبلاً قبول نکرده بود، به طور قاطع رد نمود.»

«بعد از یک ساعت، آتشبازی و جنگ دوباره آغاز یافت و بعد از آن حلقه محاصره با فعالیت های جدید همراه بود، زیرا کونت سیمونیچ،

راه و روش جدیدی را برای ختم موفقیت آمیز محاصره مشوره داده بود. او یک صاحب منصب (Etat-Major) را که به هیات سفارت روسیه تعلق داشت با خود آورده بود تا بطری های جدید و سایر مواد منفلقه بسازد و برای شکستادن محاصره شهر هرات از انواع عملیات تخریبی کار بگیرد. شاه فارس خواب موفقیت می دید و از خوشی در جامه نمی گنجید. سفیر روسیه مبلغی پول نقد به قسم انعام به سپاهیان فارس اعطا نمود و هدایات حمایت و مشوره او تصمیم شاه را قاطع ساخت تا هیچ نوع شرایطی را برای مصالحه با افغان های هرات نپذیرد. «من افتخار گزارش قبلی را به عالیجناب شما داشته ام که بیشتر از یک سعی برای مذاکره و مصالحه ناکام مانده است. ضرور نیست نظرات خود را درباره اثرات ناگوار اوضاع فعلی بالای رفاه و امنیت داخلی هند برتانوی خدمت عالی جناب شما تکرار کنم، و من هیچ تصور نمی توانم هر نوع قراردادی مانع شود تا ما اجازه بدهیم عملیاتی به راه افتد که امنیت و استقرار امپراطوری برتانیه را در شرق به خطر اندازد. ثبوت همنوایی بین روسیه و فارس برای مقاصد تخریب و ضرر رسانی به منافع برتانیه، غیر قابل انکار است و ساحه و اندازه مصیبتی که ما را تهدید می کند به قرار تخمین من خیلی وسیع و مصیبتی ست که هیچ قدرتی در ائتلاف با برتانیای عظمی حق ندارد برای تحقق آن کمک نماید.»

– فعالیت های قمبرعلی خان، نماینده فارس، در قندهار

اکنون من به فعالیت های قمبرعلری خان نماینده دولت فارس در قندهار و روابط او با سرداران قندهاری می پردازم. قراردادی که ماهیت تعرضی و دفاعی داشت بین نماینده فارس و سرداران قندهار منعقد گردید و سرداران نماینده خود را همراه او به دربار اعلیحضرت شاه فارس فرستادند و شاه در این وقت در کمپ شاهی و در محاصره هرات قرار داشت. اعتبار نامه نماینده سرداران توام با قرار داد منعقد به حضور شاه تقدیم شد و نامه های سرداران عنوانی آقای ام. گوت، معاون سفیر روسیه در تهران و جنرال برونسکی که همه در کمپ شاه حاضر بودند، تسلیم داده شد. جنرال برونسکی اگرچه پولندی الاصل و در استخدام شاه فارس بود، اما روابط محرمانه با سفیر روسیه در تهران داشت و با افغان ها از در خدعه و چال بازی رفتار می کرد، و هدف او تامین منافع و

مقاصد دولت روسیه بود. آقای ام. گوت از قبولی شرایط و قرار داد و حمایت کامل آن از طرف سفیر روسیه آقای سیمونیچ در غیاب او اطمینان داد و این اسناد برای سرداران قندهار ارسال گردید. بعد از تحصیل چنین اسنادی که حاوی اعلامیه صریح نماینده روس بود و به ملاحظه این نکته که سفیر روسیه قراردادی را تضمین نموده که بین دولت فارس و سرداران قندهاری منعقد گردیده بود، هیچ شک و شبهه ای در مورد اهداف و مقاصد دولت روسیه باقی نمی ماند. قراردادی را که سفر روسیه تضمین کرده و خود را جزء آن قرار داده بود، حتماً باید به نفع او و دولت او بوده باشد. شاه فارس و اعمال دولت روسیه بعد از مشوره و مفاهمه بین خود، نامه هایی به عنوان سرداران قندهار ارسال و از قراردادی که با قمبرعلی خان امضاء و توسط نماینده خود به تهران ارسال کرده بودند، حمایت و تأیید نمودند.

– فرمان محمدشاه، پادشاه فارس، عنوانی کهندل، خان زعیم قندهار

بعد از القاب و تعارفات معموله!

«الله دادخان به کمپ ما رسید و خواهشات شما را به حضور ما گزارش داد که بالآخر عطوفت شاه برای شما تزئید یافته است. هرکسی که به من اعتماد کند و نزد من بیاید، با عطوفت و مرحمت ما مواجه شده و مقاصد او بر آورده می شود. اگر شما هنوز هم به عهد خود قایم و صادق باشید، شما نیز عطوفت شاه را برای خود قایم خواهید یافت. مقاصد و خواهشات و توقعات خود را همیشه به من بنوسید و مطمئن باشید که تمام مقاصد شما بر آورده خواهند شد.»

– نامه ام. گوت، نماینده روسیه به دربار شاه فارس عنوانی کهندل خان

بعد القاب و تعارفات معموله!

«الله دادخان و میرمحمد خان نامه های شما را به من تسلیم کردند و از ملاحظات محتویات آن ها مسرت زیات به من رخ دد. شما به من نوشته اید که تصمیم گرفته اید بحیث اتباع و تابعین اعلیحضرت محمد شاه قرار گیرید و از حمایت او برخوردار باشید. شما می توانید به من اعتماد کنید که برای تحقق قرارداد و تعهداتی که به شما داده ام، صادق

خواهم بود و این قرار داد برای شما نهایت سودمند و مفید است، و هر خدمتی که از شما مطالبه شود باید برای دولت فارس انجام بدهید. من در این نامه تنها از طریق نوشتن نمی توانم احساسات نهایت دوستانه و آرزوهای نیک خود را برای رفاهیت و سلامت شما ابراز نمایم. در باره تقاضای شما که دولت روسیه قرار داد منعقد را تضمین کند، تقاضای شما و نامه شما را برای جلالتماب سفیر روسیه توام با نظریات و سفارشات خود ارسال کرده ام. به پیشنهاد و مشوره حاجی آقاسی دوستی شما را حاصل و پرورش داده ام. بهتر است عمرخان را بدون تاخیر رخصت و اعزام بدارم و من به دولت فارس سفارش می کنم تا تمام موانع را به منظور اعزام پسران رفع سازند. یقین است او از جانب شاه و مصاحبین دربار او با حرمت زیاد پذیرفته خواهد شد. هنگامی که شما پسر خود را اعزام می کنید، قرار دادی که از طرف قمبرعلی منعقد شده بود توسط حاجی آقاسی تائید و صحه گذاشته خواهد شد، و من منحیث دوست تان به شما سفارش می کنم هیچ تشویشی در اعزام پسران نداشته باشید. بعد از رسیدن او هر چیزی که شما خواسته باشید توسط حاجی آقاسی برآورده می شود. بنابر آن هر چه زودتر پسر تان را بفرستید و او را بخداوند بسپارید. وقتی از سفیر روسیه (آقای سیمونیچ) جوابی دریافت کنم آن را به شما ارسال خواهم کرد.»

– نامه جنرال برونسکی عنوانی کهندل خان

بعد القاب و تعارفات معموله!

«عبدالواحد بیگ و الله دادخان همراه قمبرعلی خان رسیدند و پیرامون اقدامات و افکار شما به من گزارش دادند. مطالبی را که کپتان ویکوویچ به شما بیان داشت و مربوط به رفاهیت، سلامتی، خیر و آرامی شما بود بخاطر بیاورید، علاوه بر آنها مطالب دیگری هم دارم تا با شما در میان گذارم. شما کاری معقول انجام دادید که حمایت دولت فارس را تقاضا کردید. نماینده شما الله دادخان از من تقاضا کرد تا برای شما جوابی بنویسم. او از نفوذ من در این جا خبر داد و آن را به چشم خود دیده است و خودش نیز به گرمی و عطوفت از طرف شاه پذیرفته شد. شاه از او پرسید تا بداند سرداران قندهار چه توقعاتی از او دارند. غیر از خیر و رفاه و صلاح شما چیز دیگری از این تماس و الحاق شما

با شاه متصور نیست و آن قدر برای شما مفید و سودمند است که یقیناً نمی توانیم آن را در کاغذ بگنجاییم. مطمئن باشید که خدمتگذاری شما برای شاه از هر رهگذر برای شما مثمر و مفید می باشد. شاه هر شخصی را به اساس مقام و ارزش او نوازش می کند و مقام و ارزش شما از همه بالاتر است. حتماً پسر تان محمد عمرخان را به سرعت بفرستید. از او به گرمی و مهربانی استقبال خواهد شد، و در این موضوع آقای ام. گوت معاون سفیر روسیه و هکذا حاجی آقاسی به شما نوشته و قرارداد قمبرعلی خان را که در قندهار عقد کرده بود، تایید کرده اند.

به اساس طالع فرخنده شما میمنه، هزاره جات و چار آدینک کاملاً و آن طوری که آرزو بود، تسخیر شده اند. به اساس نوشته آصف مشهد، فرزند محراب خان والی، و برادر شیر محمدخان و گل زمان خان و عده دیگر به خدمت شاه خواهند آمد (به قسم گروگان). کشور فارس آن نیست که سابق بود. آرزو دارم و دعا می کنم الحاق شما به دولت فارس به زودی تحقق یابد. اعلیحضرت محمد شاه تا این دم از تسخیر هرات بخاطر ترحم بالای نفوس مسلمان آن شهر منصرف شده است، اما به مرحمت پروردگار و طالع فرخنده شاه، هرات مسخر خواهد شد؛ آنگاه هم امور بهتر و خویر خواهد شد. پس بسیار بهتر است محمد عمرخان را به عجله اعزام دارید.»

– کاپی مسوده قراردادی به امضای کهندل خان با شرایط مجوزۀ قراردادی بین اعلیحضرت محمد شاه، پادشاه فارس، و کهندل خان، سردار قندهار، که باید از طرف جلالتماب سیمونیچ، سفیر روسیه، امضاء و تضمین شود

«من نماینده فوق العاده و سفیر دولت روسیه به دربار شاه فارس، تطبیق و تحقق شرایط ذیل قرار داد بین اعلیحضرت محمد شاه و سردار قندهار را تضمین می کنم:

(۱) ایالت هرات از جانب شاه به حیث انعامی در برابر خدمات صادقانه- ای که سرداران قندهار از روز جلوس شاه به تخت فارس تا این دم انجام داده اند، به فرمانروایان قندهار اعطا خواهد شد.

(۲) قلمروها و اقوامی که فعلاً تابع و در تصرف سرداران قندهار می- باشند کما کان و بدون تخطی صدمه و ضرر و ضبط قبض و تصاحب

- جبری، در تحت تسلط سرداران مذکور قرار داده می شوند.
- (۳) دولت فارس به هیچ وجه هیچ یک از اقوام افغان را چه بزرگ یا کوچک با اتباع خود مخلوط نخواهد ساخت، و هم افغان ها را برای خدمت به اموری که به خود آن ها تعلق نداشته باشد، استخدام نخواهد کرد، و تمام امور و معاملات مربوط به قلمرو های افغان از طرف دولت فارس به سرداران قندهار ارجاع خواهد شد.
- (۴) شهزاده کامران و وزیر او یار محمد خان از تمام مراسم رسمی در دولت فارس محروم ساخته خواهند شد.
- (۵) اگر کدام اقدام خصمانه به مقابل قندهار توسط شاه شجاع الملک، انگلیس ها یا امیر کابل صورت بگیرد، از طرف شاه به سرداران قندهار کمک خواهد شد.
- (۶) در صورتی که پسران یا برادران کهندل خان همراه با یک محموله فرعی به کمپ شاهی تهران بیایند، هیچ تخطی و ضرر یا صدمه ای به خود آن ها یا به اموال و دارایی شان و به پیروان و همراهان شان نخواهد رسید و هیچ کدام آن ها به قسم گروگان توقیف نخواهند شد - به استثنای یک فرزند کهنده خان که به طور دائمی در خدمت شاه خواهد ماند.
- (۷) سپاهی مشتمل بر دوازده هزار سواره نظام و دوازده توپ توسط سرداران قندهار برای اشغال هرات فرستاده می شود و معاشات و مصارفات این قوا توسط سرداران پرداخته خواهد شد و در مواقع ضرورت خدمات شاه را نیز انجام خواهند داد.
- (۸) به مجرد رسیدن این قرار داد و تصویب و امضاء آن در قندهار، محمد عمر خان به صورت فوری برای شرفیابی به حضور شاه اعزام خواهد شد.
- (۹) بعد از شرفیابی این شهزاده به حضور شاه، وجوه لازم برای تنظیم سواره نظام و پیاده نظام از طرف دولت فارس به سرداران قندهار پرداخته خواهد شد، آنگاه سردار مهردل خان همراه با یک هزار سواره نظام به کمپ شاهی فرستاده خواهد شد. بعد از شرفیابی این سردار به حضور شاه و اعتماد متقابلی که بالآخر بین دولت فارس و سرداران قندهار تبارز خواهد کرد، هیچ تقاضای دیگری از طرف دولت فارس

از سرداران قندهار نخواهد شد، به استثنای خدمات نظامی. در صورتی که محمدشاه در تحقق و تطبیق هر یک از شرایط این قرارداد ناکام بماند یا از مواد این قرارداد سرباز زند، من حیث نماینده فوق العاده دولت روسیه خود را مسوول می شمارم به هر شکل و طریقی که لازم باشد او را مجبور سازم تا شرایط این قرار داد را کاملاً رعایت نماید.»

– ادامه مذاکرات برنس با امیر دوست محمد خان

من در صفحات قبل ترتیبات و تعهداتی که بین سرداران قندهار و دولت های فارس و روسیه تحت اجرا قرار گرفته بودند- به طور مفصل گزارش دادم تا هر کس خودش از آن نتیجه گیری کند. اکنون لازم است توجه خود را به معاملات و امور کابل و مذاکراتی که بین سر الکزاندر برنس و امیر دوست محمد خان صورت گرفتند، معطوف کنیم.

به اساس تفاهم و توقعات متقابل که قبلاً گزارش داده شده است، امیر وانمود می کرد که گویا بالای سبک نگارش نامه پادشاه فارس به قهر می باشد.



Sardar Kohan Dil Khan
سردار کھندل خان

از طرف دیگر با نماینده انگلیس نیز به توافق نرسید؛ چون که منتظر رسیدن سپاه فارس به هرات و هم جوابی به نامه خود از طرف امپراطور روسیه بود. امیر بطور روز مره از مسیر حرکت نماینده روسیه مطلع می شد تا این که از هزاره جات اطلاعات مخفی حاصل نمود که نماینده روسیه از آن طریق راهی دیار کابل می باشد. امیر این موضوع را بسیار سری نگه داشت و اگر سخنی از طرف کسی در دربار او راجع به قدرت دولت فارس و نفوذ روسیه بالا می شد، در حالی که او می دانست کسی این اطلاعات را پخش می کرده، اما این چنین آوازه ها را به خنده و تمسخر می گرفت و روس ها را «لوطی» یا بازیگر می نامید. بطور خلاصه، امیر همیشه مایوسیت خود را از طریق خوش صحبتی و مذاق (مزاح) از سر الکزاندرا برنس مکتوم می داشت و تصور می کرد این خصلت و اطوار او را برنس نمی فهمد. معهذا وضع از این قرار نبود، چون که نماینده برتانیه مزاح و اطوار و افکار او را می فهمید و چندین بار به او گفت و نوشت که بدون فوت وقت به یک تفاهم فوری با دولت برتانیه برسد، اما امیر این پیشنهاد را از یک روز به روز دیگر به تعویق می انداخت و به سرداران قندهار و زعمای قندوز نامه ها می فرستاد و راجع به آرزوی دروغین خود که گویا با دولت برتانیه مناسبات دوستانه قایم می سازد، تذکراتی می داد.

– رسیدن کپتان ویکوویچ، نماینده روسیه به کابل

بالاخره خبر رسیدن کپتان ویکوویچ نماینده روسیه به غزنی رسید که به طرف دربار امیر دوست محمد خان، راهی کابل می باشد. آنگاه امیر و وزیر او میرزا سماع خان خصوصی و سری پلان سنجدند و دیری نگذشته بود که یک نفر از پیشخدمتان حضور بطور خفیه به سرالکزاندرا برنس خبر داد که دوست محمد خان در نظر دارد نماینده انگلیس را احضار و از رسیدن عنقریب نماینده روسیه به کابل به او اطلاع بدهد و هم با برنس صلاح مشوره کند که چطور با نماینده روسیه معامله نماید. مخبر مذکور علاوه کرد که به نظر امیر اگر برنس آمدن نماینده روس را به کابل منظور نکند، در آن صورت امیر از برنس سند تحریری حاصل می کند که دولت برتانیه در ورای معامله تحقیر آمیز با نماینده کابینه سنت پترزبورگ روس، پول کافی و کمک نظامی به امیر

خواهد پرداخت، و بعد از حصول این سند امیر مخیر خواهد بود کپتان ویکوویچ را بپذیرد یا خیر، و خود را به انگلیس یا روسیه هر کدام که پیشنهادات چرب تر تقدیم کند، ملحق بسازد و یا خیر. همان بود که امیر سر الکزاندر برنس را احضار و با او صحبت کرد. برنس که قبلاً می دانست امیر چه می خواهد، به امیر گفت: که از پذیرایی نماینده روسیه ملزم شناخته نمی شود، برخلاف باید مهمان نوازی و عطوفت خود را در این دیار دور دست به او نشان بدهد. امیر از شنیدن این سخنان برنس که مطابق میل و پلان او نبود، مایوس شد، معهدا خود را از دست نداده برای تامین مرام خود سعی می نمود، چنانچه از سر الکزاندر برنس تقاضا کرد به نوع دیگری خود را متعهد بسازد. امیر در حضور ما با وزیر خود میرزا سمع خان به تریبی صحبت می کرد تا نشان بدهد که با پذیرفتن نماینده سنت پیترزبورگ چندان علاقمند نمی باشد. او تجویز می کرد بهتر خواهد بود نماینده روسیه را در منزلی جابه جا سازد که دروغگوی فارسی دیگر (محمد حسین خان) را جا داده بود. آنگاه امیر با ماسک، احساسات سابق خود را تکرار کرد و گفت که امیر فرمانروای کابل می باشد و نسبت به هر کس دیگر خودش بهتر می داند مهمانان و نمایندگان خارجی را چگونه در شهر و خانه خود پذیرایی نماید. امیر که ملتفت شد سر الکزاندر برنس شکار پیشنهادات ساختگی او قرار نمی گیرد، بالاخره چیزی را مطرح کرد که همیشه می خواست. امیر می فهمید که برادرش نواب عبدالجبار خان و همچنین اقارب دیگر او و بعضی از خوانین و سران قوم افغان با هیات نمایندگی انگلیس روابط دوستانه و نزدیک دارند و اینها شاید به کپتان ویکوویچ از طریق تزویر و دو رویی معامله کنند، بنابر آن جای و منزل بهتری از خانه وزیر طرف اعتماد خود میرزا سمع خان برای اقامت نماینده روسیه نیافت. امیر می دانست کسانی که طرف اشتباه او می - باشند به سمع خان و خانواده او معلوم اند، و آنها جرات نخواهند کرد در آنجا به تنهایی به دیدن نماینده روسیه بروند، از جانب دیگر مذاکرات او با نماینده روس در خانه سمع خان کاملاً سری و مخفی خواهد ماند.

امیر، نماینده روس را با احترام زیاد و تشریفات مجلل پذیرفت و به او

اجازه داده شده تا هر وقت خواسته باشد به دیدن امیر به سراجه وزیرسمع خان برود. نماینده روس که هیات و افراد معیتی نداشت و تنها آمده بود، با میرزا سمع خان همیشه او را برای دیدن مواضع معروف شهر همراهی می کرد و عین تشریفات برای سرالکزاندر برنس نیز برای مدت سه روز بعد از رسیدن او به بالاحصار کابل، رعایت شده بود. این بود نوع پذیرایی امیر از نماینده روس که خبرنگار انگلیس آقای میسن در کتاب خود آن را گزارش داده و گفته که حرکات نماینده روس تحت مراقبت امیر قرار داشتند.

– نامه امپراطور روسیه عنوانی امیر دوست محمد خان

کپتان ویکوویچ اعتماد نامه خود را که عبارت بود از نامه ای از طرف امپراطوری روسیه و نامه دیگر از جانب کونت سیمونیچ، سفیر روسیه در دولت فارس، به امیر تقدیم کرد. این اسناد به زبان های روسی و فارسی نوشته شده بودند. امیر در باطن از خوشی و افتخار در جامه خود نمی گنجید، اما ظاهراً ساختگی تظاهر می کرد و به نماینده انگلیس و خبرنگار انگلیسی وانمود می ساخت که تا امروز از نوشتن و ارسال نامه ای به سنت پترزبورگ اطلاع نداشته است. امیر از مقاولات و معاملات حسن علی و میرزا سمع خان بکلی انکار کرد. میرزا سمع خان (به طوری که آقای میسن گزارش داده) کریدت و اجرای این معامله را به شخص خود راجع می ساخت و استدلال می کرد که به منظور جستجوی دوست دیگری برای ولینعمت خود، امیر دوست محمدخان، به ابتکار خود به این نوع فعالیت ها پرداخته است. غافلگیر نشان دادن امیر و نوشتن نامه ها توسط میرزا سمع خان بدون اجازه و استحضار امیر، چیزی غیر از ساخته کاری های مخصوص امیر به منظور اغفال هیات برتانوی نبود. با اتخاذ و تطبیع این نوع روش رندانه، امیر توانست در بین یک عده مامورین برتانوی که در هیات سرالکزاندر برنس شامل بودند، اختلاف نظر تولید کند، اما در عین زمان او سعی می کرد به انگلیس ها و انمود سازد که او چنان یک جوهر و هدف با ارزش و خواستنی از طرف قدرت های روسیه و فارس می باشد که امپراطور روسیه و سفیرش با چنان القاب مبالغه آمیز او را مخاطب قرار داده، در حالی که شخص امیر هرگز تقاضای دوستی آن ها را نکرده است.

متن روسی نامهٔ امپراطوری توسط میجر لیچ نقل برداشته شد و متن فارسی آن برای ترجمه به انگلیسی به من سپرده شد. این ترجمه متأسفانه از نزد من در هنگام اغتشاش و شورش کابل چور شد و بعد از آن اگرچه یک قسمت اسناد را من دوباره خریداری و حفظ کردم، اما متن ترجمهٔ مذکور به دست نیامد. آقای میسن می گوید که نامهٔ امپراطور امضاء نداشت، بل که مستقیماً از طرف شخص امپراطور به قلم خود او نوشته شده بود، اما تأیید و تصدیق اصالت این سند، به نظر میسن، سوال برانگیز بود. بر خلاف به قرار تعامل در خطهٔ آسیا، به اساس دلایل ذیل می توان صحت و اصالت این نامه را مورد تأیید قرار داد:

در تمام کشور های دارای حکومت مطلقه، مانند افغانستان، ترکستان و فارس و همسایهٔ آن ها روسیه، مکتوب های رسمی دولتی با مهر رئیس دولت ارسال می شوند- نه با امضاء او. چندین مکتوب امپراطور روسیه عنوانی پادشاه بخارا توسط وزیر او مرحوم قوش بیگی به ما نشان داده شده بودند که مستقیماً توسط شخص امپراطور نوشته شده بودند- نه توسط منشی یا وزیر او. نامه هائی که توسط منشی یا وزیر دولت روسیه نوشته می شوند در نزد پادشاهان خطهٔ آسیا آن قدر قدر و اهمیت نمی- داشته باشند که نامه های شخص امپراطور- نمودار احساس عالی دوستی و حرمت و اعتماد شخص خودش می باشند. دربار سنت پترزبورگ از این عنعنهٔ معمول و تمایل و توقعات همسایه گان اش از قبیل ازبک ها و فارسی ها خبر داشته و معمولاً نامه های امپراطور را عنوانی آن ها به قلم خود او ارسال می کنند: از همین قبیل بود نامه ای که امپراطور به امیر کابل نوشته بود.

جا دارد در این جا این موضوع تذکر داده شود و برای ثبوت مزید آن قابل یاد آوری می باشد که سلاطین آسیایی چطور از نامه هایی که توسط وزیر با منشی امپراطور و نه خود او، برای شان ارسال می شود، منزجر می باشند. به هنگام جلوس شاه شجاع به تخت سلطنت اسلاف- اش و بازداشت کرنیل ستودارت در بخارا، دولت برتانیه چند بار مجبور گردید با پادشاه بخارا تماس قایم نماید. زاید از پنجاه نامه از طرف سر ویلیام مکناتن نمایندهٔ برتانیه و کسان دیگری از قبیل آرل اوکلند و ایلنبره به ذریعهٔ قاصدان سریع و پر قیمت به امیر بخارا ارسال شدند، اما

او همیشه از رسیدن نامه‌ها اظهار ناخشنودی می‌کرد و به هیچ کدام آن‌ها جواب نداد و قاصدان را بدون جواب رخصت می‌کرد. پادشاه بخارا همیشه به قاصدان و هم به کرنیل ستودارت می‌گفت که او یک پادشاه مستقل است و باید توسط شخص پادشاه برتانیه مخاطب قرار گیرد - نه توسط «فرمان فرما»، یعنی نوکران دولت. امیر دوست محمد خان نیز عین احساس را در مورد نامه‌امپراطور داشت. امیر نامه‌امپراطور را نسبت به نامه‌کونت سیمونیچ واجد اهمیت بیشتر می‌دانست و نامه‌سفیر را از نظر رجحان در مرتبه‌ثانی قرار می‌داد.

محتویات نامه‌امپراطور عنوانی کابل - تا جایی که از ترجمه انگلیسی آن بخاطر دارم و این ترجمه توسط خودم صورت گرفته و یک نقل آن به حکومت هند برتانوی نیز ارسال شده بود، چندان جنبه مهم سیاسی نداشت. در آن نامه به طور ساده و سطحی از وصول نامه‌امیر اطمینان داده شده بود و امپراطور به امیر اطمینان داده بود که از تمام تاجران افغانستان که به قلمرو امپراطور روسیه بیایند به گرمی استقبال خواهد شد؛ در مورد آن‌ها از عدالت و حمایت کارگرفته خواهد شد و معاملات تجارتنی آنها موجب رفاه قلمروهای مربوطه می‌شود.

من از زبان بسیاری مردم شنیدم که می‌گفتند اگر نامه‌امپراطور به هیچ موضوع دیگر غیر از مسائل تجارتنی تماس نگرفته، لزومی برای این قدر غوغا و هیجان از رسیدن آن به کابل نبود، و درباره اهمیت آن از مبالغه کارگرفته شده، چنانچه حکومت هند برتانوی نیز به این عقیده بود. اگر چه من نظر مساعد به تاریخ‌های هندوستان که توسط افراد با استعداد برتانوی نوشته شده ندارم، اما چیزی که از این تاریخ‌ها آموخته‌ام - به این نتیجه رسیده‌ام که کلمات، القاب و تاپه‌های اغواگرانه در سیاست مانند تجارت به وفرت استعمال می‌شوند و تجارب یگانه‌طریقی ست که نظرات و سیاست توسعه‌ارضی و حرص زمین‌گیری را دامن می‌زند.

خیلی متعجب شدم وقتی در کتاب آقای میسن، شک و شبهه او را در مورد ماهیت و چگونگی اصالت ماموریت کپتان ویکوویچ خواندم. این شکایت‌ها بایست از منابع فوق‌العاده اطلاعات سرچشمه گرفته باشند، یا این که از تحریک جاه طلبانه به عقاید کسانی باشند که دلایل واضح،

معقول و منصفانه پیرامون موقف ایجت مذکور منحث نماینده حقیقی دربار سنت پترزبورگ روسیه داشته اند. کونت نیسلرود بهترین شخصیت دارای صلاحیت در این موضوع می باشد و او ماموریت ایجت مذکور را به کابل نمودار خواهد شد که ویکوویچ یک ماجراجو نی، بلکه نماینده با صلاحیت دولت روسیه بوده است.

- نامه محمدشاه، بادشاه فارس، عنوانی دوست محمد خان، امیر کابل بعدالقباب و تعارفات معموله!

«به اساس محبت و احساسات نیک من برای شما، آرزو دارم در حق شما عنایات بزرگی روا دارم و به بی صبری انتظار دارم از شما بشنوم. در این روزها کپتان ویکوویچ که از جانب برادر گرانقدر من امپراطور روسیه مقرر شده تا به دربار شما بیاید، در راه آمدن به دربار شما، بحضور ما نیز شرفیاب گردید و گفت که از طرف اعلیحضرت امپراطور افتخار ماموریت حاصل نموده تا پیام هایی به شما برساند. در چنین وضعی من هم خود را مکلف شمردم شما را بخاطر آورده این نامه را به شما بفرستم و به شما اطمینان بدهم که منافع علیای شما عمیقاً بخاطر و مدنظر ما می باشد.

در باره عنایات برادرم اعلیحضرت امپراطور که در ضمیمه است انتظار دارم بعضی اوقات از شما بشنوم؛ از طریق انجام خدمات شایسته به اعلیحضرت امپراطور، جناب شما حمایت این دربار شاهانه را نیز حاصل خواهید داشت.»

- نامه جلالتماب کونت سیمونیچ، سفیر روسیه در تهران، عنوانی دوست محمد خان امیر کابل

«محترم آقای پ. ویکوویچ برای تقدیم این نامه به حضور شما مشرف می شود. نماینده شما حاجی حسین علی مصاب به مرض شدید شده و بنابر آن در مسکو متوقف شده است. هنگامی که خبر ناخوشی او به سمع اعلیحضرت امپراطور رسید، طیب خوبی مقرر شد تا به احوال او رسیده گی کند و در تدادوی و صحت یابی عاجل اهتمام ورزد. به مجردی که حاجی صحت یاب گردد، تسهیلات لازمه برای بازگشت عاجل او به کابل فراهم خواهیم کرد.

می دانم شما بی صبرانه انتظار دارید اخبار واقعات این جا را بشنوید و به این منظور حامل این نامه را به حضور شما می فرستم. به او امر شده بود همراه نماینده شما به کابل برود و من امیدوارم با رسیدن او به دربار شما او را نوازش فرمائید و اسرار خود را به او اعتماد کنید، رجا می کنم او را مثل من بدانید و بیانات او را عیناً مثل بیانات من بشمارید. در صورت توقف او به کابل برایش اجازه خواهید داد زود زود به حضور شما مشرف شود و روادار شوید ولینعمت من اعلیحضرت امپراطور در باره خواهشات و توقعات شما از طریق من خبر شوند تا تشویش ها و مشکلات رفع شده باشند. اگرچه بعد فاصله مانع مکاتبات منظم من به خدمت شما شده است، ولی من همیشه حاضر خواهم بود به دوستان شما احترام و حرمت نمایم تا بدینوسیله بتوانم احساسات دوستانه خود را به شما ثابت سازم. دوام تماس و مکاتبه همیشگی ما با یکدیگر متکی به دوستی و شناخت متقابل می باشد. بعضی اشیای نایاب روسی نزد من بود که آن ها را برای شما می فرستم. از آن جایی که حامل این نامه (پ. ویکوویچ) عامل سبک دارد، از توان او خارج بود اشیای مذکور را همراه خود بیاورد، اما در اولین فرصتی که میسر شود آن ها را سلامت خدمت شما می رسانم و اکنون مسرت دارم لست اشیای مذکور را قرار ذیل تقدیم نمایم:

تعداد	سمور درجه اول
یک توپ	پارچه زری طلا کاری و نقره کاری
یک توپ	پارچه گلدار زری طلا کاری و نقره کاری
یک توپ	عین چیز طلا کاری گلدار
یک توپ	عین چیز با گل های سبز طلا کاری
یک توپ	پارچه زری آبی طلا کاری
یک توپ	عین پارچه طلا کای قرمزی
یک توپ	عین پارچه نقره کاری
یک توپ	پرده حریر سرخ و سفید
یک توپ	عین چیز رنگین
یک توپ	پارچه حریر سفید با گل های طلا کاری
یک توپ	پارچه حریر سفید با گل های طلا کاری

یک توپ	پارچه به رنگ زرد و نقره کاری
یک توپ	عین چیز سرخ و سبز
یک توپ	عین چیز برنگ آبی
یک توپ	عین چیز با گل های سرخ
یک توپ	عین چیز برنگ سبز
یک توپ	عین چیز به رنگ بنفش
یک توپ	عین چیز به رنگ سرخ و آبی کم رنگ

– مذاکرات کپتان ویکوویچ با سرداران قندهاری

قبل از آن که ما در باره مذاکرات کپتان ویکوویچ در کابل صحبت نماییم، لازم است اولتر مذاکرات او را با سرداران قندهاری به طور خلص گزارش بدهیم. کپتان ویکوویچ به سرداران گفت که پادشاه فارس هیچ اهمیتی به مشوره سفیر برتانیه قایل نیست، بلکه خود را کاملاً به دولت روسیه محلق ساخته است و روسیه علناً و هم به طور خفیه هر نوع کمکی که پادشاه فارس برای تامین هدف خود ضرورت داشته باشد، برایش می دهد. در این باره میجر لیچ قرار ذیل گزارش داده است:

«در باره صاحب منصب روسی که اکنون با نامه ای از جانب امپراطور روسیه به کابل می باشد، مهردل خان به من گفت که پیام های ذیل را از جانب امپراطور به او تقدیم کرده است:

– این که اگر سرداران به امیر دوست محمد خان ملحق شوند، دولت روسیه به آن ها کمک خواهد کرد تا با سکه ها بجنگند و ملتان و دیره جات را دوباره تسخیر نمایند؛ حتی برای تسخیر دوباره سند نیز دولت روسیه به آن ها کمک خواهد کرد.

– این که محمدشاه پادشاه فارس یک و نیم کروور روپیه قرض دار روسیه می باشد و دولت روسیه حاضر است به دولت فارس حواله پرداخت بدهد تا آن مبلغ مساویانه بین امیر و سرداران تقسیم شود.

– این که دولت روسیه سپاه و مردان جنگی داده نمی تواند، اما اسلحه خواهد داد.

– این که دولت روسیه در برابر این کمک ها از سرداران متوقع است

تا مطیع «فرمان بردار» آن دولت شده و نماینده روسیه را به دربار خود بپذیرند.

- این که آن ها (سرداران و امیر کابل) هر وقت خواسته باشند و لازم دانند جنگ را شروع می توانند، اما در باره صلح باید با امپراطور مشوره کنند و نظر او را بپذیرند.

- ویکوویچ هکذا به سرداران گفته است که انگلیس ها در انکشاف مدنیت نسبت به روس ها چند قرن به جلو می باشند، اما اکنون روس ها از خواب غفلت بیدار شده و در صدد تصرفات و دوستی ها و ائتلاف های خارجی می باشند، اما انگلیس ها یک ملت سپاهی و نظامی نبوده بلکه محض تجارت پیشگان اروپایی می باشند.

سردار مهردل خان همچنین به من گفت که یک تعداد تاجران، ویکوویچ را در بخارا دیده اند، اما در باره مقصد بازدید او از آن شهر چیزی نمی دانند.

راجع به سهم فعالی که روسیه با عملیات نظامی دولت فارس برای تسخیر هرات می گیرد، سردار به من اطمینان داد که صلاحیت کافی دارد تا دولت روسیه اقدامات مقتضی روی دست گرفته تا کشور فارس را در غیاب محمداشاه آرام نگه دارد و این کار را توسط صدرو فرامین به جا هائی که از روسیه خوف و هراس موجود بود، و توسط اعزام سپاه به جا هائی که هراس نداشتند، انجام داده است.»

- فعالیت های نماینده روسیه در کابل

محل اقامت کپتان ویکوویچ در منزل میرزا عبدالسمع خان، وزیر امیر برای فعالیت های عمومی و مذاکرات سری و چالبازی های او جای مناسبی بود. تماس ها و مذاکرات او با امیر که تنها از طریق وزیر خاص صورت می گرفتند و همچنین با نماینده برتانیه، سری نگه داشته می شدند. با نماینده برتانیه بعضی اوقات، توسط نواب جبار خان یا میرزا امام وردی و بعضاً توسط نایب امیر خان، تماس قایم می شد. اگر چیزی درباره پیشرفت مذاکرات نماینده روس برام معلوم می شد، تنها از طریق اطلاعات خصوصی بود که توسط پیشخدمت امیر و پیشخدمت وزر به ما می رسید. در بعضی موارد اطلاعاتی که توسط آقای میسن، خبرنگار هیات برتانیه، به دست می آمدند، قناعت بخش و هم کاملاً

صحیح می بودند. به قرار این معلومات نماینده روس به امیر دوست محمد خان گفته بود که از طرف دولت متبوع اش به او هداست داده شده تا به امیر بگوید و او را مطمئن سازد که دولت روسیه از نفوذ خود برای حل منازعات با سکه‌ها کار خواهد گرفت و از دولت لاهور تقاضا خواهد کرد تا تمام سرزمین های افغان را به امیر کابل مسترد نماید.

میرزا سمع خان در روز نوز ضیافتی ترتیب داده و یک عده مصاحبین دربار را به شمول کپتان ویکوویچ دعوت کرده بود. در نصف ضیافت وزیر ملتفت گردید که عدم دعوت او از نماینده انگلیس در این ضیافت رسمی، در حالی که نماینده روس دعوت شده بود، واضحاً شک و شبهه را منعکس خواهد ساخت و به بی تدبیری و خامی سیاست او توجیه خواهد شد، بنابراین در تحت چنین ذهنیتی، وزیر پسر خود را به منزل سرالکراندر برنس اعزام و از او دعوت به اشتراک در ضیافت نمود. برنس حق به جانب بود و دعوت او را نپذیرد. آنگاه به قاصد وزیر گفت که اگر میرزا برای مقاصد خود مناسب ندانست او را مانند سایر مدعوین قبلاً دعوت نماید. او هم تکلیف اشتراک در ضیافت او را لازم نمی بیند. بعد از بگو مگوی طویل، سرالکراندر برنس از من تقاضا کرد به مجلس وزیر بروم. وقتی به ضیافت رسیدم دیدم که خوانین فارسی زبان و غلزی حاضر بودند. شخص وزیر و کپتان ویکوویچ کمی بالاتر از دیگران بالای توشک ها نشسته بودند. وزیر به رسم احترام از جای خود برخاست و مرا به پهلوی نماینده روسیه قرار داد. ساز و موسیقی چالان بود و وزیر به صحبت ها و سوالات سیاسی بعضاً با کپتان ویکوویچ و بعضاً با من می پرداخت، از من راجع به تعداد سپاه انگلیس در لودیانه، فاصله در بین قشون مقیم در کارنال، میرات و خانپور و این که آیا افراد مسلمان در سپاه برتانیه اکثریت دارند یا راجپوت ها و چگونگی احساسات مردم بومی هندوستان در مقابل سلاله زوال یافته تیمور بزرگ - از چه قرار است، سوالاتی نمود. با فهم و درک ماهیت سوالاتی که به من راجع شدند، من به این نتیجه رسیدم که این سوالات قبل از رسیدن من به این ضیافت، مشوره و ترتیب شده اند، لهذا بدون این که به سیاسیات تماس بگیرم، فقط سوالات وزیر را

جواب گفتم. آنگاه قصداً رخ صحبت را به تقاضای زیادی که برای شال های کشمیری در روسیه و مستعمرات آن موجود است، دور دادم. این تذکر برای کپتان ویکوویچ فرصت را مساعد ساخت تا چیزی بگوید: او گفت اگرچه سر زمین کشمیر به سرحدات هند برتانوی نزدیک تر است، معهداً بخاطر معامله و پیش آمد خوبی که با تاجران از طرف دولت روسیه صورت می گیرد، و هم قیمت بلندی که به مال التجاره تاجران در ماسکو و سنت پترزبورگ پرداخته می شود، شهرت نیک و احساسات خوب به مقابل مردم کشمیر در کشور ما تبارز کرده است. آنگاه ویکوویچ، میرزا سمع خان وزیر را مخاطب قرار داده گفت: بسیار به جا و مناسب است که امیر کابل تقاضای استرداد پشاور را دارد، در حالی که سرزمین کشمیر را قلمرو خاصه خود می داند، چون که کشمیر منبع عمده عایدات و ثروت امپراطوری درانی می - باشد. وزیر جواب داد که پالیسی افغان ها از آن ملل دیگر متفاوت می - باشد: افغان ها اول دست را می گیرند، بعداً خود را به بازو می رسانند، و معنی این سخن این بود که اول باید پشاور را گرفت، بعداً مدعیات بالای کشمیر تعقیب خواهند شد. کپتان ویکوویچ گفت: که اگر خداوند بخواهد، او بزودی عازم لاهور خواهد شد و حضور او در آنجا با نامه هائی که از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه و پادشاه فارس برای دربار لاهور حامل می باشند، حکمران پنجاب را به شرایط امیر کابل راضی خواهد ساخت تا ملتان، دیره جات و کشمیر و همچنین پشاور را به صاحبان اصلی آن ها که افغان ها می باشند، مسترد نماید. کپتان علاوه کرد که هدایت و صلاحیت دارد به مهاراجا رنجیت سنگه بگوید که اگر او با افغان ها دوستانه پیش آمد نکند، در آن صورت روسیه پول وافر به بخارا می فرستد و امیر کابل می تواند وجوه مذکور را از آن جا به کابل آورده سپاه کافی استخدام و از طریق جنگ با سکه ها قلمرو های افغانی را تسخیر نماید. نماینده روسیه این را هم افشا کرد که پنجاه هزار سپاه روسی آماده حرکت به طرف استرآباد می باشند تا در غیاب محمد شاه، پادشاه فارس، امنیت را در آن کشور مراقبت و حفظ نمایند؛ چون که پادشاه فارس به زودی به جانب پنجاب مارش خواهد کرد و این حرکات و عملیات نظامی تمام راجا های

ناراض هندوستان را تشویق به قیام خواهد کرد، و انگلیس ها که سپاهی نبوده بلکه تاجران ماجراجوی اروپایی می باشند، جرات و قدرت کمک و حمایت رنجیت سنگه را نخواهند داشت؛ آن هم در صورتی که افغان ها از طرف ملت جنگجوی روسیه کمک و حمایت می شوند.

- ظهور اختلافات بین امیر دوست محمد خان و دولت برتانیه

در چنین اوضاع و بخاطر حضور و وعده های نماینده روسیه، فضای طرز معامله امیر در مقابل هیات برتانیه تغییر کرد. امیر از نماینده برتانیه تعهد تحریری برای استرداد پشاور و همچنین مبالغ هنگفتی برای تنظیم سپاه مقتدری کرد تا خود او فرمانروای نهایی کل افغانستان شود. او تقاضا می کرد و کپتان ویکوویچ در عین زمان به درباریان امیر تبلیغ می نمی که قانون انگلستان به گورنر جنرال هندوستان صلاحیت نمی دهد بدون مشوره و هدایت کابینه و سه قدرت دیگر دولت انگلیس، عمل و اقدام کند، در حالی که او و کونت سیمونیچ یا هر نماینده دیگر روسیه دارای عین قدرت و صلاحیت می باشد که شخص امپراطور است، بنابر آن نماینده روسیه ضرورت به مشوره و حصول هدایت از دیگران را ندارد. هیات برتانیه تمام این جریانات را به گورنر جنرال هندوستان خبر داد و او در اول به اساس سنجش و تعقل چندان اهمیتی به صلاحیت هیات روسی در کابل قایل نشد، اما هنگامی که اوضاع به طرف ناخوش آیند شدن و تهدید برای امنیت و آرامی هندوستان تحول کرد، آنگاه گورنر جنرال موضوع را جدی و مهم تلقی کرد. یک عده اشخاص و مامورین دولت هند برتانوی که با خصلت و کرکتر افغان ها بلد نیستند و خصوصاً با اخلاق و کرکتر امیر دوست محمد خان آشنا نمی باشند می گویند: «چرا آرل. آف اوکلند گورنر جنرال هندوستان یک مقدار پول جزیی که امیر و سرداران قندهار تقاضا داشتند، به آن ها نداد»، اما صدها شریف زادگانی که در کابل سکونت دارند، با این اصل موافق می باشند که امتناع گورنر جنرال از اعطای پول به امیر یک کار با سنجش و عاقلانه بود، زیرا اعطای پول- نه تنها امیر را وادار به همکاری با برتانیه و رعایت منافع برتانیه نمی ساخت، بلکه وسایل و فرصت مساعدی برای امیر فراهم می ساخت تا از اسلحه و سپاه خود به مقابل سکه ها و هم در مقابل منافع برتانیه کار بگیرد.

– چالبازی های سردار مهردل خان

در این وقت سردار مهردل خان، یک تن از سرداران قندهاری، به مشوره پادشاه فارس و کونت سیمونیچ، سفیر روسیه در تهران، به کابل رسید و هدف او از این سفر این بود تا مقاصد نمایندگی برتانیه را مضر و مخرب نشان داده و امیر را راضی سازد این نمایندگی را در کابل مسدود و امور سیاسی قلمرو خود را با نمایندگان روسیه مطرح و مذاکره نماید. مهردل خان و امیر دوست محمد خان در کابل موضوعات ذیل را مطرح ساختند.

– این که به آن ها از جانب دولت برتانیه تعهد تحریری داده شود که نه تنها آن ها را به مقابل محمدشاه، پادشاه فارس، حمایت خواهد کرد، بلکه نفوذ، پول و اسلحه خود را به کار خواهد انداخت تا رنجیت سنگه را که دوست صادق برتانیه می باشد و ادار سازد تا تمام قلمروهای متصرفه افغانی را مسترد نماید، و در غیر آن دولت های روسیه و فارس این تعهد را داده اند.

موسم زمستان به آخر می رسید، اما امیر هنوز هم نماینده روسیه را از دربار خود مرخص نکرده بود، در حالی که چنین وعده را شفاء به سرالکزاندر برنس داده بود و هم چنین در نامه خود به کونت سیمونیچ تذکر داده بود- که برخلاف تماس های خصوصی بیشتر و ملاقات های رسمی در دربار او صورت می گرفتند، حتی امیر از او چند بار علناً دعوت کرد که برای صرف غذا شبانه به قصر و حرمسرا بیاید. در چنین وضعی کاملاً هویدا بود که امیر کابل خود را بطور واقعی به دولت روسیه ملحق ساخته است.



سردار پردل خان
Sardar Pur Dil Khan
Ruler of Kankahar

لهذا اقامت بیشتر سر الکزاندر برنس در کابل برای شهرت و حیثیت دولت برتانیه مناسب نمی باشد. بنابر آن، برنس آخرین راپور خود را به حکومت هند برتانوی ارسال و در آن از اقداماتی گزارش داد که نماینده روسیه در کابل به عمل آورده بود و از ماسکی که شخص امیر پوشیده و تا حال حکومت برتانیه را اغفال کرده بود و از شواهدی که نشان می داد امیر و وزیرش در اعمال و اطوار خود با نماینده برتانیه به سردی گرائیده اند، قرینه وار و به تفصیل نوشت. بالاخره نامه گورنر جنرال هند عنوانی امیر دوست محمد خان رسید و در آن نوشته بود که اگر امیر تمایل دارد خود را به قدرت های دیگر محلق سازد، در آن صورت بهتر خواهد بود سر الکزاندر برنس را مرخص نماید. امیر برخلاف توقع این پیشنهاد را فوراً پذیرفت.

ناکامی هیات برتانیه در مذاکرات با امیر به زودی شایع گردید و مردم خصوصاً تاجران کابل، از معامله با ما هراسان شده از تماس با ما پرهیز می کردند. صرافان کابل از دادن قرضه برای مصارف بازگشت هیات برتانیه امتناع می ورزیدند، مگر این که شخص امیر اجازه بدهد. دو یا سه روز بدون هیچ گونه گشاش و چاره سازی برای تهیه وسایل بازگشت هیات به پشاور سپری گردید تا بالاخره من با یادداشتی از جانب سر الکزاندر برنس به ملاقات امیر رفتم. بعد از صرف غذا با امیر یادداشت را به شخص امیر دادم و سردار مهردل خان آن را برایش خواند. لهجه و کلمات این نامه به حد کافی جدی، اما منصفانه و مناسب به شان نماینده برتانیه بود. این نامه طبعاً افکار امیر و مصاحبین او را متوجه اهمیت موضوع ساخت و بعد از آن که امیر به من اطمینان داد برای تهیه هر چیزی که مورد ضرورت هیات برتانیه باشد، فرمان صادر خواهد کرد، یگانه چیزی که شنیدم امیر به حاضرین دربار و سردار قندهار گفت این بود که او توقع نداشت مسایل این قدر وخیم شود، و علاوه کرد که تصور نمی کند دولت روس برای پیشبرد اهداف متوقعه علناً به مقابل دولت برتانیه ایستاده شود. امیر با تبسم گفت که چون نماینده برتانیه آزرده شده است، او بدون فوت وقت ویکوویچ را وادار خواهد ساخت تا از اوضاع جاریه در کابل به حکومت خود اطلاع دهد.

– رد مدعیات آقای میسن توسط موهن لال

من متعجب شدم وقتی در کتاب آقای میسن خواندم که امیر دوست محمد خان از حقارتی که به سرالکزاندر برنس راجع شده (امتناع تاجران و قافله داران از کمک به هیات برتانیه- مترجم) خوشحال شده بود، و این که برنس همیشه در حضور امیر با دستان بسته ایستاده می شد و اصطلاح «غریب نواز» را استعمال می کرد، لهذا این که آقای میسن هرگز نشنیده بود که ویکوویچ حامل نامه هایی به رنجیت سنگه زعیم لاهور، بوده باشد.

این مؤلف (موهن لال) فرصت های بیشتری نسبت به آقای میسن داشته است تا به معیت سرالکزاندر برنس در مذاکرات رسمی با امیر کابل و با بسیاری از حکمرانان مستقل خطه آسیا حاضر باشد، اما من هرگز نشنیده ام که برنس به هیچ کدام این ها به نهج حقیرانه ای که آقای میسن تذکر داده، صحبت کرده باشد. لهجه گفتار برنس با امیر کابل و با زعمای قلمرو های دیگر همیشه گیرا و برجسته و نمودار مناعتی بوده که شایسته حیثیت دولت و مقام خود او بود، و من خودم از زبان زعمای آسیایی شنیدم که «گفتار و کردار» برنس نمودار استعداد و افکار و سلیقه عالی او می باشند.

راجع به سوء تعبیر از اطلاعاتی که میسن به برنس داده بود، من فقط این قدر می توانم بگویم که هیچ مامور برتانوی موظف به انجام چنین ماموریت عالی و حساس به نمایندگی از حکومت خود و مکلف به تامین رفاه و حفر منافع کشور خود، مثل آن ماموریتی که به سر الکزاندر برنس سپرده شده بود، به سوء تعبیر اطلاعات مهم، آن هم به مقصد تائید نظرات خودش، مبادرت نخواهد ورزید. نمی توان تردید کرد که چهار جلد کتاب آقای میسن بیانگر قضاوت سلیم و خصلت آزاد مؤلف آن می باشد، اما هیچ انسانی در روی زمین نمی تواند بطور بی طرفانه مدعی شود که نظرات و اطلاعات او همیشه مستند تر و معقولتر از آن اشخاص دیگری می باشد که در همان وقت ماموریت بسیار مشکل خود را نهایت شرافتمندانه انجام داده، ولی متاسفانه اکنون حیات ندارند تا از خود دفاع نمایند.

من از مشاهده آزادی بیان آقای میسن نهایت لذت می برم، اما اگر این

ادی بیان او حداقل با آن حرمت و همکاری همراه می بود که از جانب سرجان مکینیل، سر الکزاندر برنس، سر کلود وید، سر ویلیام مکناتن و دیگران به او ارزانی شده بود، کریدت و شادباش بیشتری نصیب او می شد؛ اما افسوس که هیچ کدام آن ها اکنون به درد او نمی خورند و کتاب اش نیز چاپ شده است. به عبارت دیگر، اگر یک نفر انگلیس مسوول چنان تبصره های در بارهٔ دوستان مسوول و هم وطن خود روا داشته، آن طور که آقای میسن نموده، در آن صورت از یک نفر آسیایی مانند من چه توقع می توان کرد؟ من برای شخص آقای میسن و استعداد و کرکتر او حرمت زیاد قایل می باشم، اما اجازه می خواهم تذکر بدهم که پرنسپ های نادرست او را خوش ندارم، چون که جوال های تهمت را به حافظهٔ کسانی محول کرده که جان های خود را در راه خدمت به میهن خود از دست داده اند و اکنون حیات ندارند و نمی توانند به ملاحظات آقای میسن یا کسان دیگر جواب بگویند.

آقای میسن چند سطری از یادداشت های مختلف سر الکزاندر برنس، سر ویلیام مکناتن و رئیس «اندیا اوس» آن وقت و غیره را اقتباس و بالای آن ها استناد کرده تا اصالت نظرات خود را ثابت بسازد، لیکن اشخاص مذکور متأسفانه حیات ندارند تا متن و اهداف آن یادداشت هائی را که آقای میسن برای آن ها در آن وقت ارسال کرده بود، تصدیق کنند. آن ها مرده اند و کتاب قیمت دار آقای میسن در غیاب آن ها طبع و توزیع شده است. من برای فروش موفقانهٔ این اثر تمنیات نیک خود را تقدیم می کنم و متوقعم که تجدید چاپ آن با تصحیحاتی همراه باشد. (۱)

۱- یادداشت مترجم: من نمی دانم آقای میسن در چهار جلد کتاب خود چه نوشته است که با چنین عکس العمل شدید موهن لال مواجه گردیده، ولی از محتوای عکس العمل موهن لال می توان استنباط کرد که میسن به ارتباط مسائل افغانستان بالای فعالیت ها و اجراءات و قضاوت الکزاندر برنس و مکناتن و غیره انتقاد کرده باشد. امید است افغان ها آن قسمت کتاب میسن را که مورد عکس العمل موهن لال قرار گرفته کاپی گرفته به من ارسال کنند تا در تجدید چاپ این اثر به قسم پاروقی گنجاینده شود. دفاع و حمایت موهن لال از قضاوت و افکار الکزاندر برنس کاملاً مفهوم است، زیرا موهن لال- نه تنها ترجمان و سکرتر او بود، بل که من حیث یک نفر هندوی طرفدار رنجیت سنگه و شخصی که نماینده گی شبکهٔ جاسوسی انگلیس در کابل را اداره می کرد، یقیناً در طرز قضاوت و افکار الکزاندر برنس سهم موثر داشته است.

– نامهٔ سفیر روسیه در تهران عنوانی امیر دوست محمدخان
بعد از القاب و تعارفات معموله!

«در این ایام مسرت بار، هموطن شما محترم حاجی ابراهیم خان به دربار اعلیحضرت شاه رسیده است. اکنون شاه او را مرخص کرده تا نزد شما برگردد و من با اغتنام این فرصت این نامه را خدمت شما می فرستم که از باب استقرار محض بیانگر صفاتی ست که همیشه در بارهٔ شما می - شنوم. صحبت های دوستانه ای بین نمایندهٔ شما و من رخ داده است، و من توسط او، این نامهٔ دوستانه را خدمت تان می فرستم و اظهار امید می نمایم تا شما در آینده نیز تماس و مکاتبات تان را با من ادامه بدهید. شما که مرا دوست خود می شمارید، توقع دارم روابط دوستانه را از طریق ارسال مکاتیب با من استحکام بخشید و خدمات مرا آزادانه فرمان دهید، و من با کمال مسرت هر چیزی که ممکن باشد به شما انجام خواهم داد. به من بحدیث دوست خود نظر داشته باشید و از احوال خود پیوسته به من اطلاع دهید. مَهر گراف ایوان سیمونیچ، سفیر کبیر دولت روسیه در تهران»

– نامهٔ حاجی ابراهیم، نمایندهٔ امیر کابل، در بارهٔ مذاکرات او در تهران

بعد از القاب و تعارفات معموله!

«من در ماه جمادی الاول به کمپ شاه رسیدم. وقتی اعلیحضرت از محتویات نامه شما آگاه شد، مسرور و با عطف و مهریانی مرا پذیرفت. در وقتی که شاه په موضع چشمهٔ علی رسیده بود که هفت فرسخ راه از تهران فاصله دارد و در جوار وامغان واقع می باشد، شاه فرمود که با رسیدن به خالپوش مرا مرخص خواهد کرد و توسط من پیام های نیز به شما می فرستد. به هنگام رسیدن به خالپوش، شاه متوجه سرزنش کردن ترکمن ها شد و من مطابق امر اعلیحضرت به کمپ او ماندم. وقتی ما به شاهرود رسیدیم، زمستان آغاز شد و شاه به اساس مشورهٔ مصاحبین خود توپخانهٔ خود را در این جا مانده از رفتن جانب هرات منصرف گردید و به تهران مراجعت کرد. شاه به خوانین دربار خود امر کرد تا برای حمله بالای هرات در ماه نوروز آماده باشند.

شاه به من هدایت داد به اطلاع شما برسانم که او به زودی یک نفر ایلچی به کابل اعزام خواهد کرد که بعد از دیدار و ملاقات با شما به دربار رنجیت سنگه می رود و از طرف شاه به او بگوید که اگر او تمام قلمرو های افغان را بشما مسترد نکند، در آن صورت او باید منتظر سپاه فارس باشد. وقتی شاه هرات را تسخیر نماید، او وعده کرده است که به شما وجوه کافی و هم سپاه مورد ضرورت شما را خواهد فرستاد. سفیر روسیه که همیشه با شاه می باشد نیز به شما نامه ارسال کرده که در ضمیمه است. خلاصه گفتار شفاهی او به شما این است که اگر شاه همه کار هائی را که شما تقاضا دارید انجام بدهد، فبها، در غیر آن دولت روسیه هر چیزی را که شما خواسته باشید انجام خواهد داد. مقصد ایلچی روسیه از این پیام این است که دولت او می خواهد شاه راهی به طرف انگلیس ها در هندوستان باز کند و بالای این مقصد نهایت اصرار دارند. نماینده روسیه منتظر جواب شماست و من اطمینان دارم که او به شما خدمت خواهد کرد. نامه ای که شما توسط آقا محمد کاشی ارسال نمودید، پادشاه فارس را خیلی مسرور ساخته است و او (محمد حسین) به زودی نزد شما مراجعت خواهد کرد. آصف الدوله، حکمران خراسان به شاه اطلاع داده است که او با یار محمدخان در این طرف فراه دیدار و صحبت نموده است. آصف الدوله معتقد است که یار محمد خان قدرت مقابله با شاه را ندارد، معهذا او در خدمت شاه قرار نخواهد گرفت، مگر این که شاه، وجوه کافی به او پردازد تا قندهار و کابل را تسخیر نماید. من فرمان شاه را اینک به شما می فرستم و امید وارم قناعت شما را حاصل نماید.»

– نامه میجر مکینسن، نماینده برتانیه در کمپ شکوان عنوانی سر کلود وید، پولیتیکل ایجنت لودیانه

نماینده روس در کابل شایع ساخته که او در نظر دارد از لاهور دیدن نماید تا با مهاراجا رنجیت سنگه دیدار و مذاکرات دوستانه انجام دهد. هدف او این است تا در باره قدرت نظامی و منابع اقتصادی رنجیت سنگه را پوری به امپراطور روسیه تهیه نماید.»

– نامه میجر مکینسن عنوانی سر کلود وید- مورخ ۱۲ فروری ۱۸۳۸م، کمپ خانپور
والاحضرت رنجیت سنگھ به نامه ای اشاره می کرد که از پشاور به دست آورده و مشعر است که نماینده روسیه در نظر دارد روانه لاهور گردد.»

– نامه سر الکزاندر برنس عنوانی سر ویلیام مکناتن - مؤرخ ۴ مارچ ۱۸۳۸م

«افتخار دارم برای اطلاع عالیجناب گورنر جنرال هندوستان گزارش بدهم که نزد من دلایل بیشتری موجود است تا معتقد شوم که کپتان ویکوویچ، نماینده روسیه در کابل، هکذا حامل نامه هایی از جانب دولت خود عنوانی مهاراجا رنجیت سنگھ می باشد. می دانم که کرنیل ستودارت این موضع را به قسم یک پندار و مطایبه به سر جان مکنیل تذکر داده است. چند روز قبل آقای ای. وارد (A.Ward) از پشاور به من نوشته و پرسیده است که آیا شایعه رفتن ویکوویچ به پنجاب حقیقت دارد یا خیر؟

من در باره این موضع پرس و پال زیاد کرده ام و همین دیروز به آقای میسن اطلاع دادند که نماینده روسیه حامل نامه هایی برای رنجیت سنگھ می باشد و هدف این نامه ها از قراری ست که اگر والاحضرت رنجیت سنگھ از پشاور عقب نشینی نکند، دولت روسیه او را به این کار مجبور خواهد ساخت.

– نامه سر کلود وید عنوانی مکناتن - مؤرخ ۲۱ مارچ ۱۸۳۸م
«افتخار دارم نامه سر کشاده ای از سر الکزاندر برنس - مورخ ۴ مارچ را در ضمیمه تقدیم نمایم. وی از کابل راپوری را که قبلاً به پشاور رسیده بود تکراراً تأیید نموده که ماموریت کپتان ویکوویچ تا دربار لاهور امتداد دارد.»

– نامهٔ سر الکزاندر برنس از کابل عنوانی آرل اوکلند – مؤرخ ۳ دسامبر ۱۸۳۷ م

در نامه هائی که اکنون توسط این پوسته به خدمت سر دبلیو مکناتن ارسال می کنم، عالیجناب شما در آن ها گزارش فوق العاده ای پیرامون فعالیت های یک نفر ایجنت روسی می خوانید که از سنت پترزبورگ به پایتخت کابل رسیده و حامل نامه ای از شاه روس و از کونت سیمونیچ، سفیر روسیه در تهران، عنوانی امیر کابل می باشد.

قبل از آن که من در بارهٔ ماهیت پیامی که از طرف ایجنت روسی به امیر تقدیم شده، صحبت کنم، مناسب خواهد بود اطلاعاتی را که راجع به رویدادهای قندهار به من رسیده، گزارش بدهم.

عالی جناب شما از نامهٔ مورخ ۹ سپتامبر گذشته من بخاطر خواهید داشت که راجع به حرکت شخصی موسوم به حاجی مبین با پیامی از جانب سرداران قندهار برای پادشاه فارس تذکر داده بودم، و بعداً معلوم شد که آن پیام با تشویق سفیر روسیه در تهران فرستاده شده بود و حاجی مبین مذکور به معیت محمدشاه، پادشاه فارس، به خراسان رفت و شاه از او تقاضا کرد تا رسیدن کپتان ویکوویچ منتظر باشد و همراه او به قندهار برود. ائتلاف سیاسی بین روسیه و فارس در بارهٔ فعالیت های مشترک شان در این خطهٔ آسیا این شبهه را تولید می کند که تمام این فعالیت های پلان شده، طرحی ست بین دو قدرت مذکور. مطالبی که نمایندهٔ روسیه به سرداران قندهار گفته از این قرار است که روسیه نفوذ کامل بالای دولت فارس دارد، لهذا سرداران باید به پادشاه فارس کمک و همکاری نمایند و از او پول تقاضا کنند، و اگر حواله ها و سهمیه شان از طرف شاه پرداخته نشد، در آن صورت دولت روسیه مسوول این تخطی خواهد بود. معهدا سرداران باید تقاضا های محمد شاه را بر آورده سازند و اگر آن ها خواستار روابط دوستانه با امپراطور روسیه می باشند، باید هرگز دست دوستی به ملت انگلیس ندهند و در ائتلاف با انگلیس قرار نگیرند. این بیانات اگر حقیقت داشته باشند کاملاً واضح و مفهوم اند، اما اگر چه این اطلاعات برای من توسط شخصی رسیده که تمام راپور های سابقهٔ او با رویداد های قندهار

مطابقت داشته است، و این همان کسی است که پنج ماه قبل چهره چند رویه و کرکتر مغلق حاجی مبین را به من معرفی کرده بود. معهذا از عالی جناب شما توقع ندارم به این اطلاعات آن طور اهمیت و اعتباری را قایل شوید که من به رویدادهای ثقه در کابل قایل می باشم، و آن ها را ذیلاً به شما گزارش می دهم:

به تاریخ شام روز بیستم ماه جاری، امیر کابل نماینده روسیه را پذیرفت. وقتی نماینده روسیه، فرمان محمدشاه، پادشاه فارس را به او تقدیم کرد، به دماغ امیر اندکی بد خورد و خود را کنترل نتوانسته به زبان افغانی گفت که این طرز روش تحقیری ست برای او و ثبوتی ست از این که محمد شاه به دست مشاورین خارجی اداره می شود، زیرا ولینعمت نماینده روسیه، اعلیحضرت امپراطور، خودش به قلم خود به او نامه نوشته است، اما تابع او (پادشاه فارس) برای خود این حق و امتیاز را قایل شده تا به او (امیر) نامه یا فرمانی ارسال کند که بقلم خود او نبوده، بلکه مهر او در نامه اش ثبت شده است. آن روز نماینده روسیه از دیار مرخص شد، ولی روز بعد به قصر بالاحصار دعوت می شود.

مخابرات و صحبت هائی که به روز دوم بین امیر و نماینده روسیه به وقوع پیوستند نیز به من گزارش یافته و دارای ماهیت هراس آورند، اما ویکویوچ به دوست محمد خان اطلاع داد که دولت روسیه از او تقاضا دارد تا علاقه صمیمانه خود را به دولت روس و مشکلاتی که با آن مواجه می باشد صادقانه بیان دارد؛ این که دولت روسیه با کمال مسرت حاصر است حملات رنجیت سنگه را بالای قملرو های متصرفه امیر دفع نماید و این که دولت روسیه حاصر است به این منظور با امیر کمک مالی نماید و کمک مالی خود را به شکل سهمیه سالانه ادامه بدهد و در مقابل آن فقط خواستار روابط دوستانه و همکاری امیر می باشد. این که در توان و قدرت دولت روسیه می باشد تا وجوه امدادی خود را تا بخارا برساند، چون که با دولت بخارا مناسبات دوستانه دارد، اما امیر خودش باید ترتیباتی بگیرد که هدف عمده ماموریت او اظهار این مطالب بوده، اما البته مطالب دیگری هم هست که او قدم به قدم و به تدریج خدمت امیر تقدیم خواهد کرد: این که او متوقع می باشد امیر جواب عاجل به او بدهد تا به سنت پترزبورگ مخابره کند، و تا جائی

که به خود او مربوط است، اگر امیر او را مرخص نماید خودش نیز همراه جواب به کشور خود بر می گردد. اگر چه او به امیر چنین وانمود کرد که آرزو دارد مدتی در کابل بماند (و به اساس چنین اجازه ای هنوز هم اینجاست). راپور این دو رویداد برای من از دو مرجع رسیده است و راپور هر دو مرجع با آنچه در بالا گزارش یافت مطابقت دارد. من در حالی که این تظاهرات قوی و رسمی دولت روسیه و تبارز علایق شدید آن را در این کشور به توجه عالی جناب شما می رسانم، اطمینان دارم تهور و بی حرمتی پنداشته نخواهد شد اگر عقیده نهایت جدی و راسخ خود را بیان نمایم که اقدامات نهایت عظیم تر از آنچه حکومت من آرزو داشته یا تاکنون تبارز داده، برای مقابله با تشبثات و چال بازی های روسیه و فارس در این خطه آسیا لازمی و ضروری می باشد. یک طبقه سیاستمداران را عقیده بر این است که هر اقدامی پیرامون مقاصد و تظاهرات روسیه در این خطه آسیا به نظر بی اعتنایی دیده شده است. طبقه دیگر سیاستمداران عقیده دارند اقدامات ناچیزی که از جانب روسیه روی دست گرفته شده، تشویش فوری و هم بی جهت و بی اساس را تولید کرده است. من در مدت شش یا هفت سال گذشته، کشور های این منطقه را تحت مطالعه خود قرار داده ام و اینک اعتراف می کنم در جمله کسانی قرار دارم که باور دارند روسیه آرزو دارد نفوذ خود را به طرف مشرق بین مستعمرات خودش و هندوستان گسترش بدهد. روسیه از طریق گسترش عملیات تجارתי خود بطور متداوم این باور را توسعه داده است که اهداف آن لایتنهایی می باشد و بیانات نماینده آن در این اواخر از این قرار بوده است که بعد از حل اختلافات بین دولت های ترکیه و فارس، روسیه در صدد گسترش نفوذ خود در ترکستان و کابل می باشد. این نوع راپورها اگر مبتنی بر واقعیت ها نباشند، بی اهمیت شمرده می شوند، اما در صورتی که مبتنی بر واقعیت ها باشند، در خور اهمیت بزرگ بوده و بیانگر مقاصدی می باشند که خطرات بس بزرگی در پی خواهند داشت، اگر چه شاید این خطرات برای سالیان متمادی از نظر پنهان بمانند.

بنابر آن در چنین وضعی که حقایق در ورای رویدادهای کابل پیش روی ما قرار گرفته اند، اگر کمترین نگرانی برای امنیت خود داشته

باشیم، نا ممکن به نظر می رسد بینیم و هنوز هم خاموش بمانیم. اگر چه دولت روسیه احساسات دشمنانه را علناً و مستقیماً به مقابل موجودیت برتانیه در هندوستان نشان نمی دهد، لیکن واضحاً اعلام می - دارد که آرزومند مناسبات دوستانه با زعمای قلمروهایی می باشد که در همسایگی سرحدات ما قرار دارند، و مناسبات دوستانه خود را نیز بطور متقابل به آنها وعده می دهد. بنابر این بی فایده است خود را بازی بدهیم که از چنین ارتباطاتی شر و فتنه نمی خیزد، در حالی که این اقدامات در واقع ما را چلنج می دهند و ما را به مقابله می طلبند. ضرب - المثل معروف است که «وقایه، بهتر از معالجه است» و در حال حاضر ما هر دو انتخاب را به دست خود داریم. شاید آرزو داشته باشیم قبل از اقدامات عملی هنوز هم مدتی در انتظار بمانیم، اما اکنون با استفاده فوری از نفوذ ما که قبلاً در منطقه تاسیس شده است، در قدرت و توان ماست تا به مقابل هر حرکت مضر عکس العمل بدهیم.

امید وارم صراحت لهجه و احساسات من به مزاج عالی ناخوش آیند ناید. اعتمادی که در این ماموریت بالای من شده - تا به اساس عقیده راسخ خود سخن بگویم، این جرات را به من بخشیده است.»

- نامه دلیو. اچ مکنا تن عنوانی سر الکزاند ر برنس - مؤرخ ۲۰ جنوری ۱۳۸۳ م

«لارد عالی جناب، اهمیتی نه چندان به ماموریت نماینده روسی قایل است، معهداً همه مسایل و موضوعات مربوط به این انکشاف را به توجه اولیای دولت مرکزی انگلستان می رساند، چون که انکشاف اوضاع بدین منوال بدون شک نمودار آرزوی قدیمی ست از جناب روسیه تا حداقل نفوذ نام خود را به سرحدات هندی ما برساند، اقداماتی که در تهران روی دست است، خصوصاً تشبثات سفیر روسیه، مستلزم مطالعات بیشتر می باشند.

لارد عالی جناب از اعتنای دوست محمدخان به مشوره با شما که نماینده روسیه را بپذیرد یا خیر، مسرور و خوش می باشد. او مشوره شما را که به امیر گفته بودید تا نماینده روسیه را با تشریفات معموله بپذیرد، کاملاً تأیید و تحسین می کند. اگر نماینده روسیه هنوز هم به کابل باشد، به امیر پیشنهاد کنید تا او را محترمانه مرخص نماید و یک

مکتوب تعارفی و تشکر آمیز هم به امپراطور روسیه بنوسید و از پیشنهاد مهربانانه او برای تاجران کابل تشکر نماید. ماموریت نماینده روسیه به طوری که تصویر شده است، باید کاملاً مربوط به معاملات تجارتهای تلقی شود و هیچ اعتناهی به پیام های دیگری که نماینده روسیه خود را مامور به اجرای آنها می داند، صورت نگیرد.

البته شما این چیزها را در صورتی سفارش خواهید کرد که امیر به دوام مناسبات دوستانه با ما متین و استوار باشد. از جانب دیگر اگر او خواسته باشد نماینده روسیه را ننگه دارد و به او در مسایل سیاسی از هر نوعی که باشد داخل مذاکره شود، در آن صورت شما به امیر واضح سازید که ماموریت شما خاتمه پنداشته می شود، و میانجیگری مصالحه آمیز ما با سکه ها که در غیاب امیر می کردیم، کاملاً متوقف خواهد شد، و در نهایت این عمل امیر یقیناً تخطی مستقیم از مناسبات دوستانه با حکومت برتانیه تلقی خواهد شد.

قبلاً در موارد مختلف به شما خاطر نشان شده است که مناسبات دوستانه ما با امیر باید کاملاً متکی به انصراف امیر از ائتلاف به هر قدرتی باشد که در غرب سرحدات ما قرار دارند.»

- نامه امر دوست محمدخان عنوانی جالتماب کونت سیمونیچ

بعد القاب و تعارفات معموله!

«نامه دوستانه شما توسط محترم کپتان ویکوویچ به من رسیده است و از مطالعه دومین نامه شما مسرور شدم.

اگر قرار باشد تشکرات کامل خود را در برابر نیات نیک شما تقدیم کنم، همانقدر ناممکن است مثلی که یک دریا را در یک کاسه گنجانید و یا آب دریا را به ترازو وزن کرد. من به ماهیت پیام هائی که شما توسط کپتان ویکوویچ برای من ارسال داشته اید، کاملاً مستشعر می باشم و با اعتماد کامل توقع دارم دولت امپراطوری شما از حیثیت و شرافت من دفاع و تایید نماید که اگر چنین کند دلربایی از دوستان کار سهلی خواهد بود.

از پیشنهادی که شما کرده اید که امور کشور مرا مرتب می نمایید و علاوه بر آن به من اطلاع داده اید که این محض استوار به گفتار نیست، بلکه وعده خود را در عمل هم پیاده می سازید، تشکر می کنم. من از

دوستی دولت شما توقعات بسیار بیشتر دارم و امید واری های من تزیید یافته اند. اگرچه فاصله در بین ما زیاد است، این فاصله مانع نزدیک شدن قلب های مان شده نمی تواند. پیام های دوستانه شما خاطر مرا جمع ساخته و امید وارم این شوه دوام یابد.

قبل از مواصلت نماینده دولت شما (کپتان ویکوویچ) دولت انگلیس سر الکزاندر برنس را بحیث نماینده خود گماشته و او اکنون در کابل می- باشد. این پیشنهاد به منظور زرع تخم های دوستی بین من و رنجیت سنگه صورت گرفته است و هنوز هیچ چیز حل و فیصله نشده، اما باید منتظر نتایج نشست.

کپتان ویکوویچ را مرخص می نمایم تا به هر راهی که خود او مرجع بدانند نزد شما برگردد. در حال حاضر بخاطر برف باری شدید بر گشت او را به تاخیر انداخته ایم. امیدوارم روزهای خوشی در قبال شما باشند.»

- نامه کپتان ویکوویچ عنوانی کونت سیمونیچ

کپتان ویکوویچ، راپور بسیار مفصل و جالب از مذاکرات خود با سرداران قندهاری و امیر کابل ترتیب و آن را به جلالتماب کونت سیمونیچ سفیر روسیه به دربار شاه فارس تقدیم کرد. اینجنت ما یک نقل آن سند جالب را قبل از آن که به مرجع اش برسد، درک نموده به ما تسلیم داد که اینک ترجمه آن را مطالعه می فرمائید:

متن نامه ویکوویچ:
«بعد از آن که قندهار را به تاریخ ۲۷ نوامبر سال گذاشته ۱۸۳۸م ترک کردم، به تاریخ ۸ دسامبر به کابل رسیدم. پذیرایی دوست محمدخان و بزرگواری او در برابر من بحد کافی مودبانه و مهربانانه تعبیر شده می- تواند.

مرا در منزل وزیر اعظم، میرزا عبدالسمع خان، جا دادند و بعد از سه روز انتظار تقاضای شرفیابی نمودم تا اعتبار نامه امپراطوری و نامه عالی جناب شما را به امیر تقدیم کنم، و شفاء خودم به امیر عرض کردم که هدف و مقصد سفر من به این جا ابراز تمنیات عالی اعلیحضرت امپراطور به شخص امیر و به سرداران قندهار و اعلام این مطلب می- باشد که اعلیحضرت امپراطور با کمال مسرت نامه ای به جواب نامه دوست محمد خان ارسال و در آن مراسم شاهانه را برای حمایت او و

استقرار مناسبات دوستانه به او ابراز داشته است؛ این که زعمای افغانستان تصمیم به رفع اختلافات بین خود گرفته اند (این قسمت نامفهوم بوده و تقریبی تعبیر شده است) و خواسته اند خود ها را در جمله متصرفات دولت فارس شامل سازند. البته دولت روسیه از طریق قیام مناسبات دوستانه با دولت فارس در ائتلاف قرار دارد.

امیر به ابراز مسرت و طمانیت از وصول پیام ها به من حالی ساخت که انعقاد یک قرار داد دوستانه از طرف افغان ها با دولت فارس اکنون بخاطری صورت گرفته نمی تواند که نماینده انگلیس سرالکزاندر برنس اینجا می باشد و با او قراردادی امضاء شده است. به موجب این قرارداد دوست محمدخان سپاه هرچه بزرگتری که ممکن باشد تهیه نموده باید به کمک کامران به مقابل دولت فارس برای خاتمه دادن به محاصره هرات حرکت کند و به موجب این قرارداد دولت انگلیس تهیه و اعطای ۲۰ هزار «موسکت» را به افغان ها تعهد نموده (کلمه هزار در این قسمت نگارش به طور واضح مفهوم نمی شود، بل تعبیر تقریبی است. بعضی کلمات دیگر نیز در این جا پیرامون ائتلاف روسیه نامفهوم اند) و همکذا استرداد پشاور و دیگر قلمروهای مفتوحه رنجیت سنگ را در قست ساحل راست دریای سند به افغان ها تعهد نموده است. این قرار داد برای اطلاع و تصویب گورنر جنرال، لارد او کلند، به کلکته ارسال شده است.

بدین نهج ملاقات اول من با امیر دوست محمد خان خاتمه یافت، اما وزیر او میرزا عبدل (حسین) خان هر روز نزد من می آید و در باره قدرت امپراطوری روسیه و دیگر دولت های اروپایی از من سؤالاتی می کند. در عین زمان سر الکزاندر برنس بطرف قندهار حرکت نمود و آمر توپخانه لفتنت لیچ نیز با او می باشد، و هدف او از این مسافرت راضی ساختن سرداران قندهاری برای فسخ نمودن قرار داد شان با دولت فارس و داخل شدن به یک قرار داد دوستانه با دولت انگلیس می باشد. انگلیس ها بین کابل و قندهار یک نوع مخابره و پوسته را تاسیس کرده و زعمای قندهار نوشته اند که سپاه دولت فارس بخاطر قلت تجهیزات و آذوقه شکست خورده به مشهد عقب نشینی کرده و خسارات و تلفات زیاد متحمل شده اند. این انکشافات سبب شده که

دوست محمد خان به با من به بسیار سردی پیش آمد کند. از آن جایی که امیر روزمره با برنس در تماس می باشد، از تاریخ رسیدن من به این جا تا تاریخ ۲۰ فروری به مشکل دو یا سه بار به حضور او باریاب شده ام و از طریق میرزا عبدل خان کشف کردم که امیر به مقابل نفوذ انگلیس (یا ائتلاف با انگلیس) نارضایتی (یا نفرت) دارد، من سعی کردم تا حد ممکن این نفرت را تشدید نمایم و موفق شدم اعتماد قبلی و هم دوستی او را کمایی نمایم.

در عین زمان بتاريخ ۲۱ فروری نامه ای از لارد او کلند رسیده و بطور مشخص هدایت داده که تمام مذاکرات و تعهدات برنس ملغی قرار داده شوند، اما در نامه او (این قسمت هم کاملاً واضح نیست) به حکمرانان افغانستان سفارش شده که نباید با دولت فارس یا دیگر قدرت ها مقاولاتی انجام بدهند، و خاطر نشان ساخته که افغان ها باید بدانند که استقلال خود را تا اندازه زیادی مدیون حمایت انگلیس می- باشند، زیرا رنجیت سنگه را از حمله و ادامه فتوحات او منصرف ساخته است.

علت اصلی این اقدامات لارد او کلند، طوری که برنس اعلام داشته، قرار ذیل است:

رنجیت از کمپنی هند برتانوی پیشنهاد دریافت نموده که پشاور و دیگر قلمروهای مفتوحه را به افغان ها مسترد کند. رنجیت تطبیق خواهشات کمپنی را با مسرت پذیرفته، چون که به قرار اطلاعات واصله از کمپنی در این باره (در این جا اشاراتی به قلمروهای موجوده بین سند و کشمیر و تضمین انتقال آن ها به بازماندگان رنجیت سنگه به عمل آمده که من معنی و ارتباط را درست درک نتوانستم) بعد از وصول این پیشنهادات از جانب رنجیت، لارد او کلند به او جواب داد که به مناسبت حرکت شاه فارس بطرف هرات او در زمینه تغییر عقیده داده و اکنون به رنجیت سفارش می نماید تا پشاور را مانند سابق در تصرف خود نگه دارد و در عین زمان به مقابل حرکات و فعالیت های نظامی شاه فارس که قرار علوم می خواهد فتوحات خود را تا سرحدات هندوستان ادامه دهد، مقابله و مخالفت نماید.

دوست محمدخان که توقعات خود را برای دریافت کمک از انگلیس

ها (باز هم مطلبی در این جا نامفهوم است) از دست داده، محتوی نامه - ای را که از لارد اوکلند دریافت نموده به قندهار انتقال داده و به منظور مشوره و همکاری حضور یک تن از سرداران را به کابل تقاضا نموده است. سر الکزاندر برنس نیز به نوبه خود په لفتنت لیچ که اکنون در قندهار می باشد - سفارش نموده تا با تمام قدرت خود از رفتن سرداران به کابل و مذاکره با دوست محمد خان جلوگیری نماید، اما عدم کفایت و چالبازی های نادرست لیچ به سرداران معلوم شده و سردار کهندل خان را متهیج ساخته و منتج به این شده که افغان ها مجرای مخالف را تعقیب نمایند، یعنی با دوست محمد خان متحد شوند و تمام تعلقات خود با انگلیس ها را بگسلانند و خود ها را تحت حمایت دولت فارس قرار دهند که البته از طرف دولت روسیه تضمین می شود. پادشاه فارس باید یکصد هزار موسکت برای تجهیزات سپاه کابل و قندهار تدارک نماید و بعد از تسخیر هرات شخص شاه همراه سپاه خود بطرف شرق افغانستان برای استرداد ولایات مفتوحه رنجیت حرکت کند.

برای استقبال از صداقت این قرارداد، امیر دوست محمد خان و سردار کهندل خان به یک اقدام متحد پرداختند. آنها از من تقاضا کردند (در ظرف مدت یک ماه) تضمینی را برای شان بفرستم (یا از جناب شما حاصل نمایم) که دولت فارس همه شرایطی را مهیا سازد که به موجب آن افغان ها قبول کرده اند خود را تحت حمایت دولت فارس قرار دهند و به این منظور من در نظر دارم بتاريخ ۲۶ یا ۲۷ اپریل کابل را ترک نمایم. سر الکزاندر برنس بطور مکرر از دوست محمدخان تقاضا کرده است تا مرا بصورت فوری مرخص نماید و زعمای افغانستان نباید هیچ نوع مذاکرات یا مقاولاتی با دولت های فارس و روسیه انجام بدهند؛ اما وقتی برنس ملتفت شد که جریان حوادث، مخالف توقعات او دور خورده، اکنون او منتظر رسیدن آن همکاران خود نمی باشد که در موسم خزان گذشته به ترکستان رفته بودند، و در حالی که به لفتنت لیچ هدایت داده تا از قندهار بطرف شکارپور و حیدرآباد حرکت کند، چون که شک و تشویش دارند مبادا حکمفرمای سند نیز به کانفدریشنی که بین فارس و افغانستان تاسیس شده، شامل گردد، خود

برنس به تاریخ ۱۹ (یا شاید ۱۷) ماه اپریل کابل را ترک داده و از طریق پشاور به لاهور برگشته است.

با اغتنام فرصت، افتخار دارم اکنون غرض معلومات عالی جناب شما به معرفی مختصر کشور افغانستان پردازم. من با قبول خطر اکنون اظهار نظر می‌نمایم که دولت روسیه با قبول ضررها و خطرات، ولی به میل و رضای خود معاملات تجارتي را با مناسبات سیاسی مخلوط ساخته است (در متن انگلیسی این جمله مبتدا هست اما خبر وجود ندارد و خبر جمله را که «مخلوط ساخته است» می‌باشد، این مترجم اضافه کرده است. هاشمیان). موقعیت جغرافیایی افغانستان طوری ست و یگانه راهی ست که از طریق آن یک کشور فاتح می‌تواند خود را از قندهار مستقیماً به سواحل بحر برساند. صحراهای خشک آن هرگز قابل عبور توسط هیچ یک از قدرت‌های نظامی نمی‌باشند. از طرف شمال و شمال غرب شاهرائی که از ترکستان امتداد یافته توسط سلسله جبال بزرگ هندوکش مسدود گردیده و فقط دو معبر کوچک وجود دارد که چهار نفر به مشکل از آن عبور می‌تواند. برای گدام‌ها و تجهیزات نظامی هر سپاه، مردم افغانستان جنگجو و دلارو می‌باشند که اگر اختلافات ذات-البینی موجوده بین زعما و هم‌بین خوانین شان حل و رفع شود، این ملت به مقابل تمام قدرت متحده هندوستان قیام و مقابله می‌تواند. این کشور جائی ست که (مثل بعضی جاهای دیگر) به مشکل می‌توان قدرت بحریه روسیه را در آن بکار انداخت، معهداً این کشور می‌تواند به اعتماد و نفوذی که عالی جناب شما با کفایت کامل در سرتاسر کشور فارس گسترش داده‌اید، سهم مؤثر بیافزاید. در این کشورها که تا آخرین موضع آن، فتوحات سُم سپاه فارس امتدد دارد، نام نامی عالی جناب شما براننده شده و هیچ یک از ساکنین کابل یا قندهار شک و شبهه ندارند که شاه فارس به هنگام حرکت از تهران بطرف هرات زمام دولت فارس را بدست با کفایت شما سپرده است. شک ندارم که به اثر این انکشاف، یک راه و طریق دایمی تاسیس شود.

انگلیس‌ها به اهمیت کامل این کشور از نقطه نظر سیاسی پی برده و اعتراف داشته و آن‌ها نه از مشکلات و برخوردها ترسیده‌اند و نه از پول و مصرف برای تامین یک پل پای، جای در سرزمین افغانستان

دریغ کرده اند، و این حقیقت بدون شک به عالی جناب شما معلوم است. موفقیت انگلیس ها به ارتباط دفاع از هرات و این نمایندگی سرالکزاندر برنس در کابل، به قرار مسموع و تا جائی که من تخمین کرده می توانم، برای انگلیس ها سه صد روپیه (عدد مجهول است) تمام شده و آن ها در دوران هشت سال اقامت خود در این جا (و شاید این طور هم معنی بدهد که هشت سال قبل وقتی در این جا آمدند) خریداری هایی به مقدار یکصد و پنجاه روپیه انجام داده بودند. از سنه ۱۸۳۲م به بعد یک نماینده دائمی انگلیس در این جا بوده که ماهانه یک هزار روپیه معاش داشته است. آن نماینده، همراه با سرالکزاندر برنس کابل را ترک نموده است. وقتی به تهران برسم افتخار فرصتی را خواهم داشت که مسایل افغانستان را به تفصیل خدمت شما تشریح نمایم. در حال حاضر با کمال خضوع از عالی جناب شما التجاه می - کنم که تضمین مطلوب افغان ها باید به اساس یک امر شفاهی خودتان در کمپ شاه تصویب گردد. امضاء لفتنت و یکوویچ.^(۱)

۱- یادداشت مترجم: قبل از آمدن ویکوویچ به کابل، نمایندگان انگلیس در مدت هفت سال اقامت شان به شیوه «کج دار و مریز» با امیر دوست محمدخان معامله می کردند. رنجیت سنگه دیره جات، کشمیر و پشاور را از سلطان محمدخان، پیرمحمدخان و محمد عظیم خان برادران دوست محمد خان- به زور و هم به زر گرفته بود و برای حمله بالای جلال آباد نیز آمادگی می گرفت. روسیه از این ناحیه احساس خطر می کرد و از طریق تحریک ایران برای تسخیر هرات بار اول در امور افغانستان مداخله را شروع کرد. انگلیس ها قبل از رسیدن کپتان ویکوویچ به کابل حاضر شده بودند یک نوع موافقه و مصالحه را بین رنجیت سنگه و امیر دوست محمدخان برقرار سازند، اما از موفقیت سیاست روسیه که سرداران قندهار و امیر کابل را برای الحاق به سلطنت فارس راضی ساخته بود، و خصوصاً بعد از رسیدن نماینده روسیه به کابل، به هراس افتادند و با امیر دوست محمد خان قطع علایق نموده کابل را ترک دادند.

انگلیس ها نفوذ روسیه را در افغانستان خطر جدی برای امنیت هندوستان تلقی نموده، بعد از این است که ترتیب حملات نظامی انگلیس به طرف افغانستان شروع می شود و سه جنگ مشهور افغان- انگلیس موجب تباهی بیشتر کشور و تسلط سیاسی و نظامی انگلیس را فراهم می سازد که رویداد مفصل این جنگ ها در جلد دوم موهن لال گزارش یافته و آن جلد نیز تحت ترجمه قرار دارد. مقصد از این یادداشت این است که به دست آوردن راپورها و یادداشت های کپتان ویکوویچ از آرشیف ملی روسیه، یک گوشه مهم تاریخ افغانستان را تکمیل و روشن خواهد ساخت. افغان ها باید برای تدارک این اسناد، سعی لازم به خرج دهند. دکتور هاشمیان.

فصل دوازدهم

- هیات برتانیه، کابل را ترک می کند

هیات نمایندگی برتانیه در کابل بعد از آنکه آخرین مکتوب گورنر جنرال را به امیر دوست محمد خان تسلیم داد و دریک ملاقات خدا-حافظی با او اشتراک ورزید، بتاريخ ۲۶ اپریل ۱۸۳۸ کابل را ترک داد. غلام حیدرخان پسر امیر، هیات ما را تا فاصله چهار میل دورتر از شهر بدرقه نمود. سپس میرزا سمع خان وزیر به بتخاک آمد و برای سرالکزاندر برنس و اینجانب سه راس اسپی را طور تحفه تقدیم کرد که در بدترین شرایط جسمی قرار داشتند.

وزیر شب را نزد هیات ماند و با من غذا صرف کرد و در اثنای شب صحبت های طولانی با او داشتیم. وزیر می گفت که کپتان ویکوویچ بطور مطمئن و مثبت کمک مالی روسیه و امداد نظامی دولت فارس را برای پیش برد مقاصد امیر وعده داده است. وزیر سعی می کرد ما را متقاعد بسازد که از رجعت ما متاسف می باشد، و احساس بی طرفی خود را پیرامون موفقیت روس ها به دربار کابل بیان می داشت. باری او به سرالکزاندر برنس گفت که تمام این مسایل به تحریک سردار مهردل خان قندهاری صورت گرفته است. وقتی به او خاطر نشان شد که عقل سلیم به آن نوع پیشنهادات میان تهی و مبالغه آمیزی که توسط قدرت های دور افتاده به امیر تقدیم شده، نمی بایست - به آن ها اعتباری قایل می شد، وزیر جواب داد که ما بالای دولت فارس اعتماد و اتکاء نداریم، اما بالای کپتان ویکوویچ در کابل و کونت سیمونیچ در کمپ فارس که نماینده رسمی و قانونی امپراطور روسیه است، اعتماد و اتکاء داریم. او گفت که این دو نفر در موقف تضمین گران قرار گرفته و تعهد نموده اند که امیر را برای استرداد قلمروهای افغانی از تسلط سکه ها کمک نمایند. وزیر علاوه کرد که چون روسیه بزرگترین قدرت اروپایی می باشد و مردان این قوم طوری که در خراسان مشهود است برای ایفای تعهدات خود شهرت به سزا دارند، همه این شواهد شک و شبهه را زایل می سازد که سفیر روسیه چیزی را بدون مشوره و منظوری دولت خود یا هدایت کابینه سنت پترزبورگ پیشنهاد و تعهد کند.

وزیر این را هم گفت که نامهٔ امیر عنوانی گورنر جنرال هندوستان به تعقیب شما می‌رسد، و بعد از این صحبت‌ها ما با هم خداحافظی کردیم و از بتخاک به تیزین آمدیم.

هیات برتانیه توسط ناظر علی محمدخان با امنیت و سلامتی کامل تا شهر جلال‌آباد بدرقه گردید، معهدا راپورهای مختلف بطور خصوصی از کابل به ما می‌رسید که بعضی از خوانین از قبیل محمدخان بیات و آغا حسین خان به امیر مشوره می‌دادند تا بقتل عام هیات اقدام کند، یا حداقل هیات برتانیه را گروگان بگیرد تا زمانی که پول گزاف از طرف دولت انگلیس برای رهایی آنها پرداخته شود و از این پول برای مصارف دفاع به مقابل خطر قطعی حملهٔ سکه‌ها کار گرفته شود، اما امیر از عقل و تدبیر کار گرفته به این نوع پیشنهادات دوستان خود وقعی قابل نشد. علاوه‌تاً داکتر لارد و آقای وود که در خدمت میر محمد مراد بیگ، زعیم قندوز، بودند- بعد از عزیمت هیات برتانیه به کابل برگشته بودند، به آنها نیز در کابل آزاری نرسید، ولی به سردی از طرف امیر دوست محمدخان پذیرفته شدند. سپس آنها نیز به سلامتی به جلال‌آباد فرستاده شدند و از آنجا از طریق دریای کابل به پشاور رسیدند. لغتنت وود نیز از منابع موثق شنیده و در مدت اقامت خود در کابل مشاهده کرده بود که امیر و کپتان ویکوویچ، مناسبات بسیار صمیمانه و نزدیک بین خود قایم ساخته و امیر بدون شک خود را به روسیه ملحق ساخته است.

اگرچه هیات نمایندگی سرالکزاندر برنس در تامین هدف اصلی خود ب موفقیت نایل نگردید، معهدا در همان وقت که اقدامات و تشبثات دولت روسیه به طور علنی در امور سیاسی افغانستان شروع شده بود، بدون شک معلومات زیاد و مفید جمع‌آوری و به دولت خود مخابره کرده بود.

– مرخص شدن نمایندهٔ روسیه با نامه‌های مهردل خان و دوست محمد خان عنوانی پادشاه فارس

سردار مهردل خان قندهاری و امیر کابل هر کدام نامه‌های به محمدشاه، پادشاه فارس، ارسال و تمام مراحل مذاکرات با نمایندهٔ برتانیه و ناکامی

آن و عزیمت وی را به هندوستان به اطلاع شاه رسانیدند. کپتان ویکوویچ به امیر گفته بود که بزودی مبلغ ۱۴ لک روپیه به اختیار او خواهد گذاشت و سفیر روسیه در تهران از شاه تقاضا کرده بود تا تمام شرایط سرداران قندهار و امر کابل را بپذیرد، زیرا آنها رسماً در ائتلاف و دوستی با دولت روسیه دخل شده اند.

بالاخره امیر کابل بعد از مدت طولانی کپتان ویکوویچ را با اعزاز و تشریفات کامل مرخص نمود و شخصی به نام جوخان را بحیث نماینده خود مقرر کرد تا همراه او برود و از مهردل خان تقاضا نمود تا آنها را سالم به قندهار برساند. در قندهار نماینده روسیه را با احترام و اعزاز بیشتر از پیش که بطرف کابل می رفت، پذیرایی کردند. به اساس تقاضای نماینده روس، سرداران قندهار نامه ها و قرارداد های مجدد برای اقناع سفیر روس به دربار تهران نوشتند، چون که وی از طرف حکومت خود تضمین کرده بود که نه تنها این سرداران را حکمران هرات خواهد ساخت، بلکه محمدشاه، پادشاه فارس، را راضی خواهد نمود تا امور قلمرو غوریان را نیز به آنها بسپارد.

از طرف دیگر سرداران قندهار، محمد عمرخان، پسر کهندل خان را همراه با ۲۵۰ سواره نظام برای استقبال شاه و سفیر سیمونیچ اعزام کردند. امیر کابل اگرچه در اثر ائتلاف اخیر با فارس و روسیه محبوبیت خود را در بین مردم کابل ازدست داده بود، معهداً به ترمیم قصر بالاحصار کابل و قلعه غزنی برای پذیرایی شاه فارس مصروف شد. وی اصرار می ورزید که شاه و سیمونیچ معامله هرات را فیصله کرده زوتر بطرف کابل حرکت کنند.

– رسیدن محمد عمر خان به کمپ شاه و رجعت ویکوویچ با سکه های طلا به قندهار

مواصلت محمد عمر خان پسر کهندل خان، رئیس سرداران قندهاری به کمپ شاه و تسخیر فراه توسط محمد صدیق خان، پسر دیگر کهندل خان، هیچ ثبوت و دلیلی برای تزئید و قدرت افغان ها یا تشویقی برای آن ها نشد تا در مقابل تهدیدات شاه فارس از هرات دفاع کنند. اکثر مردم هرات می خواستند این شهر را ترک کنند و عده ای مایل بودند، در صورتی که تقاضایی از جانب سرداران قندهار صورت بگیرد، هرات

را به جناح سرداران قندهار در کمپ شاه واگذار شوند. کپتان ویکوویچ، یکبار دیگر از هرات به قندهار برگشت و برای سرداران قندهار ده هزار سکه طلا (دو که) آورد که کهندل خان آن را به قسم معاش به سپاه خود تقسیم کرد.

ویکوویچ هکذا به اطلاع سرداران رساند که پادشاه فارس به کونت سیمونیچ صلاحیت داده تا عسکر روسی را برای تسخیر هرات بگمارد و هم به امیران افغانستان پول نقد پردازد. به اساس قرارداد های اروپایی - به قرار گفته ویکوویچ، موجودیت او در قندهار از هر نوع اقدام تخریبی و تعرضی گورنر جنرال هندوستان بالای قندهار جلوگیری خواهد کرد. ویکوویچ هکذا به امیران سند نوشت تا مطمئن و آرام باشند و وعده کرد که او به معیت سرداران در ظرف مدت سه ماه آینده به سواحل رود سند خواهند رسید. این نوع مخابرات و تبلیغات بدون شک برای حیثیت و پرستیژ برتانیه در منطقه سند ناگوار تمام می شد. علاوه تا سرداران قندهار علناً اعلان نمودند که دولت های فارس و روسیه به آنها پول داده تا بالای قلمرو هرات حمله کنند و اگر در غیاب آنها قندهار توسط کدام قدرت اجنبی مورد حمله قرار گیرد، دولت روسیه به اساس تعهد و تضمینی که داده به آنها پول و کمک خواهد داد تا دشمن را خلع و نابود سازند. هنگامی که سردار قندهار بالای هرات حمله آغاز کرد، کپتان ویکوویچ یک مقدار غله و آذوقه برای سرداران از قریه جات تحت تصرف دولت فارس تهیه و تقدیم نمود. علاوه تا ویکوویچ راپورها و تبلیغات عجیبی پخش می کرد که گویا او به امر سفیر سیمونیچ و پادشاه فارس که در ائتلاف با امپراطور روسیه قرار داد، اجراآت می نماید. ویکوویچ بعد از آن به کمپ سردار پیوست و پادشاه فارس وعده داد که آغا سید محمد را همراه پول نزد امیر کابل می فرستد. سفیر روسیه نیز همان تحایفی که قبلاً فهرست آن را به امیر دوست محمد خان ارسال کرده بود، توسط آغا سید محمد به کابل فرستاد.

راپور ارسال نامه نماینده روس به امیران سند توسط سرهانری پاتنجر کشف گردید و بدون شک احساس شده بود که نام و نفوذ روسیه به منافع مادی برتانیه حتی تا سرحدات شرقی رود سند، مضر تمام شده

بود. شایعات مربوط به قدرت و شجاعت سپاه روس که از فاصله های دور به طور مبالغه آمیز بخش می شد و به اسلوب کشور های شرقی از یک شخص به شخص دیگر انتقال یافته در شهر ها و بازارها توسعه می یافت، بدون شک راجاها و سران ناراض ایالت های هندوستان رانا آرام و مضطرب ساخته بود. این وضع نه تنها بالای مسلمانان منطقه بل که بالای هندوها و سران راجپوت ها اثرات ناگوار تولید کرده بود و هریک آنها با اضطراب و پریشانی منتظر عکس العمل های قدرت برتانیه بودند، زیرا این ها که از آرامش خسته شده و در آرزوی وقوع جهشی بودند که همه مردمان آسیایی به هنگام اضطراب و تردد انتظار می داشته باشند. هر کدام آن ها به نوعی از خوشی زمزمه می کردند و خود را برای صدای حاضر باش روز ضرورت آماده می ساختند و برای قیام به مقابل تسلط دولت برتانیه که از آن جداً ناراض بودند، روز شماری می کردند.

نامه اوکلند عنوانی امیر دوست محمد خان - مؤرخ ۲۷ اپریل ۱۸۳۸ - سمله

بعد از القاب و تعارفات معموله!

«نامه شما را دریافت نمودم و از محتویات آن کاملاً مستحضر گردیدم. با تاسف زیاد درک می نمایم که نظرات شما به سویی گرائیده که میانجیگری مرا که بسیار به نفع شما بود، رد کرده اید. من این میانجیگری را به منظور آشتی دادن شما و رنجیت سنگه به اساس یگانه شرایطی که مقدور من بود و آنچه بنظر من عادلانه می آمد، به راه انداخته بودم تا از طریق این میانجیگری، اختلافات بین شما دو نفر رفع می شدند.

به ملاحظه توضیحاتی که شما از احساسات و تمایلات خود به من ارایه نموده اید، مداخله بیشتر من در این معامله نتایج مفید بار آورده نمی - تواند، و در چنین وضعی که همه مسایل لاینحل باقیمانده است، دوام ماموریت سرالکزاندر برنس و مامورین تحت اثر او در افغانستان به چنان نتایج خوبی که من متوقع بودم از حضور آنها در آنجا بدست آید، منجر نخواهد شد، لهذا امر داده ام آنها به هندوستان بر گردند و همین که از حضور شما مرخصی حاصل کنند، حرکت خواهند کرد.

من از شما توقع دارم مامورین برتانوی تا زمانی که در قلمرو شما می-باشند، تحت مهربانی و عطوفت شما قرار داشته باشند. لارڈ او کلند.»

– نامهٔ سرالکزاندر برنس عنوانی گورنر جنرال هند

«به تاریخ ۲۵ اپریل، افتخار گزارشی را بحضور عالی جناب گورنر جنرال داشتم که از مقالات خداحافظی من با امیر کابل خبر می داد، و من شهر کابل را به روز بعد (۱۶ اپریل) ترک دادم و به فاصلهٔ دو میل از دروازه های کابل توسط سه نفر از پسران امیر بدرقه شدیم و تا اولین توقف گاه بتخاک که میرزا سمع خان هم به معیت ما بود. اکنون وظیفهٔ خود می دانم بحضور شما مطالب اضافی را گزارش بدهم که نظرات فعلی دوست محمد خان را توضیح نمایند، و آن قسمت نظرات او را بیان نمایم که او در نظر دارد در آینده تعقیب نماید، چون که بعد از این ما با او در تماس نمی باشیم. این نظرات او بنظر من مستلزم توجه و قابل تامل و عکس العمل متقابل می باشد.

من در بارهٔ حقیقت این شایعات که آیا امیر خودش به کشور فارس رفته و حمایت دولت روسیه را تقاضا نموده باشد، جستجو و معلومات کردم؛ جواب از این قرار بود که شایعات مذکور کاملاً حقیقت داشت. (۱) پرسیدم واقعاً چه رخ داده است و شنیدم که بعضی از اعضای فامیل امیر یا اعضای فامیل برادران او در قندهار با نامه هایی نزد شاه فارس فرستاده شدند: این که کپتان ویکوویچ وعده داده بود که تضمین روسیه را به تمام مواد موافقات حاصل می کند، و بعد از فتح هرات، یک قسمت سپاه فارس را از طریق هزاره جات به کابل می فرستد و یا با امیر کمک پولی صورت می گیرد تا سکه ها را از پشاور برون سازد، به نظر مخبر مذکور، این پول به سهولت از شاه فارس به دست خواهد آمد، چون که او قرضدار زیاد روسیه می باشد.

باید بخاطر سپرد که امیر در اثنای آخرین ملاقات ما در بارهٔ آخرین ملاقات خود که در ظرف چند روز گذشته با کپتان ویکوویچ انجام داده بود، به ما چیزی نگفت، اما من در بارهٔ آن ملاقات راپورهای

۱- یادداشت مترجم: امیر دوست محمد خان، هرگز به ایران نرفته بود، بلکه توافقات توسط نماینده گان او صورت گرفته بودند. برنس برای متهیج ساختن بیشتر گورنر جنرال، این دروغ را نوشته است. دکتور هاشمیان

خصوصی حاصل کردم که هیچ شکی را در موضوع باقی نمی ماندند. کپتان ویکوویچ قبلاً از امیر رخصت حاصل کرده تا به طرف هرات حرکت کند.

پلان دولت های فارس و روسیه هرچه باشد، اکنون دیگر گناه و قصور امیر کابل نخواهد بود اگر آنها برای تطبیق تعهدات خود حاضر نشوند. امیر هنوز هم اصرار دارد که او بالای دولت فارس به تنهایی اعتماد ندارد، اما از آن جایی که آقای گوت و کپتان ویکوویچ از دولت فارس تضمین کرده اند، او تصور می کند تضمین روسیه تمام اهداف او را تحقق خواهد داد، و علاوهً او یقین دارد معامله خود با سکه ها را نیز موفقانه انجام خواهد داد، زیرا یک عده از مصاحبین امیر، به شمول نمایندگان روسیه، با درک خصلت جاه طلبی او، رجحان و فوقیت او را بالای سکه ها قبلاً به او اطمینان داده اند.»

– نامه امیر دوست محمد خان عنوانی لارد اوکلند

بعد از القاب و تعارفات معموله!

«تمام صحبت ها و مذاکراتی که بین سر الکزاندر برنس و من از اولین روز رسیدن او به کابل صورت گرفته، به عالی جناب شما خوب معلوم است، بنابر آن تکرار آن بی لزوم خواهد بود.

من بار دوم هم راجع به تصمیم پادشاه فارس و توقعات آن کشور دوست از من تا در تحت حمایت او و جزء متصرفات او قرار گیرم، به شما نوشتم، و در حقیقت من این توقع را برای مدت درازی از دولت برتانیه داشتم.

برای عالی جناب شما بهتر معلوم است که افغان ها از روزی که عالی جناب مونت سٹیوارت الفنسٹون به افغانستان آمد، از دولت انگلیس توقعات زیاد داشتند، چون که آقای الفنسٹون با افغان ها قرار داد دفاعی و عدم تعرض امضاء نموده بود.

بعد از آنکه سر الکزاندر برنس از مایوسی مضاعف افغان ها مطلع شد، و او از جانب عالی جناب شما صلاحیت نداشت تا به قناعت این ملت بپردازد، اکنون او به اجازه من به هندوستان رجعت می نماید.

وقتی سر الکزاندر برنس به هندوستان برسد، در باره تمام مسایل این کشور با شما مذاکره خواهد کرد. مردمان زیادی از احسان و عطوفت

برتانیه بهره مند شده اند، اما ما میوسیت خود را باید به کم طالعی خود تعبیر کنیم، نه به عدم رغبت ما برای دوستی با دولت برتانیه.

– نامهٔ لغتنت وود

«نرسیدن بار جامه و کالای ما به کابل، توقف ما را چند روز تمدید نمود و در این مدت وقت کافی داشتیم مشاهده کنیم رویدادهای اخیر چقدر بالای ذهنیت عامهٔ مردم اثر گذاشته اند. مردم قزلباشیه یا گروه فارسیان کابل که محترم ترین ساکنین این شهر را تشکیل می دهند، از آنچه رخ داده است نهایت راضی و مسرور می باشند، اما اکثریت مردم، افغان ها و تاجک ها، هیچ مشکلی برای ابراز نارضایتی خود نداشتند. دوست محمد خان هنگامی که ما به منزل او داخل شدیم، مصروف بازی شطرنج بود، و در حالی که صحبت او با ما دوام داشت، او چنان وانمود می ساخت که گویا بیشتر به تختهٔ شطرنج علاقه مند است تا به مسایل سیاسی، اما ما درک می کردیم که دماغ او اصلاً متوجه سیاست است – نه شطرنج. پیش آمد او در اول با ما سرد بود.»

– نامهٔ مهم سر الکزاندر برنس در بارهٔ سیاست روس

«در بارهٔ روسیه، اقدامات این کشور بعد از تردیدات کونت نیستلرود (Count Nesselrode) مستلزم تامل و تبصره های بیشتر می باشد؛ چون که فکر می کنم روسیه باید کپتان ویکوویچ و ام. گوت را منحیث نمایندگان خود تردید کند، یا این که در مقابل اقدامات و بیانات آن ها احساس مسوولیت نماید. من یکبار دیگر در این جا قاطع ترین نظر و عقیدهٔ خود را که بعد از تفکر زیاد در بارهٔ رویداد های اخیر در منطقهٔ آسیای مرکزی به آن گرائیده ام، یکبار دیگر به خدمت شما تکرار می کنم که نتایج نهایت مهم و جدی از این رویدادها در آخر کار تراوش خواهد کرد؛ مگر این که دولت برتانیه در برابر آنها یک عکس العمل فوری، عملی و قاطع تبارز بدهد. من این سفارشات را به حیث نظراتی که مبتنی بر شایعات جراید اروپا باشد (اگر چه احساسات در بین هم جناح ها بطور تصادفی همسان می باشند) ابراز نمی کنم، بلکه بحیث رویداد هایی که بطور عینی در صحنهٔ چالبازی های سیاست رخ داده، گزارش می دهم و بحیث یک خدمتگار دولت برتانیه وظیفه

و مسوولیت خود می دانم این مسایل را به آمرین خود گوشمزد نمایم. من این گزارش را از جلال آباد به شما ارسال می کنم که در نیم راه پشاور قرار دارد. به من معلومات ثقه رسیده است که بعد از حرکت من، امیر به طور متداوم با کپتان ویکوویچ بوده است و کپتان مذکور اجازه حاصل نموده تا از راه هزاره جات طور مستقیم به هرات برود و به امیر وعده قطعی داده که هرچه امیر تقاضا دارد در ظرف مدت یکماه انجام خواهد داد. ویکوویچ هکذا خود را مکلف دانسته تا به مهاراجا رنجیت سنگه بعد از حرکت او از پشاور نامه ارسال کند. هنگامی که دوست محمد خان از او پرسید که آیا صلاحیت مکاتبه با رنجیت سنگه را دارد یا خیر؟ او جواب داد که در آن بابت برای رنجیت سنگه نامه ای دارد که به زودی مشکلات را حل خواهد کرد.

راپور ذیلی که به من رسیده، پلان های سرداران کابل و قندهار را پیرامون ائتلاف جدید شان با روسیه بیان می کند:

«یک روز بعد از حرکت شما از کابل، امیر مجلس خصوصی با سردار مهردل خان، رشید آخندزاده و میرزا سمع خان ترتیب داده بود. آن ها فیصله کردند محمد اعظم خان (پسر امیر) و میرزا سمع خان باید کابل را ترک داده همراه محمد عمرخان، و ملا رشید در قندهار یکجا شده، همه به طرف هرات بروند و به نمایندگی از سرداران کابل و قندهار منتظر محمدشاه، پادشاه فارس، باشند.

سردار مهردل خان نامه ای به محمد شاه ارسال کرده بعد از آن که از طرف برادران اش در قندهار ملاحظه و مُهر شود، توسط پوسته عاجل به محمد شاه ارسال خواهد شد. محتویات این نامه قرار ذیل است:

بعد از رسیدن قمبر علی خان، نماینده اعلیحضرت به قندهار، فیصله شد که محمد عمر خان به نمایندگی از سرداران قندهار به خدمت شاه بیاید. در عین زمان سرالکزاندر برنس بحیث نماینده دولت برتانیه در کابل رسید و بالاتر برادر بزرگ مان دوست محمد خان سفارش کرد تا از اعزام محمد عمر خان بخدمت اعلیحضرت به دلایل ذل جلوگیری شود:

- حکومت برتانیه و رنجیت سنگه خیلی نزدیک افغان ها قرار دارند، اما پادشاه فارس به فاصله سه ماه مسافرت از ما قرار دارد.

- امیر فکر می کرد که از اعزام محمد عمر خان، این دو قدرت (انگلیس و رنجیت) آزرده می شوند و امیر را تخریب می کنند که اعلیحضرت از آن جلوگیری نمی تواند، لهذا به احترام برادر بزرگ ما امیر دوست محمد خان، به خیر حکومت های خود دانسته محمد عمر خان را از گرشک بر گشتاندیم؛ چون که هنوز متردد بودیم.

- هنگامی که خبر ثقه رسیدن اعلیحضرت به هرات به ما رسید، من از قندهار به کابل آمدم و سبب برطرفی سر الکزاندر برنس شدم و امیر را راضی ساختم تا وزیر خود میرزا سمع خان را همراه ملا رشید به دربار اعلیحضرت بفرستد.

محتویات نامه امیر عنوانی محمدشاه از قرار ذیل است:

وقتی قمبر علی به قندهار رسید، سر برنس نیز از طرف حکومت برتانیه به کابل آمد. برنس مانع شمول من در ائتلاف و الحاق با اعلیحضرت شما شد. از آن جایی که اعلیحضرت شاه از من دور بود، سر الکزاندر برنس را برای مذاکرات بی هوده نزد خود نگه داشتم، اما همین که خبر ثقه رسیدن اعلیحضرت به هرات برآیم رسید، برنس را فوراً مرخص کردم. اکنون پسر محمد اعظم خان را به خدخت اعلیحضرت می - فرستم و در آینده به فرامین اعلیحضرت اطاعت خواهم کرد.

پوسته (چپر) همراه مکتوب فوق به هرات ارسال شده است.

این پیشهاد میرزا سمع خان به امیر از زیرکی و هوشیاری او سرچشمه می گیرد، زیرا او همه امور را همراه کپتان ویکوویچ فیصله کرده و ویکوویچ وعده داده که به مجرد رسیدن به کمپ محمدشاه، مبلغ چهل لک روپیه برای امیر می فرستد. ویکوویچ بسیار لاف و پتاق می زند که برای حمایت و خوشنود ساختن امیر این و آن خواهد کرد، اما بهتر است این وعده ها را وقتی به شما اطلاع بدهم که تحقق یابند.

بعد از حرکت شما از کابل، امیر، روزمره کپتان ویکوویچ را به دربار می خواهد و با او توافقات و تعهداتی انجام داده که تا حال در قید تحریر نیامده اند.

شام روز سه شنبه، شخصی به نام «بهار» که در خدمت کهنندل خان می - باشد با نامه های از طرف سفیر روسیه به دربار محمدشاه برای کپتان ویکوویچ به کابل رسید. الله داد که قبلاً همراه قمبر علی آمده بود نیز به

قندهار رسید و نامه هایی از جانب محمدشاه و سفیر روسیه عنوانی سرداران قندهار آورده است.

جلالتماب سفیر روسیه به محمدشاه هدایت داده تا به هر قیمتی تمام شود به قناعت سرداران قندهار و امیر کابل پردازد و هر چیز که آن ها می خواهند برای شان بدهد، چون که آن ها توسط کپتان ویکوویچ نامه هایی به سفیر مذکور ارسال کرده اند و ائتلاف و دوستی با روسیه را پذیرفته اند.

امیر، کپتان ویکوویچ را با حرمت و تشریفات کامل مرخص کرده است و کپتان مذکور همراه سردار مهردل خان به قندهار رسیده و جبوخان (یا ابوخان) بار کزایی شخص طرف اعتماد امیر نیز به نمایندگی امیر دوست محمدخان، همراه شان است.

سرداران قندهار بدون هر گونه تعلل به خدمت شاه می روند و توسط کپتان ویکوویچ به حضور شاه معرفی خواهند شد. در کابل گفته می- شود امیر، نماینده خود را طور مستقیم نزد شاه از راه هزاره جات به هرات می فرستد. امضاء برنس. «(نگاه: صفحات ۳۴۵ تا ۳۴۹ متن انگلیسی)»^(۱)

۱- از آن جایی که این نامه برنس که از جلال آباد ارسال شده در اسناد رسمی و آرشیف ملی انگلستان وجود داشته که موهن لال آن را نقل کرده است، از مطالعه محتویات این نامه، هر افغان شاید بپرسد در صورتی که نمایندگی برتانیه از کابل بر آمده بود، پس این نوع معلومات ثقه از رویداد های دربار را کی برای برنس مخابره می کرد؟ جواب این است که انگلیس ها در داخل دربار دوست محمد خان، جاسوس هایی گماشته بودند که هر نوع اقدام و تماس امیر با دولت های روسیه و فارس فوراً به انگلیس ها اطلاع داده و آن ها برای خنثی ساختن پلان های امیر فوراً دست به کار می شدند. گویا دوست محمدخان شخص ساده، بی خبر و بی اراده ای بود که از یک طرف کشور افغانستان یا سلطنت کابل را مفت و رایگان به پادشاه و سلطنت فارس می بخشد و از جانب دیگر از دورن دربار و دفتر و دیوان خود بی خبر و غافل افتاده است. طرف دیگر موضوع، خصوصاً بعد از مطالعه راپور های دیگری که ذیلاً می خوانید، استعداد و مهارت جاسوسی انگلیس است که از هر حرکتی در کابل و قندهار فوراً خبر می شوند، آن هم به تفصیل و به شمول متن نامه هایی که رد و بدل شده اند که این سوال را تولید می کند که آیا این راپور ها صحیح و ثقه بوده یا این که برنس به منظور متهیج ساختن دولت برتانیه- تا بالای قندهار و کابل حمله کند، به جاسوسان خود هدایت داده بود تا این نوع راپورهای مبالغه آمیز را بفرستند؟ باید ملتفت شد بعد از قتل عام انگلیس ها در کابل، انتقادات زیادی از جانب مردم انگلستان و پارلمان انگلیس بالای سیاست خارجی و عملیات نظامی دولت انگلیس در افغانستان می شود و حکومت انگلستان موهن لال را منحنیث یگانه شاهد زنده رویداد های کابل موظف به نگارش این کتاب ساخت و تمام اسناد آرشیف سیاسی خود را هم به دسترس او گذاشت تا قسمت های کار آمد آن را عیناً اقتباس کند- تا مردم برتانیه عملیات نظامی حکومت خود بالای افغانستان را به اساس گزارش موهن لال، حق به جانب بشمارند. هاشمیان

– راپور های متفرقه

بعد از مطالعه قرارداد، نماینده روسیه آن را بحضور شاه برد و شاه با تمام مواد آن موافقت کرد، سفیر روسیه خود را ضامن تحقق تمام مندرجات قرار داد معرفی کرد و آن را همراه نامه شخص خودش به سرداران ارسال کرده است. محتویات این نامه از این قرار اند:

– نامه سفیر روسیه عنوانی سرداران قندهار

«محمدشاه وعده کرده که هرات را به تصرف شما می گذارد و من صمیمانه به شما مژده می دهم که غوریان نیز از جانب شاه به شما داده می شود. بنابر آن مصلحت در این است تا پسران محمد عمرخان را فوراً به خدمت شاه بفرستید و متعاقباً خودتان نیز بخدمت شاه حاضر شوید.

وقتی محمد عمر خان اینجا برسد من از شاه تقاضا می کنم هرات را ترک بدهد و پسر محمد عمرخان را همراه شاه به تهران می فرستم. من (منحیث نماینده دولت روسیه) با ۱۲ هزار سپاه اینجا می مانم و هنگامی که شما برسید یکجا هرات را می گیریم که بعد از آن به تصرف شما داده خواهد شد.»

«وقتی این نامه به قندهار رسید سردار از مسرت در جامه نمی گنجید و فوراً نقل آن را به کابل ارسال کرد. قرار معلوم محتویات این نامه به دماغ امیر کابل چندان خوش نخورده است.

سردار مهردل خان به قندهار برگشته است. ویکوویچ نماینده روس که از کابل تا قندهار در معیت او بود در شهر قندهار با اعزاز و احترام استقبال شد، چون که سفیر روسیه از هرات به سرداران سفارش کرده بود تا ویکوویچ را به تمام معنی نوازش کنند و گفتار و تعهدات او را مانند آن خود او (سفیر روسیه) قبول نمایند.»

– دوم راپور ها و نامه های متفرقه

«سرداران قندهار، محمد عمرخان را با ۲۵۰ سوار به کمپ شاه فارس به هرات اعزام نمودند و همراه او یک راس فیل را طور تحفه به شاه و یک تعداد شال ها را گویا به سفیر روسیه تقدیم کردند.

سرداران قندهار تا کنون ۱۱۴ نامه به سران سیستان، فراه، سبزوار و دیگر زعمای افغان ارسال و سفارش نموده اند تا با پسر دیگر شاه محمد صدیق (یا صادق) خان در فراه یکجا شوند. سرداران در نامه های خود نوشته اند که سفیر روسیه به آن ها لقب و منصب «میر افغان» را اعطا و سپردن زمام هرات را نیز به آن ها وعده کرده است، که اگر کدام یک شما به فرمان ما عمل نکنید، برای ابد از کشور ناپدید خواهید شد.»

«این را هم باید شما بدانید آن روز هائی که شما دوست محمد خان را دیده بودید، سپری شده است. امیر دیگر در بین مردم محبوبیت ندارد. الحاق او با روسیه، او را در نظر ملت مسلمان حقیر و منفور ساخته است.»

«این وضع، پلان دوست محمدخان را تسریع نموده است، او اکنون خود را به ترمیم قصر بالاحصار کابل و قلعه غزنی مصروف ساخته است. امیر مالیات کوهستان را تزئید نموده و طوری که به شما معلوم است این کار به مشکلات او افزوده است. امیر اکنون قاصد پی قاصد به سفیر روسیه و پادشاه فارس می فرستد و اصرار می ورزد تا کار هرات را فیصله کرده زودتر به طرف کابل رهسپار شوند، که این کشور از خودتان است.»

شما هیچ توجه به آتشی نمی کنید که در خراسان و افغانستان شعله ور گردیده است. شما تا شش ماه دیگر خواهید دید که این آتش چقدر توسعه خواهد یافت.

محمدشاه، نامه ای به سرداران قندهار نوشته است. محتوای این نامه بسیار مفصل است، اما خلاص و نتیجه آن را به شما می نویسم:

«بعد از رسیدن محمد عمرخان به دربار شاه، اعلیحضرت از الحاق سرداران قندهار به دولت فارس مطمئن گردیده است:

این که آن ها از طرف پسر شان محمد عمرخان کاملاً راحت باشند، این که بعد از تسخیر هرات، اعلیحضرت، ویکوویچ را همراه با ۹ لک روپیه نزد آنها خواهد فرستاد تا برای اوامر و فرامین شاه آماده باشند.

این نامه به مهرشاه، صدراعظم اش میرزا حاجی آقاسی و سفیر روسیه مزین شده است.»

«از محمد عمرخان، ده هزار سپاه شاه استقبال نمود و به او چهار پایه

توب و پنج جوړه لباس فاخره بخشش شده است. شاه، خیمه او را نزدیک خیمه خود جا داده و ایجنت او، الله دادخان نزد سفیر روسیه اقامت دارد. به محمد عمر خان، روزانه دو صد دو که برای مصارف او داده می شود و شاه به او گفته است که در نظر دارد کمک و بخشش به مراتب بیشتر از آنچه در نامه های خود به سرداران نوشته به آنها بدهد.

این راپور توسط محمد عمر خان برای پدرش کهندل خان توسط خدا دادخان چپر (کوریر) ارسال شده و او به روز یازدهم از هرات به قندهار رسیده است.»

«دو روز بعد از رسیدن محمد عمر خان، سپاه شاه بالای هرات حمله کرد، اما چهار صد کشته و دو صد الی سه صد نفر زخمی دادند. بوروسکی و سمسان شدیداً زخمی شدند و اول الذکر نزدیک به قتل رسیده بود. سر یک تن از صاحب منصبان روسی توسط سپاه افغان از تنش جدا و به داخل شهر هرات برده شد. بعد از این جنگ و مقابله، هر دو جناح به سنگر های خود برگشتند.»

«رسیدن محمد عمر خان به کمپ شاه فارس، افغان های هرات را خیلی مضطرب و سراسیمه ساخته است. اکثر آن ها به جان یکدیگر افتادند، و اگر سرداران قندهار به محمد عمر خان امر و هدایت بدهند - او به سهولت می تواند شهر هرات را مسخر شود، زیرا افغان ها مرجع می - داند به او تسلیم شوند، نه به سپاه فارس.»

«محمد صدیق خان، کلان ترین پسر کهندل خان، فراه را تسخیر نموده و به ترمیم آن مصروف است.»

«به تاریخ ۱۸ اکتوبر - من برای کپتان لیچ در باره ویکوویچ، نماینده روسیه، مطالبی نوشتم که به شما نیز اطلاع دادم.

به تاریخ ۲۶ ماه مذکور، کپتان ویکوویچ به قندهار رسید، و از محمد شاه در موضع کوسان (Kosan) در آن طرف غوریان، جدا شده بود. سردار کهندل خان می خواست پسرش محمد عمر خان را همراه با سه صد سوار به استقبال او بفرستد، اما کپتان ویکوویچ، سردار را مانع شد. آنگاه او به تنهایی داخل شهر و در منزل میرزا یحیی اقامت گزید.

کپتان ویکوویچ به سرداران گفت که شصت هزار دو که با خود آورده

است. از این وجه حواله ای به مقدار چهل هزار دو که بالای خزانه ایالت کرمان دارد و آن پول در ظرف سه ماه به امیر دوست محمدخان پرداخته خواهد شد، اما ده هزار دو که نقد باخود برای سرداران آورده است، و ده هزار دیگر وقتی که سرداران با سپاه خود جانب هرات حرکت کنند از خزانه قائن برای شان پرداخته خواهد شد.

بعد از مذکرات زیاد بین دو طرف، سرداران قندهار دو که را از کپتان ویکوویچ گرفتند و بین خود تقسیم کردند. کهندل خان یک غند نفر انتخابی را از شهر قندهار تنظیم داده و جانب هرات روانه شد و سپاه زیادی هر روز به دور او جمع می شوند.

«آنگاه سفیر روسیه نظر شاه را در باره اقداماتی که برای تسخیر هرات روی دست دارد استفسار نمود و به شاه گفت که باید برای سرداران قندهار پول ارسال کند. شاه جواب داد: «وقتی افغان ها به مقابل هرات قیام کنند، آن وقت من هم به سپاه خود در خراسان امر می کنم برای حمله بالای هرات با آن ها یکجا و همدست شوند.» آنگاه سفیر از شاه پرسید که اگر شهر هرات در نتیجه حمله مشترک سپاه افغان و خراسان تسخیر نشود، اقدام بعدی شاه برای تسخیر هرات از چه قرار خواهد بود؟ شاه به سفیر خاطر نشان ساخت که اگرچه به اساس قرار داد منعقد بین دولتین، سپاه روسیه اجازه ندارد از خاک ایران عبور کند، اما در چنین شرایطی او مخالفت نخواهد کرد اگر دولت روسیه سپاه خود را از طریق فارس برای تسخیر هرات یا هر جای دیگری که خواسته باشد، ارسال کند. سفیر روسیه از این اجازه شاه با تقدیر و تشکرات و مسرت زیاد استقبال نمود. سفیر روسیه به معیت شاه به طرف هرات حرکت نمود.»

«سرداران قندهار به کپتان ویکوویچ گفتند که آن ها اکنون در باره هرات کاملاً مطمئن می باشند، اما از بابت امنیت قندهار پریشان هستند، زیرا انگلیس ها شاید بالای قندهار حمله کنند.

ویکوویچ جواب داد که قانون و مقاولات بین کشور های اروپایی اجازه نمی دهند یک کشور اروپایی به تسخیر کشوری اقدام کند که نماینده یک دولت دیگر اروپایی در آنجا وجود و حضور داشته باشد، لهذا موجودیت او در قندهار مانع حمله انگلیس ها می شود.

این بیانات ویکوویچ، سرداران قندهار را از وقوع هر حادثه بد کاملاً مطمئن ساخته است.

در این وقت سرداران قندهار و کپتان ویکوویچ نامه های علیحده به میران سند نوشتند و به آن ها سفارش کردند تا برای مدت سه ماه آرام و منتظر باشند که بعد از آن سپاه افغان و روسیه را در سواحل دریای سند خواهند دید.»

«اقدامات کپتان ویکوویچ در قندهار، سر و صدای زیاد تولید نموده و شاید بالای حیدرآباد اثرات ناگوار داشته باشد. من کشف نمودم که روس ها برای علی خان، زعیم بلوچی سیستان، تحافی ارسال کرده اند. من اطلاعات قندهار و دیگر مسایل جاریه را مرتب به اطلاع کرنیل پاتینجر می رسانم.»

– راپورها از قندهار عنوانی میجر لیچ

«دیروز از سردار کهندل خان پرسیدم که مراد او از عملیات و اقدامات به مقابل هرات در این ایام پر آشوب چه می باشد و با انگلیس ها چه نوع معامله را در نظر دارد؟ او گفت که اگر انگلیس ها به قلمرو قندهار ظاهر شوند، او مجبور خواهد شد حتی تا فراه برود. سردار گفت یگانه پلان او به اساس مشوره دولت های فارس و روسیه این بود که در فراه بماند و اگر قندهار طور موقت تسخیر شود یا در محاصره قرار بگیرد مسوول آن دولت روسیه خواهد بود، و روس ها به آنها پول و کمک خواهند داد تا به قندهار برگشته با دشمن بجنگند، اما اگر انگلیس ها به قلمرو قندهار حمله نکنند، در آن صورت از وسایلی که توسط دولت های فارس و روس به دسترس آن ها گذاشته می شود- برای تسخیر هرات کار خواهند گرفت.»

«سردار کهندل خان بعد از آن که طلاهای دو که روسی را به سپاه خود توزیع نمود، قندهار را ترک کرد و قرار است به تاریخ ۹ نوامبر به فراه برسد. کپتان ویکوویچ، مقدار یک هزار خروار غله و آذوقه را که در قلعه شمس الدین خان بود، برای سرداران آورد.»

«الله دادخان و کپتان ویکوویچ به تاریخ ۱۷ اکتوبر به قندهار رسیدند و ده هزار دو که با خود آوردند که سردار کهندل خان فوراً آن را تقاضا نمود. کپتان ویکوویچ جواب داد که در خانه الله داد خان اقامت می -

کند و به مجرد رسیدن سرداران به طرف هرات حرکت کرده پول را به او خواهد داد.

سرداران قندهار به تاریخ ۲۱ اکتوبر پیش خانه (خیمه گاه) خود را بر افراشتند، آنگاه ده هزار طلای دوکه را تسلیم شدند. سردار کهندل خان ۲۷۰۰ دوکه را به قسم سهم خود گرفت، و سردار رحمدل خان و مهردل خان هر کدام عین مقدار را گرفتند. میر افضل خان ۲۵۰ دوکه دریافت کرد و عین مقدار به محمد صدیق خان داده شد.»

«به تاریخ ۲۲ اکتوبر، چهار نفر قاصد از جانب امیر دوست محمد خان به قندهار رسیدند و خبر دادند که سر الکزاندر برنس و لفتننت وود با سی غند سپاه به پشاور رسیده اند، علاوه تا سپاه رنجیت سنگه از پشاور بر آمده است، امیر از سرداران تقاضا کرد تا قندهار را ترک ندهند.

سردار کهندل خان، نامه امیر را به کپتان ویکوویچ نشان داد و او به سردار گفت که هر طوری که خودش خواسته باشد، همان طور عمل کند. سرداران گفتند در ظرف چهار روز به طرف هرات حرکت می-کنند.»

- راپورهای سر الکزاندر برنس

«این ایجت (ویکوویچ) آرزو ندارد خود را به حیث یک نفر روسی نشان بدهد، بلکه مرجح می داند بحیث یک شخص فارسی عمل کند. او ادعا می کند اقدامات او به اساس اوامر و هدایات محمدشاه صورت می گیرد که ولینعمت او امپراطور روس دوست و متحد او می باشد.

سردار مهردل خان در موضع واشین (Vashien) سردار کهندل خان به معیت ویکوویچ در موضع کشک نخود و سردار رحمدل خان در نزدیکی حوض مدد که از قندهار در حال تنظیم بوده متعاقباً به آن ها می پیوندند.

عبدل صاحب خان، مستخدم سفیر روسیه، از طریق قندهار عازم کابل می باشد تا تحایف و نشان های افتخاری دولت روسیه را به امیر دوست محمد خان برساند.

راپورهای استخبارات که از قندهار برای ما رسیده تا کنون کاملاً صحیح بوده اند و شما خواهید دید نامه هائی که از قندهار به تحریک کپتان ویکوویچ (اگرچه خودش امضاء نکرده بود) به حیدر آباد ارسال

شده بودند، چنان که در پاراگراف ششم نامه مؤرخ ۲۳ نوامبر ۱۸۳۸ کرنیل پاتینجر مطرح شده اند، بالاخره محتویات آن ها بدست آمده است و آن ها را در ضمیمه این راپور ملاحظه می فرمایید. اکنون معلوم شده که سرداران قندهار یک قسمت رشوه ای را که از روسیه بدست آوردند به خان قلات هم داده اند، و چنین است سرنوشت مرگباری که در انتظار این زعمای بی اتفاق می باشد. این نامه ها روشنی کافی بالای تحریکات روسیه در این منطقه هندوستان می اندازه که کپتان ویکوویچ برای دامن زدن آنها سر کافی داشته است.

کپتان ویکوویچ ده هزار طلای دو که روسی به سرداران قندهار داد و به آنها وعده نموده که به مجرد رسیدن به فراه ده هزار دیگر، و عین همان مقدار به مجرد مارش و حمله بالای هرات از جانب فراه، و بیست هزار دوکه دیگر بعد از معاصره شهر هرات پرداخته خواهد شد؛ بالاخره سرداران قندهار را ترک داده و به فراه رسیده اند. اما مهردل خان را دوباره به قندهار فرستادند، چون که از ناحیه قیام قبیله غلزی تشویش دارند؛ زیرا زعمای این قوم از قبیل عبدالرحمن خان و سلطان محمدخان، پسران شهاب الدین و گل محمدخان پسر خان از طرف شاه شجاع نامه هایی به این منظور دریافت نموده اند. لهذا سرداران بخاطر موجودیت حاجی خان، صحبت خان و ماما در شهر قندهار تشویش دارند، زیرا بالای آن ها مشکوک می باشند.

نماینده روسیه که اخیر به کابل رسیده است، مقدار ۶۰۰ یارد پارچه باب روسی و چند توپ پارچه باب دیگر را به امیر دوست محمدخان تقدیم کرده است. خود نماینده در منزل میرزا سمع خان، اقامت اختیار نموده است.

بتاریخ ۱۱ دسامبر سردار مهردل خان، کپتان ویکوویچ را در ضیافتی به داخل حرمسرای خود دعوت نمود که ملا ناسو، نظر محمد خان و حاجی حسین علی خان سفیر شاه فارس نیز حاضر بودند.

سردار به کپتان ویکوویچ گفت که او به آنها (سرداران) گفته است که در آن طرف دریای سند حکومت برتانیه و در این طرف آن حکومت فارس وجود داشته و محمد شاه در ائتلاف و تابعیت روسیه قرار دارد، که اگر آنها (سرداران) نیز خود را به تابعیت روسیه قرار دهند، این

تابعیت او (ویکوویچ) را ملزم می سازد تا سرداران را به مقابل انگلیس که اکنون ترتیبات تسخیر افغانستان را گرفته اند، کمک و حمایت نماید. کپتان ویکوویچ جواب داده است که آن ها در حال حاضر در تابعیت روسیه قرار ندارند، و اگر چه او ده هزار دوکه به آنها پرداخته است تا به طرف هرات حرکت کنند، آن ها در مدت پنجاه روز هنوز ۲۵ فرسخ فاصله را نپیموده اند، اما همین که به هرات برسند آن وقت او (ویکوویچ) آنها (سرداران) را به مقابل دشمن خارجی کمک کرده می تواند. ویکوویچ علاوه کرد که ماموریت و نمایندگی او اصلاً برای امیر دوست محمد خان می باشد و امیر مذکور نامه ای توسط نماینده خود جبوخان به روسیه ارسال و خود را بحیث خادم دولت روسیه معرفی کرده و یک نقل آن نامه را به او (ویکوویچ) سپرده است، اما او نقل آن نامه را به حکومت خود ارسال کرده و به جواب آن نامه ای برای امیر دریافت داشته که در آن به امیر نوشته شده که او خادم دولت روسیه نی، بلکه دوست آن دولت می باشد، که اگر او مایل به دوام دوستی با روسیه می باشد باید نظر خود را بنویسد، آنگاه دولت روسیه، چهارلک طلای دوکه و چهار نفر متخصص نظامی خود را به دربار او می فرستد که در شق های توپخانه و تربیه پیاده نظام مهارت داشته باشند. ویکوویچ گفت که اکنون او انتظار جواب امیر را دارد و بعد از وصول آن به طرف روسیه حرکت می کند.

ویکوویچ هکذا به سرداران گفته است که دولت روسیه بالای تدبیر و سیاست مداری و قدرت دوست محمدخان نسبت به سرداران قندهار بیشتر اعتماد و اتکا دارد، زیرا امیر با وجود فقر و بی مایگی خود در حالی که وسایل لازم را هم ندارد، با مردانگی با سکه ها می جنگد، آن هم در حالی که سکه ها وسایل دارند.»



Sir William McNaughten
سر ویلیام مکناٹن

فصل سیزدهم

– فرو گذاشت حکومت هندوستان از مداخله در فعالیت های کپتان ویکوویچ

اکنون به همه معلوم شده و در جراید مختلف و هم در مخابرات و اعلامیه های رسمی دولتی چاپ و تکثیر و توضیح شده است که آرل اف اوکلند گورنر جنرال قبلی هندوستان به ماموریت کپتان ویکوویچ و چالبازی ها و تحریکات روسیه در کشور افغانستان چندان اهمیتی قابل نشده و عاقلانه موقف گرفته بود که تمام این مسایل باید توسط حکومت برتانیه و از طریق صلاحیت و نفوذ آن دولت در اروپا فیصله و تصمیم گیری شود. معهداً انکشاف اوضاع که بطور روز مره بیشتر کسب اهمیت می نمود و حالا دفعتاً جنبه نهایت نامساعد پیدا کرده است، پالیسی لارد عالی جناب مذکور که موضوعی به این اهمیت بطور دایمی بی اهمیت تلقی شود، اکنون دیگر قابل تایید و تعقیب دیده نمی شد. سفیر روسیه جلالتماب کونت سیمونیچ با سایر همکاران خود نه تنها پلان تجاوز بالای هرات را برخلاف مشورت سفیر برتانیه، شخصاً نظارت و تعقیب می نمود، بلکه عملاً اینجنت های خود را یکی بعد دیگر مقرر می کرد و برای امیر کابل و سرداران قندهار پول و غله باپ ارسال می داشت. پادشاه کشور فارس، سرجان مکنیل و امیر دوست محمدخان، سر الکزاندر برنس نمایندگان برتانیه را از درباهای خود مرخص کرده بودند. هر دو نماینده مذکور که در سیاسیات کشور های شرقی شناخت و تجربه عالی و از احساسات و فرهنگ مردم این کشور ها آگاهی داشتند و همگذا به منافع و امنیت هند برتانوی متعهد و در ارتباط به حفظ و دفاع شرافت و عنعنات انگلیسی خود بی نظیر بودند، هر دو نفر مذکور از گورنر جنرال کنونی هندوستان جداً تقاضا نمودند تا ضرورت فوری عکس العمل متقابل را در برابر اقدامات دسته جمعی سفیر روسیه و پادشاه فارس که راه تجاوز خود را موفقانه بطرف وادی سند و سرزمین هندوستان باز ساخته اند، تحت غور قرار دهد.

– احساس ضرورت برای مداخله و عکس العمل

اکنون غیر ضروری است از خوانندگان این اثر تقاضا کنم تا به کتب تاریخ زمانه های پیشین و به سوابق و نشرات متعدد مراجعه کنند، البته تمام اینها شاهد این مدعاست که هرگاه شایعهٔ یک تهاجم از غرب رود سند بالا شده، این شایعات همیشه مردم هندوستان را خیلی نا آرام می- ساخته است، حتی زمانشاه هم یکبار در نظر داشت به منظور عبور از «ستلج = Sutlej» بالای لاهور حمله کند و مکاتبات او با تیپوسلطان (Tipu Sultan) مورد علاقه و بحث اولیای وقت دولت انگلیس قرار گرفته بود. اگر چه سرحد بخشی هند برتانوی توسط لارد ویسلی سرزمین تحت تصرف رنجیت سنگه تعیین شده بود، معهدا لارد عالی جناب به ملوظ امنیت متصرفات انگلیسی، بدون در نظر داشت هر نوع روابط دوستانه ای که شاید با زمامداران آن سرزمین وجود داشته باشد، یک ملاحظهٔ عمده رادر نظر داشته بود که قرار ذیل است:

«من چنین می پندارم که هیچ چیز دیگری در بین ما و مطلوب ترین سرحد به هر جایی که باشد باقی نمانده است، مگر سرزمین رنجیت. اگر ما به طور مثال از جانب شمال غرب از تهاجم روس ها تهدید شویم، آنگاه ما به منظور دفاع از خود مجبور خواهیم شد این سرزمین را تا دامنهٔ کوها متصرف شویم، زیرا ما نمی توانیم در بین خود و دشمن خلایی بگذاریم که دشمن آنجا را متصرف شود.»

به آرل. آف اوکلند همچنین از متن مکاتباتی اطلاع داده شده بود که بین سرجان مکنیل و سرالکزاند برنس از طریق حکومت بمبی مبادله شده بود، این مکاتبات «ثابت می ساختند که تمام اطلاعات و استخبارات قبلی کاملاً درست بوده، این که ویکوویچ واقعاً همان چیزی ست که خود را معرفی کرده، یعنی نمایندهٔ امپراطور روسیه»- از جانب دیگر راپورهای عدم محبوبیت امیر دوست محمد خان و آشوب های داخلی در دولت و کشور او به کثرت به سمع حکومت ما می- رسید. به اساس برداشت تمام این ملاحظات و تحلیل نهایی آن ها، ضرورت احساس گردید و فیصله شد تا در افغانستان یک حکومت دوست برتانیه تاسیس شود و سرداران بارکزیایی که به دولت برتانیه

بدین می باشند از صلاحیت و سلطنت تحمیلی که در افغانستان برگذار ساخته اند، محروم ساخته شوند.^(۱)

به همه معلوم است که دولت هند برتانوی در اثر تشویش ناشی از پیشرفت سریع ناپلیون، نماینده خود عالی جناب مونت ستیوارت الفنستون را به منظور جلب دوستی دولت افغانستان به آن کشور اعزام داشت و او توانست قرار داد دوستی با شاه شجاع الملک امضاء کند، اما این پادشاه در اثر ظهور و انکشاف اوضاع نامطلوب بعد از عقد قرار داد مذکور مجبور به ترک و فرار از کشور خود گردید و به شهر لودیانه در هندوستان پناه گزین شد. شاه شجاع چند بار سعی نمود تاج و تخت از دست رفته خود را باز بدست آورد، اما مساعی او در اثر بی تصمیمی و سست اراده گی او چند بار ناکام گردید. از همه شهزادگان هندی، و بالخصوص شهزاده های آسیای مرکزی، حتی عده ای از بارکزائی ها خودم شنیده ام که می گفتند شاه شجاع توسط خدمتگاران خودش شکست خورده که در نتیجه نزد انگلیس پناه برده است. آن ها اضافه می کردند که دولت انگلیس محیث یک قدرت بزرگ اکنون به اساس اصول شرافت مکلف می باشد تا شاه شجاع را دوباره بر تخت سلطنت بنشانند، و در تطبیق این کار هیچ چیز بیشتر از آن صورت نمی گیرد که پادشاه سابق فارس در مورد دارالشکوه هنگامی انجام داد که وی از ترس اورنگ زیب فرار نمود. اگر چه شاه شجاع به اثر اقامت طولانی و خوشگذرانی و بی کاری در لودیانه کفایت و رموز سلطنت داری را از دست داده است، معهذانه تنها نام و شهرت و حق وراثت او برای سلطنت، گورنر جنرال هندوستان را تشویق نمود تا از او بحیث بهترین وسیله برای رسیدن به هدف استفاده کند، بل که رجال برجسته و

۱- یادداشت مترجم: می گویند تاریخ تکرار می شود: تصمیم فوق انگلستان در سنه ۱۸۳۸ گرفته شد تا شاه شجاع را به حیث ایجنت خود برتخت سلطنت کابل بنشانند و قرار داد سه جانبه غرض تطبیق تصمیم مذکور بین انگلیس، رنجیت سنگه و شاه شجاع به تاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ در لاهور منعقد شد که متن و تفصیل آن را در صفحات بعدی می خوانید.

۱۶۳ سال بعد از آن تاریخ در ماه نوامبر ۲۰۰۱ شرایطی به وجود آمد که دولت امریکا به اساس سفارش دولت انگلیس تصمیم گرفت طالبان را از قدرت در افغانستان برکنار سازد و به تاریخ ۲۲ دسمبر ۲۰۰۱ یک نفر ایجنت امریکا به حیث رئیس حکومت ششماهه موقت مقرر شد. ۱۶۴ سال بعد از آن تاریخ در ماه جون ۲۰۰۲ (همان ماهی که قرار داد لاهور امضاء شده بود) ایجنت مذکور به حیث رئیس جمهور افغانستان مقرر می شود. هاشمیان

مغرب انگلیس که در امور افغانستان تجربه طولانی داشتند نیز در باره شاه شجاع به آرل. اف اوکلند گورنر جنرال هندوستان نوشتند- از آن جمله است نامه سر الکزاندر برنس بعد از خروج او از کابل:

– نظرات انگلیس ها در باره خلع امیر دوست محمد خان از سلطنت کابل

(۱) نظر سر الکزاندر برنس:

«مورخ ۳ جون ۱۸۳۸ م. مبرهن است که دولت برتانیه به ملاحظه حق به جانبی و عدالت نمی تواند بخود اجازه دهد تا اوضاع جاریه در کابل همین طور ادامه یابد. اگر این هدف تامین نشود، این وضع بالای فارس و روسیه اثر می گذارد و کابل آله دست تمایلات آن دو قدرت قرار می گیرد؛ بنابر آن من بطور مشخص می گویم که آفت در ماورای افغانستان قرار دارد و باید با آن بطور لازم برخورد صورت گیرد.

اگر هدف حکومت ما این باشد که قدرت زعیم فعلی کابل را برهم زند، این کار بصورت بهتر توسط برادر او سلطان محمدخان یا شخص شاه شجاع الملک صورت گرفته می تواند، اما به منظور حصول موفقیت کامل در این پلان، دولت برتانیه باید خودش طور مستقیم در عمل دخیل باشد، یعنی کار بدست خود ما یا توسط سکه انجام یابد.

در باره سلطان محمد خان، اولین وسیله خوبی که دردست ماست، شما بخاطر خواهید داشت که برادر او دوست محمد، واضحاً خوف و نفرت خود را از او اظهار داشت که توسط طلای سکه ها خرید شده و به مقابل او استعمال می شود، یقیناً توسط چنین کمک مالی، امیر کابل تخریب شده می تواند، اما سلطان محمد کفایت حکمرانی و اداره کابل را ندارد؛ او شخص بسیار خوب است، اما از دست خودش کاری ساخته نیست و باید دیگران به او کمک کنند، معهداً او وسیله خوبی است برای از بین بردن آفت کنونی، ولی حتی اگر به تخت کابل هم مشانده شود کارهای ضروری لا اجرا می ماند، لهذا می توان گفت که استعمال سلطان محمد در همه احوال یک ایجت، سوال بر انگیز خواهد بود.

در باره شخص شجاع الملک، دولت برتانیه باید او را همراهی یک نفر ایجت خود و دو فرقه سپاه برتانوی فقط به پشاور اعزام دارد و به شجاع

تعهد و تشهير نمايد که برتانيه مجبور شده به تقاضای شاه شجاع ليک بگويد و مصمم است او را برای ابد به تخت شاهی کابل بنشاند.»
(از بيانيهٔ سرجان ها بهوس، صفحه ۳۳)

۲) نظر سرجان مکنيل:

نظر سرجان مکنيل در مورد حقوق فاميل سدوزی يا حق شاه شجاع قرار ذيل بيان شده است:

اگر چه حاکميت ملی افغان ها از دست اولادهٔ احمدشاه درانی خارج شده، معهدا قبيله و قوم درانی بدون شک حق وراثت را در بين ملت دارند. قوم بارکزی قسمت بيشتر قدرت قوم سدوزی را تسخير کرده است، اما فاميل سدوزی هنوز هم در هرات قدرت را بدست داشته و اگر چه چندان محبوبيت ندارد، ولی بالای تعصبات قسمت اعظم قبيلهٔ درانی مسلط می باشد.

این که بارکزیی ها کابل و قندهار را بطور مستقل اداره می کنند، چندان اثری بالای اتحاد و همبستگی قوم درانی ندارد، زیرا درانی ها تا حد زياد بالای قدرتی اتکا دارند که از خارج قبيله برای آن ها برسد. بنا برآن تحميل حکومت آنها بالای مردم نه تنها يك عمل مشکل نمی باشد، بلکه اگر توسط دولت برتانيه در منصفهٔ تطبيق قرار داده شود، آنگاه ما مجبور به حمايت آن می باشيم و بنظر من این حمايت را نمی توانيم به حکمرانان کنونی افغانستان يا به امير کابل بدهيم، بلکه بايد وسايل و زمينه های بيشتر بی اتفاقی را بکار اندازيم تا زيان و آفت بيشتر به صلح را در سرتاسر کشور افغانستان ايجاد نمايد. این کار ارزش بسياری نسبت به اعاده و حفظ سلطنت درانی برای دولت برتانيه دارد.»

(از مکاتبات مربوط به افغانستان، نمبر ۵، صفحه ۲۰)

۳) نظر سرکلود ويد پوليتيکل ايجنت لوديانه:

سرکلود ويد که با همه زعمای افغانستان مکاتبات سريع و دوامدار داشت و به این ترتيب معلومات کامل از احساسات مردم افغانستان در اختيار داشت و با شاه شجاع نیز مرتب می دید، مرجع دانست که اعليحضرت شاه شجاع به عوض امير دوست محمد خان به تخت سلطنت کابل نشانده شود. این است نظر او:

«در این نامه سرکلود ويد برای لارد اوکلند نظری را ارايه کرد که بايد

شاه شجاع نسبت به دوست محمدخان مرجع دانسته شود. او نظر خود را که چرا در آن مورد با نظر سرالکزاندر برنس موافق نمی باشد واضحاً بیان داشت. آقایان بهتر است این سند مهم و واقعیت های مندرج در آن و تعبیرات مولود از آن را مطالعه نمایند، زیرا این ها کاملاً در نقطه مخالف نظری قرار دارند که توسط عالی جناب دیگری در زمینه ارایه شده است. در یک مورد سر وید می گوید: منابع اطلاعات و استخبارات شخص خودم که بطور مکرر با رعایای افغانستان و هم با اروپاییانی که از کابل دیدن نموده اند چک و تدقیق شده است، مرا به این باور سوق داده که امیر دوست محمد خان به هیچ وجه در بین رعایای خود محبوبیت ندارد و مثال های زیادی برای تأیید این ادعا در راپور آقای میسن موجود اند؛ با وجودی که آقای میسن بالای استعداد و کفایت دوست محمد خان به نفع او عادلانه قضاوت کرده است.»
(از بیانیۀ سرجان ها بهوس، صفحه ۳۷)



SIR JOHN McNEIL BART
سر جان مکنیل بارت

سرجان کلود وید نظر و مشوره خود را قرار ذیل خاتمه داده است: «من نظرات خود را با حرمت کامل با فراست و تصمیم عاقلانه لارد عالی جناب تقدیم می نمایم، اما چنین تصور می کنم که تخطی کمتر به تعصبات مردم و به امنیت و بهبود مناسبات ما با قدرت های دیگر صورت خواهد گرفت. اگر تجدید سلطنت شاه شجاع را وسیله شویم تا این که افغان ها را تحت فشار قرار داده مجبور سازیم به سلطه امیر تن در دهند.»

(از بیانیه سرجان هابوس، صفحه ۳۹):

۴) نظر آقای میسن، خبرنگار برتانوی در افغانستان:

از همه بالاتر صلاحیت آقای میسن است که سال های متمادی با افغان ها در تماس بوده و به صفت خبرنگار حکومت هند برتانوی در افغانستان نظریات او در مورد موضوع زیر بحث بدون شک در خور غور و اهمیت شایان می باشد. (برای تفصیلات مزید مراجعه شود به تاریخ هند برتانوی، جلد ششم، صفحه ۱۵۰):

«یک تن از آن کسانی که حکومت هند برتانوی به اساس اطلاعات او (آقای میسن) عمل می کرده گفته است که: دولت برتانیه می تواند از مداخله در امور افغانستان کار بگیرد- بدون آن که حتی نیم درجن اشخاص متضرر شوند. شاه شجاع در تحت حمایت برتانیه به هیچ وجه با مخالفتی روبه رو نمی شود، و امیر (دوست محمدخان) و دوستان- اش، اگر واقعاً دوستی داشته باشند، یا به سپاه شاه شجاع تسلیم می شوند و یا فرار می کنند. این بود یکی دیگر از سفارشات تصویری که شاه شجاع در راس حکومت افغانستان قرار گیرد. منفعت نه چندانی که متصور می باشد این است که او از اقامتگاه خود در بین اروپائیان بدون حسادت، ناظر تماس های اروپائیان با مردم کشور خود خواهد بود، در حالی که توقع این کار از حکمرانان کنونی این کشور مستحیل است، مگر بعد از یک مدت طولانی، آن هم در صورتی که شناخت بهتر اروپائیان شک و عدم اعتماد آن ها را زایل سازد.»

(از مکاتبات در باره افغانستان، نمبر ۵، صفحه ۲۰)

«به ناکامی شاه شجاع اکنون همه اذهان متفکر به طور نهایت صادقانه اظهار تاجر و غمشریکی می کنند، معهدا خودم در همان وقت از این

ناکامی خوشنود شدم، ولی مسیر حوادث ثابت ساخت که موفقیت او برای کشورش مناسب تر می بود، و تمایلات همه طبقات ملت در حال حاضر طرفدار تجدید سلطنت او می باشند.»

آقای میسن به سرکلود وید نوشته بود: باید اعتراف کنم که من از نتیجه بسیار مساعد مذاکرات با بارکزائی ها (یعنی دوست محمد و برادران- اش) بسیار مطمئن و خوشبین نیستم، اما اختلافات غیر مشروع و شخصی و دشمنی دایمی بین برادران بارکزایی، به آن ها خصلت حشرات مضر برای کشور شان بخشیده است و این احتمال موجود است که امور مملکت در صورت دوام آن ها بدتر شود. (از بیانیه سرجان هابهوس، صفحه ۳۸).

آقایان لارد و لفتنتت وود به هنگام مراجعت از قندهار به کابل نظرات عموم رعایای کابل را به ضد امیر و به طرفداری شاه شجاع شنیدند. لفتنتت وود نظر خود را چنین ابراز داشته است:

«مردم کابل از استقبال ویکوویچ، نماینده روسیه بالای دوست محمد به قهر بوده و از خروج نماینده برتانیه خوشنود بودند. مردم، امیر را یگانه عامل مشکلات شان دانسته و در باره شاه شجاع و تجدید زعامت او فکر می کردند.»

– اقبال شاه شجاع، باز درخشش کرد

به اساس این همه شواهد مختلف و غیر قابل انکار که توسط اشخاص ذیصلاح و مجرب در سیاسیات منطقه آسیای مرکزی ارایه شده بود، و هر آئینه خطر نیز از این منطقه متصور بود، آرل. آف اوکلند، گورنر جنرال هندوستان تصمیم گرفت تا شاه شجاع را دوباره بر تخت سلطنت افغانستان بنشانند و به این ترتیب شعله های بدخواهی متحدان دولت های روسیه و فارس را در ناحیه غرب دریای سند، قبل از آن که این شعله ها به ناحیه شرقی رود سند برسند، فرونشانند. قبل از آن که ترتیبات و سوقیات نظامی به این منظور صورت گیرند، لازم دانسته شد تا مهاراجا رنجیت سنگه که یک جناح مهم این قرارداد بود، به حیث حمکروای پنجاب نصب شود. شاه شجاع که با علاقه مندی زیاد جریان و نتایج ماموریت اخیر سرالکراندر برنس را در کابل مراقبت می کرد، و

چنانچه خودش می گفت برای ناکامی این ماموریت پیوسته دعا می - نمود، اکنون مطلع شد که دولت برتانیه با صرف پول خود و با استفاده از سپاه خود در نظر دارد او را دوباره به تخت کابل بنشاند.

گورنر جنرال هندوستان، سر ویلیام مکناتن را به دربار لاهور ماموریت داد و سرکلود وید و سرالکزاندر برنس نیز بحیث مشاورین او گماشته شدند. از این هیات توسط مهاراجا رنجیت سنگه به دربار لاهور به گرمی استقبال و مذاکرات با نیت حسنه آغاز و موفقانه به پایان رسیدند. (برای تفصیل این موضوع مراجعه شود به اثری به نام دربار رنجیت، تالیف کپتان اوسورن)

شکل و محتوی این قرار داد در اکثر موارد، نقل آن قرار دادی بود که قبلاً در سال ۳۴- ۱۸۳۳ بین مهاراجا رنجیت سنگه و شاه شجاع به امضاء رسیده بود، و یگانه استثنا همانا جناح سوم قرار داد جدید یعنی دولت برتانیه بود که جزء قرار داد قبلی نبود و در این قرار داد جناح مهم را تشکیل می داد. دولت برتانیه تعهد نمود در حالی که سپاه انگلیس و سکه یکجا و در پهلوی هم برای هدف و منفعت شاه شجاع می جنگند، کشتار گاو و گوساله که در دین سکه ها مجاز نمی باشد به کلی ممنوع قرار داده شود. متن این قرارداد سه جانبه را ذیلاً مطالعه می کنید و باید بخاطر سپرد که این قرار داد تا زمان رهایی و خروج امیر دوست محمد خان از سرزمین برتانوی که تحت مراقبت کپتان نیکولسن از طریق پنجاب صورت گرفت، مدار اعتبار قرار داشت.

- متن قرارداد سه جانبه بین دولت برتانیه، رنجیت سنگه و شجاع الملک، منعقدۀ لاهور- مؤرخ ۲۶ جون ۱۸۳۸م

«از آن جایی که قبلاً قراردادی در چهارده ماده بین مهاراجا رنجیت سنگه و شاه شجاع الملک منعقد شده بود و فاقد مقدمه و هدف بوده و در منصفه تطبیق قرار نگرفت، از آن جایی که در حال حاضر سر ویلیام مکناتن از جانب عالی جناب جورج لارد او کلند، گورنر جنرال هندوستان بحیث نماینده گورنر جنرال به دربار مهاراجا رنجیت سنگه در لاهور مقرر گردیده و برای او به فحوای مناسبات حسنه و دوستانه - ای که بین دو دولت وجود دارد صلاحیت تامه برای عقد یک قرار داد داده شده است.

اکنون قرار داد مذکور احیا و با پاره ای تعدیلات منعقد و چهار ماده جدید با تایید و موافقه دولت برتانیه به آن علاوه شده است. مطالب موافقت شده مندرج در این قرار داد که متشکل از ۱۸ ماده می باشد، عیناً و صادقانه رعایت و تطبیق خواهد شد:

(۱) شاه شجاع الملک از جانب خود، وارثین و اخلاف خود تمام مدعیات ارضی بالای سرزمین های واقع در دو طرف دریای سند را که در تصرف مهاراجا می باشند ملغی و باطل قرار می دهد. این سرزمین ها مشتمل اند بر کشمیر، به شمول ملحقات آن شرقاً، غرباً، شمالاً و جنوباً و به شمول قلعه اتک، چاچ، هزاره، خیل (Khebel) اوب (Aub) و ملحقات آن ها واقع در ساحل چپ دریای سند، و در ساحل راست دریای سند - پشاور با علاقه جات یوسفزی، ختک، هشت نغر، میچنی، کوهات، هنگو (Hangu) و تمام علاقه جات مربوط به پشاور تا دره خیر، بنو، سرزمین وزیری، داور، تنک گورک، قلاهی پاغ و خوشالگر با ملحقات آن ها؛ دره اسمعیل خان و ملحقات آن، و همچنین دره غازی خان، کوت میتان (Kot mitten) عمر کوت، و متعلقات آن ها؛ سنگور هرند (Harrand)، جال، حاجی پور، راجپور و سه کاجی (Kachis) و منکیرا (Munkera) با ملحقات آن، و ولایت ملتان واقع در ساحل چپ دریای سند. این اراضی و سرزمین ها بعد از این ملکیت و جزء دولت مهاراجا شناخته می شوند، و شاه شجاع هیچ تعلقی در حال حاضر و در آینده با سرزمین ها مذکور نخواهد داشت. این سرزمین ها به مهاراجا و وارثین او نسل در نسل تعلق خواهند داشت.

(۲) مردم ساکن در اراضی آن طرف خیر مجاز نمی باشند که به عملیات دزدی، تجاوز یا هر نوع اعمال آشوبگرانه دیگر به این طرف خیر مبادرت ورزند. هر خلافکار مربوط به هر دو دولت که عایدات را اختلاس کند و بعداً به سرزمین مقابل پناه ببرد، هر دو طرف او را دستگیر و به طرف مقابل مسترد می کند، و هیچ یک از طرفین مجرای آبی را که از دره خیر سرچشمه می گیرد و به اساس عنعنات قدیمی قلعه فتحگر را آب می دهد، کثیف و ملوث نخواهد ساخت.

(۳) از آن جایی که به اساس قرارداد منعقد بین دولت برتانیه و مهاراجا رنجیت سنگه هیچ کس از ساحل چپ ستلج (Setlej) بدون

پاسپورت مهاراجا به ساحل راست آن رفته نمی تواند، عین مقررات در مورد رود سند نیز رعایت خواهد شد؛ چون که آب این دریا به ستلج می ریزد و هیچ کس مجاز نیست بدون اجازه مهاراجا از دریای سند عبور کند.

۴) درباره شکارپور و سرزمین سند واقع ساحل راست دریای سند، شاه شجاع با آنچه به اساس حق و صواب دید به میانجیگری سر کلود وید فیصله شود، به ملاحظه مناسبات دوستانه ای که اکنون با مهاراجا تاسیس شده، موافقه خواهد کرد.

۵) هنگامی که قدرت و صلاحیت شاه شجاع بالای کابل و قندهار مسلط شود، او مواد ذیل را طور سالانه به رنجیت سنگه خواهد فرستاد: ۵۵ راس اسپ اصیل، دارای رنگ های مطلوب و اندام زیبا، ۱۱ عدد Scymitars ساخت فارس، هفت عدد پیش قبز ساخت فارس، ۲۵ راس قاطر اعلی، میوه جات خشک، و تازه مختلف، خربوزه های سرده و گرمه از نوع شیرین و گوارا «که در جریان سال طور متواتر» از طریق دریای کابل یا پشاور ارسال شوند. انواع انگور، انار، سیب، بادام، کشمش، پسته و چارمغز به مقدار زیاد از هر کدام - هکذا پارچه ساتن یکت توپ از هر رنگ، پوست و کلاه قره قلی، کمخاب طلا کاری و نقره کاری؛ قالین و از هر کدام این ها یک صد و یک عدد. تمام این اشیاء را شاه شجاع هر سال به مهاراجا ارسال خواهد کرد.

۶) هر یک از طرفین، طرف مقابل خود را با رعایت مساوات عنوان خواهد کرد.

۷) تاجران افغان که آرزوی تجارت و مبادله را به لاهور، امرتسر و هر جای دیگری از قلمرو تحت تصرف مهاراجا داشته باشند، در مسیر راه متوقف و تعجیز نخواهند شد، برخلاف اوامر اکید برای تسهیل معاملات آن ها صادر خواهد شد و شخص مهاراجا این طرز العمل را من حیث حرمت به افغانستان مراقبت خواهد کرد.

۸) مهاراجا هر سال مواد ذیل را به سبیل دوستی و رفاقت به شاه شجاع ارسال خواهد کرد: ۵۵ عدد شال، ۲۵ عدد موسلن (Muslin)، ۱۱ عدد دوپته (dupatahs)، پنج توپ کمخاب، پنج عدد دستمال، پنج عدد دستار، ۵۵ بوجی برنج باره (که در پشاور یافت نمی شود).

۹) مامورین مهاراجا که برای خریداری اسب یا معاملات دیگر، هکذا مامورین شاه شجاع که برای خریداری پارچه باب شال و غیره به مقدار یازده هزار روپیه اعزام می شوند، از جانب هر دو طرف با اعزاز و حرمت استقبال و تسهیلات لازم برای اجرای معاملات شان فراهم خواهد شد.

۱۰) هرگاه سپاهیان هر دو جناح تصادفاً در یک موضع تجمع کنند، کشتار گاو و گوساله به هیچ صورت مجاز نخواهد بود.

۱۱) هرگاه شاه شجاع سپاه کمکی از مهاراجا تقاضا کند، هر قدر غنایمی که در جنگ از قوم بارکزیایی بدست آید، از جواهرات گرفته تا اسب و اسلحهٔ ثقیل یا خفیف، همه این ها بطور مساویانه بین دو طرف تقسیم خواهند شد. اگر شاه شجاع بدون کمک مهاراجا به تسخیر این نوع اشیا موفق شود، یک قسمت آن را بر سیل دوستی و رفاقت به مهاراجا ارسال خواهد کرد.

۱۲) بین جانبین متعاقبین مبادلهٔ نمایندگان - با اعتبار نامه ها و مبادلهٔ تحایف صورت خواهد گرفت.

۱۳) در صورتی که مهاراجا به منظور تامین اهداف مندرج در این قرارداد ضرورت به کمک سپاه از شاه شجاع احساس نماید، شاه، سپاه مورد نیاز را تحت قوماندهٔ یک تن از رجال عمدهٔ خود اعزام می نماید. هکذا مهاراجا نیز در صورت تقاضا سپاه، کمکی متشکل از افراد مسلمان را تحت قوماندهٔ یک تن از رجال عمدهٔ سکه به منظور تامین اهداف این قرارداد تا شهر کابل اعزام خواهد کرد. هرگاه مهاراجا به پشاور برود، شاه شجاع یک تن از شاهزادگان خود را برای دیدار او به پشاور خواهد فرستاد، و در این صورت مهاراجا از شهزادهٔ مذکور به تناسب رتبه و مقام او استقبال و او را با حرمت و عنایت مرخص خواهد کرد.

۱۴) شاه شجاع الملک تعهد می نماید که بعد از رسیدن به مقصد و احراز سلطنت، مبلغ دو لک روپیه به ارزنانک، شهاو (Shahv) یا کلدار بدون فرو گذاشت به مهاراجا پردازد. محاسبهٔ این پرداخت از تاریخی شروع می شود که سپاه سکه به منظور پادشاه ساختن مجدد اعلیحضرت به تخت کابل حرکت کند، البته مهاراجا سپاهی در حدود

پنج هزار نفر مشتمل بر سواره نظام و پیاده نظامی را که افراد آن مسلمان باشند برای کمک و حمایت شاه تا پشاور اعزام می کند و این سپاه، هنگامی به کمک اعلیحضرت شاه اعزام می شود که دولت برتانیه بعد از مشوره با مهاراجا چنین کمک را لازم ببیند، یا هنگامی از این سپاه کار گرفته می شود که کدام حادثه بسیار مهم در ناحیه غربی رخ دهد که در آن صورت اقدامات مقتضی به تناسب اهمیت حادثه و اقتضای وقت از جانب حکومت برتانیه و سکه اتخاذ خواهد شد. در صورتی که مهاراجا به کمک سپاه شاه ضرورت احساس نماید، تقلیلی در پرداخت وجه مذکور به تناسب مسوولیت پرداخت وجه مذکور را طور سالانه به مهاراجا و این که هر سال به موقع معین پرداخته شود، در تمام مدت اعتبار این قرارداد در برداشته آن را تضمین می کند.

(۱۶) شاه شجاع الملک اصالتاً از جانب خود و هم از جانب وارثین و اخلاف خود موافقه و تعهد می کند که از تمام مدعیات آمریت و مافوقیت و پرداخت مالیات سالیانه از سرزمین های تحت تصرف میران سند (که بعد از این نیز در تصرف میران مذکور و اخلاف شان خواهد بود) منصرف خواهد شد، مگر این که مبلغی سالیانه از طرف میران سند به صواب دید خودشان یا در اثر وساطت دولت برتانیه به شاه شجاع پرداخته شود، و بالغ بر یک میلیون و پنجصد هزار روپیه نباشد، و قسمتی از این وجه بعد از تحصیل آن، توسط شاه شجاع به مهاراجا رنجیت سنگه پرداخته خواهد شد. بنابر آن ماده ۴ قرار داد منعقدۀ مورخه ۱۲ مارچ ۱۸۳۳ بعد از این باطل شمرده می شود و تبادلۀ نامه ها و تحایف بین میران سند و مهاراجا مثل سابق دوام خواهد کرد.

(۱۷) بعد از آن که شاه شجاع الملک به تاسیس سلطنت و قدرت خود در افغانستان موفق شود، برادرزاده خود حکمران هرات را مورد حمله یا توییح قرار نخواهد داد و به سرزمین های تحت تصرف او غرض دار نخواهد شد.

(۱۸) شاه شجاع الملک، وارثین و اخلاف او بدون اطلاع و اجازه حکومت های برتانیه و سکه با هیچ یک از دول خارجی داخل مذاکره نمی شوند، و با هر قدرتی که به وسیله سپاه و جنگ آرزوی تسخیر سرزمین های سکه یا برتانیه را داشته باشد، در حدود توان مقابله

خواهد کرد.

سه جناح متعاقد در این قرارداد، یعنی دولت برتانیه، مهاراجا رنجیت سنگه و شاه شجاع، صادقانه به مواد فوق متعهد می باشند و هیچ نوع تخطی از مواد فوق در تحت هیچ نوع شرایط صورت نمی گیرد و به این ترتیب قرار داد هذا برای ابد مرعی الاجرا دانسته می شود. لهذا این قرار داد بعد از آن تاریخی که به مَهر و امضاء طرفین متعاقدین مزین گردد، مرعی الاجرا شناخته می شود.

این قرار داد در شهر لاهور به تاریخ ۲۶ جون سال ۱۸۳۸ میلادی، معادل ۱۵ ماه آसार سال ۱۸۹۵ با کار ماجیت هندویی امضاء گردید. امضاء کننده گان: اوکلند... رنجیت سنگه... شاه شجاع الملک. (۱)

هنگامی که گورنر جنرال قرارداد فوق را در حضور مهاراجا رنجیت سنگه و قاضی محمد حسین، نماینده شاه شجاع الملک، امضاء می کرد و در صدد ترتیبات پلان عملیات نظامی بود، در اثر وصول سفارشات جدید از لندن که «لارد پالمستون، وزیر خارجه انگلستان» (۲) به تاسی از طبیعت زور آور معمول خود این پلان را که نفوذ برتانیه

۱- یادداشت مترجم: هنگامی که من این قرارداد ننگین را ترجمه می کردم، به چند مطلب پی بردم: (یک) این که چرا شاه شجاع به حیث مثال اعلی خیانت و وطنفروشی زبازد عام شده است. (دو) انگلیس شخص بهتری از شاه شجاع که یک پادشاه مخلوع و شکست خورده، فراری، بی کار، خانه نشین، عیاش و بی کفایت، پرعقده و جاه طلب و در لودیانه تحت مراقبت و اسیر بود. برای تحمیل چنین قرار داد حقارت آمیز نمی یافت.

(سه) شرایطی را که شاه شجاع در این قرار داد قبول کرده، نه تنها غلامی انگلیس بل که غلامی رنجیت سنگه حتی پرداخت جزیه و بخشیدن سرزمین وسیع و موروثی افغان ها به رنجیت سنگه است. هرگاه موقف شاه شجاع را در همان وقت مدنظر قرار بدهیم که همه چیز را قبلاً باخته و حتی نام او در ورطه فراموشی قرار گرفته بود، برای چنین شخصی دفعته و به طور غیر متوقع تخت شاهی پیشکش می شود و برای او که هیچ ندارد و از کیسه خلیفه می بخشد، حتی سلطنتی که در این قرارداد به او وعده شده، هنوز به شاخ آهو بند است و ماهیت گنجشک ناگرفته را دارد؛ لهذا مانند قمار بازی که تاس های چکه پاو را به قرض حسنه می لولاند، همه شرایط را بدون چون و چرا قبول کرده است.

ملت با شهامت افغان برای استقلال خود بسیار قربانی داده است، ولی از این قربانی گاهی دوست محمد خان ها و گاهی شاه شجاع ها استفاده کرده اند. دوست محمد خان نیز بعد از آن که به قیمت خون هزاران افغان، صفحات شمال را فتح کرد، محض به خاطر حفظ جان خود میدان فتح شده را ترک و خود را به سفیر انگلیس در بالا حصار تسلیم کرد و بعد از چند سال اسارت در هندوستان شرایط تقریباً مشابه به قرار داد شاه شجاع را قبول کرد تا انگلیس او را دوباره به تخت کابل بنشاند.

در جمله پادشاهان متاخر، تنها اعلیحضرت امان الله خان، خون افغان را فروخت و به منظور جلوگیری از برادر کشی، زجر فرار از وطن را قبول و آله دست قدرت های خارجی قرار نگرفت.

۲- فراموش کردم در بخش های گذشته در جای مناسبی گزارش بدهم که وقتی وزیر امیر دوست

در کابل از طریق باز نشانیدن شاه شجاع به تخت سلطنت قایم شود، مشکوک خوانده بود»، بنابر آن پلان مذکور یک بار دیگر مورد تجدید نظر قرار گرفت و یک بار دیگر تصمیم قبلی آرل. آف او کلند مورد تقویت و تائید قرار گرفته و پلان عملیات نظامی برای فتح افغانستان آغاز یافت.

در هنگام بازگشت سر ویلیام مکناتن از دربار لاهور، ترتیبات لازم گرفته شده تا پلان مجوزۀ عملیات نظامی به سرعت در عمل پیاده شود، که متن آن قرار ذیل است:

محمدخان مرا به خانۀ خود در کابل دعوت کرده بود، و یکوویچ، نماینده روسیه هم آن جا حاضر بود. صحبت ها به مسایل انشاء، ذوق و علاقه به شعر و ادبیات دور خوردند. نماینده روسیه به وزیر گفت که اروپائیان علاقه به شعر و ادبیات را علاقه عادت های تنبلی و خوشگذرانی می خوانند، اما علاقه به ساینس و اختراعات ساینتفیک را مولد و مؤند صحت و سلامت شخص می شمارند؛ در حالی که روش و سیاست بازی زعمای سیاسی معروف کشور ها، مزاح و مطایبه ملی و سخن روز بازار را تشکیل می دهد.

وزیر جواب داد که اگر چنین باشد، هیچ کشور دیگر دنیا در ساحۀ ساینس و اختراعات بهتر از انگلیس نمی باشد، و کردار موفقانه انگلیس ها در کشور های هندوستان، چین و برما بیانگر سیاست عالی شان است. در این وقت آقای ویکوویچ متردانه جواب داد که روسیه اکنون از خواب بیدار شده و وزیر خارجه آن کونت نیسلرود در عصر حاضر در عالم سیاست بی همتا می باشد؛ به نحوی که او قدرت دارد تمام اروپا را به میل خود برقصداند- به شرطی که رقیبی در برابر او قرار نمی- داشت، و او لارد پالمستون، وزیر خارجه انگلیس است. ویکوویچ علاوه کرد که لووی فلیپ، پادشاه فرانسه، زرننگ ترین پادشاهان است، اما او نیز از کونت نیسلرود هراس دارد، زیرا اخیر الذکر هنوز او را به حیث پادشاه فرانسه به رسمیت نشناخته است. موهن لال



قاضی محمد حسین
(نمایندهء شاه شجاع)
QUAZI MAHOMED KHAN

– نشر اعلان جنگ از جانب عالی جناب گورنر هندوستان، سمله – مورخ اول اکتوبر ۱۸۳۸م

«عالی جناب گورنر جنرال هندوستان بعد از حصول تصویب و تائید شورای عالی، امر تجمع یک دسته از قشون برتانوی را برای خدمت در آن طرف رود سند صادر نموده است. عالی جناب مذکور اکنون لازم می داند اعلامیه ذیل را که موجبات اتخاذ این تصمیم مهم بیان می نماید، به دست نشر بسپارد.

به همگان معلوم است قرار داد هائی که توسط حکومت برتانیه در سال ۱۸۳۲م با میران سند، نواب بهاولپور و مهاراجا رنجیت سنگه برای توسعه تجارت بودند تا برای ملت برتانیه در آسیای مرکزی نفوذ مشروعی را بار آرند که از مبادله منافع به طور طبیعی تامین شده می تواند.

به منظور دعوت همکاری از زمانداران برسر اقتدار افغانستان به تاسی از اقدامات مقتضی برای مؤثر ساختن قراردادهای متذکره، سر الکراندر برنس در اواخر سال ۱۸۳۸ نزد دوست محمد به کابل مقرر و اعزام گردید. هدف اصلی ماموریت نماینده مذکور کاملاً جنبه تجارتی داشت، اما هنگامی که سرالکراندر برنس راهی کابل بود، به گورنر جنرال اطلاع داده شد که سپاه دوست محمد خان به طور ناگهانی و دفعتاً بالای سپاه دوست محمد و متحد دیرین ما رنجیت سنگه حمله کردند. طبعاً قابل فهم بود که والا حضرت مهاراجا برای گرفتن انتقام تعلق نمی ورزید و در این صورت جای تشویش بود که شعله های جنگ یکبار دیگر در منطقه ای مشتعل بگردد که ما می خواستیم تجارت خود را در آن جا رونق بخشیم و در نهایت مقاصد صلح آمیز و سودبخش دولت برتانیه متضرر می شدند. به منظور جلوگیری از نتایج زیان آور جنگ، گورنر جنرال به سرالکراندر برنس هدایت و صلاحیت داد تا به دوست محمد خان حالی سازد که اگر او برای جلوگیری از خصومت، شرایط عادلانه و معقول به مهاراجا پیشنهاد کند، در آن صورت لاردر عالی جناب نیز از مساعی جمیله خود با مهاراجا به منظور تاسیس تفاهم و روابط دوستانه بین دو قدرت دریغ نخواهد کرد. شخص مهاراجا با اعتماد جلی و دوستی صادقانه ای که همیشه در

برابر برتانیه ابراز داشته، فوراً با پیشنهاد گورنر جنرال موافقت نمود و حاضر شد که خصومت و دشمنی از جانب او به تعویق افتد.

در عین زمان به اطلاع گورنر جنرال رسانیده شد که سپاه دولت فارس هرات را به محاصره کشیده و اغواگری‌ها عملاً در داخل افغانستان نیز به راه افتیده اند که هدف آن توسعهٔ صلاحیت و نفوذ فارس در افغانستان و از آنجا به سواحل رود سند حتی به ورای آن می‌باشد. علاوه‌تاً دربار فارس نه تنها در صدد مزاحمت و تحقیر به مامورین نمایندگی علیاحضرت ملکهٔ انگلیس در کشور فارس بر آمده، بلکه به اعمالی دست زده و شواهدی بار آورده که با اساسات و اهداف دوستی و اتحاد آن کشور با برتانیه کبیر کاملاً متضاد می‌باشند.

بعد از مدتی که سر الکزاندر برنس برای مذاکرات بی‌هوده در کابل صرف کرد، معلوم شد که دوست محمد خان عمدتاً بخاطر همبستگی - اش با فارس و تشویش و کمکی که از آن طرف دریافت می‌نماید به دوام منازعهٔ خود با سکه‌ها اصرار می‌ورزید و پیشنهادات نهایت نامعقول ارایه می‌کرد که گورنر جنرال به ملاحظهٔ رعایت عدالت، احترام و دوستی ای که با مهاراجا رنجیت سنگه داشت، نمی‌توانست به حیث میانجی، آن پیشنهادات را برای غور و الاحضرت مهاراجا تقدیم کند. علاوه‌تاً دوست محمد خان صدای بلند پروازی، زور آوری و جاه‌طلبی را بلند کرد که به امنیت و صلح سرحدات هندوستان خطرناک بود، مزید بر آن علاوه بر تظاهرات فوق، دوست محمد خان با تقاضای کمک از هر قدرت خارجی که میسر می‌شد، ما را واضحاً تهدید می‌کرد. در نهایت دوست محمد خان حمایت کامل خود از نقشه‌ها و مقاصد کشور فارس در افغانستان را اعلام نمود که از ماهیت غیر دوستانه و آسیب پذیر آن به مقابل موقف دولت برتانیه در هندوستان یقین کامل داشت و او این موقف را بدون هیچ نوع اعتنا به نظرات و منافع دولت برتانیه اختیار کرد، که بالاخره سر الکزاندر برنس مجبور شد بدون تامین اهداف ماموریت خود، کابل را ترک نماید.

بنابر آن اکنون مبرهن شده است که هیچ نوع و ساطت دیگر توسط دولت برتانیه به منظور ایجاد تفاهم بین زعیم سکه‌ها و دوست محمد خان مثمر و عملی بوده نمی‌تواند، و روش خصومت آمیز دوست محمدخان

به وضاحت نشان داد تا زمانی که کابل در تحت تسلط او قرار داشته باشد، ما هرگز متوقع بوده نمی توانیم آرامی و امنیت در همسایگی ما مستقر شده بتواند یا منافع امپراطوری هندی ما بی خطر مانده بتواند. در این جا گورنر جنرال لازم دانست تا به مقابل محاصره هرات و طرز العمل دولت فارس اعتراض نماید. محاصره آن شهر توسط سپاه فارس، اینک چندین ماه به طول انجامیده است. حمله بالای هرات یک عمل غیر موجه و یک تعرض ظالمانه بود که با وجود شکایات و اعتراضات جدی و مکرر نماینده برتانیه به دربار فارس انجام و دوام یافت، آن هم در حالی که پیشنهادات عادلانه و عملی برای حل معضله تقدیم، اما از طرف اولیای کشور فارس رد شدند. محاصره شده گان هرات آن طور قهرمانانه دفاع کردند که حقانیت داعیه شان مستلزم آن بود، و گورنر جنرال هنوز هم امیدوار است که قهرمانی آن ها برای دفاع موفقانه تا زمانی دوام یابد که برای شان از طریق هند برتانوی کمک برسد.

در عین زمان نیات بدخواهی مخفی دولت فارس به مقابل منافع دولت برتانیه از خلال یک سلسله وقایع به طور عریان تبارز کردند. در این اواخر توسط سر جان مک نیل، نماینده علیاحضرت ملکه انگلستان در کشور فارس به گورنر جنرال اطلاع رسیده که تقاضای های معقول و عادلانه جلالتماب مذکور از طرف دولت فارس رد و خودش معروض یک سلسله بی حرمتی های قصدی از طرف دولت فارس قرار گرفته و مجبور شده دربار شاه فارس را ترک و ضمن اعلامیه ای قطع هر نوع علائق بین دولتین برتانیه و فارس را اعلام کند. ضرورتی که دولت برتانیه به مقابل پیشرفت سپاه فارس به کشور افغانستان تحت فشار قرار گرفته این است که عمل مذکور را یک حرکت دشمنانه به مقابل خود می داند و این موضوع از مجری رسمی از طریق دولت علیاحضرت ملکه برتانیه به شاه فارس مخابره شده است. سرداران قندهار (برادران دوست محمدخان) نیز متابعت خودها را از پالیسی دولت فارس اعلام داشته اند، در حالی که خوب می دانند این عمل شان برخلاف حقوق و منافع دولت برتانیه در هندوستان می باشد، علاوه بر سرداران مذکور در عملیات جنگی علیه هرات علناً به نفع دولت

فارس موقف گرفته اند.

در نتیجه انکشاف بحرانی که بعد از برگشت نماینده ما از کابل رخ داده، گورنر جنرال هندوستان ضرورت و اهمیت اتخاذ اقدامات سریع را احساس نمود تا بتواند اغواگری ها و فعالیت های تخریبی و تعرضی اجنبیان را در مقابل سرزمین های برتانوی متوقف سازد.

طبعاً در چنین احوال، توجه گورنر جنرال به موقف و مدعیات شاه شجاع الملک معطوف گردید. پادشاه موصوف هنگامی که قدرت را بدست داشت صادقانه به اقداماتی متوسل شده بود که مقابله و مبارزه متحدانه را به مقابل دشمنان خارجی ایجاب می کردند و آن اقدامات در همان وقت از طرف دولت برتانیه معقول و لازمی شمرده می شدند، اما بعد از آن که امپراطوری شاه مذکور توسط زمامداران فعلی اشغال و متلاشی شد، وی به طور شرافتمندانه به حیث پناه گزین در قلمرو هند برتانوی به سر می برد.

به اساس معلومات مامورین مختلف برتانوی که از افغانستان دیدن کرده اند، ایقان کامل به وجود آمده که زعمای بازگزیایی به اساس بی اتفاقی و عدم محبوبیت شان بین مردم به هیچ وجه و در تحت هیچ گونه شرایطی شایستگی زعامت در کشور خود و متحدین مفید را برای دولت برتانیه ندارند و در مسیر اقدامات عادلانه ای که ما باید برای دفاع ملی خود اتخاذ نمائیم، قطعاً به درد ما نمی خورند. معهداً تا زمانی که آنها از اقدامات مضرب بار به منافع و امنیت ما جلوگیری می کردند دولت برتانیه موجودیت و صلاحیت شان را حرمت و تحمل می کرد، لیکن اکنون پالیسی جدید و مختلفی از طرف زعمای مذکور اتخاذ شده که به ملاحظه منافع و امنیت ما غیر قابل تحمل می باشد. رفاه و آرامی متصرفات ما در شرق ایجاب می کند تا باید در سرحدات غربی خود همسایه ای داشته باشیم متحد و خیر خواه که به مقابل تعرض اجنبی مقاومت کند و صلح و امنیت را مستقر سازد، نه زعمائی که خودها را در گرو اجنبی و در قطار خدمتگاران قدرت های اجنبی دشمن قرار داده و به کمک آن ها در صدد پیاده کردن پلان های فتوحات و بلند پروازی به مقابل ما می باشند.

بعد از بحث و تعمق مقتضی مبتنی بر خرد و دانش، گورنر جنرال مطمئن

شد که ضرورت شدید و همچنین ملاحظات سیاست و عدالت مقتضی آن است که دولت برتانیه به داعیه شاه شجاع الملک لیک بگوید، زیرا محبوبیت شاه مذکور در سراسر افغانستان به شهادت و توافق آرای بهترین مامورین برتانوی به گورنر جنرال معلوم و ثابت گردیده است. وقتی گورنر جنرال به این فیصله رسید، در عین زمان متوجه شد که نه تنها به اساس دوستی و مودت خلل ناپذیر مهاراجا رنجیت سنگه با دولت برتانیه، بلکه به ملاحظه انصاف و عدالت لازم و ضروری است تا از والا حضرت مهاراجا نیز دعوت شود در عملیات نظامی مجوزه سهیم گردد.

بنابر آن سرویلیام مکناتن در ماه جون گذشته به دربار والا حضرت مهاراجا در لاهور اعزام گردید و نتیجه ماموریت او قرار داد سه جانبه - ای ست که بین دولت برتانیه، مهاراجا و شاه شجاع الملک منعقد شده و به موجب آن به والا حضرت مهاراجا اطمینان داده شده که قلمرو تحت تصرف او مانند سابق محفوظ خواهد بود و بالنتیجه والا حضرت موصوف حاضر شد تا در امر جابه جا ساختن شاه شجاع الملک به تخت موروثی او در عملیات مشترک با ما همکاری کند و نیز تعهد بر این شد دوست و دشمن هر سه جناح متعاقد، دوست و دشمن مشترک هر سه جناح شناخته خواهد شد.

مسایل مختلفی که بین دولت برتانیه و والا حضرت مهاراجا مطرح بحث قرار گرفته بودند به موافقه انجامیدند و نقاط منافع مشترک مهاراجا و کمپنی هند شرقی به تمام ولایات مجاور حالی ساخته شد. استقلال قلمرو میران سند در فرصت مقتضی به میران مذکور وعده و تضمین شده و حکمرانی زعیم موجوده هرات در قلمرو معین او مورد شناخت و حرمت قرار خواهد گرفت. در اثر اقدامات و تدابیری که قسماً تکمیل شده و قسماً زیر دست اند، توقع می رود آزادی عمومی و امنیت تجارت انکشاف و توسعه یابد و نام و نفوذ عادلانه حکومت برتانیه در بین ملت های آسیای مرکزی شهرت و موقعیت مناسبی کمایی کند، و در نهایت آخرین سد و مانع در مقابل اغواگری ها و تحریکات دشمنانه به وجود آید.

اعلی حضرت شجاع الملک با سپاه خودش داخل افغانستان خواهد شد،

اما سپاه برتانیه از وی به مقابل مداخلات خارجی و گروه های مخالف حمایت خواهد کرد. گورنر جنرال با اطمینان کامل متوقع است که شاه توسط اتباع و پیروان خودش به سرعت ممکن بر تخت جلوس خواهد کرد، و هنگامی که قدرت او در کشورش مسلط و استقلال و تمامیت ارضی افغانستان تامین گردد، سپاه برتانیه، افغانستان را ترک خواهند کرد. گورنر جنرال به خاطری مجبور به اتخاذ این تدابیر شده که تامین امنیت متصرفات تاج برتانیه به عهده او گذاشته شده است، اما او مسرت دارد که با ایفای مکلفیت های خود در عین زمان می تواند خدمتی در راه اتحاد و رفاهیت مردم افغانستان انجام بدهد. در جریان عملیات نظامی که تحت تطبیق قرار می گیرد، از نفوذ برتانیه بطور کامل و جدی برای تامین منافع عامه، رفع اختلافات، جلوگیری از خسارات و صدمات و خاتمه دادن به نفاق هایی که رفاهیت و خوشنودی رعایای افغان را برای سالیان متمادی متضرر ساخته بود، کار گرفته خواهد شد؛ حتی در مورد زعمای کنونی افغانستان که اقدامات عنادانه آن ها سبب این عکس العمل عادلانه دولت برتانیه شده است، معامله عاری از تعصب و شرافت مندانه صورت خواهد گرفت، در صورتی که آن ها به تسلیم دادن خود عجله کنند و از مخالفت صرف نظر نمایند و به تدابیر نهایت خیر خواهانه ای که برای خیر و رفاه کشور و مردم شان در نظر گرفته شده، لبیک بگویند.»^(۱)

۱- یادداشت مترجم:

به امر عالی جناب گورنر جنرال هندوستان- امضاء ویلیم مکناتن، سکرتر حکومت هندوستان در دفتر گورنر جنرال.

(۱) هموطنان ما، آن هائی که فروخته نشده و غرور ملی دارند، وقتی این اعلان جنگ انگلیس را می خوانند یقیناً ملتفت می شوند دولت مفتن و دروغگویی مثل انگلیس در دنیا کمتر پیدا می شود، زیرا:

(الف): انگلیس متن اصلی قرارداد سه جانبه نامردانه و خیانت انگیز را در اعلان جنگ نشر نکرده، بل روایاتی از متن قرارداد را آن هم به طور اغواگرانه و دروغین که دولت انگلیس را حق به جانب، صلح خواه، خیرخواه و امیر دوست محمد خان را شخص دو رویه و نامطلوب نشان بدهد در اعلان جنگ گنجانیده است. قرار داد سه جانبه برای مدت ده سال سری و مخفی ماند و بعد از دومین شکست نظامی انگلیس در افغانستان که انگلیس ها به ارزیابی اشتباهات گذشته خود می پرداختند و این اثر موهن لال به همین ملحوظ موقع نشر یافت، در سال ۱۸۴۸ در جراید لندن و بعد در این اثر نشر شد.

(ب): به طور مثال در این پاراگراف اخیر اعلان جنگ می خوانید که انگلیس وعده می دهد «هنگامی که قدرت او (شاه شجاع) در کشورش مسلط و استقلال و تمامیت ارضی افغانستان تامین

شود، سپاه برتانیه افغانستان را ترک خواهد کرد.» در این وعده، چند دروغ شاخدار می بینید: یکی این که همین عملیات نظامی انگلس به ذات خود زایل کننده استقلال و تمامیت ارضی افغانستان است، زیرا در قرارداد سه جانبه تقریباً یک ربع قلمرو افغانستان را از یک پادشاه مخلوع، فراری، نوکر انگلیس و خاین - آن هم در خارج از کشور و بدون موافقه ملت افغان به دغا و زور، با سند تسلیمی برای رنجیت سنگه گرفته اند. دوم این که تاریخ نشان داد بعد از تخت نشاندن شاه شجاع در کابل، سپاه انگلیس نه تنها کابل را ترک نکرد، بل ترتیبات اقامت دائمی را گرفتند و در کابل، سفیر انگلیس حکومت می کرد - نه شاه شجاع.

(ج): در این پاراگراف، گورنر جنرال می گوید که او «مسرت دارد با ایفای مکلفیت های خود در عین زمان می تواند خدمتی در راه اتحاد و رفاهیت مردم افغانستان انجام بدهد.» در حالی که موهن لال گزارش داده ایچنت ها با پول زیاد قبل از حرکت سپاه سند برای تولید نفاق بین زعما، رجال و قبایل افغان اعزام شده بودند و در جلد دوم خواهید خواند هنگامی که سپاه انگلیس در افغانستان داخل شدند، از طریق توزیع مبالغ هنگفت پول صورت گرفته است.

(د): گورنر جنرال، تحمیل جنگ را بالای زعمای کنونی افغانستان، یک «عکس العمل عادلانه دولت برتانیه» خوانده و آن ها را به تسلیم شدن دعوت کرده و وعده می دهد: «در صورتی که آن ها به تسلیم دادن خود عجله کنند و از مخالفت صرف نظر نمایند... با آن ها معامله عاری از تعصب و شرافتمندانه صورت خواهد گرفت.»

(ه): اما چنان که تاریخ نشان داد زعمای ملی افغان با وجودی که محاسبه کردند و می دانستند با لشکر مجهز انگلیس مقابله نمی توانند، تسلیم نشدند، بل تهدید برتانیه را مخالف شرف و ناموس و شئونات افغانی دانسته - تا آخرین رمق جنگیدند و تلفات نهایت زیاد بشری، اجتماعی و اقتصادی دادند که زیربنای ناتوان آن وقت به کلی تخریب می شود، اما شرف و ناموس ملت و ننگ افغانیت و پشتونولی را حفظ کردند و برای نسل های آینده افتخار جاودانی گذاشتند.

(و): مرحوم علامه همایون کبیر، وزیر معارف کشور نوآزاد شده هند که از مشاهیر نیم قاره شناخته شده بود و شهرت بین المللی داشت، در سال ۱۹۶۴ از کابل دیدن کرد و در تالار پوهنتون کابل برای ملاقات تعارفی با استادان پوهنتون آمده بود. در آن وقت پوهنتون کابل توسط وزارت معارف اداره می شد. وزیر معارف وقت او را معرفی کرد و او در بیانیه ۵۰ دقیقه ای خود که با جذبات و احساسات سخن می گفت، و هر آئینه نطق و مبلغ زبردست بود، از سهم و قربانی بزرگ ملت افغان در طریق بیدار ساختن روحیه آزادی و استقلال طلبی در قاره آسیا، به شمول مساعی علامه سیدجمال الدین افغانی و نطق ها و خطابه های او در هند برتانوی، یاد آور شده، از ملت افغان اظهار سیاستگراری نمود و گفت: ملت های افغان و هند در حال حاضر چندان بضاعت اقتصادی ندارند، اما برای هر دو ملت موجبات مباحثات و افتخار است که تخریبات استعمار را خودشان با دستان گوستی و خشت های خاکی ترمیم می کنند. همایون کبیر گفت: شما خوش بخت هستید که استعمار را به زودی مغلوب ساختید، اما در نیم قاره دو صد سال ماندند و تخم استعمار را تربیت می کردند و ما را تباه ساختند. وی به طور مثال تذکر داد:

(British Education in India was a secretarial Education...)

«سیستم تعلیم و تربیه انگلیسی در هندوستان، تعلیم و تربیه سکرترت سازی بود...»

(ز): اکنون جمله فوق دانشمند شهیر نیم قاره هند را تحت مطالعه قرار می دهیم: معنی «سکرترت - سازی» این است که شما اشخاص میخانیک و بدون صلاحیت تربیه می کنید که فقط آنچه به او دیکته می کنید، همان را تهیه و تولید کنند و از خود چیزی در آن افزوده نمی توانند، یعنی حق تفکر را ندارند، و هیچ نوع تغییر و تعدیلی وارد ساخته نمی توانند که در آن صورت گستاخ و بی - اطاعت شمرده می شوند و معاش ناچیزی که برای تامین زنده گی بسیار ابتدایی برای شان داده می شود، از آن محروم خواهند شد.

(ح): بعد از آن مجلس و مراجعت وزیر معارف هند به وطن اش، بین یک عده استادان پوهنتون کابل در صحبت های خصوصی - روی دو موضوع بحث ها و مناقشاتی رخ داد. گروهی استدلال می کردند که امیر دوست محمد خان در تصمیم خود برای دوام دشمنی و جنگ با انگلیس اشتباه کرد، زیرا ملت از اصل سخن خبر نبود و جنگ - صلح - همه از طرف پادشا و برای منافع شخصی او تصمیم گرفته می شد. اگر او شرایط انگلیس را قبول می کرد، شاه شجاع اصلاً مطرح قرار نمی - گرفت، بل انگلیس به امیر دوست محمد کمک و معاونت می کرد و افغانستان را آباد می ساخت. اکنون ما خط ریل سرتاسری می داشتیم، شوارع و سرک ها همه قیر می بودند، در تمام ولایات پوهنتون ها وجود می داشتند، نفوس ما دو یا سه چند می بود و سویه سواد خوانی در کشور بیشتر از پنجاه فیصد می بود. زراعت، صنعت و تجارت شکوفان می بود، فابریکه های موتر سازی، و بایسکل سازی و اسلحه سازی می داشتیم، و به طور خلاصه، افغانستان آباد تر از هند و پاکستان می بود و شاید انگلیس، قلمروهای شرقی ما را یا جدا نمی کرد یا دوباره مسترد می نمود ... گروه دیگر استدلال می کردند که درست است سدوزایی ها بعد از تیمور شاه به برادر کنشی و عیاشی و قدرت طلبی و دیکتاتوری پرداختند و برادران بارکزیایی هم بدتر از آن ها - کشور وسیع را بین برادران تقسیم و هر یک شان قلمرو متصرفه خود را مال و ملک شخصی خود می دانست، چنانچه سردار محمد عظیم خان کشمیر و سلطان محمد خان پشاور را به رنجیت سنگه فروختند و سلطان محمد خان، شرط فروش پشاور را به رنجیت سنگه تحصیل سکه های طلا قرار داد که به همین ملحوظ به «سلطان محمد خان طلابی» معروف شد و ملت از هیچ تصمیمی خبر نبود و فقط مثل مقدار کاه خشک که به حیوانات می دهند، ملت را در وقت جنگ و با پرداخت چند روپیه تنخواه، به دم تیغ می فرستادند و از خودشان و اولاد شان بینی کسی هم خون نمی شد؛ اما از یک طرف ملت غافل، فقیر و بی سواد، همین شرایط را قبول کرده بود، و از جانب دیگر در بین برادرها، امیر دوست محمد خان عملی نشان داد که می خواست به سیستم حکومت ایالتی برادران خود خاتمه داده مملکت را متحد سازد. از جانب دیگر تنها او بود که به خاطر تمامیت ارضی افغانستان در مقابل رنجیت سنگه لشکر کشید و جنرال معروف او را کشت و تا آخرین لحظه از انگلیس تقاضای قلمروهای تسخیر شده به شمول پشاور را می کرد. شرایط انگلیس حتی بسیار قبل از آغاز جنگ، مستعمره ساختن افغانستان بود، و الکزاندرا برنس به همین مقصد به کابل اعزام شده بود. وقتی دوست محمد خان فهمید که انگلیس با رنجیت سنگه ساخته و از تسلط رنجیت سنگه بالای قلمروهای شرقی افغانستان حمایت می کند، از دولت های فارس و روسیه کمک خواست که هر دو همسایه افغانستان بودند، ولی برنس به خاطر همین تماس دوست محمد خان با روسیه و ایران بهانه گرفت و اخطار داد نباید نماینده روسیه به کابل بیاید، اما دوست محمد خان اخطار او را موافق به غرور افغانی نیافته رد کرد. همان بود که انگلیس بهانه گرفت و شخصی مثل شاه شجاع را آورد که صد فیصد مطابق اوامر انگلیس سلطنت کند.

این گروه علاوه می کرد که چه دوست محمد خان موافقه می کرد یا نه، انگلیس «فارورد پالیسی» خود را به منظور دفاع از هند در مقابل تهدیدات و تشیبات روسیه داشت؛ ولی اگر دوست محمد خان موافقه می کرد - او هم مانند شاه شجاع می بود، لیکن این درست است که انگلیس ها افغانستان را آباد می ساختند و ما اکنون خط ریل، شاهراهها، پوهنتون ها، فابریکات، اقتصاد، زراعت و صناعات خوب می داشتیم، اما سوال در این جاست که در صورت دو صد سال مستعمره بودن انگلیس، آیا ما امروز همین نوع افغانی که هستیم، می بودیم؟ یا این که مثل مردم نیم قاره، انگلیس را «سرکار» و «جی صاحب» و خانم انگلیسی را «میم صاحب» می گفتیم و در مقابل یک انگلیس از دو متر دورتر گرنش می کردیم و پیشخدمت، آشپز یا گادی ران و موتروان شان می بودیم، و مثل همایون کبیر که گفت: انگلیس ها از هندی ها «یک آله میخانیکی ساخته بودند که هر طور کوك می کردند همان طور حرکت می کردند»، افغان های میخانیکی تربیه شده انگلیسی می بودیم. پس خوب شد که دوست محمد خان و ملت ما دانسته یا نا دانسته تصمیم به جنگ به مقابل انگلیس گرفتند که

اگر تضعیف و تخریب شدیم، حداقل غرور، حیثیت و شرافت ما به جا مانده است و همین که می‌گوییم افغان استیم، معنی آن را دراد که به سکندر تسلیم نشدیم، به عرب تسلیم نشدیم و به انگلیس تسلیم نشدیم؛ خراب شدیم اما هویت و غرور افغانی خود را حفظ کردیم، و این میراث بس عالی و قیمت دار و به مراتب بهتر از ظواهر فیزیکی که در نتیجه استعمار می‌داشتیم، که در آن صورت افغان نمی‌بودیم و حتی افغانستان نمی‌بود، زیرا ما هم جزء امپراطوری انگلیس در هندوستان می‌بودیم و به هنگام تقسیم نیم قاره که انگلیس نزاع بین هندوستان و مسلمان را چاق کرد، شاید افغانستان امروزی در جمله اکثر مسلمانان نیم قاره، ضمیمه پاکستان می‌شد و نام و هویت پاکستان یا «فارس و یست فرانتیر سرحد شمال شرق» را می‌داشت.

گروه اول با شنیدن این طرز استدلال، اگر هم کاملاً موافقه نداشتند، اما خاموش شدند، که می‌گویند سکوت موجب رضاء است. من این تجربه عینی خودم را (که چند تن از استادان شامل این بحث و مناقشه هنوز هم حیات داشته و شاهد می‌باشند) صادقانه در این جا ثبت می‌کنم تا برای نسل های آینده مثالی بماند از طرز تفکر و استدلال افغان ها که نیاکان شان حفظ شرف و هویت افغانی خود را به مقابل ظواهر و منافع مادی برتر و بالاتر دانسته از نسل شریف افغان دریاهای خون قربانی دادند- تا به اصطلاح کنایه آمیز بعضی «مدنیت گرایان» که می‌گویند: «هویت و غرور خشکه، چه به درد می‌خورد که یک ملت فقیر و پس مانده باشد»، همین «غرور خشکه ملی» خود را حفظ و میراث نهایت با ارزش و با افتخار برای نسل های آینده گذاشتند.

من آنچه ۱۶۶ سال بعد از پلان تسخیر نظامی انگلیس در افغانستان می‌بینم، تکرار، همان پالیسی انگلیسی است. آقای حامد کرزی یقیناً پشتون و مسلمان است که شاه شجاع هم بود، ولی پایان شدن او در یک منطقه کوهسار افغانستان در ماه نوامبر ۲۰۰۱ توسط هلیکوپترها و یک عده سپاه امریکایی که تربیت جنگ های گوریلابی داشتند با پول خیلی زیاد تا به خاطر اهداف یک کشور دیگر با قوم خود بجنگد، شباهت زیادی با پلان آوردن شاه شجاع دارد. تفصیلات عملیات گوریلابی آقای حامد کرزی در افغانستان که در یک حادثه در اثر راکت پرانی اشتباهی پیلوت امریکایی ۲۵ نفر همکار افغان کرزی با چهار نفر امریکایی مقتول و خود کرزی جراحات برداشت و برای تداوی به کشتی جنگی امریکا در بحر هند برده شد و بعد از یک ماه و اندی تداوی دوباره به قندهار آورده شد- در دو شماره روزنامه لاس آنجلس تایمز- مورخ ۲۴ مارچ ۲۰۰۲ و... به تفصیل با تصاویر نشر شده و همه اسناد این راپور از وزارت دفاع امریکا به دست آمده که این اسناد مهم در ساحة جداگانه نشر خواهد شد. شما وقتی این راپور ها را بخوانید و نام های اکتورها را یادداشت و مطالعه کنید، آن وقت ملتفت می شوید که تعهدات چند جانبه با یک عده افغان ها- قبل از آغاز عملیات نظامی امریکا، صورت گرفته است.

این که آقای حامد کرزی دفعتاً از زیر لحاف کشیده شد و در کنفرانس بن به حیث رئیس اداره موقت آورده شده و متعاقباً زمینه انتخاب او به حیث رئیس جمهور دوره انتقالی توسط امریکا و ملل متحد فراهم گردید، قرار دادی بین او و طرفداران او (گل آغای بد معاش- والی قندهار و به گمان غالب ملحقان پادشاه سابق) و امریکا قبل از آغاز عملیات گوریلابی منعقد شده باشد که شاید ده یا بیست سال بعد نشر شوند. این هم کاملاً پذیرفته شده که امریکا به پیروی از انگلیس ها قرار داد مخفی دیگری با شورای نظار امضاء کرده است که گروه کرزی از آن قرار داد خبر ندارد، ولی امریکا خودش بدون آن که یکی را از قرار داد دیگری خبر کند، زمینه تساند و همکاری را بین هردو گروه قراردادی خود فراهم ساخته و یک حکومت ائتلافی که صلاحیت ظاهری به دست کرزی و صلاحیت اصلی به دست شورای نظار باشد، تشکیل داده است. اشتباه بزرگ امریکا این است که به خاطر دشمنی با طالبان و به اساس تصور نادرستی که همه پشتون ها طالب استند، بدون سنجش به دشمنی و اضملال قوم پشتون برخاسته است و حمایت امریکا از شورای نظار به خاطر اهداف و روش اصلی شورای نظار است که مبتنی بر دشمنی و امحای قوم و فرهنگ پشتون می باشد و این مطلب در اساسنامه شورای نظار درج و ثبت شده و نشرات افغان ها در پشاور در این باره چند

بار انتقاد و تبصره کرده‌اند.

اساسنامه شورای نظار به امضای احمدشاه مسعود پنجشیری به حیث رئیس شورای نظار و داکتر فضل احد پناه (معروف به عبدالرحمن نام بدل) معاون سیاسی شورای نظار نشر شده که هر دو به قتل رسیده‌اند و از آن جایی که امضاءها و اهداف احمدشاه مسعود پنجشیری اکنون به مثابه بلا تشبیه یک کتاب آسمانی تقدیس می‌شوند، و برای او مرتبت بالاتر از پیغمبران و لقب سردار شهدا (که لقب حضرت امام حسین (رض) می‌باشد) داده‌اند، و اکنون اهداف سیاسی اساسنامه مذکور به دست یک خادیسست تربیه یافته‌کا. جی. بی داده شده که هیچ گونه تحصیلات و تربیه عسکری یا ملکی نداشته و به اساس راپور لاس انجلس تایمز - مورخ ۵-۲۰۰۲ فقط دو کورس جاسوسی و استنتاج را در دستگاه کا.جی. بی خوانده و بعداً در دستگاه خاد ببرک به حیث مامور استنتاج و در دستگاه خاد نجیب به حیث معاون بخش استنتاج مجرمین کار می‌کرد، برای تطبیق اهداف اساسنامه شورای نظار، اول او را رتبه جنرالی و بعداً مارشالی دادند، لهذا تطبیق ماده مذکور اکنون به مذاق امریکا هم برابر شده و هیات مشترکی متشکل از یک عده پشتون‌های فروخته شده (به شمول حاجی قدیر و تاج محمد وردک) و شورای نظار برای تطبیق این مامول اکنون دست به کار می‌باشند.

در اخیر این مقاله سه نکته را قابل یادآوری می‌دانیم: یکی بدبختی، تباهی، خجالت و سرافکندگی از ناحیه حکومت نامردمی طالبان، جاهلان و عرب‌های تروریست که برای افغانستان رخ داد و ما از اقدام امریکا برای سرنگون ساختن هر دو حمایت و استقبال نمودیم، اما امریکا برای انجام این کار باید به وسایلی متشبه می‌شد که کرامت انسانی و حقوق بشر مقتضی می‌باشند و مانند انگلیس‌ها افغان‌ها را با پول و وعده چوکی نمی‌خرید و دیمو کراسی قابل افتخار امریکایی خود را به شکل سوته کراسی و کشتار کراسی به افغانستان پیاده نمی‌کرد، و در نهایت نزاع و برتری قومی را در افغانستان چاق نمی‌ساخت و سرنوشت یک قوم دارای اکثریت را به دست قوم - اقلیت جاه طلب و مغرور که شعارهای «تاجک فوق همه» و «یا تخت است یا تابوت» شان از ده سال به این طرف هزاران بار در جریده «امید» چاپ شده، نمی‌سپرد.

نکته دوم این که در فامیل محترم کرزی که یک خانواده سرشناس، مردمدار و ملت دوست افغان می‌باشد و سه عضو این خانواده، آقای حبیب الله کرزی در مبارزه علیه اشغال شوری و کمونست‌ها سهیم بوده و آقایان غفار کرزی و حفیظ الله کرزی نیز در مقابل کمونست‌ها مبارزه کرده، جایداد پدری و وطن‌آبایی خود را ترک و مهاجر شدند، اگر یک یا چند نفر از این خانواده برای مشهور ساختن شخص خودش (ولو موقتی باشد) راه و روش شخصی و غیر مردمی را اختیار می‌کند، به سایر اعضای خانواده ارتباطی ندارد؛ خصوصاً که می‌بینیم اکثر کاکاها و پسران کاکای آقای حامد کرزی نه در اعمال و افکار او شریک بوده‌اند و نه در قدرت و حکومت او سهیم می‌شوند.

نکته سوم این که من در حال حاضر تبعه امریکا می‌باشم و به هیچ وجه دشمن دولت و مردم امریکا نیستم، بل که در مقابل مساعدت‌هایی که دولت‌های امریکا با کشور و مهاجرین افغان نموده، ممنون و ملبیون می‌باشم. مدیونیت دیگر من از امریکا این است که در فضای دیمو کراسی این کشور برای احیای دیمو کراسی در افغانستان مبارزه می‌کنم؛ چون که موجودیت خود را مدیون خاک اصلی خود می‌دانم. من به حیث یک افغانستان‌شناس، روش و پالیسی کنونی دولت امریکا در مقابل افغانستان را یک روش نادرست، عجولانه، نامعقول، ضرر انگیز و آسیب‌پذیر برای مردم و آینده امریکا در منطقه آسیای مرکزی می‌دانم و به حیث یک تبعه امریکایی با استفاده از آزادی فکر و زبان که در این کشور میسر است، نظرات و انتقادات خود را صریح و آزاد بیان می‌دارم: تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال!

(۱) حکومتی که بعد از یک و نیم سال دوره انتقالی، یعنی به قرار وعده در اوایل سال ۲۰۰۴ میلادی روی کار می‌آید (اگر بیاید)، دوام همین حکومت به زعامت آقای حامد کرزی خواهد بود، اما معامله آقای کرزی با تانکداران شورای نظار است و معاون اول او هم بریدمن - مارشال خادیسست، قسم فهمیم می‌باشد که اگر حامدجان کرزی را بپراندند، بریدمن مارشال، خود به خود جانشین او

می شود، لهذا تابعین حامد جان کرزی اولتر باید برای بقای عمر او دعا کنند.

۲) چنین سنجش شده که در مدت حکومت انتقالی کرزی و بعد از آن، پشتون ها به اندازه ای مضمحل شوند که با گرفتن یک مقدار معاش و گرفتن رتبه های مدیریت در ملکی و جگرن- در عسکری قناعت کنند. این پلان در صورتی تحقق می یابد که پشتون ها، عزت و شرف ملی خود را به پول و چوکی بفروشند و آله دست و مادون قرار گیرند و به گفته پروفیسور همایون کبیر، از آن ها گدی های کوچکی جور شود که هر پشتون را به مقابل دیگری برقصانند و استعمال کنند و خود تماشا نمایند.

عقیده عوام بر آن است که هر که از پدر و مادر پشتون باشد و به زبان پشتو حرف بزند، پشتون است. این عقیده به اساس جهان بینی عرفی و نژادی استوار بوده، ارزش علمی ندارد. تنها تکلم کردن به زبان پشتو، کسی را پشتون ساخته نمی تواند. پشتون کسی است که کلچر عمومی افغان ها و گد و رموز پشتونولی را رعایت کند، ولو هزاره یا اوزبک و تاجک باشد، از پشتون های فروخته شده که گد و رموز پشتونولی را فروخته، ولی به اساس عرف و قوم و زبان، خود را پشتون می خوانند، همان هایی استند که از قومیت خود برای پر کردن جیب و شکم خود کار می گیرند. اکنون که پشتون ها از قدرت افتیده و حیثیت افغان درجه سوم را پیدا کرده اند، معنی و مفهوم پشتونولی بعد از این امتحان خواهد شد که کی برای مقاصد جیب و شکم، ریسمان اطاعت را بگردن می اندازد و کی باش کم گرسنه برای احیای احکام و رموز پشتونولی، مبارزه می کند.

دو ماه قبل یک نفر دگروال سابق از پشاور به اثر اعلان وزارت دفاع شورای نظار، عریضه ای برای خدمت تقدیم کرد. او چند بار مراجعه کرد و اما به او گفته شد که تعینات صورت نگرفته، بالاخره تعینات صورت گرفت و او را بحیث خورده ضابط در مسلخ مقرر کرده بودند. وقتی او دلیل این حقارت و تنزیل رتبه را پرسان کرد، برایش گفته شد که شما در جهاد سهم نگرفتید، بلکه به پشاور مهاجرت کردید و آرام زندگی نمودید، در این جا هزاران نفر خون خود را قربانی داده اند، لهذا حق اولیت به آنه (یعنی اعضای شورای نظار) داده می شود؛ ولی حقیقت این است که این صاحب منصب تحصیل یافته از قوم پشتون است و به خاطر قومیت او تحقیر شده است. اصل عریضه او با امریه وزرات دفاع، در مجله آئینه چاپ خواهد شد.

اما این سنجش که قوم پشتون را در مدت پنجاه سال آینده ابتر و مضمحل سازند، سنجش انسان ها است، و کار خداوند که مقدرات بندگان خود را تثبیت می کند، طور دیگر است. انگلیس ها هم به اساس قرار داد سه جانبه سنجیده بودند که تا ده سال آینده از افغانستان، یک دومینیون جدید می سازند و روس ها هم به اساس قرارداد با تره کی ملعون فکر می کردند افغانستان در ده سال آینده به حیث یکی از ایالات اتحاد شوروی عرض اندام کند، ولی خواست خداوند طور دیگر بود و پلان هر دوی شان ناکام شد و اعتبار و شهرت هر دوی شان در دنیا پایان آمد؛ به طوری که بعد از شکست سوم انگلیس در افغانستان که اعلیحضرت مرحوم امان الله خان غازی در سال ۱۹۱۹م، استقلال افغانستان را تحصیل نمود، همه ناظرین سیاسی وقت، سقوط امپراطوری انگلیسی را به زودی پیش بینی می کردند که ۲۸ سال بعد، پس از جنگ عمومی دوم در سنه ۱۹۴۷م تحقق پذیرفت، و بعد از شکست روس در ۱۹۹۱، همه دنیا سقوط امپراطوری شوروی را پیش بینی می کردند که در ظرف چهار سال بعد تحقق پذیرفت.

اگر پلان سنجش شده انسان ها که در سنه ۲۰۰۲م در افغانستان پیاده شد، به قدرت لاینتهایی خداوند، ناکام شود و ابر قدرت امروزی ده سال بعد در سنه ۲۰۱۲م، مانند انگلیس ها و روس ها موجبات اشتباهات خود را ارزیابی کند، آن وقت نه تنها قرارداد های سری نشر و تحت مطالعه قرار می گیرند، بل امکان دارد در اثر تزئید و تکرار تحقیرات بالای قوم پشتون، این قوم در هر دو طرف سرحد آزاد، یک مشت و یک دست شده، وضعی روی کار آید که نه تنها نقشه سیاسی آسیای مرکزی تغییر کند، بل نسل های آن روز امریکا و افغانستان بر سنجش کننده گان و عاملین ۱۲ سال قبل لعنت نثار کنند. بی شک که خداوند متعال جل جلاله، قادر مطلق است.



Shah shuja son of Timur Shah
1803–9, 1839–42
شاه شجاع ابن تیمور شاه

عنصر پر قدرت دیگری که در منطقه به تحرک شروع کرده، دین مبین اسلام است. اگر چه دولت امریکا سعی بلیغ به خرج می دهد تا چهره عملیات نظامی خود را ضد تروریستی و موقتی نشان دهد، اما همه کشورهای مسلمان منطقه، این عملیات را در عین حال ضد اسلامی می پندارند و اقدامات جنرال پرویز مشرف به پیروی از اهداف امریکا در پاکستان، احساسات احزاب اسلامی آن کشور را جریحه دار ساخته است. هرگاه این تحرک انسجام یابد، امنیت و استقرار در پاکستان شدیداً متاثر می شود؛ آن وقت است که احتمال متحد شدن پشتون های هر دو طرف سرحد، قوی تر شده، بل نضج می گیرد.

۳) از چند سال به این طرف، موازنه قدرت، شکل یک قطبی پیدا کرده و از دو سال به این طرف که امریکا به حیث یگانه ابر قدرت، وظیفه پولیس تحمیلی بین المللی را خود برعهده گرفته، در نتیجه آن پلان ها و اعمالی که در شرق میانه و آسیای مرکزی به مشاهده می رسد، نزد اکثر کشورهای عربی و آسیایی، جای اتحاد شوروی سابق به حیث ابر قدرت رقیب، خالی دیده می شود، زیرا صرف نظر از نظام منحوس و ضد بشری و حرص زمین گیری که شوروی ها به راه انداخته بودند، در امور بین المللی، یک موازنه موجود بود که حالا وجود ندارد. اگر چه در حال حاضر پوتین، اخلا لگری امریکا را قبول کرده، اما در ظرف ده سال آینده، شاید روسیه زعیمی پیدا کند پخته کارتر و دارای اهلیتی که کشورهای دور و پیش خود را از طریق دلجویی و تلافی مافات در یک اتحادیه سیاسی شامل سازد. کشورهای این منطقه، دارای قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی ای هستند که از اتحاد آن ها، موازنه قدرت در ساحه بین المللی روی کار آمده می تواند و از بلند پروازی های یک جانبه فعلی، جلوگیری می شود.



MAHAAJAH RUNJEET SINGH

رنجیت سنگھ
مہاراجای پنجاب

– اشغال جزیره خارک در قلمرو فارس

بعد از انتشار این اعلان جنگ، فوراً به یک عده مردان جنگی از طریق حکومت بمبی هدایت داده شد تا سپاهی را به جزیره کشور فارس موسوم به خارک (Kharak) پیاده کنند و بعد از تسخیر جزیره مذکور منتظر هدایت بعدی باشند. هکذا تجویز شده بود که عده زیاد سپاه برتانیه در شهر فیروزپور تجمع کنند و از آن جا به معیت شاه شجاع از طریق ایالت سند، کوتل بولان، قندهار و غزنی، به طرف کابل مارش نمایند. به شهزاده تیمور امر شده بود تا همراه سپاه سکه به پنجاب برود تا توجه امیر کابل را به طرف دره خیبر جلب کند. موضع ملاقات هر دو سپاه شهر فیروز پور، جایی که گورنر جنرال و مهاراجا رنجیت سنگه با هم ملاقات کرده بودند، تعیین شد.

اخطار برتانیه به شاه فارس

اکنون می رویم به تعقیب انکشاف حوادث در کشور فارس. وزیر مختار برتانیه، سرجان مک نیل، که مجبور به ترک دربار فارس شده و بطرف سرحدات ترکیه روان بود، از اشغال جزیره خارک توسط قوای برتانیه مطلع و فوراً به کرنیل ستودارت که هنوز در دربار شاه قرار داشت هدایت داد تا از اقدام دولت برتانیه به ارتباط اشغال جزیره خارک به شاه فارس اطلاع و او را حالی سازد که اگر اعلیحضرت شاه به محاصره هرات خاتمه ندهد، سپاهی که اکنون در جزیره خارک تجمع کرده، هدایت خواهد شد تا در داخل خاک ایران مارش کند. کرنیل شجاع، پیشنهاد ذیل را به شاه فارس تقدیم کرد و این پیام عقل شاه را به سرش آورد که فوراً دهل عقب نشینی نواخته شد و به این ترتیب محاصره هرات خاتمه یافت.

نامه کرنیل ستودارت عنوانی شاه فارس

«از جانب وزیر مختار فوق العاده اعلیحضرت ملکه برتانیه به من هدایت شده به شما بنوسیم که به وزیر مختار مذکور از جانب کابینه وزرای اعلیحضرت ملکه هدایت شده به اطلاع اعلیحضرت شما برساند اقداماتی که از طرف اعلیحضرت شما در مقابل افغان ها اتخاذ شده،

دولت برتانیه این اقدامات را یک حرکت خاصمانه به مقابل هند برتانوی تلقی می نماید و آن را کاملاً مغایر روحیه و مقصد توافق و اتحادی می داند که بین برتانیای عظمی و کشور فارس تاسیس شده بود. بنابر آن اگر اقدامات متذکره اعلیحضرت دوام یابند، مناسبات دوستانه ای که خوشبختانه تا اکنون بین دولت برتانیای کبیر و کشور فارس برقرار بود، لزوماً منقطع می شوند، و در آن صورت دولت برتانیای کبیر هر اقدامی را که برای امنیت متصرفات تاج برتانیه مناسب داند، اتخاذ خواهد کرد.

به من مزاید هدایت شده به اطلاع اعلیحضرت شما برسانم که اگر احیاناً هرات به اعلیحضرت شما تسلیم شود، دولت برتانیای عظمی دوام تسخیر هرات یا هر قسمت دیگر افغانستان را توسط اعلیحضرت شما، یک عمل خصومت آمیز به مقابل انگلستان می شمارد.

دولت برتانیه همچنین تقاضای غرامات را به مقابل خساراتی دارد که به قاصد آن رسیده است، و این موضوع کاملاً جداگانه است از مسئله هرات. وزیر مختار فوق العاده علیاحضرت ملکه برتانیای متوقع است اعلیحضرت شما آن غرامات را به نحوی که وی قبلاً تذکر داده قبول فرمایید، و به این ترتیب دولت برتانیای را از ضرورت اتخاذ تدابیر دیگری برای تحقق بخشیدن آن، منصرف گردانند.

حکومت فارس حتماً به اعلیحضرت شما اطلاع داده است که یک عده سپاه برتانیه با یک قوه بحری مشتمل بر پنج کشتی جنگی قبلاً به خلیج فارس رسیده و در حال حاضر سپاه مذکور به جزیره خارک پیاده شده اند. تدابیری که اعلیحضرت شما در اثر این پیام اتخاذ می فرمایند، حرکات بعدی قوای بحری برتانیای را مشخص می سازد، اما اعلیحضرت شما باید نقاط نظر دولت برتانیای را که چرا اقدامات خصومت بار برای دولت فارس است و اثرات آن بالای کابینه وزرای علیاحضرت ملکه و اولیای حکومت هند برتانوی که چنین تصمیمی را انکشاف داده اند، که قبلاً در تصور نمی گنجید، اکنون هیچ چیز دیگری غیر از تحقق بخشیدن کامل تقاضاهای دولت برتانیه و اتخاذ تدابیر فوری دولت شما در آن باره، سپاه برتانیه را از تطبیق اوامری که برای دفاع از منافع و اعاده افتخار و شرافت برتانیای به آن ها داده شده، متوقف ساخته نمی -

تواند.

وزیر مختار فوق العاده علیاحضرت ملکه در عین زمان سفر خود را به طرف سرحد ترکیه ادامه می دهد و به امر او تمام اتباع انگلیس از کشور فارس خارج می شوند، اما او متوقع است که مشوره های خرابی که توسط اشخاص بد نیت به علیحضرت شما داده شده و علیحضرت را در مسیر نادرستی رهنمون شده که عواقب کنونی را بار آورده است، بیشتر از این بالای علیحضرت اعمال نفوذ نکند و علیحضرت با استفاده از تعقل و سنجش خودشان و به ملاحظه منافع کشور فارس، تدابیری اتخاذ فرمایند که وزیر مختار فول العاده علیاحضرت ملکه بر تانیا بتواند دوباره به دربار علیحضرت برگردد و مناسبات دوستانه ای را که قبلاً بین دو کشور وجود داشت، دوباره برقرار سازد. علیحضرت متوجه شده اند که تمام پیشنهادات و تقاضاهای وزیر مختار فوق العاده بر تانیا پیرامون مسایل متذکره به حضور علیحضرت شما نهایت صمیمانه و خیر خواهانه بوده، و او صمیمانه سعی می ورزیده تا آفاتی را از سر راه برادر که در نتیجه اقدامات حکومت فارس منجر به وضع ناگوار فعلی شده اند. وزیر مختار موصوف یک بار دیگر به علیحضرت اطمینان می دهد که اگر به تقاضاهای دولت بر تانیه ترتیب اثر گذاشته نشود، اکنون خطر فوری و صدمات نهایی متوجه کشور فارس است.

خداوند متعال مراحل خود را شامل حال علیحضرت کند تا در زمینه، یک تصمیم عاقلانه اتخاذ گردد و او تعالی آن هائی را ببخشاید که مشوره های نادرست آن ها منجر به وضع و خیم فعلی شده اند، و این است دعای صادقانه یک خدمتگار صادق و قدیم علیحضرت که همیشه نیات نیک و خیر خواهانه برای شخص علیحضرت و حکومت فارس داشته است.»

– عقب نشینی دولت فارس از محاصره هرات

پس از رسیدن نامه کرنیل ستودارت که از عقب نشینی سپاه فارس و ختم محاصره هرات خبر می داد، بسا مردمی که از حالات و اوضاع افغانستان مطلع بودند می گفتند که با ترک محاصره هرات توسط کشور فارس، دیگر ضرورتی برای لشکر کشی حکومت هند بر تانوی به ما و رای رود سند و به سرزمین های دور و دشوار باقی نمانده است.

انکشاف اخیر، بالای تصمیمات و اقدامات گورنر جنرال تاثیر و وارد نساخت، بل از نقطه نظر سیاسی عالی جناب گورنر جنرال به درستی احساس می کرد که هنوز هم دلایل و اهدافی در میان اند- دارای ارزش و اهمیت زیاد که باید پلان مجوز اقدامات نظامی او تطبیق شوند؛ از آن جمله:

اول) اگر چه حکومت فارس از دوام محاصره هرات به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۸۳۸ دست کشیده بود، معهدا قلعه های نظامی و سر زمین های غوریان، کرخ، سبزوار و فراه به فاصله دو فرسخ از حدبخشی قندهار هنوز در تصرف سپاه فارس بود، و از متن نامه ذیل فهمیده می شود که مامور دولت برتانیه در دربار فارس هنوز هم اصرار داشت تا مواضع مذکور دوباره به افغان ها مسترد شوند، ولی از تا تاریخ ۲۹ نوامبر سنه ۱۸۳۸ به تامین این هدف توفیق نیافته بود. من به طور مطمئن گفته می - توانم که قلعه و ناحیه غوریان تا یک سال دیگر یعنی تا یک سال بعد از آن که برتانیه، افغانستان را اشغال کرده بود، به عبارت دیگر بسیار بعدتر از خروج و ناکامی ماموریت میجر «تاد» از هرات، از طرف دولت فارس به هرات مسترد نشده بودند.

– نامه دگرمن شیل عنوانی جلالتماب میرزا مسعود، وزیر خارجه کشور فارس

«تهران، مورخ ۲۲ نوامبر ۱۸۳۸:

در مکتوبی که کرنیل ستودارت از جانب وزیر مختار برتانیه، متعاقب خروج او از دربار، به حضور اعلیحضرت شاه تقدیم نموده بود، جلالتماب سرجان مک نیل به حضور اعلیحضرت خاطر نشان ساخت که اگر اعلیحضرت کدام قسمتی از خاک های افغانستان را در تصرف نگه دارد، دولت برتانیه این طرز العمل را یک اقدام خصمانه به مقابل خود تلقی خواهد کرد. وزیر مختار فوق العاده اعلیحضرت ملکه، اکنون مطلع شده است که سپاه فارس غوریان، فراه، سبزوار، و کرخ را به نام پادشاه فارس اشغال نموده و هنوز هم این مواضع به نام شاه فارس در تصرف سپاه فارس می باشند.

به اساس هدایاتی که از جانب سرجان مک نیل به من رسیده، افتخار دارم از جلالتماب شما تقاضا نمایم در زمینه به من معلومات بدهند، و از

جلالتماب مزیدا خواہش می شود تذکر بدهند آیا سپاهی که غوریان، فراه، سبزواری و کرخ را اشغال نموده، این مواضع را برای پادشاه ایران تصرف کرده اند یا این که به امر اعلیحضرت شاه، این کار صورت گرفته است.»

«تهران، مورخ ۲۹ نوامبر ۱۸۳۸:

افتخار دارم وصول نامه مورخ دهم رمضان (۲۸ نوامبر) جلالتماب را به جواب نامه قبلی من که در باره دوام اشغال اراضی غوریان، فراه، سبزواری و کرخ توسط سپاه دولت فارس معلومات خواسته بودم، بدین وسیله اطمینان بدهم.

جلالتماب شما در جواب خود، معلومات کافی که من مطالبه کرده بودم ارایه نکرده اند که آیا مواضع مذکور هنوز هم در اشغال سپاه فارس می باشند یا این که به نام اعلیحضرت پادشاه فارس در تصرف سپاه می باشند؟ لہذا از خاموشی جلالتماب شما در زمینه چنین استنباط می کنم که استخبارات واصله برای جلالتماب سرجان مک نیل صحت داشته است، یعنی مواضع مذکور به نام اعلیحضرت شاه فارس و به امر شان اشغال شده اند.

از جانب وزیر مختار فوق العادہ علیاحضرت ملکہ برتانیہ به من ہدایت شدہ تا بہ وزرای اعلیحضرت پادشاه فارس خاطر نشان سازم کہ او وظیفہ خود می داند در برابر دوام اشغال غوریان توسط سپاہ فارس، بہ دولت فارس اعتراض نماید و این عمل را چنین تلقی می نماید کہ گویا دولت فارس بہ خود حق می دہد آن قلعہ و اراضی متعلقہ آن را بہ طور دائمی در تصرف داشته باشد.

در بارہ فراه، سبزواری و کرخ از جانب جلالتماب سرجان مک نیل بہ من ہدایت شدہ از دولت فارس تقاضا نمایم تا تمام تقاضاہای دولت برتانیہ بہ ارتباط اقداماتی کہ از جانب اعلیحضرت شاه فارس برای تسخیر ہرات صورت گرفته بودند، باید تحقق بخشیدہ شوند، یعنی دساتیر لازم برای تخلیہ فوری مواضع مذکور از طرف دولت فارس صادر و یک کاپی معتبر دستور مذکور بہ من سپردہ شود تا برای اطلاع دولت برتانیہ ارسال نمایم.»

– دلایل برای اعزام سپاه سند به طرف افغانستان

دوم) اگر سپاه سند بطرف افغانستان حرکت نمی کرد، تخلیهٔ مواضع مذکور توسط دولت فارس تنها از طریق مذاکرات صورت نمی گرفت، و اگر بدولت فارس اجازه داده می شد که به اشغال خود دوام بدهد، نتیجهٔ این طرزالعمل واضحاً پیش بینی شده می تواند که در نامهٔ سرجان مک نیل عنوانی لارد پالمرسن توضیح شده است:

«اگر شاه فارس کدام قسمتی از خاک افغانستان را در تابعیت خود در آورد، او به این منظور از نفوذ آن عده زعمای افغان استفاده خواهد کرد که قبلاً خود را به او تسلیم کرده اند تا توسط آنها قدرت و آرامش آن های را برهم زند که تسلیم نشده اند و هنگامی که او لذت موفقیت را بچشد و یک چرم گاو- جایی در افغانستان پیدا کند، آن وقت بسیار مشکل خواهد بود او را از آنجا بیرون کرد. من تشویش دارم که احساس رنجش و هراس قطع مناسبات با برتانیه، شاه فارس را از تعقیب پلان فتوحات او منصرف نخواهد ساخت، و اگر چه او برای دریافت کمک خارجی از روسیه برای تسخیر هرات هنوز تصمیم نگرفته و متردد می باشد، اما کمتر احتمال دارد او را از تصمیم اش برای دریافت کمک خارجی منصرف ساخت؛ زیرا به همین وسیله می تواند فتوحاتی را که قبلاً به راه انداخته، تکمیل نماید.»

سوم) این که ویکوویچ قبلاً به توزیع پول به سرداران قندهار پرداخته بود که در نتیجهٔ آن، آن ها با رعایت قرارداد منعقد شده با شاه فارس و تضمین کونت سیمونیچ سفیر روسیه، و در تحت نفوذ و هدایت کپتان ویکوویچ که در قندهار بود، به طور خصومت آمیز به جانب هرات عمل می کردند.

چهارم) اگر گورنر جنرال، سرداران قندهار و امیر کابل را می گذاشت و موقع می داد پلان های خود را تطبیق می کردند، نتیجهٔ آن می شد که ایجت های فارس در تحت هدایت و مراقبت مامورین روسی به دربار زعمای افغان مقرر می شدند، که آنگاه چالبازی ها و اغواگری ها و تخریبات شان شروع و حتی تا قلب هندوستان وسعت می یافت، چنانچه شعبه ای از هیات های مشترک و متعدد فارس و ایران قبلاً به

سرزمین سند و مواضع دیگر رسیده بود. پنجم) به اساس قرار داد سه جانبه مذکور که قبلاً از طرف دولت برتانیه تصویب شده بود، دولت برتانیه و دربار لاهور مکلف بودند شاه شجاع را که در آن وقت از طرف افغان ها تقاضا برای برگشت او تزیید یافته بود به تخت نشانند و البته انگلیس ها نیز در اطوار و شخصیت او زمینه و امکان استقرار مناسبات دوستانه را با دولت شاهی افغانستان سراغ داشتند.

در تحت تمام شرایط وخیم و عاجلی که در فوق گزارش یافتند، گورنر جنرال هندوستان، مارش سپاه سند را صادر کرد. این سپاه به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۸۳۸ از فیروز پور حرکت می کند. تعداد و تشکیلات این سپاه که برای عملیات نظامی و تسخیر افغانستان تهیه و ترتیب شده بود، به اساس گزارش میجر هیوز، قرار ذیل بود:

اسم واحد نظامی	اسم قوماندان واحد	تعداد
اول: سپاه سند (از بنگال)	میجر جنرال سر ویلویی کاتن	۹۵۰۰ نفر
دوم: واحد ذخیره فیروز پور	میجر جنرال دیوکان	۴۲۵۰ نفر
سوم: سپاه شاه شجاع	شاه شجاع	۶۰۰۰ نفر
چهارم: سپاه بمبئی	لیفتننت جنرال سر جان کین (بعداً لارد کین)	۵۶۰۰ نفر
پنجم: واحد ذخیره بمبئی یا سپاه سند		۳۰۰۰ نفر
مجموع تعداد سپاه برای تسخیر افغانستان		۲۸۳۵۰ نفر

قبل از آغاز این کامپاین، من هم جزء آن بودم، اما آقای گورنر جنرال بعد از یک کنفرانس طولانی با من پیرامون جنبه های مختلف پیشرفت سپاه و توجیهات نظرات حکومت افغانستان، مرا بحیث حامل نامه های مقرر کرد که از طرف او برای بانکداران ملتان و تاجران لوانی در دره بند (Darabband) نوشته بود و از آن ها تقاضا کرده بود که به منظور کمک با عملیات نظامی، از دادن اعانه نقدی تا جمع آوری خوراکی و کرایه نمودن کراچی ها برای انتقالات نظامی همکاری و مساعدت نمایند. سر الکزاندر برنس مامور شده بود تا قبل از حرکت سپاه نزد میران خیرپور در قسمت علیای سند رفته با آن ها یک قرارداد تعرضی و دفاعی امضاء کند، و سر هنری پاتنجر به عین ماموریت برای امضاء قرارداد با میران حیدرآباد در قسمت سفلی سند مقرر شده بود.

میجر مک کینسن ماموریت داشت تا توافق و قرارداد بهاولپور-زعیم دودپوترا را حاصل کند تا سپاه سند از منطقه او به سهولت عبور کرده بتواند و هم به شاه شجاع در قسمت تهیه بعضی ضروریات کمک کند. بانک داران ملتان و تاجران لوانی در دره بند از عنوان و متن نامه ای که به امضاء آرل. آف اوکلند، گورنر جنرال هندوستان دریافت نموده بودند، احساس افتخار می کردند. بانک داران مذکور کشتی ها تهیه نموده، پول نقد و خوراکیه باب را از مسیر چناب و دریای سند به شکارپور روان کردند تا به هنگام رسیدن سپاه به این بندر از آن استفاده شود. علاوه بر آن، به میجر تامسن و دیگر مامورین انگلیسی مربوط به واحد کمیساریت که از عقب من به آن شهر می آمدند کمک های شخصی و با ارزش عرضه داشتند و تاجران لوانی نیز یک تعداد زیاد شتر تهیه نموده توسط آنها سلاح و لوازم را به عقب سپاه به قندهار رسانیدند.



Eldered Pottinor in Afghan dress
ایلدرد پاتینجر با لباس افغانی

اجراآت و مذاکرات ماهرانه میجر مک کینسن با زعیم دودپوترا مساعدت و تسهیلات زیادی برای رساندن لوازم به سپاه فراهم نمود و هنگامی که سپه مذکور از قلمرو بهاولپور می گذشت، من به گوش خود از زبان سر ویلوبی کاتن شنیدم که گفت هیات فرماندهی و هر فرد سپاه او از ترتیب تسهیلات فراهم شده، نهایت راضی بودند.

در باره نتایج مذاکرات سرالکزاندر برنس و سرهنری پاتنجر با زعمای سند، من به خود اجازه می دهم فقط این ملاحظه را در این جا گزارش دهم که:

«بعد از یک مدت بسیار کوتاه، مذاکرات موفقانه توسط آن ها، و بعد از یک مدت کوتاه غایب شدن آن ها از آن دو قلمرو، سرنوشت آن ها دگرگون و زعمای شان سرنگون شد، اکنون آن دو قلمرو جزء امپراطوری هند برتانوی شناخته می شوند. بنابراین من لازم می دانم حق اظهار نظر خود را در چنین موضوع خطیر و مهم در حال حاضر حفظ نموده و تمام این موضوع را به طور مختصر در یک بخش دیگر به طور مستقل عنوان نمایم.

برای خوننده گان این اثر چه قدر خنده آور جلوه خواهد کرد وقتی ملتفت می شوند که من از زبان عالی ترین و صلاحیت دار ترین مرجع قدرت در این معامله نقل قول کرده ام که میران سند چه قدر صحیح و درست و چه قدر پیشتر از آغاز عملیات نظامی، پلان جاه طلبانه^(۱) را برای تسخیر قلمرو خود کشف کرده و می دانستند، و آن ها چه قدر ماهرانه مسافرین ما را در قلمرو خود مراقبت می کردند، حتی در مورد شخص خودم که برای مطالعه قلمرو آن ها رفته بودم، مرا هم مراقبت می کردند، و این که آن ها در پیش بینی های خود که اکنون صحت آن کاملاً بر ملا شده است، چه قدر درست و صحیح بودند، زیرا ما اکنون مالک و بدار قلمرو آن ها شده بودیم و آن ها مفقود و معدوم شدند.^(۲)

۱- موهن لال در دو جای همین پاراگراف، خود را از ترس، جزو امپراطوری برتانیه قلمداد می کند و عوض آن که به جرات بنویسد انگلیس ها این خیانت را با میران سند کردند، می گوید «پلان جاه طلبانه ما» یا «ما اکنون مالک و بدار قلمرو آن ها شده بودیم و آن ها مفقود و معدوم شدند».

۲- این کتابه موهن لال، واقعه ای را به خاطر می آورد که ۱۶۴ سال قبل رخ داده و در شرایط حاضر به دیموکراسی قلابی ای شباهت دارد که امریکا در افغانستان پیاده کرده است. روزنامه های

ختم جلد اول مانکلیر - کلفورنیا؛ ۲۷ جون ۲۰۰۲

امريکا به طور عموم از مداخلات بي شرمانه اي که براي انتخاب شدن آقاي حامد کرزي در لويه جرگه قلابي به حيث يگانه کاندیدا صورت گرفت (البته دو کاندیدای ساختگی ديگر نيز براي موازنه ديموکراسی نوع جديد امريکايی وجود داشت) ياد آوری و بالای مداخلات حکومت خود کنایه ها گفته و انتقاد کرده اند؛ از آن جمله يک روز نامه منطبه کولرادو نوشته است که:

«ما در امريکا بالای ديموکراسی خود می باليم، اما به شکلی که اين ديموکراسی در افغانستان پياده شد، خجالت می کشيم...»، مانند وعده هائی که انگليس ها ۱۶۴ سال قبل به ميران سند کردند، يعنی از آن ها اجازه عبور سپاه خود از خاک شان را گرفتند و وعده دادند که به آن ها پول می دهند و هم استقلال شان را حفظ می کنند، چنانچه اين وعده در ماده ۱۶ قرارداد سه جانبه هم ذکر شده است، اما به مجردی که سپاه شان به خاک سند داخل شد، ميران سند مفقود و معدوم شدند و سرزمين شان جزء امپراطوری انگليس شمرده شد. بلی، ديموکراسی امريکا در افغانستان با وجود وعده های دروغين، اول به سوته کراسی و سپس به کشتار کراسی مبدل شد. راديو الجزيره، تعداد مقتولين در افغانستان را از ماه نوامبر ۲۰۱۱ تا ماه می ۲۰۰۲، شصت و هفت هزار (زن، مرد، طفل، القاعده و طالب) گزارش داده است و اين تعداد تقريباً بيست برابر تلفات ۱۱ سپتامبر در نيويارک است: يعنی در برابر خون يک امريکايی، خون ۲۰ مسلمان ريخته شده و آقاي حامد کرزي، رئيس جمهور منتخب امريکايی، هنوز هم اين تعداد کشتار را ناکافی می داند! مترجم



زندگی امیر دوست محمد خان

موهن لال (کشمیری)

مترجم: سید خلیل اللہ ہاشمیان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**